مرتضی فرجیان ـ محمد باقر نجف‌زاده بارفروش



طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب

طنزسرایان ایران
از مشروطه تا انقلاب

همراه با: پیشگفتاری در قلمرو «طنز» و تاریخ تحلیلی

«مطبوعات طنز و فکاهی»

جلد سوم

به کوشش:

محمد باقر نجف‌زادهٔ بارفروش — مرتضی فرجیان



تهران، ۱۳۷۰



چاپ‌ونشربنیاد (متعلق به بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی)

طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب

به کوشش: **محمدباقر نجف‌زاده بارفروش— مرتضی فرجیان**

(جلد سوم)

چاپ اول: ۱۳۷۰

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: تهران تایمز

چاپ: دیانت

صندوق پستی ۴۵۸۵— ۱۵۸۷۵

فهرست مطالب

پیشگفتار دوم

تاریخ تحلیلی مطبوعات طنز و فکاهی معاصر ۹۱۵

مطبوعات طنز و فکاهی

به ترتیب حروف الفبا ۹۲۳

بنام خداوند جان و خرد

سرآغاز سخن

چارلی چاپلین: «بزرگترین افتخار من خنداندن مردم گریان است[1]».

طنز از مهمترین ویژگی ها و متعلقات جامعهٔ انسانی است و صرف نظر از یک سری وجوه متشابه در جوامع انسانی جهان، هر کشوری دارای قلمرو طنز مختص به فرهنگ خود نیز هست که همه این موارد به پدیده های اقلیمی و زیستی و فولکلور مردم کشورها بستگی دارد که گاه گونه هایی از همین دسته از قالب ها و انواع طنز ویژهٔ ملل هر سرزمین است و این ها را نمی توان در میان مردم دیگر دیده و یافت.

گفتیم طنز و طنز امروزه واژه‌ای جامع و فراگیر است که شامل واژه ها و قلمرو: فکاهی، هجو، هزل، شوخی، تمسخر، انتقاد و... وفولکلور، سینما، تئاتر، نمایشهای سنتی نیز می شود و گام زدن و جستجو دراین حوزه از اندیشه براستی کاری دشوار بوده و عمری چند ساله می طلبد زیرا به راستی طنز دارای قلمرو اندیشه‌ای و حضوری بس گسترده و پیچیده است که در پیشگفتار این مجموعه پیچیدگی و حضور دامنه دار آن را در جای جای فرهنگ انسانی درمی یابیم و شاید «جورج برناردشاو» پر بی راه نگفته که: «خطرناکترین بیماری ادبی این است که کسی وسوسه شود دربارهٔ بذله گویی و مطایبه بنویسد، زیرا این کار نشان می دهد که آن کس نه از نویسندگی خبر دارد و نه از بذله گویی و شوخ طبعی[2]». گرچه کمی هم پرت و پلا گفته اما حقیقتی است که پژوهش در حوزهٔ طنزکاری سخت و دشوار است و پدید آورندگان «طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» با عمری چند سال جستجو

۱ــتوفیق فکاهی هفتگی، پنجاهمین سال انتشار، شمارهٔ ٦، پنجشنبه ۹ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ ص ۱۹.

۲ــ مقالهٔ تراژدی سینمای کمدی ایران از غلام حیدری، در نامهٔ فیلمخانهٔ ایران، سال اول، شمارهٔ اول، پاییز ۱۳٦۸ ص ٦۷.

و کوشش آن را پیشکش ساحت ادبیات و ادب پروران هموطن می نماید. و گفتنی است که این اثر نتیجهٔ یک عمر نیست بلکه حاصل چند عمر است. اگر بقول فلان و بهمانی که مدام ازخودسخن می گفت ودرهرسخن هم می افزود «اگر ریا نشود!». وتوخودحدیث مفصل بخوان از این مجمل. و ایضاً به قولی ها هم و قس علی هذا. از قلمفرسایی آن چنانی صرف نظر کرده و دست برمی داریم اما در تتمه و/تکمله سرآغاز سخن اذعان می داریم که این اثر کامل نبوده و حق و حقوق کلمه و کلام را ادا نکرده ایم و عیوب فراوانی در آن وجود دارد که بی گمان غفلت و کوتاهی از ماست. گرچه به مصداق «بی عیب و نقص خداست» و نویسندگان به بهانهٔ این مصداق و مضمون قصد تبرئه خویش ندارند اما حقیقتی است که هیچ کس و هیچ چیزی کامل و بی عیب نیست افزون براینکه «طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» نخستین و جامع ترین اثری است که در قلمرو طنز در ایران نوشته شده است و جای تردیدی نیست. به هر پندار با هر کمیت و کیفیتی که هست. این اثر را به محضر مردم فرهنگ دوست و ادب پرور و طنزدوست ایران پیشکش می نمائیم و چشم آن داریم که مورد پسند هموطنان قرار گرفته و ما را از انتقادات و راهنمایی های خود بی بهره نگذارند تا به یاری خدای بزرگ در چاپهای بعدی اصلاح، کاهش و یا افزایش دهیم که انشاءالله مقوله افزایش مطالب حتمی خواهد بود.

«طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» شامل: یک مقدمه یا پیشگفتار در قلمرو طنز و یک پیشگفتار دربارهٔ تاریخ تحلیلی مطبوعات طنز و فکاهی و بالاخره شرح احوال، عکس یا طرح و آثار نظم طنز شاعران طنزسرای ایرانی به ترتیب حروف الفبا است چه حدود مشخص برگزیده شدهٔ تاریخ ادبی این الزام را فراهم آورده و نیازی به تعیین ترتیب زندگی نامه و آثار شاعران بر حسب ترتیب کرونولوژی و تاریخ تولد و مرگ آنان نیست. در بخش «مطبوعات طنز و فکاهی» نیز چنین طرحی افکنده ایم. نکته ای در مورد شاعران طنزسرا مطرح است. این است که بی گمان شاعرانی چند را از قلم انداخته ایم و این مشکل مسئلهٔ عدم دست یابی به شروح احوال است که انشاءالله با پژوهش بیشتر در چاپهای بعدی اضافه خواهیم نمود و این مورد شامل شرح احوال و ذکر آثار چندتن انگشت شمار بیش نیست. دیگر آنکه نویسندگان این اثر به لحاظ بروز پدیدهٔ سیاسی «باندبازی» از پس از پیروزی انقلاب تاکنون از گرایش و یا توجه و یا غلتیدن در این حول و حوش و فضا — کماکان — پرهیز می نموده و بیننا و بین الله از این اندیشه گریزان و متنفر بوده اند و بالاخره سعی نموده ایم که هر که در حوزهٔ طنز نظم زحمت کشیده و کار کرده، از او یاد کنیم اگر

چه مخالف با عقاید **ما و ارزشهای** جامعه بوده باشد. حتماً که در جامعهٔ اسلامی چنین خوی و خصلت و روشی مورد پسند و رضایت خدا و پیشوایان مذهبی و مقربان درگاه حق است تا پادافره ما چه باشد. و انشاءالله با حل دشواری های کمبود کاغذ و گرانی ها بتوانیم بزودی بخش دوم این کتاب یعنی «طنزنویسان ایران از مشروطه تا انقلاب» را پیشکش نمائیم.

طی چند سال پژوهش در قلمرو طنز معاصر، مدیون مهربانی ها، یاوری ها و یاری های کسان و عزیزانی بودیم که اینک تنها برای سپاسگزاری ناچیز و تذکر، نامشان را یاد می‌کنیم: مجتبی بابائی مسؤول و سرپرست کتابخانهٔ سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت ارشاد، غلامرضا فیاضی، شاهرخ اعتمادی، عباس تکین (عکاس)، محسن گندمکار و رمضان برزیگرمحمدی کارکنان کتابخانهٔ سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، آقای محمدرفیع ضیائی، خانم زهرانوربخشر وهمکاران پرکار و فروتنش ازکارکنان کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، آقای رئیسی و صادق شیخ اولیاء لواسانی و دیگر عزیزان کتابدار کتابخانه و تالار مطالعه شهید تُرکا شوند دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، استاد رمضانعلی شاکری و دیگر عزیزان کتابدار کتابخانهٔ آستان قدس رضوی مشهد، عزیزان کتابدار کتابخانهٔ قائم شهر، ساری و بابل و کتابخانهٔ دانشکدهٔ اقتصاد بابلسر، جناب استادمهاجرانی، خانم جاوید، خانم رودی، آقای بابائی ودیگرعزیزان کتابدار کتابخانهٔ مؤسسهٔ (روزنامهٔ) اطلاعات وعزیزان کتابدارمؤسسه (روزنامهٔ) کیهان، آقای ابراهیم امین زاده وزمان مهدی ازمؤسسه اطلاعات برای ترجمه برخی ازمتون ترکی — آذری، آقای حسن تهرانی، عزیزان وبزرگواران کتابخانهٔ ملی تهران چون: عباس طباطبائی، احمدصبا گردی مقدم، پوراندخت رمضانی، صدیقه سلطانی فر، کبری خداپرست، فاطمه خورشیدی، احمد شاه‌صفی و رضا اقتدار و دیگر یاران و مهربانان که صمیمانه و از روی اخلاص و سعهٔ صدر یاور و پشتیبان نویسندگان بوده‌اند و در جستجو و یافت منابع و مآخذ از هیچ کوششی فروگذار ننموده‌اند، خداوند بدانها توفیقات روزافزون دهاد و همواره پشتوانه و مایهٔ دلگرمی شان باشاد.

محمد باقر نجف زادهٔ بارفروش – مرتضی فرجیان

تهران، اسفند ۱۳۶۸

پیشگفتار نخست

در قلمرو طنز

طنز و ایران

مطلع:

هنوز جامعهٔ ما «طنز» و قلمرو پیچیده و گستردهٔ آن را نمی داند و نفهمیده است. گاه طنز را با معانی و مفاهیم دیگر اشتباه می‌کند. به هر پندار طنز خیلی بیشتر از درک و فهم وشناخت سطحی وفنی وتکنیکی با جامعهٔ انسانی ازآغازآفرینش تاکنون درابعادو قوالب گونه گون همراه بوده و حضور دارد. گرچه بسیاری هم طنز را چیز بد و گاه ضدمذهب می پندارند اما حتی حضور طنز را در آثار مذهبی یا فراموش کرده‌اند و یا در نیافته اند. با این اوصاف طنز در فرهنگ و تمدن ایرانی جایگاه و رونق فراوانی دارد چه باشکوه‌ترین حضور طنز، صد سال اخیر بوده و بیشترین آثار هم در این دوره پدید آمده است که ارزش فراوانی نسبت به ادوار گذشته دارد. و سزاوار است که ادعا نمود، ایرانی بالفطره طنز پرداز بوده و طنز از ارزشهای فرهنگی اوست و نسبت به مردم دیگر کشورهاچیزکمی ندارد و در این حوزه اندیشه از گذشته تا حال سرشار از گنجینه های فرهنگی و ارزشی است.

نگارندگان و گردآورندگان این کتاب قصد ابراز تعصب بی جا و ملی‌گرائی و خودستائی نادرست ندارند اما این سخن استاد محمدعلی جمالزاده را به عنوان حجت و دلیل اعلام می دارند که: «ایرانی فکاهی طبع خلق شده است و تمام خارجیانی که ما را از نزدیک شناخته اند تصدیق نموده‌اند که صحبت با ایرانیان دلپذیر و خوشمزه است و سرتاسر مشحون است از نکات و لطائفی که به دل می نشیند و فراموش نمی‌گرددوبهای مخصوصی دارد و می توان آویزهٔ گوش و هوش قرار داد[1]». آثار نظم و نثر فارسی‌موجود—از آغاز تا کنون، به ویژه آثار دوره‌معاصر—سرشاراز ادبیات و فرهنگ طنز و فکاهه است اما با این تفاوت که خالقان آثار طنز، این حربه را برای سرگرمی و مشغولیات صرف بکار نگرفته اند بلکه با این

۱— مقدمهٔ استاد جمال‌زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» صفحهٔ ط.

پدیده به جنگ با بدی ها و ناراستی ها پرداخته و در عین حال دادخواهی نموده اند و صورتهائی از بیداری و جنبش و اندیشه و فرهنگ مردم خود را نشان داده اند. با مطالعهٔ آثار طنز مستقل و غیر مستقل ایرانی، به راحتی می توان به این مقاصد و اندیشه ها و... دست یافت.

گرایش به طنز از زمانهای دور رایج بوده و بی‌گمان در آثار منثور و منظوم فارسی حضور ارزشمندی داشته است. چه اگر گشتی در تاریخ ادبیات فارسی و دواوین شعرا داشته باشیم، می‌توانیم نمونه‌های فراوانی از حضور قالب ها و بخش های متفاوت طنز را بیابیم. سراج الدین قُمری آملی (میان ۵۵۰ تا ۵۶۰ — ۶۲۵ هجری) که نمونه‌ای از طنز پردازان گمنام اما موفق قرن ششم و هفتم هجری قمری است در مثنوی «کارنامهٔ» خود علل گرایشش را به دایرهٔ طنز اینگونه توجیه می‌کند: «معلوم است که آدمیزاد را از عالم غیب که آن را «امر» می‌گویند و از عالم شهادت که آن را «خلق» گویند، آفریدند. یکی عالم روح است و دیگر عالم جسم، چنانکه شاعر بدان اشارت کرده است و گفته: «ترا از دو عالم برآورده‌اند.» هر چه در عالم جد است بیشتر از عالم نفسانی است و هر چه در عالم هزل است از نتایج جسم است، و البته مردم را از آنکه گاه گاه طیران طبع بیشتر به سوی هزل باشد و بد نیست که گفته: «جد همه ساله خون مردم بخورد.» و نیز به تجربه معلوم شد که مردم، هزل را بیشتر خریداری می‌کند که جد را، خاصه در این روزگار، و اهتزاز و نشاطی که از هجو زاید، بیشتر از آن است که از مدح خیزد. زیرا که اغلب مردم مستحق نکوهشند. چون مردم را هجوگویی وضع الشیٔ فی موضعه باشد. و لذت عبارت است از ادراک چیزی ملایم و موافق. پس چون هجو مردم گویی حق به مستحق رسانیده باشی، و کسی که سامع بود چیزی موافق ادراک کرده باشد، لذت خوشتر شود، و روایت می‌کند جاحظ از استاد خویش که او گفت لم یبق من لذات الدنیا الا ثلث انتباهک للحرب واکل القدیدو الوقیعة فی الثقلی[۲]».

طنز در قلمرو فرهنگ و ادبیات ایرانی بویژه در دورهٔ معاصر خیلی بیشتر و برتر از حوزه و حدود طنز در فرهنگ و ادبیات دیگر ملل جهان است اگر چه عزیز نسین طنزنویس معاصر ترکیه در پیامی به خوانندگان آثارش در ایران این گونه قلمفرسایی و خودنمایی کرده است:

۲— دیوان سراج الدین قمری آملی ص ۶۳۱.

«پیامی از دوست شما عزیز نسین.

خوانندگان عزیز!

فوق‌العاده خوشوقتم که می‌توانم به عنوان یک فکاهی نویس ترک با شما سخن بگویم.

بر درخت کهنسال ادبیات کشور من ترکیه، همیشه دو شاخه پربارتر و ثمربخش‌تر بوده: شعر و دیگر هزل نویسی. و سبب آن که این دو هنر تا بدین حد از دیگر زمینه‌ها پیش افتاده، این است که هر دو، از قدیم‌الایام با ریشه‌های عمیق خود یکسره از تودهٔ مردم، از چاهسارهای عمیق و پنهانی زندگی مردم آب می‌خورده است. ما هزل‌نویس بسیار بزرگی داریم که پانصدسال پیش ازاین می‌زیسته، نامش دنیاگیرگشته است. ناصرالدین خواجه نام دارد‌وتوانسته است ندای خودرا ازدیوارهای بلندزمان ومکان بگذراند، و به‌زبان گوناگون، برای مردمی از رنگها ونژادهای گوناگون سخن بگوید، آنان را بخنداند و به تفکر وادارد. پیام این نویسندهٔ بزرگ، هنوز و در زمان ما نیز تازه و با طراوت است، و ما هزل‌نویسان ترک، به شاگردی این استاد گران‌مایه مباهات می‌کنیم.

بدینگونه، در ترکیه، هزل‌نویسی [که خصیصهٔ اصلیش پرداختن به واقعیات زندگی مردم است] هنری است بسیار کهنسال؛ سالخورده‌ای است که امروز، از تماس با فرهنگ جدید جهان نیروی تازه یافته، جوانی و شادابی خود را بازیافته است.

چنانکه گفتم، در ادبیات ما، فکاهی‌نویس حامی و خدمتگزار مردم است. هنرش جنبهٔ شخصی و خصوصی ندارد، بلکه از همه مردم سخن می‌گوید و با همهٔ مردم.

برای مردم کشور ما نیز فکاهیات به صورت سلاحی درآمده است که با آن از آزادی و از حقوق خویش دفاع می‌کند. و این، نکتهٔ تازه‌ای نیست، چرا که همیشه چنین بوده‌است:

آثار ناصرالدین خواجه و بکتاشی و مصاحبه‌های قره‌گوز و جز اینها سراسر مبارزهٔ حق با دروغ و تزویر، پیروزی حقیقت و یکرنگی بر دورویی، نبرد صدق و صفا با ناپاکی و ریا، و غلبه تجدد بر کهنه‌پرستی است. و بنابراین، ادبیات فکاهی ترک، همیشه متضمن حقیقتی بزرگ بوده و هست؛ و از نسلی به نسل دیگر به میراث می‌رود بی آنکه تأثیر ویران‌کنندهٔ زمان وحوادث، غباری بر آن بنشاند.

در اینجا، در کشور من، خنده و اندیشه، پهلو به پهلوی هزل‌نویسی گام برمی‌دارد. در اینجا، تعمق و تفکر بر خنده غالب است و هم از این روست که هزل‌نویسان ترک، در کار خویش با چشم رسالتی بس مهم وجدی می‌نگرند.

من نیز بیست سال است که در این کارم، و در این زمینه طبع می آزمایم. من در داستانهای خویش، همیشه کوشیده‌ام طرحی — چنانکه هست و به چشم نمی آید — از جامعهٔ خود در معرض تماشا قرار دهم. هدف من این است، اما این که تا چه اندازه در وصول بدین هدف پیروز بوده‌ام، قضاوتش با من نیست. ع — ن».[۳] با توجه به ادعای ما، باز طنز پردازان ایرانی امروز هنوز آنگونه که انتظار می رود از این سلاح بهره لازم را نمی برندو برخی نمی دانند که چگونه از طنز در خدمت به جامعه و ارزشهای روزگار و ستم‌زدائی و زشتی زدائی استفاده نمایند. و این مسایل بیانگر این نکته است که گروهی طنز پرداز از اهمیت کاربرد آن غافل اند پس ما می‌گوییم که در طنز باید در تأیید خوبی ها، حمایت از درستی ها، نقاشی حقایق و طراحی ارزش ها، بدی ها، ناراستی ها و زشتی ها را گفت، ارزیابی و مقایسه نمود و مقاصد را بیان کرد و نمایاند. اینکه یک طنزسرا یا طنزنویس و کاریکاتوریست و دیگر طنز پردازان در قلمرو آفرینش، موفق اند یا ناموفق، دیگر بستگی به توانایی، تجربه و دانش آفریننده دارد و در مقام مقایسه با دیگر آثار موفق طنز گذشته و حال جایگاه نیک یا برتری را بدست آورده است.

نکته ای را که در همین مرحله شایسته است بیشتر اشاره نمایم، مسئلهٔ شیوهٔ پرداخت، طنز پردازان به طنز و طراحی و نقاشی محاسن، معایب و انتقادها است. مسئلهٔ تأثیر و نمایش ارزشمند و موفق طنزهاست و در نهایت مسئلهٔ استقبال، اظهار علاقه و لطف مردم نسبت به این پدیده ها. آفرینش خوب طنزها و انگشت گذاری بر حساسیت ها و دردهای جامعه، مشکلات و معضلات وقت، سیر تاریخی نمایش دشواری‌ها و شیوه های پرداخت به آن ها، بیانگر موفقیت فرهنگ طنز و مقام و جایگاه طنز پردازان در همهٔ قالب های ادبی و هنری است.

۳— کتاب هفته، شمارهٔ ۲۵، ص ۶۱ ترجمهٔ: ثمین باغچه بان

«طنز» و «فکاهه»

در دیدگاه برخی از مشاهیر:

دکتر عبدالحسین زرین کوب محقق، نویسنده و استاد نامدار ایرانی:

«باری طنز در شعر و ادب ما سابقه‌ای دارد جالب و نام عبید زاکانی کافیست تا تصویر روشنی از گذشتهٔ آن به ذهن القاء نماید —: طنز اجتماعی و طنز اخلاقی. با این همه گه‌گاه می‌ترسم که تأثیر عمدهٔ بعضی از این طنزها فقط این باشد که بلاهای سخت را هم آسان کند و بی اهمیت. اما طنز آمیخته به اغراض سیاسی که امروز فی المثل شاعران توفیق — هفته‌نامه هزل‌آمیز اما بسیاری جدی عصر ما — را در انتقاد از معایب اجتماعی قدرت می‌بخشد پدیده‌ای است تازه و مخصوص به عهد ما — عهد مشروطه. طنز اجتماعی درواقع اعتراض است بر نابسامانی‌ها و بی رسمیها که در یک جامعه هست نهایت آنکه گویی جامعه نمی‌خواهد این اعتراض‌ها را مستقیم بشنود یا بی پرده. خواه بدان سبب که خود شاعر جرئت ندارد بی رمز و کنایه انتقادش را به زبان بیاورد و خواه به سبب آنکه احوال زمانه چیز جدی و صریح را نمی‌پسندد به پرده‌پوشی مایل است و به شوخی. هریک از این عوامل ممکن است سببی باشد برای پیدایش هجو و هزل یا طنز اجتماعی. حکایتی هست در باب عبید زاکانی که اهل علم بود و اهل مدرسه. نسخه‌ای در علم معانی و بیان تصنیف کرد به نام شیخ ابواسحق و خواست آن را بنظر رساند. شیخ شاه به مسخره‌ای مشغول بود و شاعر نزد او بار نیافت. بازگشت و از آن پس به مسخرگی پراخت و طنز و هجو...

... همین طبع ملول عامه که خیلی زود از چیزی جدی خسته می‌شود و مخصوصاً علاقه و شوقی که به شوخی و هرزگی دارد بی‌شک محرک خوبی است برای ذوق شاعر در ایجاد طنز و هزل. این طنز و هزل در بعضی موارد از نوع خاصی است از قبیل آنچه اروپائیها پارودیا* می‌خوانند و درواقع عبارتست از آنکه سبک بیان. طرز فکر و یا حتی لفظ و عبارت

* Parodia

یک شاعر را بگیرند و به کلام او که جدی است رنگ شوخی دهند و مسخره. نمی دانم این را باید به چه نام خواند؟... نقیض که شاید به بعضی خاطرها بگذرد عام‌ترست و در آن لازم نیست کلام شاعر اصلی را رنگ غیر جدی بدهند بسحاق اطعمه و حکیم سوری در غزل طعامی وقاری یزدی در غزل لباسی بیش و کم دراین کار تجربه های جالب داشته اند اما یک نمونهٔ وحشیانه یا وحشت انگیز آن در کلام عبید زاکانی است آنجا که داستان رستم و هومان را با لحن و سبک شاهنامه رنگ مسخره می دهد و با بیان فخیم بلند فردوسی از آنها دو همجنس گرای می سازد که درمیدان جنگ هم لذت خود را می جویند. باری این نوع شعر و تمام انواع مطایبات خشونت آمیزی که نزد سعدی خبیثات نام گرفته است هدف عمده‌شان تفریح عامه است و ارضاء میل سرکوفته‌ای که آنها دارند به لفظ رکیک. میل شدیدی که آداب و رسوم آن را گه گاه محدود می‌کند و سرکوفته. باری، آنچه در قسمتی از این انواع هزل و طنز شعر فارسی مایه تأسف است اشتمال آن است به هرزگیها و بی بندوباریها — که زیاده عفت و اخلاق را لطمه می زند. با این همه به این دریدگیها هم باید به چشم اغماض نگریست آن هم از کسانی که تضیقات و محدودیتهای گونه گون برای آنها مجالی باقی نمیگذاشته است تا به اخلاق بیندیشند و به عفت های زبانی. در هر حال قبول و شهرت این اشعارطنزآمیز تا حد زیادی سببش علاقهٔ عامه است به فحشهای هرزه و به شوخیهای زننده[1]...».

استاد سیدمحمدعلی جمال‌زاده:

«اگر شعر را زبان حال عناصر نخبه و برگزیده و دست چیده یک ملت و قومی یعنی مردم کاملتر و فاضلتر و فهمیده‌تر و حساس‌تر آن قوم و ملت بدانیم لاجرم تصنیف (و هکذا اشعاروقطعات فکاهی) بلاشک زبان حال قاطبه آن مردم و حتی بینواترین و مستمندترین و از لحاظ معنی و معرفت تهیدست ترین افراد آن به حساب می آید و اگر بخواهیم بدانیم که قوم و ملتی چگونه فکر می‌کند و به چه چیز فکر می‌کند و آرزوهایش کدامست و در طلب چیست و چه می خواهد و چه می‌گوید و چه می جوید یکی از بهترین راه‌ها برای جواب دادن به این پرسش همانا رسیدگی و تحقیق دربارهٔ تصنیف ها و ترانه ها (و اشعار وداستانهای فکاهی) آن قوم خواهد بود.

۱— شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، از دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ سوم، سازمان انتشارات جاویدان، بهار ۱۳۵۶ ص ۱۵۴— ۱۵۶.

شعر فکاهی دو مزیت دیگر هم دارد که بسیار گرانبهاست و به همین نظر بر تمام ما فرض و وظیفه است که حتی المقدور در ترویج و تشویق آن بکوشیم زیرا اولاً اشعار فکاهی چون درست انعکاس صدا و فکر و آرزو و گله و رضا و شادی و سوکواری قاطبه مردم است به همان زبان مردم یعنی طبقه‌ای که در نزد ما و در زبان ما «کوچه بازاری» و «خرده‌پا» و «کاسبکار» معروف گردیده است سخن می‌راند و لهذا در حقیقت به صورت جعبه حبس صوتی در می‌آید که تمام کلمات و تعبیرات و اصطلاحات عوامانه (در واقع زبان اکثریت کامل ملت) و گوشه‌ها و کنایه‌ها و اشاره‌ها و رموز و متلکها و لغزها و چیستانها در آن منعکس می‌گردد و ثبت و ضبط و محفوظ می‌ماند. مزیت دوم این است که این نوع شعرها و حکایات را حتی مردم کم‌سواد ما می‌خوانند و لذت می‌برند و علاوه بر آنکه از اوضاع و احوال خودشان آگاه می‌گردند بیدار می‌شوند و چشم و گوششان باز می‌شود رغبت به خواندن و نوشتن و با سواد شدن پیدا می‌کنند خودم مکرر در طهران دیدم در گوشه کوچه و خیابان جوقه جوقه دور هم روی زمین نشسته بودند و یکی از آنها که کوره سوادی داشت روزنامه‌های فکاهی را برای آنها می‌خواند و دیگران با دقت تمام گوش می‌دادند و چه بسا صدای قهقهه آنها که دل را از فرط مسرت می‌لرزانید بلند می‌شد و می‌فهمانید که محرومین ابد و ازل هم از چیزی خوششان آمده است و دارند مزه خوشی و تفریح را می‌چشند و غم و غصه و اندوه آب و نان را چند لحظه فراموش نموده از برکت اعجاز شعر و کلام خود را همترازوی آنهائی می‌بینند که جواب سلامشان را به زحمت و با هزار افاده می‌دهند.[۲]».

یحیی آرین‌پور نویسندهٔ «از صبا تا نیما» وپژوهشگر نامدار:

«آن نوع ادبی، که در السنهٔ غربی satire نامیده می‌شود و در فارسی طنز اصطلاح شده، عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات و منفی و «ناجور» زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق‌آمیز، یعنی زشت‌تر و بدترکیب‌تر از آنچه هست نمایش می‌دهد، تا صفحات و مشخصات آنها روشنتر و نمایانتر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشهٔ یک زندگی عالی و مأمول آشکار گردد. بدین ترتیب قلم طنزنویس با هرچه که مرده و کهنه و واپس

۲ــ مقالهٔ ای شب آرام، ای شب قدسی، از: استاد جمال‌زاده در مجلهٔ کاوه منطبعهٔ مونیخ آلمان شمارهٔ شش بهمن ۱۳٤۲ ش.

مقدمهٔ استاد جمال‌زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» ص ی و یا.

مانده است و با هر چه که زندگی را از ترقی و پیشرفت باز می دارد، بی‌گذشت و اغماض مبارزه می‌کند.

مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این خنده خندهٔ شوخی و شادمانی نیست. خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم خطاکاران را به خطای خود متوجه می سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است، برطرف می کند. به عبارت دیگر اشاره و تنبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می‌کند و هدف آن اصلاح و تزکیه است نه ذم وقدح ومردم آزاری. این نوع خنده، خندهٔ علاقه ودلسوزی است: ناراحت می‌کند، اما ممنون می سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وا می دارد.

در مقام تشبیه می توان گفت که قلم طنزنویس کارد جراحی است نه چاقوی آدمکشی با همهٔ تیزی و برندگیش، جانکاه و موذی و کشنده نیست بلکه آرامبخش و سلامت‌آور است. زخمهای نهانی را می شکافد و می برد و چرک وریم و پلیدیها را بیرون می ریزد، عفونت را می زداید و بیمار را بهبود می بخشد.

گاهی خنده و شوخی گذران و خفیف و زاییدهٔ نقصها و اشتباهات کوچک و بی اهمیت است و زمانی تلخ و زهرآگین و ناشی از عیوب و مفاسد و گمراهیهایی که مقام اخلاقی طبیعت بشری را تنزل می دهند. پس هر چه مخالفت نویسنده و بغض و کینهٔ او نسبت به حوادث زندگی شدیدتر و قویتر باشد، به همان نسبت طنز کاریتر و دردناکتر می شود و از شوخی و خندهٔ ساده و سبک به مرتبهٔ اعلای آن که همان «طنز واقعی» باشد، نزدیک می‌گردد.

... از آنچه گفته شد چنین نتیجه می‌گیریم که طنز حقیقی هرگز نمی‌تواند بی هدف و رؤیایی و وهمی باشد و به عبارت دیگر یورش طنزنویس به سنگر «زشتی و پلیدی» هنگامی می‌تواند قرین موفقیت گردد که تمثال بی مثال و الهام‌بخش «نیکی و زیبائی» پیوسته در مد نظر او باشد.

طنزنویس هنگامی که به موضوع معینی می خندد و آن را رد و انکار می‌کند، در واقع آرمان مثبت خود را، که در جهت مخالف آن قرار دارد، آشکار یا نهانی و صراحتاً یا تلویحاً به خواننده عرضه می دارد.

... خلاصه، طنز تنها هنگامی می تواند به هدف عالی خود برسد که از روحی بلند و پاک تراوش کند، روحی بلند و پاک تراوش کند، روحی که از مشاهدهٔ اختلاف عمیق و

عجیب زندگی موجود با اندیشهٔ یک زندگی مأمول در رنج و عذاب است — همین صفت عالی و هدف بزرگ طنز است که هوراسیا در روزگاران قدیم بدان اشاره کرده است.

هزل و هجو در ادبیات ایران– ادبیات طنزی باید ناظر به حوادث کلی (تیپیک) زندگی باشد، نه انحرافات جزئی و تصادفی از حد عادت و طبیعت، و بنابراین نباید حربهٔ تعرض و تجاوز بر شخصیت کسانی قرار گیرد که به نظر نویسنده پسندیده و خوشایند نیستند. هجوکسان و ناسزاگویی شایستهٔ نام نویسنده و مقام نویسندگی نیست. متأسفانه در ادبیات قدیم ایران طنز به معنایی که شناختیم، یعنی انتقاد اجتماعی به کنایه و در جامهٔ هزل و شوخی کمتر وجود داشته، زیرا در آن عصر و زمان و در آن وضع اداری و اجتماعی کشور، ادبیات اغلب برای شاه و درباریان و خواص مملکت به وجود می آمد و قهراً شاعر و نویسنده نمی‌توانست از اعمال و افعال اربابان خود و دستگاهی که بر آن ریاست داشتند، انتقاد کند. به علاوه در «هزل» و «هجو» گویندگان ایران، همیشه عوامل شخصی (سوبژکتیف)، خاصه کینه و غرض و خودبینی، مقام اول را می‌گرفت و مجالی برای تصویر حقیقی و کلی باقی نمی‌گذاشت. هجوسرایان به جای آنکه به مسائل اجتماعی بپردازند و معایب عمومی جامعه را نشان بدهند، یا به رقیبان و همکاران خود می تاختند یا به ارباب نعمت و احسان، که از دادن صله و پاداش به آنان مضایقه و امساک می‌کردند، دشنام و ناسزا می‌گفتند و بدین طریق هم‌پایهٔ سخن و هم مقام انسانی خویش را پایین می آوردند.[۳]».

دکتر علی شریعتی، استاد دانشگاه و متفکر معاصر:

«ایرانی در لطیفه ساختن و ظریفه پرداختن و خرده گیری های موشکافانه و نکته‌سنجی های زیرکانه و پوشیده تافتن و پنهان گفتن ورندانه دست انداختن و کنایه و ایهام و مجاز و استعاره و ذم بمایشبه المدح و به «در» گفتن تا دیوار بشنود و حال را به گذشته بردن و حسابش را رسیدن و گذشته را به حال کشاندن و در پس تعبیرات و توجیهات و پرسوناژهای آن از تیررس حالیون مخفی شدن و در سنگر دین و تاریخ و قصه و اسطوره و عرفان و تصوف و زهد و انزوا به کمین نشستن و از پشت پرده های رنگارنگ شعر و شوخی و ضرب المثل و معانی و بیان و بدیع و صنایع لفظی و معنوی بی شمار تیراندازی کردن و هزاران لطایف الحیل دیگر... روحی زیبا یافته، زیبا و زاینده و فرهنگی ساخته سرشار از لطافت و طنز و نقد...».

۳– «از صبا تا نیما» ج ۲ ص ۳۶ — ۳۸.

کیومرث صابری (با نام مستعار گل‌آقا):

«طنز، جراحی است و هجو سلاخی. هزل و شوخی و مطایبه بدون اینکه قصد ارزشگذاری داشته باشم یا بخواهم آنها را نفی کنم، زنگ تفریح زندگی است. طنز، تعلیم و تدریس است. مبتنی بر هدف متعالی است. طنزنویسی، ادای یک تکلیف اجتماعی است. طنز سیلی محکمی است که به صورت یک مسموم می زنند تا خوابش نبرد. هدف، کمک به ادامهٔ حیات اوست. مثل فشاری است که به سینه یک مغروق وارد می شود. چه بسا که دنده‌هایش را هم بشکنند، اما ریه‌هایش را فعال و حیاتش را تضمین می‌کند.[۴]».

«گورتنی»[۵]

از محررین نامی روزنامهٔ معروف «دیلی تلگراف» در باب فکاهت شرح مفصلی نوشته که به این جمله منتهی می شود: «مجملاً آنکه به عقیده من فکاهت عبارت از مشاهده دقیق زندگی وحیات باتغییرات وتحولات آن که گاهی نورتابان خورشید فضای آن را روشن و گاه دیگر ابرهای تیره افق آن را تاریک می سازد وظیفهٔ نویسندهٔ فکاهی پیکار و جدال است با افکار و احوال حزن‌انگیزی که از این کیفیات تولید می‌گردد... خلاصه آنکه نویسندگان فکاهی نقاش‌هائی هستند زبردست که حتی پیکر غم‌افزای بی نوائی را نیز با خامهٔ گلگون طعن و طنز آراسته با سرخاب لطیفه و مزاح که بسا از خون دل خود آنها سرخی گرفته است چهرهٔ پرچین عجوز یأس و ناامیدی را مشاطه می نمایند در این موقع لازم است مجملاً تذکر داده شود که بین فکاهیات و نوشته های جلف و سبک و هرزه باید جداً تمیز داد.[۵]».

کارتن انگلیسی:

«فکاهت در نظر من حکم اکسیژن را دارد در هوائی که برای تنفس لازم است مایه کیف و سرخوشی دنیاست و اگر چه فکاهت علاوه بر کیف و نشاط مولد مواهب دیگری نیز هست ولی وظیفهٔ اصلی او از همین جا شروع می شود لابد کمتر اشخاص به این فکر افتاده‌اند که اگر غفلتاً خنده از دنیا برمی افتاد زندگانی اولاد آدم چه صورتی پیدا می‌کرد...

۴– روزنامهٔ اطلاعات، شنبه ۲۲ مهر ۱۳۶۸ شمارهٔ ۱۸۸۷۴ ص ۶.

۵– مقدمهٔ جمال‌زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» ص ۲.

من تصور می‌کنم که گنده دماغی و ترشروئی بر تمام معابر کره زمین استیلا یافته و انتحار و خودکشی به اندازهٔ زیاد می‌شد که برای جسد مردگان جای کافی باقی نمی‌ماند. در صورتی که خنده و فکاهت با آنکه نمی‌تواند کاملاً از کلیه عوارض مرض‌آمیز هم و غم و بدبختی جلوگیری نماید معهذا باز مؤثرترین ضدعفونی است که به نوع بشر عطا گردیده و متأسفانه هنوز علما محققین راه کشف آن را پیدا نکرده‌اند. اشخاصی که دارای طبع فکاهی هستند در واقع اکسیر حیات و کیمیای سعادت در دست آنهاست و با این معجون عجیب که دوای هر دردی است تمام مصائب را مبدل به طلا می نمایند مخصوصاً اگر این مصائب مربوط به دیگران باشد نه به شخص خود آنها به حکم کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد و از آنجائی که کاخ کمدی بر روی تراژدی قرار گرفته یعنی خنداندن دیگران از جویبار دلسوختگی و ناامیدی سرچشمه می‌گیرد و عموماً خاطر و باطن نویسندگان فکاهی مانند زمین شوره‌زاریست که دست بدبختیها و حرمان روزانه آن را آبیاری می‌کند خدا کند که پس از این عمر فانی در آن عالم نهان و حیات جاودان که سیاحان عرفان وحکمت هنوز نقشه آن را نکشیده و کتاب راهنمائی برای آن به طبع نرسانده‌اند از نعمت فکاهیات و مطایبات محروم نباشیم والا شکی نیست که در آنجا سخت دچار ملال و کسالت زوال‌ناپذیر خواهیم شد ولی به طور یقین خلقت که خود استاد اعظم و مرشد کُل فکاهت است و مخلوقات فکاهی آن در هر گوشه و کنار دیده می شود فکر این مشکل را هم نموده که بندگان خدا در آن دنیا از این باده یکتا متنعم و متمتع باشند و البته همانطوری که در این دنیا خنده چون دایه مهربان در کنار گهواره نوع بشر نشسته و با لائی لائی دلچسب خود این طفل یتیم را تسلیت می بخشد در آن عالم نیز این کودک بیچاره بی دایه نخواهد ماند[۶].»

زینگوویل:

«زینگوویل نویسندهٔ مشهور انگلیسی در جواب سئوالی که مؤلف فرانسوی «خنده در آسمان گرفته» در باب فکاهت از او نموده، همینقدر بوسیلهٔ تلگراف این جواب را داده است: «فکاهی تبسمی است در چهرهٔ خردمندی و حکمت[۷].»».

۶ــ مقدمه جمال‌زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» ص ۱ــ د.

۷ــ مقدمهٔ جمال‌زاده بر کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» ص د.

طنز TANZ در لغت

طنز واژه‌ای عربی است و از فرهنگ اعراب وارد فرهنگ و ادب فارسی شد. در لغت عرب می‌گویند: طَنَزَ طَنْزاً: یعنی او را ریشخند کرد و سخنانی به او گفت که او را به هیجان آورد.[1]

اهل لغت[2] همچنین برای این واژه معانی: فسوس کردن، فسوس داشتن، افسوس داشتن، طعنه، سخریه، برکسی خندیدن، عیب کردن، لقب کردن، ناز، سخن به رموز گفتن، به استهزاء از کسی سخن گفتن ذکر کرده‌اند. اما در اصطلاح نوعی از آثار ادبی که دربرشمردن زشتی های کسی یا جامعه ای صراحت تعبیرات هجو را ندارد، و اغلب غیرمستقیم و به تعریض عیوب کسی یا کاری را بازگو می‌کند[3].».

در عربی واژهٔ «طناز» و در فارسی ترکیبات طنز با پسوندهای گفتن، کردن، گری و طنزکنان، طنزنویس، طنزسرا، طنز پرداز، طنزی، طنزنامه، از روی طنز، طنزگوو... وجوددارد. دامنهٔ طنز بسی گسترده است که حضور آن را در گفتار و کردار و رفتار معمولی آدمی و محیط، فولکلور، تئاتر و نمایش، فیلم، کاریکاتور و ادبیات کلاسیک می بینیم.

دربارهٔ اقسام طنز یعنی هزل، هجو، مطایبه، لطیفه، و... و اصطلاحات و واژگان: ابتذال، اختلاط، اردک پرانی، استخفاف، استطراف، استظراف، استهجان، استهزاء، أشتُلم کردن، انبساط، بددهانی، بدزبانی، بدگویی، بَذاء — بذاءَت، بِذاء، بذله، بذله‌بازی، بذله‌پردازی، بطالت، بی ادبی، بی حِفاظی، بی حیایی، بی خُردَگی، بی شرمی، بَیغاره، بی نمکی، پراگنده گویی، پَرده‌دری، پریشان گویی، تَبَسُّط، تَبَتُّطل، تجاهلُ العارف، تخلیط، تخییل، تَرفند، تُرکانه سخن گفتن، تُرَّهات، تَسْخَر، تُس نَفَسی، تَشاغُل، تَشَدُّد، تشنیع، تشهیر، تَظانُز، تطفیل، تَطَنُّز، تَظارُف، تَظَرُّف، تعریض، تَعَنُّت،

۱— فرهنگ لاروس عربی — فارسی ج ۲ ص ۱۳۹۲.

۲— بنگرید به لغت نامهٔ دهخدا ذیل «طنز».

۳— دایرة‌المعارف فارسی ذیل طنز، ج ۲ ص ۱۶۳۰ — ۱۶۳۱.

تَعنیف، تعییب، تغابی، تغـفیل، تفکُّه، تفکیه، تقبیـح، تقریع، تِلْعابه، تماجُن، تَماخَـره، تَمسخُر، تَمَلُّخْ، تمویه، تنابز، تَـهَتُّک، تَهجیل، تهجین، تَهَکُّم، تیززبانی، جَمْز، جواب، جُرْبُک، چَرَند، حرف گیری، خام‌درایی، خبط، خبیثات، خُرافات، خر در تاختن، خرطبعی خرفروشی، خُزعَالـه خَزَعْبَل، خُزَعْبَل، خُزَعْبَلَه، خُزَعبیل، خُزَعْبَلَه، خَلاعت، خندستانی، خنده‌خَریشی، خوش‌طبعی، خوش‌مَنِشی، در پوستین [کسی] افتادن، دریده‌زبانی، دُشنام، دُشنام‌گویی، دشنام گیری، دُعَابه، دَرَب و دَرابت و دُرُبت، دَرَع، دَمّ، رَقاعت، رکاکت، ریش گاوی، زبان درازی، زُخْرُفُ القول، زخم‌زبان زدن، زنخ‌زنی، زیج‌زنی، زیر و بالا گفتن، ژاژخایی، سبّ، سبکساری و سبکسری، ستیزه‌رویی سُخره و سُخریه، سست‌ریشی، سفاهت، سَقَط گفتن، شتم، شطارَت، شماتت، شَنْأَت و شَنَآن، شناعت، شوخ چشمی، شوخ‌رویی، شوخ‌زبانی، شوخی، شیرین‌زبانی، شیرینی کردن، [شیرینکاری]، ضَحک، ضُحَکَة، طعنه، طَیّبات، طیبت، طیره گیری، ظرافت، ظُرَفاء، ظریفی، عِتاب، غمزکردن، فحش و فَحّاشی فُشار، فَظ و فَظانت، فضول و فضولی، فلاده و فلاذه، قدح، قَذف، قُوموذیا، گستاخ‌رویی، گُستاخ‌سُخَنی، گستاخی، کَواژ و کَواژه، لااُبالیگری، لاغ، لاغِیه، لعب، لَعن و لعنت، لَغْو، لَمز، لودَگی، لَهْو، مُجاوَیه، مَجانَة، مَجاعت، مُجُون، محال، مُحاکات، مُحالات، مُحامَقَه، مَخْرَقَه، مَخْرَقَه، مداعبه، مزاح، مَسخره کردن و مَسْخَرگی، مَضاحِک، مُطانزه، مُطایبه، مُناقَضَه، مُهمَل، نادره، ناسزا و ناسزاگویی، نَقّادی، نکته، نکوهش، نیک محضری، وقاحت، وَقیعت، هَتک وهَتّاکی، هَجَن، هَذَیان، هرزه و هرزه‌درایی و هرزه گویی و هرزه‌لافی و هرزه‌لایی، هُزء، هَکّ، هَمْز، هَزْلیات، یاوه و یافه، یاوه درایی و یاوه گویی،» دکتر علی اصغر حلبی استاد فلسفه دانشگاه در فصل پنجم (ص ۹۷—۱۸۰) کتاب «مقدمه‌ای برطنز و شوخ طبعی در ایران» به طور مفصل ترجمه، شرح کرده و معادلات اروپایی آنها را آورده است. و ما از پرداخت دوباره این واژگان و اصطلاحات قلمرو طنز پرهیز می نمائیم اما جای تأمل و اندیشه است که دکتر حلبی واژگان فراموش شده و واژگان محلی ایرانی معادل را نیز در این کتاب ارزشمندیاد نماید و بار دیگر این فصل از کتاب را با اصول علمی تر یعنی ذکر لغت، آوانگاری (فنوتیک)، معادل فرانسوی — آلمانی و انگلیسی، شرح و تفصیل بیشتر از جمله برخورداری از منابع لغوی دیگر و ترتیب بهتر و منطقی تر و نگارش نوین ارائه دهد. در اینجا چند واژه از قلمرو و طنز بنا به ضرورت طرح می شود و بار دیگر یادآور می شویم که نام کتاب را به لحاظ اشتمال بر غالب معانی «طنز» نهادیم نه فکاهی.

هَزل[۱] HAZL

«هزل» واژه‌ای عربی است به معنی: بیهوده گفتن، لاغ و سخن بیهوده، مُزاح کردن و آن را در برابر جد و پند و حکمت دانسته‌اند و معانی دیگر چون دروغ و خلاف واقع و باطل، سخنان زشت و شرم‌آور به قصد شوخی و... را به معانی آن افزوده‌اند. و دهخدا معتقد است که: «هزل شعری است که در آن کسی را ذم گویند و بدو نسبت‌های ناروا دهند، یا سخنی است که در آن مضامین خلاف اخلاق و ادب آید[۲].».

در عربی از آن اقسام و ترکیباتی چون: هَزّال، هازل، هَزلیات، هَزلیه و... و در فارسی ترکیباتی چون: هزل گو، هزل نویس، هزل‌سرا، هزل (گویی، نویسی، سرایی، گویان، نویسان، سرایان)،هزل‌پرداز و هزل‌نامه و... وجود دارد. هزل از انواع ادبی و مهم قلمرو طنز است که بخش چشمگیری از آن را به خود اختصاص داده است.

سنائی در حدیقه[۳] می‌گوید:

هزل من هزل نیست، تعلیم است
بیت من بیت نیست، اقلیم است

گر چه با هزل جِدّ بیگانه است
هزل و جِدّم، هم از یکی خانه است

تو چه دانی که اندر این اقلیم
عقلِ مُرشد چه می‌کند تعلیم

یعنی ار جِدّ اوست جان‌آویز
هزلش از سحر شد روان‌آمیز

شکر گویم که نزد اهل هنر
هزلم از جدّ دیگران خوشتر

و مولوی معتقد[۴] است:

هزل تعلیم است آن را «جد» شنو
تو مشو بر ظاهرِ هزلش....

هر جدی هزل است پیش هازلان
هزل‌ها جد است پیش عاقلان

کودکان افسانه‌ها می‌آرند
درج در افسانه‌شان بس سِرّ و پند

هزل‌ها گویند در افسانه‌ها
گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها

۱ــ بنگرید به «مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران» ص ۱٤ ــ ۳٤.

۲ــ لغت‌نامه دهخدا ذیل «هزل».

۳ــ حدیقه ص ۷۱۸.

٤ــ مثنوی دفتر ٤ ص ٤۱۹.

مولانا عبدالرحمان جامی پند می دهد که[۵]:

باغ خندان ز گُلِ خندان است / خنده آیین خردمندان است
خنده هر چند که از جِدّ دور است / جِدِّ پیوسته نه از مقدور است
دل شود رنجه زجِد شام و صَباح / می کُن اصلاح مزاجش به مُزاح
جِد بُوَد پا به سَفَر فرسودن / هزل یک لحظه به راه آسودن
گرنه آسودگیت رنج زدای / شود، از رنج در اُفتی از پای
لیک هزلی نه که از دودِ دروغ / بَرَد از چهرهٔ قَدرِ تو فروغ
تخم کین در دلِ دانا کارد / خود خجلت به جبین ها آرد
شوزفَیّاض خرد تلقین جوی / راست گوی لیک خوش و شیرین گوی

هجو[۶] HAJV

«هجو» از هَجَا یَهْجُو و واژه‌ای عربی است که در ادبیات فارسی نیز راه یافت. یعنی دشنام دادن و بدگفتن و زشت شمردن. و از آن معانی ومفاهیم: عیب‌شماری، ناسزا گفتن و فحش دادن و دشنام گفتن، و سرزنش کردن و بیهوده گوئی و یاوه‌پردازی اخذ نموده‌اند. ابن‌بسّام (متوفی ۳۰۳ ﻫ .ق) آن را به دو گونهٔ «هجاء الاشراف» و «هِجاء الاراذل» تقسیم کرد که اولی آشوب برانگیز و خانمان‌سوز و دومی بی ضرر و زیان است. «هُراس» (۸–۶۵ ق.م) در تعریف هجو گفته: «هجوگوی، کسی است که چون سخن می‌گوید، حقیقت را با خنده می‌گوید» و ابوالعلاء معری (متوفی حدود ۷۷۰) گفته: «بهترین هجو، هجوی است که اگر آ را بر دختر دوشیزه‌ای در پشت پرده بخوانند، از آن شرمگین نشود». «هجو» از انواع ادبی است که بخش مهمی از قلمرو طنز را به خود اختصاص می دهد. هجو در همهٔ فرهنگها و آثار ملل جهان وجود دارد و امروزه نیز حضور گسترده‌ای از خود را به نمایش می‌گذارد.

شاعران و اندیشمندانی چند مقولهٔ «هجو» را مورد نکوهش قرار داده و کماکان نویسندگان و شاعران را به پرهیز و دوری از این فرهنگ و کردار تشویق و ارشاد نموده‌اند.

استاد سعید نفیسی از جمله بزرگانی است که اینگونه تذکر و هشدار می دهد:

۵– هفت اورنگ «سبحة الابرار» ص ۵۴۹.

۶– و نیز بنگرید به مبحث «هجو» در مقدمه‌ای بر طنز وشوخ طبعی در ایران ص۳۵– ۴۴.

«... زهجو روی بگردان وگرنه خوارشوی | زبان هجو دل خلق را همی ساید
زمدح وهجو کسی نامورنشد به جهان | چو گفت بایدش انگشت خویشتن خاید
کسی که آبروی خلق بردو گفت هجا | زبس ندامت آب از دو چشم پالاید[7]...».

«هَجو» و «هجاء» و تَهجاء» «هِجی»، «هَجّا»، «أهجوه»، «أهجیه»، مُهاجاه»، «تهاجی» و... از دیگر اقسام و معانی قلمرو «هجو» در زبان و ادبیات تازی و «هجو کردن»، «هجو خواندن»، «هجو ساختن»، «به هجو پرداختن»، «به هجو روآوردن»، «هجا گفتن»، «هجوگو»، «هجوسرا»، «هجویه»، هجاسرا»، «هجویه گو»، هجویه سرا»، «هجویه پرداز»، «هجاگویی»، «هجویه گویی»، «هجاگویی»، «هجاسرایی»، «هجویه سرایی»، «هجوی»، «هجویّات»، «هجویّات گویی»، «هجویّات سرایی»، «هجونامه»، «هجوگو»، «هجانویس»، «هجونویس»، «هجویه نویس»، «هجوخوان»، «هجوپرداز»، «هجو دیگری گفتن»، «هجو خود گفتن»، «هجو خودی گفتن»، «هجو غریبه گفتن و یا سرودن و یا خواندن»، «هجوگویان»، «هجوسرایان» و... از دیگر اشکال و معانی و مفاهیم واژهٔ «هجو» در زبان و ادبیات فارسی است.

«هجو» همچنین در بخش های دیگر قلمرو یعنی نمایش، فیلم، ادبیات، کاریکاتور و... و مقولات اجتماعی، سیاسی و دینی و... وجود داشته و دارای شدت و ضعف نیز هست. هجو ابتدا از شعر عربی وارد شعر فارسی شده است. این صنعت در شعر فارسی به بدترین وضع خود کشیده شد و حدود و ثغور اخلاق و انسانیت توسط این نوع ادبی دچار تخدیش و تحقیر قرار گرفته است. شاعران هجاگوی ایرانی چندی داریم که شاعران دیگر از آنان بیم داشتند و این گروه در پرداخت به هجو جانب افراط را می‌گرفتند. مثلاً دربارهٔ توانایی حکیم شفایی اصفهانی (متوفی ۱۰۳۷ هجری) نوشته اند که: «از تاب شمشیر مهاجات او اکثر شعرای عراق و غیره برخود می لرزیدند*.». اما هم او به خاطر عدم رضایت شاه عباس از هجوگرائی وی دست از این کار کشید و توبه کرد. و غالباً نیز چنین بود چه بیشتر هجوپردازان به آثار بدکار و اعمال و آثار بجا ماندهٔ خود پی برده و در سالهای پس از ارتکاب به این قلمرو، از آن دست کشیده و ابراز تنفر نموده‌اند و گاه برخی، آثار خود را از میان برده اند.

۷ـ تذکرهٔ شعرای معاصر ایران ج ۱ ص ۴۱۱.
* تاریخ ادبیات در ایران ج ۵ ص ۶۲۹.

بخش هائی محدود از گسترهٔ طنز یعنی انتقاد، هجو و هزل و شوخی در شعر فارسی از اواخر قرن سوم هجری یعنی از مسعودی مروزی شاعر تا هنگام آشوب ها و جنبشهای قبل از صدور فرمان مشروطه در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی دیده می شود که بیشتر هجو بوده و همهٔ این قالب ها در چند شعر شاعران حضور دارد البته جز چند کتاب مستقل انگشت‌شمار طنز که در بخش «نثر و نظم طنز»، آنها را برشمرده‌ایم. هجوهای: فردوسی دربارهٔ محمود غزنوی، ابوالعلاء گنجوی دربارهٔ خاقانی، مجیر دربارهٔ خاقانی و بالعکس، فتوحی دربارهٔ انوری، سیدالشعراء رشیدی دربارهٔ عمعق بخارایی، سوزنی دربارهٔ عمعق و سنائی و انوری و معزی و ادیب صابر و رشیدی سمرقندی و خمخانه، انوری دربارهٔ بلخ، مختاری غزنوی، شریف تبریزی دربارهٔ استادش لسانی شیرازی، وحشی بافقی دربارهٔ موحدالدین فهمی کاشانی و شجاع الدین غضنفر کاشانی کره جاری و محتشم کاشانی و تابعی خوانساری و بالعکس، شیدای فتحپوری دربارهٔ طالب آملی و میرالهی و کلیم و قدسی نمونه هائی از هجو در طول تاریخ ادب فارسی است که بیشترین بخش از قلمرو طنز را در بر می‌گیرد.

فکاهه FOKÁHA

فکاهة واژه‌ای عربی است و در فرهنگها آمده:

الفُکاهة: شوخی، مزاح، خوش مزگی[8]. خوش طبعی، گفتگوی خنده آور میان دوستان. مزاح برای انبساط نفس[9].

درعربی ازآن اقسام: تفکُّه، تفکیه، فُکاهیات، ودرفارسی اقسام و ترکیبات: فکاهه، فکاهی، فکاهی پرداز، فکاهی نویس، فکاهی سرا، فکاهی گو، فکاهی سرایان، فکاهی نویسان و... وجود دارد. امروزه میان واژهٔ فکاهه و طنز اشتباه می‌گیرند اما واژهٔ طنز بر واژهٔ فکاهه چیرگی داشته و آن را شامل می شود و بدین ترتیب فکاهه از اقسام طنز است. فکاهه در انواع ادبی حضور دارد.

۸ــ فرهنگ لاروس عربی — فارسی ج ۲ ص ۱۵۸۶. مفردات راغب ص۳۸۵، و غیاث ولسان العرب.

۹ــ اقرب الموارد.

«من دزدم؟ ابداً! من فقط اشیاء را قبل از اینکه مالکشان آنها را از دست بدهند، پیدا می‌کنم*.».
از لطیفه‌های کمدیا دل‌آرته.

لطیفه LATIFEH[10]

لطیفه در لغت یعنی نکویی، چیز نیک و نازک، سخن خوش، خوشمزگی، شوخی و نکته‌پردازی که عربی بوده و جمع آن لطائف می‌باشد. در فارسی از آن ترکیبات: لطیفه گو، لطیفه‌سرا، لطیفه گویی، لطیفه‌سرایی، لطیفه گویان، لطیفه‌سرایان، لطیفه‌یابی، لطیفه‌یاب، لطیفه‌یابان، لطیفه‌طرازی، لطیفه‌پرداز، لطیفه‌پردازی، لطیفه‌پردازان، به لطیفه پرداختن، به لطیفه رو آوردن، لطیفهٔ نغز، لطیفه زشت، لطیفهٔ بی‌مزه و یاوه، و... داریم. و کتاب ارزشمندی از قرن نهم و دهم به نام «لطائف الطوائف» از مولانا فخرالدین علی صفی (متوفی ۹۳۹ هـ . ق) به فارسی در دست است. همچنین نکته‌ها و رگه‌ها و اشکال لطیفه را می‌توان در کتب نثر و نظم فارسی یافت و اینجاست که لطیفه را به عنوان انواع طنز در می‌یابیم.

لطیفه در انواع فرهنگی دامنهٔ طنز چون نمایش، فیلم و... وجود دارد.

«لطیفه» به عنوان یکی از سرگرمی‌های روزانه و هفتگی در روزنامه‌ها، مجلات و... و گفتگوهای خانگی حضور گسترده‌ای در دنیای امروز دارد. مخصوصاً مطبوعات خارجی و ایرانی در چند سال اخیر (حدود هفتاد سال اخیر) از نعمت لطیفه سرشار است و عوام از این مقوله استقبال می‌نمایند.

* بنگرید به: کتاب تئاتر/ دفتر اول، مقالهٔ «کمدیا دل آرته و ریشه‌های تئاتر کمدی» ص ۷۱.
۱۰ـ بنگرید به: «مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران» ص ۱۵۸ـ ۱۵۹.

حضور، جایگاه، کالبد، انواع و اشکال طنز در فرهنگ و زندگی انسانی

«طنز» پدیده، موضوع و یا مقوله ای است که در بخش های گوناگون فرهنگ و تمدن انسانی و کالبدهای: کالبد نخستین، فولکلور یا فرهنگ مردم، هنرهای نمایشی: سنتی — سینما — تئاتر، ادبیات کلاسیک و سنتی (نثر و نظم)، کاریکاتور
و... حضوری پربار و گسترده دارد که دربارهٔ هریک سخن خواهیم گفت و البته هر یک از این بخشها به بخش ها و پاره های دیگر تقسیم می‌گردد.

حضور و کاربرد گستردهٔ «طنز» و انواعش نشان آن دارد که تا چه حد و اندازه این فرهنگ در بخشهای گوناگون و متفاوت و متنوع فرهنگ و زندگی انسانی راه پیدا کرده و توانسته است که جایگاه و اهمیت خود را نشان دهد. با نگاه به جزء جزء و بخش بخش اشکال طنز و انواع آن در همهٔ فرهنگ‌ها بویژه فرهنگ ایرانی به صورتهائی شیرین و جاذب و جالب از کالبدهای طنز دست می یابیم که برای بسیاری ناشناخته و باور نکردنی است و بعدها نیز همین گمنامی و ناشناختگی ادامه خواهد داشت چه هنوز که هنوز است منتقدی یا منتقدانی موفق و کارآمد نداشته‌ایم تا ارزشهای طنز را به مردم بشناسانند و ما در این رساله برای نخستین بار قصد تحلیل و بررسی و نشان دادن جایگاه و انواع طنز ایرانی داریم تا چه اندازه موفق باشیم.

کالبد نخستین طنز

«طنز» پیش از خودنمائی در هر جامه ای سنتی یا کلاسیک یک نمود و نماد ابتدائی دارد و درواقع باید گفت که کالبد و جامهٔ نخستین و ابتدائی طنز را می توانیم در احوال، کردار، رفتار و گفتار عادی و معمولی مردم جستجو کنیم. از آغاز آفرینش تاکنون به اندازهٔ قدمت و وسعت تاریخ انسانی و جهان طنز عادی و معمولی به عنوان پدیده‌ای روزمره رخ داده، وجود داشته، دارد و خواهد داشت. امروزه ما آدمها با نگاهی در قلمرو طنز به

راحتی می توانیم صورتهای بسیاری از طنز را در قالب های گوناگون و متنوع بیابیم. و حتی می توانیم این طنزها را به بخشهای: روستائی، شهری، بازاری، محلی، مدرسه ای، مکتبی، خانگی، اجتماعی و... تقسیم نمائیم چه این گونه طنزها فراوانند و دارای نمادها، فرم ها و معانی متفاوت اند مثلاً: مترسک سرخرمن، لنگیدن کسی، با عصا رفتن پیرمردی، خمیده راه رفتن پیرزنی، عینکی شدن کسی که تاکنون عینکی نبوده و با خجالت عینک به چشم می زند، خندیدن کودک، خندیدن فرد گریان، لکنت زبان (یا زبان گرفتگی) کسی، حرف زدن لال ها و کسانی که ادای لال ها را در می آورند، سکسکه (و هِکّه هِکّه) کردن فردی، نمونه هائی از این گونه ابتدائی و عادی و معمولی نخستین طنز هستند. که همه این موارد در بخش «کالبد نخستین» طنز جا می گیرند.

طنز در قلمرو فولکلور[۱] FOlk lore

برای شناخت تاریخ پیدایش طنز و فکاهی ابتدا باید در زندگی مردم و آنگاه در فرهنگ آنان (یعنی همان فولکلور) متداول در بینشان جست وجوکرد وآنگاه به بررسی آن در حوزه ادبیات وفرهنگ کلاسیک وسنتی پرداخت. چه درقلمروفرهنگ هرقوم و ملتی، فولکلور یا فرهنگ مردم یا دانش توده و یا به قولی دانش توده عوام، نخستین دستمایه ارزشی انسانی است. واین مجموعه ارزشی است که درسیرتکاملی ودگرگونی خود اندک اندک از وحدت نظر دور شده و آنگاه دارای صور اندیشه ای پیچیده و گوناگونی گردید. به گونه ای که هر صورت اندیشه، خود دارای شعبات و شاخه و برگها شد. به هر پندار، فولکلور بی هیچ تردیدی ما در دانشهای هر قوم و ملتی است. و سزاوار است، تأکید و تصریح نمود که ریشه هر دانشی در فولکلور اقوام و ملل موجود جهان است چه بسا در راه حل دانشها و پدیده های امروز، شیوه ها ونمونه هائی ازآن رامی توان درفرهنگ توده یافت. مثلاً شیوهٔ درمان یک بیماری چون صرع که در طب امروز از طریق دارو و دیگر صورتهای درمانی معالجه می شود. در برابر آن طب سنتی اقوام و ملل گوناگون جهان شیوه های درمانی متفاوتی دارد. و گاه می توان در مقام ارزیابی، گونه های درمانی برتر و والا تر و ارزشمندتری در طب سنتی یافت.

۱ــ این مبحث برای نخستین بار در صفحهٔ «فرهنگ مردم» مجله اطلاعات هفتگی طی سالهای ۱۳۶۸ــ ۱۳۶۹ هر هفته نوشته و چاپ می شده است ولذا از یاد کرد شماره و صفحه و تاریخ بند بند هر بخش این نوشتار پرهیز کرده ایم.

در دایرهٔ اندیشه طنز نیز تفکر و قیاس به همین صورت است که صورتهای نخستین طنز در فولکلور اقوام و ملل جهان وجود دارد. و در حوزه طنز ایرانی این ترتیب و تشکل قابل تأمل است: ۱ــ طنز سنتی (فولکلوریک) ۲ــ طنز کلاسیک ۳ــ طنز معاصر که هر یک از این بخشها خود اقسامی دیگر دارد. در بخش پرداخت به طنز سنتی باید به آثار و منابع فولکلوریک اقوام و ملل گوناگون ایرانی مراجعه کرد و آنگاه به بررسی پرداخت. توجه کنید: آثار فولکلوریک از دوره‌های بسیار دور نادر است و به سختی می توان این مواد را یافت. اما هر چه هست، گوشه هائی از همین عناصر را می توان در برخی کتب قدیمی جستجو کرد. باید افزود که بیشتر آثار فولکلوریک نگاشته و گردآوری شده در صد سال اخیر می باشد و از تاریخ یاد شده به عقب‌تر آثار بسیار اندکی در دست است که اقناع کننده نیست.

دیگر اینکه هنوز بسیاری از موضوعات فولکلوریک گرد نیامده و پژوهشگران از کم و کیف و صور اندیشه‌ای اقوام ایرانی بی‌خبرند. جای آن است که متفکران و صاحبان قلم و آراء و عقاید اقوام و ملل ایرانی در گردآوری، ثبت و ضبط و حفظ و اشاعه میراثهای فرهنگی دیار خود همت کنند و در نمایش ارزشهای انسانی زادگاهشان کوشش تمام ورزند و با کوتاهی و کم‌توجهی ها از زیر بار مسؤولیت شانه خالی نکنند واجازهٔ تخریب، فراموشی و تخدیش بارهای فرهنگی و ادبی ندهند. مثلی معروف است که می‌گویند: «ماهی را هر وقت از آب بگیری، تازه است». و اگر تاکنون کسانی در فکر گردآوری فولکلور دیار خود نیفتاده‌اند، اکنون لازم است که آستینهای دستان آرزومند خود را بالا زنند و در ارائهٔ این ارزشها همت کنند که فوت وقت، کاری بس زیانبار است. به هر پندار، برای شناخت قلمرو طنز در فولکلور ایرانی با همین منابع در دست می توان به تحلیل پرداخت و چاره‌ای جز این نیست. با توجه به این که در شناخت طنز منابع محدودی در دست است، همین آثار محدود نیز سودمند است.

گفتیم که در شناخت طنز ابتدا باید به بررسی «کالبد نخستین» آن بپردازیم و آنگاه به فولکلور و غیره. اینجاست که سیر تکاملی طنز را می بینیم. و درمی یابیم که طنز رفته‌رفته از حالت عادی به درآمده و در جامه‌ها و کالبدها و اشکال متنوع و متفاوت بروز کرده است. و مثلاً در حوزهٔ فولکلور ایرانی شکل ارزشمندتر و تازه‌تر و متکامل‌تر آن را می شناسیم.

طنز در فولکلور ایرانی در برگیرندهٔ: نمایش های سنتی (چون: بازیهای نمایشی، معرکه، تعزیه، گفتگوهای نمایشی خاص عروسی و آداب مذهبی، سیاه‌بازی و...)، آداب

و رسوم و آیینها، شعر، مثل، متل، بازی (خواه منظوم خواه غیرمنظوم)، لالائی، چیستان، داستان، افسانه و... می باشد. در هر یک از بخشهای فرهنگی فولکلور ایرانی طنز به گونه های مختلفی وجود دارد: سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... یا به این صورت از تقسیم بندی عمومی: تلخ، شیرین، گزش آلود و... و یا بخشهای: هزل، هجو، مطایبه و شوخی، متلک و... و یا از لحاظ دیدگاه فنون بلاغت و صناعات ادبی آمیخته و دربرگیرندهٔ آرایشهای لفظی و معنوی چون: تضاد و تقابل و تطابق، مراعات‌النظیر، لف و نشر (مرتب و مشوش)، تشبیب، عکس، جناس (و انواع آن)، تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و... می باشد.

شیرینی و جاذبه طنز در فولکلور ایرانی به لحاظ فرهنگ و زبان و ادبیات مردم دیارهای ما به اندازه‌ای است که در این حوزه اندیشه می توان ساعتها سخن گفت و کتابها نوشت و نمونه های بسیار متفاوتی را ارائه داد که سرشار از لطف است. تا جایی که همه این ارزشها را می توان در دنیای امروز مثلاً در قصه نویسی، فیلمسازی، تئاتر و... بکار برد و یا در قلمرو دانشهای کلاسیک و پیشرفتهٔ امروز چون: روانشناسی، تعلیم و تربیت، جامعه‌شناسی، هنر و... بهره ها برد و مورد قیاس و سنجش و شناخت قرار داد. انصافاً طنزهای فولکلوریک بقدری شیرین و ارزشمند است که مردم هر زبان و هر فرهنگی از این گستره طنز لذت می برند و نسبت به آن عکس العمل های مثبتی نشان می دهند و آن را تأیید می‌کنند و بدین وسیله خشنود بوده و دل مشغولی ها دارند. نکته‌ای که در قلمرو طنز فولکلوریک مطرح است، این است که طنز یک هنر، فن، ارزش، سرگرمی، ... و صنعت ادبی است و پرداخت به طنز، به عنوان تمسخر، دست انداختن و عیب‌شماری یک قوم و ملت و طایفه و شهر و روستا و استان نیست بلکه در این نوشتار ما قصد بررسی ادبی و فرهنگی آن داریم و راهیابی و شناخت به صورتهایی از اندیشه که دیگران از نگرش علمی و دقیقه آن غافلند. اکنون نمونه هائی چند از انواع قالب های طنز فولکلوریک ارائه می شود، توجه کنید و لذت ببرید:

شعر فولکلوریک طنز:

وِلُم در گرمسیر نقل مکان کرد هوای سرحد و آب روان کرد
تَمام آب سرحد نوش جانش خودش رفت و مرا آتش به جان کرد

(ترانهٔ فارسی)

دَهَنِ قیچی رهی نَزن به هَم
اَگه هی هم بزَنی، دعواً میشه
ای دورغ نیست به خود قیچی قِسَم
بی خودی تو او خَنَه غوغا میشه

(ترانهٔ مشهدی، سرودهٔ میرخدیوی)

مِی گاوه نَعره کونَه مَه بَدوشین
شالِه شالِه ترا درده بگیره
می شیر ماس بزن بازار بفروشین
اگر درده نَبون مرگه بگیره

برگردان: گاو من نعره می‌کند که بیائید شیر مرا بدوشید. شیر مرا ماست بزنید و به بازار ببرید و بفروشید. ای شغال ترا درد بگیرد، اگر درد نگیرد، مرگ بگیرد.

(گردآورنده از خلیفه محله شلمان گیلان: داود خانی)

محله بار کرد و دلبرم رفت
غرور و نوجوانی مال دنیا
غرور و نوجوانی از کفم رفت
همه را ول کنم که دلبرم رفت

(گردآورنده از فوجی سبزوار: تاج محمد پسنده)

سر کوه بلند دو دو کنم من
اگر بخاطر نامزه نباشه
سبوی زن مارُم را او کنم من
سبو را بشکنم، تیلو کنم من

(گردآورنده: دکتر مهدی پرویز نیلوفری)

الهی سوزن دست تو بودم
اجل آمد که جون من بگیرد
میان پنجه و شست تو بودم
ندادم، چونکه پابست تو بودم

کتاب هفته، شمارهٔ ۶، ۲۱ آبان ماه ۱۳۴۰ ص ۱۷۷)

از اون بالا میاد یک ابر تیره
جلوداری جلویش را بگیره
نساخانم سوار اسب نیله
که رویش ناز که گردی نگیره

(گردآورنده از سبزوار: سیمین آقایی)

کِنارلَب دَریا گِرم ماهی
اِلهی بَمیره کیجاتی دایی
خوند مِب تِنی وِشتی مِن هِرایی
م و تِه دِتارِ دینگو جدایی

برگردان: در کنار ساحل دریا ماهی می‌گیرم و برای تو «هرایی» [نوعی آهنگ و ترانه با لهجه خاص محلی مازندرانی] می‌خوانم، الهی ای دختر، دائی ات بمیرد. میان ما دوتا جدائی انداخت.

گردآورنده از بهشهر: موسی غلامزاده عسکری)

باورهای طنز:

باور ماکویی:

— وقتی سگ زوزه می‌کشد، از آسمان بلا رد می شود!

— در شب اگر سوت بزنی، جن ها دورت جمع می شوند!

— در شب نباید آب داغ بیرون ریخت، بال جن‌ها می سوزد!

(گردآورنده: احمدعلی حق زاده)

باور مشهدی

— هر کس در روز شنبه پیاز بخورد، دولتمند خواهد شد!

(گردآورنده: جلیل احقریان)

باور سرپل ذهابی

— اگر بچه ای در خواب بخندد، خواب می بیند که پدرش مرده ولی اگر در خواب بگرید، خواب می بیند که مادرش مرده است!

— اگر مرغ صدایی شبیه خروس درآورد، نشانه مردن کسی است. لذا باید مرغ را سر برید که علاجی جز این ندارد!

— اگر مرغی تخم نمی‌کند، از آب اولین باران سال بنوشد، حتماً تخم خواهد گذاشت!

(گردآورنده: محمدرضا حیدری‌فر)

باور گرمه بجنورد:

— خارش بینی هشداری است برای کتک خوردن!

— دیدن مرده در خواب نشانه رسیدن مسافر از راه است!

— اگر کسی شب به آینه نگاه کند، رنگ صورتش زرد می شود!

(گردآورنده: وحید صادقی)

باور مازندرانی:

وقتی درختی پس از چند سال بار ندهد، کسی تبر گرفته نزد آن می رود و می‌گوید بار می دهی یا تنت را از ریشه قطع کنم و کسی دیگر ضامن می شود که آقا کارش نداشته باش انشاء الله امسال یا سال دیگر بار می دهد و معتقدند که انشاء الله این تهدید کارگرشده و درخت بار خواهد داد. با این موضوع می توان دریافت که در فرهنگ شاعرانه مازندرانی،

طبیعت و درخت درک و شعور نیز دارد و می‌تواند بفهمد و یا آن را به محاکمه کشید وقس علی هذا.

(گردآورنده از روستای خطیر کلای قائمشهر: مرضیه بابائی «نجف‌زاده»)

باور حمیدیه‌ای:

— اگر از چشم راست گاو اشک بیاید یا مریض می‌شود یا آن را می‌دزدند.

(گردآورنده از اهواز: مریم فریسات)

مثل طنز:

مثل تبریزی:

●● آج ئولمَزْ گوزی قارالار، بوشلی ئولمَزْ اوزی سارالار.

برگردان: شخص گرسنه نمی‌میرد، چشمش سیاهی می‌رود. شخصی که بدهی دارد، نمی‌میرد، رنگش زرد می‌شود.

(گردآورنده از تبریز: لعیا اورنگی)

●● حکیم سیز وَ حاکِم سیز مَمْلکتْـدَهْ اتورما.

برگردان: در مملکتی که حکیم و حاکم ندارد، ننشین.

(گردآورنده: لعیا اورنگی)

مثل سویزی:

●● یَه قِرون بِدّیه هِلِشْ ما — نِصفِشْو فِلفِلِشْ ما.

برگردان: یک قران داده، هل می‌خواهد، نصفش را فلفل می‌خواهد.

توضیح: این مثل در مورد کسانی بکار می‌رود که بیشتر از حقشان توقع دارند.

راوی: زینب سویزی، ۳۵ ساله از روستای سویز سبزوار.

(گردآورنده ازتهران: قدرت رضازاده.)

مثل کاشانی:

●● گدایه خرداش، خیال میکه یه شـرداش.

برگردان: گدا یک خر داشت، خیال می‌کرد که یک شهر داشت.

توضیح: در مقام کنایه به کسی گویند که به دارائی اندک خود بنازد.

●● شکم ناشدا، ارغای پیشداششدا.

برگردان: شکم ناشتا، آروغهای پنج تاشش تا.

توضیح: این مثل را هنگامی بکار می برند که کسی توانایی انجام کاری را نداشته، اما پیوسته ادعا می‌کند.

(گردآورنده: عباس خوش‌عمل ازتهران)

مثل امیر کلای بابل:

●● نکِرده وُنزا، گِرِنه علیرضا!

برگردان: هنوز نکرده ونزائیده، [اسم بچه را] می‌گیرد علیرضا!

(گردآورنده: رضا سعادتی فرد)

مثل مهریز یزد:

●● شوهرم شغال باشه، آردم توطغار باشه.

یعنی: شوهرم هر کسی که می خواهد باشد، مهم آن است که مخارج خانه را تأمین کند.

(گردآورنده: غلامحسین زارع‌زاده— رضاعلی صابونی)

مثل نیشابوری:

●● از نعلجی گُربَه رَمُگومْ باجی!

برگردان: از ناچاری به گربه می‌گویم باجی!

(گردآورنده: زهرا خوشتن)

مثل لُری:

●● نون مِرمِه— گالون جافِر.

برگردان: از من نان می خورد. گاوران (گاوچران یا گاودار) جعفر است.

(گردآورنده ازدورود لرستان: رضا آتش روز)

داستان و افسانهٔ فولکلوریک طنز:

افسانهٔ خرس:

«گروهی ازمردم... برآنندکه گاهی خرس آدمی رامی‌کشدتاابزارجنگی وی را بدست آورد و این ابزار را پنهان همی دارد تا روزی آن را به کسی دهد که به وی نیکی کرده است. یکی از همراهان من چنین می‌گفت که روزی یک شکارچی ناگهان در

کوهستان به گله‌ای از خرس برخورد که دور هم نشسته و سرگرم ناله و زاری بودند. شکارچی ترسید و خواست بگریزد اما خرسی بزرگ وی را بگرفت و بی آنکه آزاری برساند پهلوی خرس های دیگر بنشاند. آنگاه شکارچی دریافت که آنان به خرس مرده‌ای می‌گریند که درآن میان درازکشیده است. خرس ها به اواشاره کردند تا گوری بکندو مرده رادرآن جای دهد و با خاک بپوشاند. شکارچی چنین کرد. یکی از خرسها آنی چند ناپدید شد و آنگاه با چندین جنگ افزار جنگی بازگشت و آنها را به شکارچی بداد وشکارچی جان سالم بدر برد.»

(هانری ماسه، معتقدات و آداب ایرانی، ج ۱ ص ۲۸۵)

داستان کوتاه میبدی:

گویند مادری چهار دختر دم‌بخت و ایضاً تُرشیده داشت که هر چهارتایشان دارای لکنت زبان بودند و به علت همین لکنت زبان بود که کسی به خواستگاری آنان نمی‌رفت. از قضا روزی کسی برای خواستگاری به منزل این خانواده می رود. مادر به دخترانش نصیحت کرد که اصلاً جلوی خواستگار، حرفی نزنند. چون خواستگار متوجه زبان گرفتگی (=لکنت زبان) آنها می‌شود. مادر به اتفاق دختران نزد خواستگار می رود و آنگاه برای انجام حاجتی به بیرون از اتاق می رود و دختران همگی همچنان ساکت در برابر خواستگار نشسته‌اند. ناگهان پشه‌ای به داخل پارچ شربت می افتد.

دختر اولی گفت: دِدِدِ یه‌یه پ‌پ‌پشه افت‌تاتاد توپاپارچ‌چ چربت.

دختر دومی گفت: بابالش گی گیرو دِردَرش کش.

بعد دختر سومی گفت: مه‌مه‌گه‌گر ماماددر نَنَ گفت که کفپ نزنید؟

وبالاخره دختر چهارمی گفت: باباری که‌که لالاه به خوخودم نه کفپ زدم نه کفپ می زرنم و نه‌نه بناست کفپ کفپ بزنم؟

خواستگار که دید هوا پس است، عطایشان را به لقایشان بخشید و پیش از آنکه مادر دخترها بیاید، خانه را ترک گفت!

(گردآورنده: ثریا رحمانی)

آداب و رسوم طنز:

رسم مشهدی:

وقتی که کمبود باران بود. کودکان و نوجوانان مشهدی دور هم جمع شده، با صدای بلند می خواندند:

چُولَــه غِـــزَک بــــارون کـــن   بـــــارونِ اوشَـــــرون کُـــــن
مـــا بَــچــــه هـــــایِ گُــرگُــم   از تِشـــنِیــگـــی کـــه مُــرِدُم
گِـــنــدُمـــایِ شُـــرخ لالـــه   از غَـــــم او مِــــنـــــالِــــه

برگردان: مترسک کاری کن باران بیاید (ببارد). باران زیاد ببارد. ما بچه‌های گرگ هستیم. از تشنگی داریم می‌میریم. گندمهای خوشه قرمز، از غم کمی آب می‌نالد.

و وقتی که باران می‌بارید، از خوشحالی می‌خواندند:

بـــارون مِـــیـــه جَـــر جَـــر   بـــالای بـــومـــب هـــاجَـــر
هـــاجَـــر عـــروســـی دارِه   دُمْــــب خـــروســـی دارِه

برگردان: باران تندتند می‌آید. روی بام هاجر می‌آید. هاجر عروسی دارد. دم خروسی دارد.

(گردآورنده از اهواز: مسعودسلطان آبادیان)

بازی نمایشی فولکلوریک طنز

در فرهنگ مردم ایران بازی‌های نمایشی چندی وجود دارد که در حوزهٔ طنز جا می‌گیرد و از غنای ارزشمندی برخوردار است. متأسفانه این پاره از فرهنگ مردم و طنز فولکلوریک در میان خود مردم و اندیشمندان ناشناخته است و تنها «ابوالقاسم انجوی شیرازی» کتابی به نام «بازی‌های نمایشی» تألیف کرده که چند بازی نمایشی طنز دارد اما آثار مدون و جامع دیگری در دست نیست. و افزون بر آن اثر مستقلی دربارهٔ طنز نمایشی فولکلوریک ایرانی نوشته نشده است. در اینجا نمایشی طنزی به نام «گاگا[1] gá gá » که در روستای گل‌تپه، دیواندره[2] اجرا می‌شود، به عنوان نمونه ارائه می‌شود، توجه کنید: «گاگا» یک بازی نمایشی است که در شبهای زمستان هنگامی که قوم و خویشها، افراد روستا دور هم جمع شده‌اند، اجرا می‌شود. این نمایش بیشتر جنبهٔ کمیک دارد و برای خنداندن اطرافیان است.

۱ــ یعنی: گاو گاو.

۲ــ افسانه‌ها، نمایشنامه‌ها و بازیهای کُردی، جلد دوم، نمایشنامه‌ها و بازیها، به قلم: علی اشرف درویشیان، ص ۳۳ــ ۳۵.

بازیگران: یک نفر چهار دست و پا در روی زمین می ایستد و نقش گاو را بازی می‌کند. یک نفر صاحب گاو است که مقداری نمک با گاوش حمل می‌کند وخودش هم بر گاو سوار است.

یک نفر کدخداست که به دعواها رسیدگی می‌کند.

چهار یا پنج نفر و گاه تمام افراد حاضر در شب‌نشینی خریدار نمک هستند. دو نفر چهار دست و پا روی زمین می ایستند و نقش سگ را بازی می‌کنند.

صحنه: یکی از اتاقهای روستا

صاحب گاو با چوبی در دست سوار بر گاو از دور می آید. به وسط اتاق که می رسد، گاو خود را روی زمین ولو می‌کند.

صاحب گاو: هون صاحب مرده. دُمَت را ببرند. پوستت را بکنند. بلند شو. هون یالا. (گاو تکان نمی خورد.)

صاحب گاو: آهای کدخدا به فریاد برس! گاوم تلف شد.

کدخدا: چه شده بابام؟

صاحب گاو: گاوم پا انداخته. حالش خراب است.

کدخدا: بارش چیست؟

صاحب گاو: نمک.

کدخدا: آهای مردم نمک.

خریداران نمک از اطراف حمله می آورند و با چنگ و دندان و نیشگون گاو را حسابی آزار می دهند. گاو به هوا می پرد. صاحب گاو مردم را دور می‌کند و دوباره به طرف کدخدا برمی‌گردد. امّا در این هنگام گاو از پشت سوار صاحبش می شود و صاحب گاو هر چه تقلا می‌کند. نمی تواند از چنگ گاوخلاص بشود. به محض اینکه صاحب گاو کیسه های نمک را برمی دارد که گاو را بار کند گاو ناگهان خود را به زمین می زند و مثل گاوی که در حال مردن باشد، دست و پا می زند.

کدخدا: بابا تو از بس گاوت را اذیت کرده‌ای که به سرش زده و پاک دیوانه شده. آخر خوش انصاف، هم خودت سوار شده‌ای هم نمک روی پشتش گذاشته‌ای.

صاحب گاو: کدخدا انصاف داشته باش. ببین این گاو چطور سوار من شده!

بین کدخدا و صاحب گاو زدوخورد در می‌گیرد. کدخدا سگهای خود را به جان صاحب گاو می اندازد. خریدارانِ نمک از پشت به جان گاو می افتند و نیشگون می‌گیرند. و نمایش باخنده و سروصدا به پایان می رسد.»

طنز در نثر و نظم فارسی

در بخش نثر و نظم ادب فارسی از آغاز تاکنون مطالب طنز فراوانی وجود دارد که گنجینه ای ارزشمند بشمار می آید. آثاری چند به عنوان «گزیده» و «برگزیده» طنز از نثر و نظم ادب فارسی گذشته و امروز توسط نویسندگان و پژوهشگران معاصر نگاشته شده که ارضا کننده و چشمگیر نیست. اما از آثار مستقل طنز گذشته می توان: لطائف الطوائف تألیف مولانا فخرالدین علی صفی (متوفی به سال ۹۳۹ هجری)، آثار عبید زاکانی شاعر قرن هشتم، غالب اشعار سراج الدین قمری آملی (متوفی ٦۲۵ هجری قمری)، برخی آثار سعدی شاعر و نویسنده قرن هفتم، آثار محمدحسن صفاعلی معروف به نبی السارقین در دورهٔ ناصرالدین شاه، آثار بسحق اطعمه (متوفی به سال ۸۲۷ یا ۸۳۰ یا ۸۳۷ هجری)، آثار نظام محمودقاری یزدی (در قرن نهم) آثار مولانا معین اللّذة و حافظ صابونی (در قرن ده و یازده) را نام برد. اینجا برگهائی از طنز، نثر و نظم آثار گذشتهٔ فارسی ارائه می شود.

نمونه های طنز نثر و نظم ادب فارسی:

«گویند اعرابی به ماه محرم که پیش از این خیرات و مبرات در آن بسیار بود به یکی از شهرهای ایران رسید هر شب و روز در ضیافتی و میهمانی ای، غذاهای رنگین تناول می‌کرد و چون به قبیله بازگشت، نوبت دیگر به ماه رمضان به امید خوشیها و لذات پیشین بدین صوب شتافت این بار جز چین ابروی روزه‌داران به روزه و صلوات و ادعیه نافله گذاران

به شب چیزی نیافت و از نام این دو ماه پرسید، گفتند: اولی را اسم محرم‌الحرام است و دومی را رمضان‌المبارک نام. اعرابی گفت: لا والله محرم‌المبارک و رمضان‌الحرام!)).

(امثال و حکم ج ۳ ص ۱۳۵۹)

«زاهدی در مجلسی می‌گفت آیا ماه رمضان از ما خشنود رفت یانی؟ ظریفی گفت بلی خشنود رفت، زاهد گفت از کجا می‌گویی؟ گفت از آنجا که اگر ناخشنود رود سال دیگر باز نیاید.».

(لطایف الطوایف ص ۳۲۵)

«ظریفی از عالمی شنید که هر که روز عرفه روزه دارد، کفاره گناه یک ساله وی شود. ظریف روزه گرفت، اتفاقاً فصل تابستان بود و هوا به غایت گرم، چون وقت استوا شد، گرسنگی و تشنگی برو غلبه کرد، روزه بگشاد و طعام و شراب خورد، برو اعتراض کردند که چرا روزه تمام نکردی؟ گفت تمام این روزه کفاره گناه یک ساله است. من نیم روزه داشتم حالی مرا کفاره ششماهه گناه کافیست.».

(لطایف الطوایف ص ۲۹۹)

«ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی‌خواند، صاحبدلی برو بگذشت. گفت: ترا مشاهره چندست؟ گفت: هیچ. گفت: پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می خوانم. گفت: از بهر خدا مخوان.

گر تو قرآن برین نمط خوانی ... ببری رونق مسلمانی

(کلیات سعدی تصحیح فروغی ص ۱۲۷)

بدان را گوشمال دادن و گذاشتن همان مثلست که گرگ گرفتن و سوگند دادن.

(کلیات سعدی، ص ۸۸۳)

حکایت

شنیدم که دزدی در آمد زدشت ... به دروازهٔ سیستان برگذشت

بدزدید بقال ازو نیمدانگ ... برآورد دزد سیهکار بانگ

خدایا تو شبرو به آتش مسوز ... که ره می زند سیستانی به روز

(کلیات سعدی، ص ۳۵۳)

چند بیت طنز از حافظ:

زکوی میکده دوشش به دوش می بردند ... امام شهر که سجاده می‌کشید به دوش

نیست درکس کرم و وقت طرب می‌گذرد | چاره آنست که سجاده به‌می بفروشیم

*

صوفی مجلس که‌دی جام و قدح می شکست | بازبه یک جرعه می عاقل و فرزانه شد

*

مشکلی دارم زدانشمند مجلس باز پرس | توبه‌فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

نمونه‌هائی از طنز در قالب‌های شعر فارسی:

در توحید [1]

[توحیدیه] لیلی و مجنون قرن اتم

از: اسدالله شهریاری

«ای همه هستی زتوپیدا شده» | صاحب پول از توتوانا شده

آنکه زکس رشوه نگیرد توئی | و آنکو «پارتی» نپذیرد توئی

«زیر نشین علمت کاینات» | حکمت تو داغ کند رادیات!

«توبه کس و کس به تومانندنه» | آنچه دهی «ارد» نگویند نه

«ملک تعالی و تقدس تراست» | چه متواضع، چه «مقپس» تراست!

صنع تو ایجاد کند مردمان | تا که حق هم ببرند از میان!

قهر تو بمب اتم و هیدروژن | آورد و خلق کند مطمئن؛

کز اثر این دو، تمام جهان | نیست شود ناگه، بایک تکان!

خلق کند مهر تو، بی قروفر | این همه میلیونر و میلیاردر

تا که نشینند چو در پنتیاک | کوچه نمایند پر از گرد وخاک

هان، برسان از ره لطف و کرم | اسکن بسیار که بی‌درد و غم

شکر تو گوئیم فزون از شمار | ذکر تو سازیم همیشه شعار

تحمیدیه: *

حمد و سپاس [2]

سپاس و حمد بی‌پایان خدا را | که خندیدن عطا فرمود ما را

۱ــ کشکیات سال دوم شمارهٔ ۵۰، شمارهٔ مسلسل ۱۰۱، سه‌شنبه ۱۰ خرداد ۱۳٤۵ ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۱۸۷ تهران مصور ص ۳

۲ــ کلیات اشعار و فکاهیات روحانی «اجنه» ص ۱.

* بنگرید به کتاب «تحمیدیه در ادب فارسی» به قلم: استاد دکتر غلامرضا ستوده و محمدباقر نجف‌زادهٔ بار فروش.

تبسم آفرینی کو عطا کرد / بما این خندهٔ دندان نما کرد
میان جمله حیوانات بخشید / لب خندان فقط جنس دوپا را
حکایت میکنند خندیدن گل / تبسمهای لعل دلربا را
بشکر این عطا با خنده‌روئی / بروز و شب ستایش کن خدا را
ملایک تهنیت گویند و تبریک / جواب خنده‌های پرصدا را
بروحانی زحق طبع فکاهی / عطا شد تا بخنداند شما را

مناجات: **از: امیرالشعراء**

مناجات[۳]

«الهی به مستان میخانه‌ات» / «به طرح آفرینان» دیوانه‌ات!
الهی به احوال آن بی‌قرار / که هر صبح در صف کشد انتظار
به حال پریشان آن کارمند / که مقروض گردیده و مستمند
«به الطاف خاص» جناب رئیس / که پیوسته دارد «به ماشین‌نویس!»
به بازاری غصه‌دار و «مچل» / که در دست دارد چک بی‌محل
به رانندهٔ دردمند و پکر / که در چاله چوله شکسته فنر
به مسندنشینان کاخ سنا / که دارنده لطفی به «صاحب عصا»[۴]
به صف‌های پشت در سینما / که پیوسته باشند بی‌انتها
به آن نانوائی لوس و عبوس / که با آرد قاطی نماید سبوس
به ماهی سفید یک سی تومان / که امسال چون کیمیا شد گران
به حال پوکرباز «مایه ضعیف» / که هر دم «بلوف» می‌خورد از «حریف»
به آن عاشق دلخور «هاج و واج» / که معشوقه‌اش کرده است ازدواج!
به حال هنرمند از «هر» جدا / که گم کرده از غصه او دست و پا
زطرح «چاخان» خلق را کن خلاص / به هریک بده مبلغی اسکناس!

۳ــ کشکیات سال سوم شمارهٔ ۲۸، شمارهٔ مسلسل ۱۳۳، سه‌شنبه ۱۳ دی ماه ۱۳۴۵ ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۲۱۸ تهران مصور ص ۴.

۴ــ مقصود «امیرعباس هویدا» آخرین نخست‌وزیر مخلوع و معدوم رژیم پهلوی است.

مثنوی: از: اکبر جمشیدی

آخدا[5]

ای خدائی که جهان مال تو است — همچونانی به پرشال تو است
خالق آدم و جن و ملکی — کهنه معمار بنای فلکی
این جهان یکسره در دست تو است — همه جا خانهٔ دربست تو است
صاحب شوکت و جاهی آخدا — هر کسی را تو پناهی آخدا
آخدا! ای که توئی بنده نواز — با تو خواهم که کنم راز و نیاز
ای که خلاق مه و خورشیدی — بشنو درد دل «جمشیدی»
با تو اسرار نهانی دارم — گفتگوئی خودمانی دارم
منم آن بندهٔ زحمتکش تو — بندهٔ ساده دل و بی‌غش تو
من سرگشته پی امر معاش — کرده‌ام بس که شب و روز تلاش
تنم از رنج و الم خسته شده — در شادی به رخم بسته شده
آن چنان کم شده نور بصرم — کز دو متری نشناسم پسرم
آخدا رفت جوانیم زدست — پشتم از محنت ایام شکست
بنگر از رنج و محن پیر شدم — در جوانی زجهان سیر شدم
این شنیدم چو کسی رنج برد — آخر رنج بری گنج برد
من بسی رنج کشیدم آخدا — خبر از گنج ندیدم آخدا
هیچ از خویش نبردم ثمری — رنج بود از من و گنج از دگری
این جهانی که نکوساخته‌ای — صیقلی کرده و پرداخته‌ای
با همه وسعت و زیبائی آن — با همه لطف و دل آرائی آن
گر چه خوش نقش و بلند ایوان است — بهر من تنگ‌تر از زندان است
چونکه یک متر زمین زین همه خاک — تو ندادی به من ای ایزد پاک
روز و شب در به در و حیرانم — خانه بر دوشم و سرگردانم
نه منم غرق به دریای محن — اکثر خلق جهانند چو من
عده‌ای راحت ومست از می ناب — دسته‌ای در تعب و رنج وعذاب

[5]- کشکیات ضمیمهٔ ماهنامهٔ تهران مصور، شمارهٔ ۳ سال اول خرداد ۱۳۴۶ ص۲۴.

آخدا هرچه که بودت زقدیم — بین یک عده نمودی تقسیم؟
آنچه بر ما توزاحسان دادی — رنج وغم بی کش وپیمان دادی
آخدا از سخن بندهٔ خویش — بندهٔ مفلس و شرمندهٔ خویش
نکنند در هم و دلگیر شوی — از بشر سازی خود سیر شوی؟
زآدمیزاده جان پاک کنی — عالمی را تپهٔ خاک کنی؟
تا نرنجی آخدا ازسخنم — مشت محکم نزنی بر دهنم
بهتر است اینکه ببندم لب خویش — بیش از این کش ندهم مطلب خویش

مثل: «زاغچه»— رهی معیری

نیش و نوش [1]

دوش پرسیدم از یکی کز غیب — دارد او بهره بیشک و بی ریب
می شود انتخاب پیر غلام — آنکه عمرش چو نوح و عقل شعیب
خنده‌ای کرد و گفت این پاسخ — «آرزو بر جوان نباشد عیب»

نمونهٔ دیگر کاربرد تمثیل در اشعار فکاهی، در زبان خسروشاهانی است. شاهانی در نوشته ای برای نگارندهٔ این سطور، خاطره‌ای بدین شرح یادآور شد:

«سال ۱۳٤۰ یا ۱۳٤۱ شمسی بود وضع مالی مؤسسهٔ کیهان طوری خراب بود که پرداخت حقوق کارکنان دو ماه و سه ماه عقب می افتاد. در همان سال مرداد ماه داشت تمام می شد، هنوز حقوق خرداد ماه ما پرداخت نشده بود. من این دو خط شعر را گفتم و برای آقای دکتر مصباح زاده فرستادم که مصراع چهارم آن «ضرب المثل» مشهوریست:

بیستم بُرج است گاهی هم زیاران یاد کن — دِه حقوق ماطلبکاران مارا شاد کُن
اینکه رسمش نیست دایم کارامّا پول هیچ — «یابُکش یادانه دِه یا ازقفس آزاد کن» .».

شعر فولکلوریک:

به شعر محلی مشهدی خسروشاهانی با نام «ای بشه[7]» بنگرید:

یاراگربامو سرجور وجفایه، ای بشه — یاکه بی معرفت وشرم وحیایه، ای بشه[8]

٦— بابا شمل، سال اول، شمارهٔ بیستم، ۵شنبهٔ ۳ شهریور ماه ۱۳۲۲ ص۸.
۷— روزنامهٔ خراسان مشهد، ۱۳۳٦/۹/۷.
۸— باشد.

اگر اودستای نرمش که زخون موی لات — تا سر پنجهٔ پاش غرق حنایه، ای بشه
ای همه زلزله وسیل و بلاها که میه — موموگوم[۹] نه! تومیگی کارخدایه، ای بشه
اگرای برف و یخ وسرما وطوفان و بلا — هم بری[۱۰] خاطر مو یک لاقبایه، ای بشه
ازهمور وزازل خرج غنی رفته سوا — خرج اوازمووتوا گرسیوایه[۱۱]، ای بشه
نفت اگر رفته گیرون، هم به فدای سردوست — ای گیرونی اگرت به ماروایه، ای بشه
حاجی محتکر گردن کلفت ما اگر — با همه پول و پله وازُم گدایه[۱۲]، ای بشه
کاراوشیخ ریا کارا گردرهمه عمر — فتنه ومعصیت وریب وریایه، ای بشه
اگر ای توپ و تفنگا که حریفا مِیسَزَن[۱۳] — بریه امنیت وصلح وصفایه، ای بشه
هر چه دیدی تو مزن دم که برات ضرر دره[۱۴] — اگرای کاراخطایا که بجایه، ای بشه
چمدنم ؟موچی بوگوم ؟ که واز برام خط نکشن — توبخن[۱۵]، چکاردری اگرخطایه، ای بشه

نمونهٔ قصاید

در آثار نظم فارسی، قصیدهٔ «دردسر بنّائی» سرودهٔ استاد ابوالقاسم حالت است که یازده بیت از این شعر در توفیق هفتگی سال ۱۳۳۹ شمارهٔ ۱۰ صفحهٔ ۹ چاپ شده است، توجه کنید:

گردچارگرگ هار وشیرخونخوارت کنند — به که خود بیچارهٔ بنّا ومعمارت کنند
چیست زین بد ترکه روزی درجهان احتیاج — همچومن محتاج سیمانکار وگچکارت کنند
هیکلت را گر که بگذارند از اوّل لای جرز — به که آخر منتر یک تیغه دیوارت کنند
زجرهائی کز پی یک داربستت می دهند — بیشتر باشد از آن زجری که بر دارت کنند
از پی خرج گزاف کندن یک یا دو چاه — با سر اندر چاه بدبختی نگونسارت کنند
بسکه بینی رنج، در تعمیر سقف یک اتاق — بیشتر راضی شوی گر زیر آوارت کنند
فعله و معمار، اوّل خوب خونت می مکند — بعد از آن تسلیم آهنکوب و نجّارت کنند
سیم کش، گچکار، بنّا، شیشه بر، اسفالت کار — هریک اندر بندصدمحنت گرفتارت کنند
ازغم رنگی که متری صد تومن گردد تمام — رنگرزهای سیه دل، زرد رخسارت کنند

۹— می‌گویم. ۱۰— برای. ۱۱— سوا. ۱۲— بازهم گداست.
۱۳— می سازند. ۱۴— ضرر دارد. ۱۵— بخوان.

گرکه یک نوبت شوی دردام بنایان اسیر
تا ابد از هرچه بنائی است، بیزارت کنند

این جماعت گرکه بنمایند صد تکلیف شاق
با کلک بهرقبولش نیز، ناچارت کنند

خواب در چشمت نیاید از سرشب تا سحر
بس که طی روز با تشویش و غم یارت کنند

چون به حال خسته نزدیک سحر رفتی به‌خواب
صبح با بانگ کلنگ و تیشه بیدارت کنند

شاید امروز از دم خمپاره و توپ و تفنگ
عاقبت جان دربری، گرعزم پیکارت کنند

لیک بنایان به ضرب تیشه و بیل و کلنگ
رستم دستان اگر باشی لت و پارت کنند

شهرداری هم پیاپی می فرستد بازرس
تا نظارت دم به دم درنحوهٔ کارت کنند

می بردیک متر دیوار حیاطت را عقب
تا کسان، شب کارها در پشت دیوارت کنند

گر نیایت برخلاف نقشه باشد اندکی
با خشونت غرق در تهدید و اخطارت کنند

دست و بالت را فرو بندند با تعطیل کار
بعد سوی دادگاهی ویژه احضارت کنند

بهرجرم کوچکی، پول کلان پرداختن
نیست طبعاً باب میلت، لیک وادارت کنند

الغرض جیبت گرانبار است اگر از اسکناس
چونکه رفتی در برقاضی سبکبارت کنند

آنچه باید کرد آخر، گرکه از اول کنی
نه به کارت کاردارند و نه آزارت کنند

فعله و بنّا توگوئی متحد گردیده اند
تاز بهرخانه ای عمری گرفتارت کنند

بهر قرض پول بارنج صدی سی شصت بار
خوار در سر پنجهٔ مشتی ربا خوارت کنند

تا که بفروشی متاع خانه را از مفلسی،
رهسپار اندر ره دکان سمسارت کنند

گچ فروش، آجرفروش، آهک فروش، آهن فروش
دم به دم هریک دچار رنج بسیارت کنند

بهرسنگ و کاشی و سیمان و موزائیک و گچ
آن چنان هرسو دوانندت که بیمارت کنند

بهرآهن می فرستندت به بازار سیاه
تا که دزدان لخت، درآن دزد بازارت کنند

بهرده مثقال آهک صد تومن گیرند پول
بعد یک خروار منت هم چو خر بارت کنند

بهرسی چل کیسه گچ چون کیسه بر، پنجاه بار
دست در جیب کتت یا جیب شلوارت کنند

کی شوی بهرمصالح با مفاسد روبرو؟
عاقلان گرآگهت سازند و هشیارت کنند

بی گمان درفکر بنائی نیفتی هیچگاه
گر درست از دردسرهایش خبردارت کنند

فکاهی [1]

به مناسبتِ سفرِ رابیندرانات تاگور شاعر و دانشمندِ بُلندپایهٔ هند به ایران.

«دهخدا»

خوش و خوب آمدی رابیندرانات | به مِثلَت نیست در مازندرانات
مَلِک [2] با شاهرخ [3] با تو قرینند | چُنین سعدی که دید اندر قِرانات
جلوت ار در نیامد خوب مِلّت | نباید بود از آنان دلگرانات [4]،
دُوَل اندر کنارت چون گرفتند، | مِلَل زان کرده اند از تو کِرانات،
وگرنه در رَهت بستندی آئین | زقُم تا رَستهٔ آهنگرانات
نِثارِ مَقدَمت را ریختندی | زهر سو پَهنبادی [5] و قِرانات
بیاور دیمَت آر بودی مَهِ مِهر | برنج از اَسک و نار از نَوبرانات
اگر محمود [6] بودی مانده صد پیل | فرستادیت از کالنجرانات
می آمد تولستوی [7] ار بود زنده | به استقبالِ تو تا لَنکرانات
کشیدندی، اگر می زیستندی | مثالت [8] میکلانج [9] و رامبرانات
زآرمَن آمدندی تا به جُلفا | بُقُس، سَرکیس و هایک و تیگرانات
بنا میزد تویی همسنگِ آن مرد [10] | که باشد مولدِ او تابَرانات
فزاید شادی دل زان مَحاسِن | مگر هستش سِرِشت از زَعفرانات
زفَهمی در گذشتی تَرخُورانی [11] | اگر فَهمت زنند بر تَر خورانات

۱— دیوان دهخدا ۱٤۵ — ۱٤۸.

۲— مراد ملک الشعراء بهار است.

۳— مراد ارباب کیخسرو شاهرخ نمایندهٔ مجلس و رئیس وقت انجمن زرتشتیان ایران است.

٤— اشاره به سردی پذیرائی از تاگور است ظاهراً به مناسبات سیاسی.

۵— پهنباد: پَتاباد. دهشاهی.

٦— مراد سلطان محمود غزنوی است.

۷— مراد نویسندهٔ بزرگ شوروی است.

۸— مثال: تصویر. نقش.

۹— مراد میکلانژ و رامبراند دو پیکرتراش و نقاش مشهوراند به ترتیب از مردم ایتالیا و هلند.

۱۰— مراد فردوسی است که از دِهِ باژ ناحیهٔ طابران طوس بود.

۱۱— فهم وترخوران دو ناحیه اند از ایران مرکزی به حدود اراک و مصراع را تعبیر مثلی است.

بود با شعرِ نَغزت شعرِ هُوگو — به پیش ناقه دَربومادَرانات[12]
توخود، گرچه بزرگی، لیک رفته‌ست — به جسمت روحِ ازما بهترانات[13]
گرفته صیتِ فضلت ازدَرِ گنگ — اگرچه، تادَرِ اِسکندرانات،
ولی تَرسم زُکام آرد ترا سخت — میان این دو دَر کوراندرانات[14]
جهان را همچو خَور زیرِ پی اندر — سِپَردی زین کران تا آن کرانات
تمامِ مملکتها سَیْر کردی — زحَدِّ کَلْکَته تا نَوبرانات
بدیدی باختر را و خراسان — چنانچون نیمروز و خَوربرانات
بشستی رنگهای خون که بودی — به هر سنگی به دشتِ خاوَرانات[15]
کجا آن شولکِ گیتی نَوَردت — که تا مالیم دروی قَیْطَرانات[16]
سبک روحا! شگفتی بس که آیی — به مهمانیِ ما جمعی گِرانات
رُموزِ فضلِ تو دانی ندانند — از این مشتی خَرِ اُشترچرانات
اگر مرگ آیدت بعد از صد وآند — کند عالم به غم جامه درانات
در آن گیتی به سوکت بار بَدنیز — زند هر دم رَهِ جامه‌درانات[17]
تو گر سُقراطِ عصری چون نترسی — که ریزندت به ساغر شوکَرانات[18]
بحَمدالله که در ایران نبودی — به روز جنگِ ما در چالدرانات[19]
وگرنه تُرک نادانی گلوله — زدی بَر گردنت یا گِردرانات
یزیدآسا بُریدی حلق و خستی — لبت از کین به چوبِ خَیزَرانات
چرا رفتی تواز فردوس زردشت — به سوزان دشت این نیزوَرانات[20]
نترسیدی که سازندت مسلمان — بگیرندت سپس خَتنه سورانات

۱۲— بومادران: گیاهی است دوائی با بوی تند.

۱۳— ازما بهتران: پریان.

۱۴— منحوت از کلمهٔ «کوران» فرانسه است به معنی جریان هوا.

۱۵— اشاره به رباعی ابوسعید است:

در دامن دشت خاوران سنگی نیست— کز خون دل و دیده در آن رنگی نیست...

۱۶— قیطران: به جای قطران به کار رفته است که در مداوای گری به کار می برده‌اند.

۱۷— جامه درانات: نام آهنگی است.

۱۸— شوکران: نوعی زهر است.

۱۹— اشاره است به جنگ شاه‌اسمعیل با عثمانیان در صحرای چالدران که دهستانی است از توابع ماکو نزدیک مرز ترکیه به مغرب ایران.

۲۰— دشت نیزه‌وران: صحرای عربستان.

خـوشـا بـادِ اِلـه‌آبـاد ولاهـور نسیـم دلـکش و جـان پـرورانـات
که گـویـی آهویِ چین نـافه افکـند به بـاغ سَـعـتَـرات و ضَـیُـمـرانات[21]
نـمـی بـودی اگـر مـهـمـانِ دولت پـلـو دادیـمـت انـدر رسـتُـورانـات
چه عـیب ار در جدال شَـیخ[22] مـانی که خـوانـدی در کِـتـابات[23] وقُـرانـات
شَـغـالِ بـیشـهٔ مـازنـدران را نـگـیرد جـز سـگِ مـازنـدرانـات
نـمـانـدم قـافـیـه جـز آنـکـه گـویـم از این پس قَندرون را قَندر وانات

خیز و خرخر کشد به چشم ببین[1]!

زیـن اَلـمْ شَـنـگـه هـا[2] مَـلُـول و نَـژند شـامگـاهـانِ من ورفـیـقـی چـنـد
گـیج و کـالـیوَه[3]، لَـنـگ ولُوک[4] و دُژم[5] مَـنـگ[6] وسَـرگشتـه مـی زدیـم قَـدَم
دَم فـرو بسـتـه گـنـگـلاج[7] آسـا بـا بـه تَشـیـیـعِ مُـردگـان تَـرسـا[8]
مُـتـفـکّـر بـه کـارهـایِ زمـان صُـمْـتِ مـردان و هـایـهـویِ زنـان
عـاقـبـت از جـمـاعـتِ مَـبـهـوت یـک تـن ازمـا شـکـست قُـفـلِ سُـکوت
گـفـت: «بـودم پَـریـر[9] در گـمـرک پـیِ کـاری بـه پـیشِ مِسْـتِـر «دُک»»[10]

۲۱ــ سَعْتَر و ضَیْمُران: دو نوع گیاه خوشبو، ریحان.

۲۲ــ مراد مناظرهٔ اوست با مرحومِ شریعت سنگلجی در انجمن ادبی ایران که ظاهراً در آن به دستوری حکومت قصد تحقیر تا گور بوده است.

۲۳ــ قُران: قرآن.

۱ــ دیوان دهخدا ص ۵۶ــ ۵۹. مضمونِ این مثنوی از مَثَلِ «زَرزَر کشد بی َرز دردِسر» مأخوذ است.

۲ــ آلم شنگه: غوغا و هیاهو و همهمه.

۳ــ کالیوَه: نادان، گیج.

٤ــ لنگ و لوک: حقیر و زَبون.

۵ــ دُژَم: خشمگین.

٦ــ مَنگ: گیج.

۷ــ گُنگلاج: الکن.

۸ــ تَرسایان در مراسم تَشییع خاموش باشند. درحالی که مسلمانان لااله‌الاّالله گویان جنازهٔ مرده را مُشایعت کنند.

۹ــ پَریر: پریروز.

۱۰ــ مِستِرْدُک: تعبیری است از نام واقعی یا فرضیِ مُستشارِ خارجی آن زمان گمرکات.

مژده داد او که: حملِ غلّهٔ نان شود امسال بی‌گمان آسان،
چون به جنبِ فراتِ ودجله وشَط راهِ آهن کشیده‌اند، سه خَط،
چاروشان[۱۱] دگر چو نیست به کار، بفروشندشان به ما ناچار،
زان سپس حَملِ غلّه آسان است، زعِراق است یا خراسان است،
مُدّعا را کنون دلیلِ نکو، اِطّلاعاتِ گُمرُکِ قَرَه سُو[۱۲]،
گفت این، نامه‌ای کشید از میز رو به من کرد: کای رفیقِ عزیز!
می نویسد: به سالِ سیصد و چار[۱۳] چهل و شش هزار بیش از پار،
از عِراقِ عَرب زنوعِ سُتور، سویِ این مُلک، کرده است عُبور
سُدْسِ[۱۴] این عِدّه اُشتر و اَستر خر و خر کُرّ پنج سُدْسِ دگر
گر تقاضایِ مُشتری نَبُدی عَرضه کَیْ این‌چُنین گزاف شُدی؟
فَرطِ[۱۵] کالا زفَرطِ مُشتری است کثرتِ خر، نشانِ خرخری[۱۶] است»
گفتهٔ مرد نارسیده به بُن یکی از ما ستد عِنانِ سخن
پوزخَندی زد و به طیبَت[۱۷] گفت: «حَذَر ای دوستان! که کار آشفت
مؤمنان را کنون گَهِ شادیست سرو آسا زمانِ آزادیست[۱۸]
فَرّ مردانِ مُلک روز افزون قَدَمِ نورسیدگان مَیْمُون
شَهرِ ما پُر شود کنون ازخر بود ارزان و گردد ارزانتر[۱۹]
گرچه تَمثیل اندکی تلخ است از شکرزارِ عارفِ بلخ است:

۱۱— چاروا: خر.
۱۲— قَرَه سُو: توَسُّعاً نواحیِ کرمانشاه. سَرحَدّاتِ عِراق.
۱۳— یعنی در سال ۱۳۰۴ هجری.
۱۴— سُدْس: شش یک. یک ششم.
۱۵— فَرط: بسیاری. افزونی.
۱۶— خرخری: خریدِخر، خریدنِ خر. (به معنی گولی و حُمق نیز ابهام دارد).
۱۷— طیبَت: شوخی، مِزاح.
۱۸— اشاره است به این بیتِ مولوی:
ای گروه مؤمنان شادی کنید همچو سرو و سوسن آزادی کنید
۱۹— اشاره است به این بیت مولوی:
شهرِ ما فردا پُر از شَکَر شود شَکَر ارزانست، ارزانتر شود

«ذَرّه ذَرّه که درزمین وسماست | جنسِ خود را چوکاه و کاهرُباست[۲۰]»
در مَثَل گفته اند اَهلِ نَظر: | «زَر کشد زَرّ و دردِ سری زَر[۲۱]»
گرچه «زَر زَر کشد» شده ست مَثَل | حال «خرخر کشد» ببین به عَمَل
چند «زَر زَر کشد» شنیدی؟ هین | خیز و «خرخر کشد» به چشم ببین!

وَصفُ الحال لوطیانه[۱]

دهخدا— «دخو»

مَشتی اِسمال به علی کاروبارازارشده | توبمیری پاطوقِ مابچه بازارشده
هرکسی واسهٔ خود یِگّه میاندارشده | علی زِهتاب دراین ملک پاطوقدارشده
وکیلِ مجلس ما حَجّت آقا سردار شده

مَشتی اِسمال نمیدونی چه کشیدیم به حق | چِقَدِه واسِهٔ مشروطه دویدیم به حق
پاهامان پینه زدو پاک بُریدیم به حق | به جَوُونِ پَرو پا قُرص ندیدیم به حق
همه از پیر و جوون وَ رمال و وَردار شده

بعدازاین بَرسَرِماها چه بلاها بِرَسه | چه بلاها که ازاین خلق به ماها برَسه
به گوش ماوتو فردا چه صداها بِرَسِه | کاراین مُلک ازاینجابه کجاها بِرَسِه
تقی نَجّار یِهِ پا اوستای مِعمار شده

۲۰— اشاره است به این شعرِ مولوی:

ذَرّه ذَرّه کاندراین اَرض وسَماست | جنسِ خود را همچو کاه و کهرُباست

۲۱— اشاره است به این مَثَل:

«زَر زَر کشد و بی زَر دردِسر». رجوع به امثال و حِکَمِ دهخدا شود.

۱— مخمس وصف الحال لوطیانه با عنوان ادبیات در نامهٔ «هفتگی جنگل» سال اول شمارهٔ سوم به تاریخ سه شنبه ۶ رمضان ۱۳۳۵ هجری قمری چاپ شده و در آغاز آن نوشته اند: «اثر طَبع نقاد ادیب سخنور آقا میرزا علی اکبرخان (دخو) قزوینی که خدمات ایشان به عالم معارف و تصرفاتش در ادبیات ایران عدیم النظیر است و اینک جزو مهاجرین ایران در زوایای وطن متواری است و در «دارُالشّورایِ کُبرایٰ» سمت وکالت داشته و از سران آزادیخواهان بشمار می رود. ما آن وجود مبارک را از حیث اشتهار مستغنی از معرفی می دانیم. چون در انتشار بیانات فصیح، آبدارش بی اختیاریم محض آنکه قارئینِ کِرام بسار دیگر آن وجود محترم را به یاد آرند ما زائیدهٔ طبع او را که نثراً و نظماً از نوادر زمان است، زینت بخش صفحاتِ «جریدهٔ جنگل» می نمائیم».

هیچ کس واسهٔ مایک پاپاسی کارنکرد — به ازین خوش غیرتاذرّه‌ای کردارنکرد
چه خیانت‌ها که آن بی رگ دیندارنکرد — تاسوارخرخود شد خرشوبارنکرد

باز بگو مشروطه از ما چرا بیزار شده

مَشتی اِسمال به اوجفتِ سبیلات قَسِمِه — لوطی حقّ وحساب دان به خداخیلی کمِه
هرکسی راکه به‌بَحرش بروی اهل نَمِه — ماربه اینهابزنه والآهِه برماربستِمِه

سراسر راستهٔ ما معدنِ اطوار شد

مَشتی اِسمال به علی این بچه‌ها گُشتِ لَشَند — بلانسبت بلانسبت همگی لاف کشند
خلق بی منتِ ودون و کِنِس وبد کُنِشند — به سریه لش مُرده همه در کشمکشند

چون سگ و گرگ پیِ خوردنِ مُردار شده

جُلّتا فکر تَلَکه به دوصد شیوه و رَنگ — ماهمه لول وپاتیلیم زآفیون وزبَنگ
ازمَمَدجِنّی گرفته تابه کَل مِهدی پلنگ — صاف درخورخورِخوابیم همه مَست ومَلنگ

کی می‌گِه مِلّتِ ایرون همه بیدار شده* !

چَرند[۱] وپَرند[۲]

«برهنه خوشحال» — دهخدا

مَرد دودِ خدارانده‌ٔ هربنده آکَبْلای[۳]! — از دَلقکِ معروف، نماینده آکَبْلای!
باشوخی وبامسخره وخنده‌آکَبْلای! — نزمُرده گذشتی ونه از زنده آکَبْلای!

هستی تو چه یک پهلو و یک دَنده آکَبْلای!

نه بیم زکَف بین ونه جِنگیرونه رَمّال — نه خَوف زدرویش ونه ازجَذبه، نه ازحال
نه ترس زتکفیرونه از پیشتو[۴] شاپْشال[۵] — مُشکل بِبَری گور، سرِ زنده آکَبْلای!

هستی تو چه یک پهلو و یک دَنده آکَبْلای!

* — دیوان دهخدا ص ۱۶ — ۱۷.

۱ — دیوان دهخدا ص ۱ — ۳.

۲ — از شمارهٔ ۱۷ روزنامهٔ صوراسرافیل (پنج‌شنبهٔ ۱۴ شوال ۱۳۲۵ ﻫ . ق) با امضاء مستعار «برهنه خوشحال».

۳ — آکبلای: آکربلائی.

۴ — پیشتو: ششلول، هفت تیر.

۵ — شاپشال: یک یهودیِ باغچه‌سَرائی (کِریمه‌ای) بود که مانند علی بیکِ قفقازی طرفِ شورِ محمدعلی شاه بود و وقتی با رِوُلورِ به مُحَقق‌الدّوله حمله کرده بود.

صد بار نگفتم که خیالِ تو مُحال است | تا نیمی ازاین طایفه محبوسِ جوال است
ظاهر شود اسلام دراین قوم، خیال است | هِی باز بزن حرفِ پرا کنده آکَبْلای!
هستی تو چه یک پهلو و یک دَنده آکَبْلای!

گاهی به پَر و پاچهٔ درویش پَریدی | گه پَردهٔ کاغَذ لُق[۶] آخوند دَریدی
اَسرارِ نهان راهمه درصُور[۷] دَمیدی | رود ربایِسی یعنی چه؟ پوستْ کَنده آکَبْلای!
هستی تو چه یک پهلو و یک دَنده آکَبْلای!

ازگرسنگی مُرد رَعّیت به جَهَنَم | ورنیست دراین قوم مَعَّیت به جَهَنَّم
تِریاک بُرید عِرْقِ حَمَّیت به جَهَنَّم | خوش باش تو با مُطربِ و سازَنده[۸] آکَبْلای!
هستی تو چه یک پهلو و یک دَنده آکَبْلای!

تو مُنتظری رِشوَه درایران رود ازیاد؟ | آخوند زقانون وز عَدلیَّه شود شاد؟
اسلام زرَمّال وزمُرشِد شود آزاد؟ | یک دفعه بگومُرده شود زنده آکَبْلای!
هستی تو چه یک پهلو و یک دَنده آکَبْلای![۹]

رباعی:

وزیر کشور گفت: شهرداریها کاری برای مردم نکرده‌اند.

جراید

از زبان ما!.

حرف تو درست است، بجا می‌گوئی | بنگر که، که هستم و چها می‌گوئی!
گوئی که برای خلق کاری نشده | «جانا سخن از زبان ما می‌گوئی[۱۰]»!

ص، خاجه لوتی

٦ــ کاغذ لُق: در و پنجرهٔ چوبی که به جایِ شیشه بر آن کاغذ چرب بچسبانند.

۷ــ صور: اشاره است به روزنامهٔ «صُورِاسرافیل» و نیز به صوری که فرشتهٔ موسوم به اسرافیل به گاه رستاخیز در آن دمد، ایهام دارد.

۸ــ سازنده: نوازنده، عَمَلهٔ طرب.

۹ــ ادوارد براون در کتابِ «مطبوعات و شعر در ایران جدید» متن مخمس فوق را با ترجمهٔ انگلیسی و مقدمه‌ای در باب آن آورده است:

Browne, The presse and poetry of modern persia.p.179- 182.

۱۰ــ کشکیات ضمیمهٔ ماهنامهٔ تهران مصور، شمارهٔ ۷، سال اول، آبان ماه ۱۳٤٦، ص ۱۰.

قطعه:

کعبهٔ آمال[1]

از: ملک حجازی «قلزم»

چه پرسی ای دل ازاوضاع ایران؟ چه گویم با تواز احوال ملت؟
امان از مجلس شورای ملّی فغ ن از شومی اقبال ملّت
اگر این کعبهٔ آمال ملّی است زبن برکنده باد آمال ملّت
تفو براین وکیلان تبه کار که بردند ازکف استقلال ملّت
وطن را می فروشند و ندانند که باشد ملک ایران مال ملّت
به ساز غیر، می رقصند ودارند هوای حسن استقبال ملّت
خدایا! تابه کی باید گذشتن بدین منوال، ماه و سال ملّت
خدایا تا کی ازاین دسته طرّار به هم بربسته دست وبال ملّت
خدایا مضمحل ساز آنکه خواهد به نفع خویش، اضمحلال ملّت
گنه ازماست، کاینسان ریش داریم به دست ریشدار، اطفال ملّت

نمونه طنز «رَدُّالصَّدر عَلَی العَجُز»:

روزروشن شدبه چشمم رونوشت شام تار خوش برآمدبنده راعمری دمارازروزگار
روزگارخیط وپیطم راببین باچشم خویش جان بابا، مثل من هرگز مشو آموزگار!

نمونه طنز «ردُّ العَجزِ عَلَ الصَّدر»:

رخ همرنگ با دمجانت ای یار نموده زرد، ازوحشت مرا رخ
مغ من نیز دائم می‌کشدسوت زطرز فکر آن کلّه، وزان مُخ!

«مرتضی فرجیان»

۱ــ توفیق، سال بیست و سوم، شمارهٔ ٤۱، چهارشنبه ۲٤ مرداد ماه ۱۳۲٤ ص ۲.

شعرضربی

نازک نارنجی «محمد حاجی حسینی»

کلا گذاشتن نه فقط، شغل توو کارمنه
هرکی دراین عهدو زمون فکرکلا گذاشتنه

اونکه زمال من وتو، خیکیه وآبستنه!
یا اونیکه زلاغری، چومیله های آهنه

سحرکه ازخواب پامیشه، فکرکلا گذاریه
زرحم وانصاف وصفا، تابتونه فراریه

سراسرزندگیمون، همه ش دروغ وکلکه
چاخان ما، دروغ ما، درمیون ملل تکه

توی جهان وزنهٔ ما، سبک ترازبادبادکه
نگواگه عقب بریم، تقصیرچرخ فلکه

بیاداداش عوض بشیم، تاخوب شه کارو بارمون
تاکه نشه بدترازین، محیط وروزگارمون[1]

شعر کودکانه

شعر سیاسی – اجتماعی در قالب زبان و فرهنگ کودک مانند:

برای بچه‌ها.

خورشیدخانم آفتاب کن[2]
به من برنج ترآب کن

میلسپا جان شتاب کن!
یه مشت کوپن توچاپ کن!
بیا وتوصواب کن
جوازآرد وباب کن
ما بچه‌های ایرون
دودست شسته از جون
پول می ریزیم چون ریگ
کفگیر رسید ته دیگ!
نمونده یک پشیزی
نه گوش داریم نه دیزی،
کک افتاده توتنبان
بیا وخودتوبجنبان!

گرسنه دین نداره
با هیچ که کین نداره
قسم به جان تجریش
به قلب ما مزن نیش
پیش شریدون توباد کن!
جیره ماروزیاد کن،
هرکه به فکرخویشه
کوسه به فکرریشه
دولت به لفت ولیسه
بدش میاد دکیسه
خانه که چن تا کدبانوست
یقین بدون خاک تا زانوست

۱– توفیق فکاهی هفتگی، شمارهٔ ۸، پنجشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۰ (پنجاهمین سال انتشار). ص ۱۸.
۲– بابا شمل، سال اول، شمارهٔ هیجدهم، پنجشنبه ۲۰ مرداد ماه ۱۳۲۲ ص ۳.

نمونه طنز (مدح شبیه به ذم): که ممکن است در قالب شعر جدی هم ارائه شود.

عیب توجمله همین است به دنیا، کامروز هیچکس نیست به خوبی و وفاداری تو

و نیز:

زدست توبه درو کوه ودشت بگریزم که شاملم نشود لطف تومگر آنجا!

«مرتضی فرجیان»

نمونه طنز (ذم شبیه به مدح): که ممکن است در قالب شعر جدی هم ارائه شود.

هزارحسن تورا هست ویک ازآن این است که بر برادر خودهم نمی‌کنی انفاق!

و نیز:

درست است اینکه داری کلّه‌ای گر ولیکن درعوض چشم تو کم سواست!

«مرتضی فرجیان»

آواز کوچه باغی:

از اویارتقی

«قاسم رفقا»

ای انگلیس [1]

کوتوراآن نخوت وآن بادوفیس، ای انگلیس کوتوراآن چاکران کاسه لیس، ای انگلیس

غیرمعدودی وطن خواه! وگروهی حق پرست! گردخوانت کودگر خان ورئیس، ای انگلیس

بی وفائی کردباما غصه واندوه ودرد باتوزان روزی که شدیار وانیس، ای انگلیس

نزدهرنامردتاکی می کنی اظهاردرد داروی دردتومی باشد گریس، ای انگلیس

حیف برمن خورده می‌گیرنداستادان شعر ورنه می‌گفتم که می باشی خبیث، ای انگلیس

آن قراری راکه باآن ثروت مابرده ای گرنگهداری کنی گردد نفیس، ای انگلیس

لولهٔ مابازریزد چیزدرچیزشما تانگوئی گشته ایرانی خسیس، ای انگلیس

شعر اجتماعی:

شعر «زنی که من دارم» سرودهٔ «فینگیلی» است که نام تخلص مرتضی فرجیان می باشد. در این شعر شاعر از زبان مردی سخن می‌گوید که همیشه با زنش دعوا و مرافعه و بگومگو و کتک کاری دارد و یک آن از دست زنش آرام و قرار ندارد (البته با کمی غلو) و

۱ــ روزنامهٔ توفیق، شمارهٔ ٤، پنجشنبه ۳۰ آبان ماه ۱۳۳۰ ص ۲.

افزون بر این مادرزنش در این درگیری ها همدست دخترش می باشد و تشدید کنندهٔ اختلاف های دختر و دامادش است، توجه کنید:

«زنی که من دارم[1]»

نصیب گرگ نگردد، زنی که من دارم
زنی ضمیمهٔ مادرزنی که من دارم
فرشته پا نگذارد به خانهٔ من هیچ
زترس و وحشت اهریمنی که من دارم
سیاه گشته زوشگون و گاز و اردنگی
به رنگ چهرهٔ «کاکا[2]» تنی که من دارم
بدون تکمه بود یا بکل بود پاره
به روی کت و پیراهنی که من دارم
برای خوردن پس گردنی توگوئی هست
دراز همچوشتر، گردنی که من دارم
به روی بام زهمسایگان نباشد جا
زداد وقال کتک خوردنیّ که من دارم
سراغ من ملک الموت هم نمی آید
زترس دیدن مادرزنی که من دارم

نمونهٔ دیگر، گریز شاعری از ازدواج ورد درخواست مادر را می بینیم که فرهنگ گریز از ازدواج را که در یک زمان محدودی رایج بوده، منعکس می‌کنند. این شعر در قالب شعرهای ضربی است.

«نازک نارنجی» محمدحاجی حسینی

ای ننه! اسم زن نبر، که مثل بزرم می‌کنم

ای ننه! من زن نمی خوام، نوکرتم قربونتم
واسم اگه زن نگیری، یه عالمه ممنونتم
نرو واسم خواسگاری، ننه بلا گردونتم
اسم زن وکه میبری، یاد جهنم می‌کنم
ای ننه! اسم زن نبر، که مثل بزرم می‌کنم
می ترسم وسه چارکیلو، زوزنمو کم می‌کنم
انقده تعریف می‌کنی، زدخترا به پیش من
تاعاقبت به چسبونی، یکی شوییخ ریش من
نباش توفکرخونه و، زندگی وتی تیش! من
دیزی خودم بارمی‌کنم، چائی خودم دم می‌کنم
ای ننه اسم زن نبر، که مثل بز رم می‌کنم
می ترسم وسه چارکیلو، زوزنموکم می‌کند

۱ــ توفیق فکاهی ماهانه، سال هفتم، شمارهٔ ۷۰، مهرماه ۱۳٤۷، ص ۲٦.

۲ــ نام خود مجلهٔ توفیق که به استعاره بکار برده می شود و کاریکاتورهای فراوانی از آن که چهرهٔ سیاه و کبود رنگ داشته و به عنوان ناظر در کنار حوادث اجتماع است، کشیده شده است.

هرکی که هالو بشه و، تواین زمونه زن بخواد
زیر فشار زندگی، باباش باید که دربیاد
ای ننه اسم زن نبر، که مثل بز رم می‌کنم

باید واسه خرج خونه، روزی سه چاردفه بزاد
من نمیشم مثل اونا، حواسم وجم (!) می‌کنم
می ترسم وسه چارکیلو. زوزنموکم می‌کنم[1]

و نمونهٔ دیگر، شعری است که بیانگر تجمل گرائی و تجمل پرستی بیهودهٔ همسر یک کاسب جزء در پی یک چشم هم چسمی و حسادت است و این تصویر نمایشگر صورتهای اندیشه‌ای موجود در یک مقطع زمانی کوتاه غرب گرائی و خودباختگی فرهنگی مردم می باشد و شاعر با گزینش شیوهٔ گفتاری خوب در قالب شعری ضربی، این کژاندیشی و عدم تطابق موقعیت اقتصادی مرد و خواستهٔ زن خانه‌دار را به انتقاد و نکوهش گرفته است، توجه کنید:

«نازک نارنجی» «محمد حاجی حسینی»

همسایه‌ها بمن میگن، عرضه نداره شوهرت

لبوفروش کوچه‌مون، کاسب بندهٔ خدا
دیشب دیدم نصف شبی، اون زن رند ناقلا
میگه بخر پالتوی پوست، میشنفه‌اون گوش کرت؟
چه چیزمن کمتره از، هیکل شهلا عینکی
صب تاحالا هی سرمو، شیره میمالی الکی
همسایه‌ها بمن میگن، عرضه نداره شوهرت
پالتوی پوست میخواددلم کوری مگه زمستونه
بمن چه که بچهٔ تو، لخت توکوچه ویلونه
بمن چه که زغصه ها، منگ شده سرکرت

هرچی خودش بی‌کلکه، یه زن داره مثل بلا
بجون احمدلبوئی، کشیده لنگه کفش را
یافوری باید بخری، یا میزنم توی سرت!
تمام کاسبا بمن، میگن زخوشگلی تکی
خجالتم خوب چیزیه، عجب چاخان وکلکی
یافوری باید بخری، یا میزنم توی سرت!
بمن چه که کرسی تو، بدون آتیش میمونه
بمن چه که پس افتاده، کلی کرایهٔ خونه
یافوری باید بخری، یا میزنم توی سرت[2] !

۱ــ توفیق فکاهی ماهانه، سال ششم، شمارهٔ ۵۸، مهرماه ١٣٤٦ (چهل و ششمین سال انتشار)، ص ۳۲.
۲ ــ توفیق فکاهی ماهانه، سال هفتم، شمارهٔ ۷۵، اسفند ماه ١٣٤٧، ص ۱۱.

حضورشعر نو در آثار فکاهی و طنز

گرچه شعر نو «یا نیمائی» و غیر نیمائی چند دهه پس از تولد و رشد و نمو آثار فکاهی پدید آمد، اما ضمن حضور در ادب امروز، در آثار فکاهی نیز راه یافت و هویت خود را نمایاند. شعر نو در آثار فکاهی برخلاف حضور خود در دیگر بخش های ادبی، با استقبال بسیار اندک و ضعیف روبرو شد و در نتیجه شاعران فکاهی سرا یا نخواسته و یا نتوانستند اثر یا آثاری در قالب شعر نو و در کم و کیفی موفق بیافرینند و ورزش ادبی، تمرین و تجربهٔ خود را در این حوزهٔ اندیشه ای نو مورد آزمایش و ارزیابی قرار دهند و اینجاست که می بینیم طنز پردازان‌وفکاهی سرایان آفرینش آثار خود را در قالب های کهن و شیوه های متقدمان اما با مضامین و اندیشه های نوین بیشتر پسندیده‌اند و بدینگونه بی‌توجهی، یا کم محلی و تنفر خود را به آفرینش اشعار نو نیمایی و سپید اعلام و ابراز داشته اند. و شاعران نو پرداز نیمایی و سپید طنز پرداز کمی داریم. آثار طنز و فکاهی در قالب شعر نیمایی و سپید از لحاظ فنون بلاغت، صناعات ادبی و سبک شناسی نیز قابل ارزیابی است. اینکه به نمونه‌ای از شعر نو بنام «تأسف...!» سرودهٔ محمد صالحی آرام که به مناسبت وقوع زلزله در خراسان و تقدیم به شاعران مسئول یاد شده، توجه کنید:

محمد صالحی‌آرام

تأسف...!

و اندر حالتی آکنده از وحشت
زمین بار دگر لرزید
و هی لرزید و هی لرزید و هی لرزید
چون دزدی که می ترسید
زمین هم سخت می‌ترسید و می لرزید
تا آخر، بچاک پیرهن جا داد
مردان نجیبی را
و زن ها را و کودک ها!



من اینجا سخت مغمومم.
مرا رهتوشه ای غیر از «تأسف» نیست
دلم می خواست تا «رهتوشه» خود را

پیاده تا دل ویرانه «فردوس» می بردم
ولی افسوس «نا»ئی نیست!
ولی افسوس «پا»ئی نیست!
بجایش مرهم احساس را از دور...
بِروی زخمهای سخت می بندم!



تأسف های بی پایان...
شما ای کاروانسالارهای غم
شما را می فرستم من بسوی «کاخک»،
بجای خویش!
جای پول ناقابل
و جای مسکن و منزل!
و جای خون بی ارزش و مقداری غذای گرم



من اینجا سخت مغمومم
ولی افسوس مشغولم!
چراغ شام دیجورم
مپندارید بی نورم
«رسالت» ها مرا باشد!
چه باید کرد «مسئولم»[1].

صالحی آرام در ارائهٔ تصاویر بر آن است که با نیش قلمش به شاعران در خود فرو رفته بفهماند که از خود بدرآیند و از یاوه‌سرائی ها و خود فریبی ها دست کشیده و با خود تکانی و بازگشت به خویشتن شعارها را به مرحلهٔ عمل بکشانند. صالحی آرام با تسلط کامل نوعی همگامی و همراهی شعر درد را با نیش کنایه و طنز در قالب و دیدگاهی نوین جا داده است. این گونه آثار با همهٔ کمیت، از نظر کیفی در رتبهٔ برتر و ارزشمندی قرار دارد.

۱ــ مجله کاریکاتور، سال هفدهم (دوره جدید)، شمارهٔ نهم، یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۷ ص ۱۷.

احمدا

«اَحمدا ahmadá » واژه‌ای عربی – فارسی و از مقولهٔ اسم است. «احمد!» یعنی شعر بد و بی معنی و بی وزن و بی قافیه و سخیف. این گونه شعر از نخستین هنگامه های شعر مکتوب حضورش را اعلام کرد اما بیشتر در دورهٔ صفویه و قاجاریه مورد استفاده و آزمون شاعران بودِ و سخن پردازان این قالب شعر را برای تفریح و خوشمزگی و سرگرمی و وقت گذرانی و در عین حال توان اندیشه و علم خود می سرودند و عموماً سست و بی اهمیت بود گرچه از لحاظ ادبی آنقدر هم بی ارزش نیست و می توان از دیدگاه زبانشناسی، لغت و... مورد ارزیابی قرار داد.

نویسندگان ایرانی از میان «احمدا گوها»: میرزا دلشاد معروف به «ملک معارف قمی» شاعر قرن سیزدهم هجری قمری، خواجه هدایت‌الله رازی متخلص به «هدایت» معاصر شاه عباس اول که پنج مثنوی بی معنی در برابر خمسه نظامی سروده‌است، میرزا سیمای مشهدی شاعر دورهٔ صفویه که در ساعت یک هزاربیت می ساخته‌و... را دارای آثار برگزیدهٔ این فن می دانند و کتاب «صندوقچهٔ اسرار» محمدعلی جمال‌زاده آماری از احمداگوها دست می دهد.

نمونه شعرهای «احمدا»: **از: وحید دستگردی**

مطلع قصیده:

رخنه افکن گشت درکاخ سخن سیل خطا ای سخن‌گسترصواب آن شد که برخیزی زجا

دشمن بیگانه تا گردیدصراف سخن ملک دانش شدخراب و بوم در وی پادشا
لعبت پاریس راچون پارسی شدملعبه پشه گردد پیل و،قطره نیل وخر چنگ اژدها!
برتر ازسعدی گزیندجای دلشادقمی! دم زشهنامه زندفیروزجیر ژاژخا!
وآن مزخرف سازاز گفتار بیهوده شدن است بر بلاهت چندن و برهوش، دردسرفزا
بدردین فیروز،پیشش اوستاد ارجمند! مجرم طوسی نبی، دلشاد قمی پیشوا!

از آخرین «احمداها» در ادبیات فارسی، احمدای زیبایی به نام «احمدای غریب» از استاد دکتر مظاهر مصفا است که اطلاع یافته و بدست آورده ایم، متن شعر بدین گونه است:

احمدای غریب[1]

بر در مادرغریبم پیش مادندرغریب
در بردخترغریبم همره همسرغریب

نی به سوی آسمانم ره، نه درخاکم قرار
از پدرمانده جدایم دربرمادرغریب

ازکجایم آمده سوی کجایم رهسپار
نیست غیرازاین که دانم مانده ام ایدرغریب

باکله بیگانه ام باپیراهن ناآشنا
باسرای و بام ودر بابالش و بسترغریب

هم غریب زادگاهم هم غریب هردیار
رانده ازهردر به غربت مانده برهردرغریب

خامه ام بانامه ام چشم ونگاهم باخطم
این یکی باآن یکی هریک به یک دیگرغریب

درهمه آفاق گیتی کشته ای چون من که دید؟
دیده ام بادست قاتل نای باخنجرغریب

چشم من باچهرهٔ فصادمن ناآشناست
دست رگ زن بارگم باخون من نشترغریب

رشتهٔ تابیده ام، نه بارسن تاب آشنا
آهن تفتیده ام بادست آهنگرغریب

بادصحراپرورم افتاده درگرداب درد
موج دریا گوهرم مانده به جوی وجرغریب

گردبادخاک خیزم، سجرهٔ دست هوا
گردخودپیچیده ام درکوه ودرکردرغریب

فتنهٔ تنهایی ام ازصادر و واردملول
عاشق بی رنگی ام با اسودواحمرغریب

درغریب آباد گیتی هرکجاروکرده ام
دیده ام خلف وامام وایمن وایسرغریب

خاکم ازشش گوشهٔ گیتی است گویی زآنجهت
دست من بادیده بیگانه است و پاباسرغریب

کاشکی ای کاشکی دانستمی معنای خویش
واژهٔ مهجورم اندرنامه ودفترغریب

حشراگر با اهل دنیا داشت خواهم روزحشر
بودخواهم ای دریغا درصف محشرغریب

درکف دریای هستی چون خسی سرگشته حال
گردخود گردم درین دریای پهناورغریب

اشک خاک آلوده ام افتاده از چشم زمان
زیر پای رهروان تودهٔ اغبرغریب

طرزدل برکندنم از یار دیرین دردناک
شیوهٔ دل بستنم درشاهد نوبرغریب

غمگسارمن دمی هیچ آشنای من نبود
گرچه عمری بوده ام من غمگسارهرغریب

مانده ام درهفت اقلیم غریبی نامدار
رانده ام ازچارسوی موطن وکشورغریب

برسراین هفت پرده خاک اغبربی رفیق
زیراین نه تو رواق گنبد اخضرغریب

عاشقی دیوانه ام بیگانه ازمعشوق خویش
سالکی سرگشته ام باراه و بارهبرغریب

اهل پوچ آباد هیچستانم ازاقلیم نیست
یازهیچ آبادپوچستان به دنیادر، غریب

۱ــ مجلهٔ آینده، سال دوازدهم، شمارهٔ ٤ــ ٦، تیر ــ شهریور ۱۳۶۵ ص ۱۸۶.

اشک چشم تا کم افتاده جدا از اصل خویش / باخم وخم خانه هم باساقی وساغر غریب
هستم امروزی که هستم شاخهٔ بی بار و برگ / بودم آن روزی که بودم نخل بار آور غریب
احمدا افتاده ام از صحبتت تا من جدا / در غریب آباد هستی مانده ام یکسر غریب
گر چه همچون من غریبی در جهان ای شعر من / باتوام ای شعر من، گرمی کنی باور غریب

مظاهر مصفا (۱۳۶٤/٦/۳۰)

فنی نو در شعر طنز

در پایان قرن هشتم و اوایل قرن نهم نوعی ادبی از حوزهٔ شعر طنز در بخش هزل پدید آمد که بی سابقه بود. این نوع ادبی، پرداخت به وصف اغذیه، اطعمه، اشربه، اقمشه و البسه در قالب طنز و انواعش می باشد. این پدیده در این دوره بطور مستقل انجام گرفت و شیخ جمال الدین (یا فخرالدین) ابواسحق حلاج اطعمهٔ شیرازی معروف به «شیخ اطعمه»، «شیخ ابواسحق حلاج»، و «بُسحق اطعمه» متوفی به سال ۸۲۷ یا ۸۳۰ یا ۸۳۷ هجری قمری بطور مستقل دیوانی در این زمینه (چاپ استانبول به سال ۱۸۸۵ میلادی به همت میرزا حبیب اصفهانی و چاپ اخیر در شیراز) دارد که چندی پس از او نظام محمود قاری یزدی در نیمهٔ دوم قرن نهم به سبک بسحق اما در توصیف انواع البسه دیوانش را ارائه داده است. سبک این کار گرچه تازگی ندارد و به قول دکتر ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران «در دورانهای پیش گاهی به اشعاری در توصیف اغذیه باز می خوریم مثلاً قصیدهٔ تتماجیه از شمس الدین احمد بن منوچهر شست کله[1] یکی از این قبیل اشعار ست که در آن وصف یکنوع از غذاها و کیفیت تهیه و بسیاری از خصائص و اوصاف آن با هنرنماییهای شاعرانه بیان شده است.[2]» اما به این کمیت و کیفیت و روش تازگی محسوس و مخصوصی دارد. گونه کار بُسحق اطعمه و نظام قاری این طور بود که با وام گرفتن وزن و صورت و فرم و قالب و جایگزینی کلمات بدل به جای واژه ای اصلی اشعار شاعران مقدم و هم عهد خود در عین وصف اطعمه و البسه و ذکر فواید و لذائذ با طنز و شوخی ارائه می دادند. این شیوه بعدها یعنی در دوره معاصر از مشروطه تا کنون توسط شاعران دوره های استبداد و اختناق و آزادی پیروی شده و در

۱ــ بنگرید به: تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۸۵۲ به بعد.
۲ــ تاریخ ادبیات در ایران ج ٤ ص ۱۹۵.

سطحی گسترده و وسیع برای موضوعات مختلف بویژه موضوعات سیاسی و اجتماعی سروده شده است و این روش همچنان ادامه دارد. در بررسی این فن نو در دایرهٔ طنز به فرهنگ غنی ای از واژگان و ترکیبات در قالب جدی و نو فراموش شده و تازه برمی خوریم که برای محققان لغت فارسی جالب توجه خواهد بود و افزون بر آن برای محققان لغت کوچه پسکوچه و عامیانه امروزه نیز سخت با اهمیت است. پیش از پرداخت به نمونه های این نوع از شعر، باید گفت که هدف شاعران مثلاً «ابواسحق با استقبال و جوابگویی و تضمین اشعار پیشینیان و معاصران برای سخن گفتن از مطاعم و ملذات نخواسته است شکمخوارگی خود راثابت کند بلکه تمام ابیات اونشان ازآرزوی ارضاء ناشدهٔ غرائز انسانی درگیرودار محرومیتها و ناداشتی های طبقات معینی دون طبقات مرفه است. مثلاً با خواندن این مطلع حافظ که نشان از اندیشهٔ ژرف شاعر در مقام تنبه از گذشت عمر وفوات فرصت می دهد:

مزرع سبز فلک دیدم وداس مه نو ... یادم ازکشتهٔ خویش آمد وهنگام درو

بسحق به یاد گرسنگی های خود و طبقهٔ پیشه وران همطراز خود می افتد[۳] و چنین وانمود می‌کند که با شکم تهی بدینگونه سخنان نباید از راه رفت و بنابر مثل عامیانهٔ عهد ما فکر نان باید کرد که خربزه آبست! در چنین حالی است که بسحق شعر حافظ را بدینگونه جواب می دهد:

طبق پهن فلک دیدم وکاس مه نو ... گفتم ای عقل به ظرف تهی از راه مرو

چرخ گواین عظمت چیست چونتوان کردن ... قرص خورشیدتو یک روزبه نانی به گرو

اگرم گندم به غرا نبود بفروشم ... خرمن مه به جوی خوشهٔ پروین به دوجو

دست بردنبهٔ بریان زن و یخنی بگذار ... سخن پخته همین است نصیحت بشنو...[۴]»

دو غزل سعدی به مطلع:

این بوی روح پروراز آن کوی دلبرست ... وین آب زندگانی ازآن حوض کوثرست

ازهرچه می رودسخن دوست خوشترست ... پیغام آشنا نفس روحپرورست

استقبال بسحق اطعمه:

درشعر من ازآن همه ذکر مزعفرست ... «کزهر چه می رود سخن دوست خوشترست»

بوی کباب می رسد ازمطبخم به دل ... «پیغام آشنا نفس روحپرورست»

درقلیه نیست حاجت مرواری نخود ... «معشوق خوبروی چه محتاج زیورست»

۳– شغل بسحق پنبه زنی بود و لذا به همنین سبب به «حلاج» ملقب و معروف شد.

۴– تاریخ ادبیات در ایران ج ٤ ص ١٩٦.

درانتظار حلقهٔ زنجیر حلقه چی «اصحاب رادو دیده چومسمار بر درست»
لوزینه ماهیی است که دردام رشته شد یا طوطیی چوماست که در بند شکرست
خرماو ماست دست درآغوش کرده اند وزخار فارغند که در پای کنگرست
بسحق نسبت سخن خودمکن به قند از بهر آنکه شعر تو غیر مکررست

و این غزل در پاسخ و تضمین غزل حافظ[۵] از بسحق اطعمه:

هر زمان که دریابی نان گرم و بورانی وقت راغنیمت دان آنقدرکه بتوانی
از پی چنین لوتی گررسی به صابونی حاصل ازحیات ای جان آن دمست تادانی
نان سعتر و صوفی ما و مرغ و مشکوفی آن باوست شایسته وین به ماست ارزانی
پیش سرکه ازسختودم مزن که نتوان گفت باطبیب نامحرم حال دردپنهانی
هرکه عشق کاچی پخت عاقبت پشیمان شد عاقلا مکن کاری کاورد پشیمانی
دل زچشم بزغاله گوش داشتم لیکن کلهٔ پرازمغزش می بردبه پیشانی
نان وشیردان بسحق دادتونخواهدداد جهد کن که ازکیپادادخویش بستانی[۶]

کمدی یا نمایش های طنزی

در فرهنگ طنز به بخش عظیمی در گونه ای دیگر برمی خوریم که آثار مکتوب بسیاری داشته و از دیرینه‌ترین هنگام حتی سالها و قرن های پیش از میلاد(ع) وجود داشته و ارزشهای بسیاری را به خود جلب نموده است که در عین حال انواع گوناگون نیز دارد. این بخش عظیم «طنز یا کمدی نمایشی» است که خود به بخش های غربی و شرقی، سنتی و کلاسیک و مدرن در هر کشور و منطقه و فرهنگ تقسیم می شود. و در یک نگرش دیگر شامل: «مسخرگی» یا «کمدی محض» یا «کمدی سبک» Low COMEDY و «کمدی فلسفی» COMEDIA FILOSOFICA و هزل و هجو انتقاد و... میباشد. و یا شامل موضوعاتی چون اجتماعی، اقتصادی و ادبی و سیاسی می شود. و یا موارد و بخش هایی چون نمایش های محلی و ابتدائی، ساده، پیچیده، حماسی، عرفانی، رمزی و یا قالب ها و رنگهائی چون: شیرین و خوش، تلخ و گزنده، زشت و عالی، اخلاقی و انسانی و

۵ــ مطلع غزل این است:
وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی حاصل از حیات ای جان این دمست تادانی
۶ــ بنگرید به: تاریخ ادبیات در ایران ج ٤ ص ۱۹۵ ــ ۱۹۸ و ۲٤٤ ــ ۲۵۲.

غیر اخلاقی و حیوانی، هدف‌دار و پوچ گرا، مذهبی و غیرمذهبی، ضعیف، متوسط و قوی و... را دربرمی‌گیرد. که در این مبحث برخی از انواع نمایش غربی و ایرانی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

در تعریف کمدی گفته‌اند که «اثر دراماتیکی که اخلاق و عادات و مفاسد اجتماع را با بیان مضحک و مفرّح بیان کند و موجب عبرت و اعجاب گردد. معمولاً در کمدی بازیگران خوشحال و خندانند جز در مواقعی که بیان عشقی تأثیر و حزن ایجاد کند[1].» و از انواع آن می توان این نوع کمدی ها را یاد کرد:

میم Mime: «نوعی کمدی که در آن هنر پیشه بوسیله حرکات، اعمال و احساسات را بیان کند بدون آنکه سخنی بگوید[2].» «میم» دارای اصطلاحات، فرهنگ و تاریخچهٔ ارزشمندی است[3]. این نوع نمایش در سدهٔ ششم پیش از میلاد در ایالات مگارا Megara در یونان پدید آمده بود.

فرس[4] Farce :از دیگر انواع عامه‌پسندترین نوع کمدی است که آن را بازی کوتاه و لوده‌بازی نیز گفته‌اند و از قرن سیزدهم در اروپا بوجود آمد که خاستگاه آن کشورهای فرانسه، آلمان و انگلستان است و از دل نمایش های مذهبی چون میستری Mistery و میراگل Mircle بیرون آمد.

از کمدی فرس، نمایش کمدی با افراد ابله و دست و پا چلفتی دیوانه به نام «نمایش سوتی Sotties» و نمایش کمدی «موعظه های مفرح Sermons Joyux» پدید آمد.

پانتومیم Pantomime: که صحنه هائی از آن جنبهٔ کمیک دارد.

کمدیا دل‌آرته[5]: از انواع تئاتر بدیهه‌سازی است که جنبهٔ کمدی دارد و از موفقترین کمدیهای غرب است. این نوع کمدی بعدها در فیلمهای وسترن راه یافت و هنوز صورتهائی از آن در نمایش ها اجرا می شود.

و دهها نوع غربی و شرقی دیگر که دامنه وسیعی از هنرهای نمایشی جهان را در بر

۱ــ مکتب های ادبی. رضا سیدحسینی

۲ــ فرهنگ فارسی معین ج ٤ ذیل میم.

۳ــ بنگرید به مقالهٔ «میم» از منصور خلج در کتاب تئاتر، دفتر اول ص ۷٦ــ ۸٤.

٤ــ بنگرید به مقالهٔ «کمدی فرس» در کتاب تئاتر، دفتر اول ص ۸٤ــ ۸۸ از منصور خلج.

۵ــ بنگرید به مقالهٔ «کمدیا دل‌آرته و ریشه‌های تئاتر کمدی» از: جورج هنسل، ترجمه و تنظیم: رضا کرم‌رضائی در کتاب تئاتر، دفتر اول ص ٦٦ــ ۷٦.

می‌گیرد که «گر بگویم شرح آن بی حدشود —مثنوی هفتاد من کاغذ شود».

البته در تقسیمی دیگر می بینیم که: دکتر خزائلی در مبحث مقدمهٔ «شرح گلستان» خود پس از تقسیم تئاتر یونان قدیم به تراژدی و درام به معی خاص و کمدی و کمدی منثور و منظوم می‌گوید: «شخصیت های کمدی مقامشان کمتر از شخصیت های تراژدی است و ممکن است کاملاً قهرمانان کمدی ساختگی و قراردادی باشد اما باید به اعمال نشاط آور مشغول شوند و نتیجهٔ اعمال آنها هم شادی‌آور باشد. برخی معتقدند که کمدی مأخوذ است از لفظ comey که به معی روستا است و این نوع اثر ادبی از روستاها به‌شهر آمده و منسوب قوم Dorien می باشد[۶].». وی سپس کمدی را به این بخشها تقسیم می نماید:

الف — کمدی اشخاص comédie de caractere که نتیجهٔ منطقی عمل قهرمانها است.

ب — کمدی خصال comédie de moeurs که به اخلاق یک دوره یا یک طبقه توجه دارد.

ج — کمدی وقایع مرتبطه comédie d'intrigue که به فعالیت خارجی قهرمانان توجه ندارد و بیشتر هم آن مصروف به پیچیدگی و تسلسل وقایع است.[۷]».

در بررسی قلمرو طنز نمایشی، ارزیابی بخش های آن در «مکاتب نمایشی[۸]»
stylesof Theatre = school of Theatre

چون: «کلاسی سیسم» Classicisme «رومانتیسم= رمانتی سیسزم» Románticism = Romantisme، «سمبولیسم = سیمبولیسم» symbolism = symbolisme
«نیچرالیزم= ناتورالیسم= رئالیسم» Realism Naturalism = Naturalisme = Realisme

«اکسپرسیونیسم» Expressionism

«امپرسیونیسم» Impressionism Impressionisme

«آوانگاردیسم AVant' Gourdism»، «دادائیسم Dadaism» «سورئالیسم Surrealism = Surrealisme»، «نمایش حماسی یا اپیک تیاتر Epic Theatre» و... امری لازم و درخور توجه است که از پرداخت به آن واطناب سخن پرهیز می‌کنیم. چه دارای

۶— شرح گلستان ص ۲۵— ۲۶.

۷— همان مأخذ پیشین.

۸— بنگرید به: مجلهٔ نمایش، شمارهٔ ۲۵، سال سوم، آبان ۱۳۶۸، مقالهٔ «آشنایی با مکتب های ادبی — نمایشی از دوران کهن تا زمان معاصر» از دکتر فرهاد ناظرزادهٔ کرمانی ص ۴۸— ۵۵.

دامنه بحث و گفتاری گسترده است.

و از میان طنز پردازان نمایش‌نامه‌نویس جهان، می توان این چهره‌های نامدار و برگزیده را یاد کرد:

۱ــ ژُرژ کورتولین GEORGES COURTELINE (۱۸۵۸م ــ ۱۹۲۹م در پاریس) که نام اصلی وی «ژُرژ ــ ویکتور ــ مارسل موانو MARCEL MOINEAU ــ VICTOR ــ GEORGES بوده و از او بیش از چهل نمایشنامهٔ بلند و کوتاه در دست است که معروفترین آنها عبارت است از: «بوبوروش» BOUBOUROCHE (۱۸۹۳م) «ترس از ضربات» LAPEUR DES COUPS (۱۸۹٤م)، «مشتری جدی» UN CLIENT SERIEUX (۱۸۹٦م)، «آقای بادن» MONSIEUR BADIN (۱۸۹۷م)، «سرکلانتر خوش‌قلب» LE COMMISSAIRE EST BON ENFANT (۱۸۹۹م)، «ماده قانون ۳۳۰» LARTICLE 330 (۱۹۰۰م)، «ترازوها» LESBALANCES (۱۹۰۱)، «آرامش در خانهٔ خود» LAPAIX CHEZSOI (۱۹۰۳م)، «کوزه» LACRUCHE (۱۹۰۹) و... «حواله پستی» LALETTRE CHARGEE (۱۹۱۱م).

۲ــ آندره پراگا ANDRE PRAGA اهل بلژیک در دههٔ هفتاد با آثاری چون: «داستان یک پیراهن و یک ویلون» HISTOIRE DÚNE CHEMISE ET DUN VIOLON (۱۹٦۳م)، «سایه‌ها» OMBRES (۱۹٦٤م)، «آب معدنی ژووانس» LA CURE DEJOUVENCE (۱۹٦٦م) «وعدهٔ ملاقات در بریا ــ ساوارن» RENDEZ- VOUS CHEZ BRILLAT- SAVARIN (۱۹٦۷م)، «نوشتن برای تئاتر» ECRIRE POUR LE THEATRE (۱۹۷۰م)، «چیز» LA CHOSE (۱۹۷۱م)، «برادران» LES FRERES (۱۹۷۲م)، «دوشکا» DOUCHKA و «اتاق انتظار» SALLED ATTENTE (۱۹۷۷م).

۳ــ شارل دوکوستر CHARLES DE COSTER (متولد ۱۸۲۷م ــ ۱۸۷۹م) نویسندهٔ بلژیکی فرانسه زبان نویسنده محبوب‌ترین و شادترین حماسهٔ دنیا به نام «افسانه و ماجراهای (اولن اشپیگل) LALEGEND ET LESAVENTURES dÚLENSPIEGELETDE LAMME GOEOZAK

٤ــ موریس مترلینگ MAURICE MAETERLINCK (۱۸٦۲م ــ ۱۹٤۹م بلژیک) با نمایشنامهٔ «پرندهٔ آبی» LÓSEAU BLEU (۱۹۰۸م).

۵ــ میشل دوگلدرود MICHEL DE GHELDERO DE (۱۸۹۸م ــ ۱۹۶۲م) با آثاری چون: «اسکوریال» (۱۹۴۸م)، «مکتب دلقکان» (۱۹۵۳م) و «جادوی سرخ» (۱۹۵۵).

۶ــ میشل فور MICHEL FAURE نمایشنامه‌نویس، مترجم و روزنامه‌نگار معاصر کانادایی با آثاری چون: «شیطان در تابستان» LEDIABLEEN ÉTÉ (۱۹۶۹م) و «چه سن و سالی داشت موزارت؟» (۱۹۷۰م).

۷ــ میگوئل دِسروانتس ساودرا MIGUEL DE CERVANTES SAAVEDRA (۱۵۴۷م ــ ۱۶۱۶م) باآثاری چون: دن کیشوت DONQUIX OTE (۱۶۰۵م ــ ۱۶۱۵م)، «میان‌پرده» INTERLUDE (=ENTREMES)، «دوحراف» LOSHAB LADORES، «هشت کمدی وهشت میان‌پرده» OCHO COMEDIAS Y OCHO ENTREMESES

۸ــ اسلاومیر مروژک SLAWOMIR MROZEK (متولد ۱۹۳۰م در «کراکوی» لهستان) با آثاری چون: «پلیس» (۱۹۵۸م)، «آهو» LABICHE (۱۹۶۷م).

۹ــ اوژن یونسکو EUGENE IONESCO (متولد ۱۹۱۲ در رومانی) با آثاری چون: «آوازه‌خوان طاس» LA CANTATRICE CHAUVE (۱۹۵۰م در پاریس)، «درس» LA LECON (۱۹۵۱م)، «صندلی ها» LES CHAISES و «قربانیان وظیفه» VICTIMES DU DEVOIR (در ۱۹۵۳م)، «آمده، یا چگونه می توان از شرش خلاص شد» AMÉDÉE OU COMMENT S'EN DEBARRASSER (۱۹۵۴م)، «ژاک یا اطاعت» JACQUES OU LA SOUMISSION و «تابلو» LE TABLEAU (۱۹۵۵م)، «بدیهه گویی آلما» L'IMPROMTU DEL'ALMA (۱۹۵۶م)، «مستأجر جدید» LE NOUVEAU LOCATAIRE (۱۹۵۷م)، «کرگدن ها» RHINOCEROS (۱۹۶۰م)، «شاه می میرد» LE ROI SE MEURT (۱۹۶۲م)، تشنگی و گشنگی) LA SOLF ET LA FAIM (۱۹۶۶م)، «بازی قتل‌عام» JEUX DE MASSACRE (۱۹۷۰م) و...

و از نخستین تقسیم بندی های نمایشنامه های طنزآلود می توان این مورد یعنی نمایشنامه های طنز کوتاه و بلند را ارائه داد که نمونهٔ این دو تقسیم‌بندی بدین گونه است:

۱ــ **نمایشنامه ها طنزکوتاه:** مانند «حواله پستی» از «ژرژ کورتولین»، «داستان یک پیراهن و یک ویلون» از «آندره پراگا»، و نیز «نوشتن برای تئاتر» از هم او، «دو حرف» از «سروانتس»، «نقص» از «اوژن یونسکو»

۲– نمایشنامه‌های طنز بلند: مانند «چه سن و سالی داشت موزارت»» از «میشل فور»، «هشت کمدی و هشت میان‌پرده» از «میگوئل دِسروانتس ساودرا،

به نمونهٔ طنز نمایشی توجه کنید:

آهو

نوشتهٔ: اسلاومیر مروژک SLAWOMIR MROZEK

ترجمهٔ: داریوش مؤدبیان

آدمهای نمایش:

مسافر

پیرمرد

توریست

مادر و پسر بچه اش

ودیگران...

همهٔ اشخاص نمایش، غیر از مسافر و پیرمرد، دوربین عکاسی به همراه دارند. حتی پسربچه هم دوربین عکاسی دارد، البته یک دوربین ساده و کوچک. توریست چاق به جز دوربین عکاسی به یک دوربین صحرایی بزرگ و دقیق نیز مجهز است.

مکان: کابین یک قطار معلق، در کوهستان.

مسافر در گوشه ای، کنار پنجره نشسته، پالتوی بلندی به تن دارد و کلاهی بزرگ برسر که بامد روز هماهنگی ندارند. سخت غرق مطالعه کتابی است. مقابل او پیرمرد نشسته است. طرف دیگر کابین— باز هم کنار پنجره— مادر و پسربچه اش و آقای توریست چاق نشسته اند. از پنجره ها خیلی آرام جنگل کوهستانی رژه می رود. مسافرین دیگر با یکدیگر آهسته مشغول گفتگو هستند. آنها را باید خیلی طبیعی به نمایش کشید. چه اینجا و چه جاهای دیگر نمایش صدای آنها باید تصور یک گروه «کر» را در بیننده ایجاد کند.

توریست‌چاق: (که با دوربین صحراییش به بیرون چشم دوخته و از دیدن مناظر لذت می برد) به‌به! خانمها و آقایان... توجه، توجه... توجه کنید: یک آهو!

مسافرین دیگر کجا، کجا؟

توریست چاق به اندازه چهار انگشت به سمت چپ، جنگل کاج! (همه به جز

«مسافر» و «پیرمرد» از جای خود پریده و به جانب پنجره‌ای که مادر و پسربچه‌اش در کنار آن نشسته‌اند می دوند.)

مادر خدایا، من که نمی تونم ببینمش.

توریست چاق (خیلی مؤدب) اگر اجازه بفرمائید. جای دقیق‌اش‌رو برای شما مشخص می‌کنم.

مادر خواهش می‌کنم! می دونید: برای خودم که نمی خوام، به خاطر بچه است؛ از شما خواهش می‌کنم؟!

توریست چاق بسیار خوب، توجه کنید: فشار باد: ۱۱۵ درجه، اتمسفر: حدود ۳/۳؛ رطوبت ۰/۸ درجه، ارتفاع از سطح دریا: تقریباً ۷۳۲ متر.

مادر متشکرم، خیلی! (مادر، پسربچه‌اش را روی نیمکت می ایستاند و در حالی که از پنجره به بیرون خیره شده با شوق و شعف فراوان فریاد می زند.)

مادر یک آهو!

مسافرین آه، چه زیباست! (همه از آهو عکس می‌گیرند).

توریست چاق (به پیرمرد) شما، آقا؟

پیرمرد من فلجم، آقا!

توریست چاق آه... آقایان همسفر، دو نفر داوطلب، خواهش می‌کنم تشریف بیارند اینجا! ما باید بزرگتر خودمون‌رو بیاریم این طرف. (دو مرد داوطلب، «پیرمرد» را بغل کرده، از میان جمعیت، به آن سمت می برند. «مسافر» تنها مانده، او به اطراف توجه‌ای ندارد، غرق در مطالعه است).

پیرمرد خیلی خیلی تشکر دارم. بسیار ممنون، آه... ها، بله، یک آهو، و اون هم چه آهوی زیبایی، از بهترین نژاد، خودش هم مثل اینکه اینو می دونه، درست مثل شاه وحوش اونجا گرفته و نشسته.

توریست چاق اون ننشسته جناب، بلکه ایستاده!

پیرمرد ایستاده؟ ... بله ایستاده و چه زیبا ایستاده!

مسافرین آه، چه زیباست! (صدای ترق و تروق دوربین ها).

مادر وای چه بد! دیگه من نمی بینمش.

توریست چاق (که با دوربین صحرایی خود در طرف دیگر کابین به تماشا مشغول است) آهان، اوناهاش!

مسافرین چی؟... چی؟

توریست چاق آهو!

مسافرین کجا؟... کجا؟

توریست چاق اون جا، روی اون تخته سنگ!

(همه هجوم می برند به طرف دیگر و «پیرمرد» را همانجا رها می‌کنند)

مادر خدارو شکر! از بخت این بچه است. (پسربچه اش را روی زانوی مسافر می‌گذارد)

مسافرین آه، چه زیباست!

مادر نیگا کن مامان، خوب نیگا کن!

توریست چاق آقایان همسفر، ما باید دوباره «بزرگتر» خودمون رو بیاریم این طرف.

(دو مرد داوطلب شده و پیرمرد را بغل کرده و آن طرف می برند)

پیرمرد (که به بیرون چشم دوخته) آه، بله،... آهو... و چه زیبا ایستاده.

توریست چاق اون نایستاده جناب، بلکه داره خرامان خرامان راه می ره.

پیرمرد بله، درسته، من هم می خواستم همین رو بگم.

مسافرین: آه، چه زیباست! (همه عکاسی می‌کنند)

توریست چاق (باز با دوربین صحرایی خود در سمت مقابل، به این طرف و آن طرف نگاه می اندازد) یک آهو!... آهو؟! (مسافرین به جانب دیگر هجوم برده و باز پیرمرد را همانجا رها می‌کنند)

مادر (به پسربچه اش که دیگر میلی به نگاه کردن ندارد) نیگا کن، آدم هر روز که دیگه آهو نمی بینه.

مسافرین آه، چه زیباست! (وباز عکاسی)

پیرمرد (که در حال حاضر از یاد رفته شده، به «مسافر» که مشغول تمیز کردن شلوار خود است) هی، شما!

مسافر بله، آقا!

پیرمرد (آهسته و پچ پچ کنان) می دونید، من خیلی می ترسم اونها من رو بندازند زمین!

مسافر شما خودتون می خواستید «آهو» ببینید.

پیرمرد من؟ من؟... من اصلاً علاقه ای به دیدن آهو ندارم...

اصلاً کسی عقیده من رو نپرسید. ترا به خدا، شما بگید چطوری می توونم از دستشون خلاص خلاص بشم.؟

مسافر من... چیزی به عقلم نمی رسه.

پیرمرد دیگه از من گذشته، نمی‌تونم از عهده این نوع کارا بربیام. قدیم‌ها، وقتی که جوون بودم — بله — من هم از دیدن «آهو» لذت می‌بردم. واقعاً هم لذت می‌بردم.

مسافرین آه، چه زیباست.

مسافر مواظب خودتون باشید. الان می‌آیند سراغتون.

پیرمرد آه، عجب گیری افتادید...

توریست چاق آقایان محترم!

پیرمرد بله، می‌خواهند بیایند. خدا خودش رحم کنه.

توریست چاق باز هم پدر عزیز و گرامیمان رو فراموش کردیم. آقایان! فراموش نکنید «آهو» برای همه است.

پیرمرد آه خدای من، عجب گرفتاری کردیم خودمون...

توریست چاق بجنبیدآقایان، جناب پیرمردرو بیارید، این‌جا. د، عجله کنید!

(پیرمرد از روی ناچاری و شاید فرار از دست جماعت، از همان‌جا که نشسته به بیرون از پنجره نگاه می‌کند و نقطه‌ای را نشان می‌دهد).

پیرمرد آه، یک آهو، یک آهو!

مسافرین کجا؟... کجا؟

پیرمرد این‌جا، این‌جا هم یک آهو قشنگ هست. (جمعیت می‌رود تا به همان سمتی که پیرمرد نشان داده هجوم ببرد که توریست چاق با حرکت دستی همه را به سرجایشان برمی‌گرداند)

توریست چاق یک دقیقه تأمل بفرمائید! (به پیرمرد) آهورو شما کجا دیدید؟

پیرمرد این طرف! این یکی سم‌های بزرگی هم داره. (نامطمئن طرفی را نشان می‌دهد) وای که چقدر قشنگ هم هست.

مسافرین آه، چه زیباست! آه، که چقدر هم قشنگ است!

توریست چاق (به جمعیت) تمنا دارم ساکت باشید. (به پیرمرد) البته اجازه که می‌فرمائید من اول از تو دوربین صحراییم نگاهی بندازم؟! (با دوربین نگاه می‌اندازد)

پیرمرد البته! پس اجازه می‌دید که من هم سرجام بمونم؟

توریست چاق متأسفانه باید خدمتتون عرض کنم که جنابعالی اشتباه کردید. اینی که شما می‌فرمائید: خرگوشه؛ «خرگوش»!

مسافرین به، به! یک خرگوش، خرگوش.

پیرمرد (که تظاهر به تعجب می‌کند) خرگوش؟ عجیبه که من یک همچین اشتباهی

کرده باشم؟!

توریست چاق و آن هم یک خرگوش معمولی. حتی خرگوش بزرگ و فوق‌العاده‌ای هم نیست.

پیرمرد واقعاً عجیبه، نزدیک بود قسم بخورم که آهو است. آخه لعنتی طوری نشسته بود، درست مثل یک آهو.

توریست چاق بدون شک آقا، خرگوشه: خرگوش!

پیرمرد (سعی در تظاهر دارد) اما واقعاً که به نسبت خرگوشهای دیگه گوش‌هاش خیلی بزرگه. باور کردنی نیست.

توریست چاق شما افکار عمومی رو منحرف کردید.

پیرمرد ولی علتش همون گوشهای بزرگش بود. بله، اشتباه من هم از همین جا بود که خرگوش اصولاً...

توریست چاق (به سرعت) آهو! آهو اونجاست، اون جا! (طرف دیگر — که جمعیت ایستاده— را نشان می دهد.)

پیرمرد حالا که شما می فرمائید، مجبورم...

توریست چاق خواهش می‌کنم جناب پیرمردرو بیارید این طرف (دو نفر از مردان، پیرمرد را جابه‌جا می‌کنند) چه زیباست، مگه نه!

پیرمرد آه، چه زیباست!

مادر (به پسربچه‌اش) چرا دور و برت رو نگاه می‌کنی، آهورو نیگا کن! اون‌جا، آهورو!

توریست چاق (و باز با دوربین صحرایی خود به طرف دیگر چشم می دوزد) دو تا آهو، اون‌طرف، در دامنه کوه. (جماعت می رود به آن طرف و پیرمرد را باز تنها می‌گذارد)

پیرمرد (به جانب مسافر خم می شود) ببینید، آقا، با شما هستم.

مسافر (به زحمت سرش را از میان جمعیت بیرون می‌کشد) با من هستید؟

پیرمرد بله، با شما. شما تنها امید من هستید. خواهش می‌کنم من رو نجات بدید.

مسافر باشه، ولی چطوری؟

پیرمرد من چه می دونم. خب، یه کاری بکنید. من دیگه نمی تونم. خودتون که دیدید، من هر کاری از دستم برمی اومد کردم، ولی...

مسافر خوشحال می شم بتونم کاری بکنم، اما...

پیرمرد خواهش می‌کنم عجله کنید. الان باز می آیند دنبالم.

توریست چاق آقایان گرامی، چندبار باید بگم: «آهو برای همه است.» همه دلشون می خواد آهورو ببینند.

پیرمرد آه، که دیگه دیر شد! (دو مرد او را بلند کرده که به آن طرف ببرند) متشکرم. از شما آقایون، واقعاً متشکرم. چه سعادتی به من رو کرد که در این آخر عمری باز بتوونم «آهو» ببینم. (آهسته به مسافر) از شما خواهش می‌کنم، التماس می‌کنم.

مسافر (کتابش را می بندد، می خواهد از جا بلند شود اما نمی‌تواند چون پسربچه را روی زانوانش گذاشته اند) خواهش می‌کنم، آقایون، خانم ها! اگر اجازه بفرمائید.

مسافرین چه آهوهایی... بخصوص اون طرف چپی یه.

مسافر این چه حرفیه، آدم اصلاً چیزی نمی توونه ببینه.

مادر چرا؟

مسافر به کمک یک دوربین قوی شاید بشه چیزی دید، ولی با چشم غیر مسلح تقریباً از محالا ته، یعنی نمی شه آهویی دید... آه این بچه هم که دو بار من رو کثیف کرد!

مادر ببینم، شما چطور به خودتون اجازه می دید جلوی بچه من یک همچین حرفی رو بزنید؟

مسافر چرا ناراحت شدید خانم؟ آخه این دفعه چندمه که این بچه شلوار من رو کثیف کرده.

مادر یعنی شما حاضر نیستید دل بچه من به دیدن یک آهو خوش باشه؟

مسافر من خیلی وقته که مواظب شما هستم. شما اصلاً دلتون نمی خواست آهورو ببینید.

مادر خودش نیگا نمی‌کنه، نمی خواد دیگرون هم نگاه کنند.

مسافر من از خودم حرف نمی زنم. بله، اصلاً این قضیه به من هم نمی‌توونه ربطی داشته باشه. مسئله این آقای سالخورده است،...

توریست چاق مثل اینکه سرکار عالی در مقابل زیبائی ها حساسیت ندارید.

مسافرین (تهدیدکنان) در مقابل زیبایی هم حساسیت نداره! در مقابل زیبایی هم حساسیت نداره!

مسافر نه خیر، بنده باز هم تکرار می‌کنم که شخص من، با اینکه شلوارم هم چندبار کثیف شده، نقشی ندارم، مسئله‌ای هم نیست... اما این آقای محترم، پیر و سالخورده رو چرا مرتب این طرف می‌کشید؟ حالا اگه آدم می توونست واقعاً چیزی‌رو ببینه، باز حرفی نبود... ولی تحت این شرایط و در این موقعیت، بدون دوربین قوی و...

مسافر چاق شما از آهو خوشتون نمی آد؟

مسافرین از آهو خوشش نمی آد. از آهو خوشش نمی آد. آهو به این قشنگی.

مسافر مسئله این نیست. بله، آهو حیوان زیبائیه. اما این جا، نمی شه آهو دید، می شه؟

توریست چاق چرا نمی شه دید؟ چرا؟

مسافرین چرا؟... چرا؟

مسافر شاید با دوربین بشه دید، بله، ولی بدون...

توریست چاق شاید هم اصلاً، به طور کلی از حیوانات تنفر دارید.

مادر (جلوی چشم پسربچه اش را می‌گیرد) وای، این از حیوونات تنفرداره، اونهارو اذیت می‌کنه.

مسافرین (تهدید کنان) از حیوونات نفرت داره، نفرت داره... نفرت!

مسافر این سوءتفاهمه. مسئله این آقای پیر و فرتوته... بله، از طرفی هم آهو دیده نمی شه.

توریست چاق کسانی که زیبایی هارو درک نمی‌کنند، کسانی که حیوانات رو دوست ندارند. این نوع آدمها هرروزکه ازعمرشون سپری می شه، یک روزبه نیستی و تباهی نزدیک تر می شوند. و حتی به درجه ای از پستی می رسند که اشخاص پیر و فرتوت را هم به شدت شکنجه می دهند.

مادر (که پسربچه اش را به سینه چسبانده) همین طور بچه هارو.

توریست چاق از جون این مرد چی می خواید، شما آقا؟ د، خجالت بکشید، شما جای پسرشید.

مسافر من فقط می خواستم بگم که شما این آقای پیررو با این کارهاتون خسته می‌کنید... تازه چیزی هم نمی شه دید: فکر کنم قبلاً بهتون گفتم اگه بشه چیزی دید باید به دوربین قوی...

توریست چاق (به پیرمرد) راست می‌گه؟

پیرمرد چی؟

توریست چاق این راست می‌گه که شما اصلاً علاقه ای به دیدن آهو ندارید؟ شما؟ واقعاً که! با این سن و سال؟!

مسافرین پیرمرده علاقه ای به دیدن آهو نداره... علاقه نداره... وای، وای!

پیرمرد من؟ من؟ کی همچین حرفی رو زد؟

توریست چاق شما بهتره یک کمی به نوه‌تون فکر کنید.

پیرمرد من؟ من آقا این توانایی رو در خودم می بینم که شب و روز به آهو فکر کنم، به آهو نگاه کنم. حتی تو تاریکی. بله، آهو حیوونه خیلی قشنگیه.

توریست چاق (به مسافر) حالا چی می‌گید؟ شما در نظر داشتید این پیرمرد محترم رو پیش همه ما بی آبرو کنید.

مسافر (به پیرمرد) آقای محترم صادقانه اعتراف کنید قضیه چی بود. بله، اقرار کنید.

پیرمرد چی رو اقرار کنم؟ محاله! همون ساعتی که چهار چرخه فلج رو به هم بدند، یکراست می رم جنگل، حالا چه آفتاب باشه چه بارون! بله، خودمو تو یک پتو می پیچم، اصلاً با خود چتر می برم، اونقدر تو سربالایی ها و سر پائینی ها، تو پیچ و خم های جنگل این طرف و اون طرف می رم تا آهو ببینم، بله، تمام هدف من همینه که «آهو» ببینم. آهو آقا، آهو! (خیلی آهسته به مسافر) ولم کنید. آقا حالا دیگه برای من فرقی نمی‌کنه.

مسافر برید شما گم شید، اصلاً هیچ نمی شه دید. هیچ چیز هم نبود. اصلاً محاله بشه چیزی از اینجا دید.

توریست چاق بسیار خوب، همه چیز روشن شد. اول تنفر از حیوانات، بعد آزار و شکنجه سالخوردگان بی دفاع، و حالا هم کلمات رکیک در مقابل کودکان معصوم، کسی که در برابر زیبایی ها حساسیت نداشته باشه، کارش به همین جا هم می‌کشه.

مسافرین (با شوق) آه، چقدر زیبایی زیباست.

مادر باید بازرس قطار رو صدا بزنیم.

توریست چاق عاقبت شما ممکنه خیلی خطرناک باشد. ببینید کی دارم این رو بهتون می‌گم. باید مواظب خودتون باشید. مواظب باشید و تا فرصت از دست نرفته از این راه برگردید.

مسافر (پس از نقطهٔ اوج خشم، حالا دوباره عنان اختیار خود را به دست گرفته) منظورتون چیه؟

توریست چاق (به ساعتش نگاهی می اندازد) الان ساعت پنج بعداز ظهره. ما تا چند دقیقه دیگه می رسیم به ایستگاه. اگه شما پیاده بشید می تونید بلافاصله سوار کابینی بشید که همین راه رو برمی‌گرده. آفتاب ساعت هفت و یک دقیقه غروب می‌کند. بنابراین شما تا غروب آفتاب یک ساعت و پنجاه و چهار دقیقه فرصت دارید. اگه زمان تلف شده بیش از حرکت «تله کابین» رو هم حساب کنیم می شه درست یک ساعت وچهل وهشت دقیقه.

این مدت زمان برای شما کافیه که بتونید— البته باید سعی و کوشش لازم رو بکار بگیرید— بله این زمان کافیه که بتونید حسابی «آهو» تماشا کنید و از تماشای اونها لذت ببرید.

مسافر اما من خیلی عجله دارم.

توریست چاق پرورش روح و داشتن یک هدف والا از همه مسائل مادی مهم‌تره. یعنی واقعاً شما نمی‌خواید یک آدم شریف بشید؟

مادر ببینید به چشم‌های این بچه نگاه کنید که به شما خیره شده، این دل شمارو نرم نمی‌کنه؟

(مسافر ساکت و بی‌حرکت مانده. مکث. ناگهان «مسافر» خیزی برداشته، چمدانی را از میان باربند جانبی کابین بیرون می‌کشد)

توریست چاق برای عوض شدن در زندگی هیچ وقت دیر نیست. راستی فراموش نکنید که برای دیدن هر «آهو» فقط بیست دقیقه و شانزده ثانیه فرصت دارید. یعنی دوتاآهو طرف راست. (مسافر به ناگهان از پنجره بیرون می‌پرد) مواظب باشید! عجله نکنید... سرفرصت، با حواس جمع، از زیبایی ها لذت ببرید.

مسافرین اوف!... از دستش راحت شدیم!... راحت شدیم!

پیرمرد وای طرف راست چهارتا بودند.

توریست چاق سه تا. چهارمی یک خرگوش بود.

پیرمرد بله، من هم گفتم چهارتا، اما نگفتم چهارتا «آهو» (... و بحث و نگاه انداختن به آهوان و عکاسی و جابه جا شدن و... همچنان ادامه پیدا می‌کند.)[۱].

پایان

ماسک ساختگی

ماسک ساختگی نوع دیگری از انواع نمایش است که برای نخستین بار در حدود پنج قرن پیش از میلاد و تئاتر یونانی مورد استفاده قرار می‌گرفت و صورتهای اولیهٔ آن ماسک های مربوط به جانوران بود. این نوع از نمایش بعدها گسترش و تکامل یافت و در کشورهای اروپایی به صورت «بارونگ Bárong» در بالی و در ژاپن به صورت «نو» و در

۱— مجلهٔ نمایش: شمارهٔ ۲۵، سال سوم، آبان ۱۳۶۸، ص ۴۵ — ۴۷.

هند اجرا می شود. بازیهای ماسکی در «تراژدی ها»، «کمدی ها» و «بازیهای ساتیریک» بکار گرفته می شد و اکنون نیز صورتهائی دیگر و متشابه از آن در دنیا مطرح است. بازیهای ماسک در حوزهٔ طنز و انواع آن نمائی دیگر از این بخش فرهنگی است که گوناگونی دیگر فرهنگ طنز را نشان می دهد. دربارهٔ بازیهای ماسک و انواع آن و نیز تأثیر پذیری های آن از فرهنگهای سنتی چون «فاست ناخت» Fastnacht (از بازیهای مضحک و مسخره آلمانی نشین) بحث مفصلی می طلبد که فنی و تخصصی بوده و از حوصلهٔ این پیشگفتار بدور است.[1]

نمایش های کمدی در ایران

نمایش های کمدی بصورت نوین در سالهای قبل از صدور فرمان مشروطه آغاز شد و پس از آن ادامه یافت. در واقع می توان نمایش های کمدی را به دو بخش نمایش کمدی های سنتی و نمایش کمدی امروزی تقسیم نمود. در این بخش ابتدا نکاتی را دربارهٔ موضوع دوم گفته وآنگاه انواع نمایش کمدی سنتی رابازمی گوییم. جای تأمل است که بحث مفصل ادبیات داستانی طنز را در بخش دوم این کتاب یعنی «طنزنویسان ایران از مشروطه تا انقلاب» یاد کرده ایم. در بحث نخست باید گفت که نمایش کمدی نوین همراه با نوع جدی خود به دو صورت تولد یافت. صورت نخست آن با پیروی و ترجمه از متون و فرهنگ نمایشی غرب چون فرانسه بوجود آمد و نوع دوم، نوع تولیدات داخلی نمایش هاست. و خیلی زود نیز گروههای کمدی ایرانی بوجود آمد. مانند گروه «کمدی ایران» که در سال ۱۳۳٤ هـ .ق و پس از آن گروه «کمدی اخوان»، گروه «کمدی موزیکال» در سال ۱۳۳۸ هـ .ق به سر پرستی رضا شهرزاد تأسیس شد. به نظر «پاولویچ»، نویسنده روسی[2]، و «نیکیتین»[3] خاورشناس روسی، اولین پیسی که در ایران توسط تئاتر ملی به نمایش درآمد، کمدی مشهور گوگول به نام «بازرس» به ترجمهٔ نادر میرزا عضو جوان وزارت امور خارجه بود. البته باید افزود که نوع پیس دولتی وگرنه نوع غیردولتی آن پیش از این پیس و یا پس از آن به گونهٔ فراوان اجرا شده است. نمایش های کمدی نوشتهٔ «میرزا احمدخان کمال الوزاره» و نوشتهٔ حسن مقدم چون «جعفرخان از فرنگ آمده» و نمایش «حاجی

۱ــ بنگرید به: مقالهٔ «بزک و صورتک» از کاخلر Kachler ترجمهٔ فرهودی در شمارهٔ بیستم (سال دوم) مجلهٔ نمایش مورخ پانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸ ص ۳۰ــ ۳۵.

۲ــ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۵۵ به نقل از: از صبا تا نیما ج ۲ص ۲۹۲.

۳ــ ایرانی که من شناخته ام، ص ۱۲۸ به نقل از: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۲۹۲.

متجدد» از«محمد حجازی» از این دست آثار نمایشی کمدی هستند. بدین ترتیب نویسندگانی چون احمد محمودی (کمال الوزاره) (۱۲۹۲ه .ق – ۱۳۰۹ه .ش) با آثاری مانند: «حاجی ریائی خان» و حسن مقدم (علی نوروز) (۱۲۷۷ه .ش در تهران – ۱۳۰۴ه .ش در دهکدهٔ لیزن Leysen سوئیس) با آثارکمدی چون «جعفرخان ازفرنگ آمده»[1] و میرزا حبیب اصفهانی با ترجمه منظوم از «تارتوف» مولیر ظهور کردند. آثار نمایشی کمدی.نخست حول و حوش مشروطه و پس از آن با برخورداری از فرهنگ مردم ایران و انتقاد از اوضاع سیاسی و اجتماعی وقت و همراه با تم و متون اصلی و ترجمه‌ای ارائه می شد و بتدریج با داستان‌نویسی مدرن به رشدش ادامه داد. نمایش های کمدی امروز ایران را می توان به بخشهای: قبل از صدور فرمان مشروطیت، پس از صدور فرمان مشروطه، پس از کودتای ۱۲۹۹، پس از شهریور ۱۳۲۰، پس از ۱۳۳۲، پس از ۱۳۴۲، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ویا به هر ده سال ده سال تفکیک و ارزیابی نمود.

طنز و نمایش های عروسکی

نمایش های عروسکی از دیگر انواع نمایش ها است که بیشتر جنبهٔ کمیک دارد و برای بزرگان و کوچکترها برگزار می شود که امروزه بیشتر برای کودکان به نمایش در می آید. نمایش های عروسکی نیز دارای تاریخچه و زندگی نامهٔ مفصلی است و به بخش های ملل غربی و شرقی و آموزشی و غیرآموزشی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و دینی، و گروهی مانند گروه‌های نمایشی عروسکی در لیما،[2] سنتی، کلاسیک و مدرن طنز گزنده و شیرین، ضعیف، متوسط و قوی، انتقادی، خانگی، خصوصی و دولتی، منثور و منظوم، ثابت و متحرک، دستی و صنعتی، فولکلوریک و غیر فولکلوریک، روستائی و شهری، و... تقسیم می شود. که البته در هر کشوری نمایش های عروسکی دارای شیوهٔ اجرائی نمایشی خاص محلی (مانند: شیوهٔ اجرائی: نخی، میله‌ای، دستکشی و سایه درهند) و نوع نمایش های ویژه مردم آن مناطق است که این نوع از نمایش را خاص‌تر نموده و هرکشوری در وهلهٔ نخست می پندارد که نمایش های عروسکی نخست در آن کشور پدید

۱– بنگرید به: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۲۸۸ – ۳۱۵.

۲– بنگرید به مقالهٔ «کوسی – کوسی» در مجلهٔ نمایش ترجمهٔ: جواد ذوالفقاری، شمارهٔ بیستم، سال دوم، پانزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۸، ص ۲۸ – ۲۹.

آمده است مثلاً در افسانه راجستانی دربارهٔ تولد تئاتر عروسکی در هند این گونه آمده است:

«یکی بود یکی نبود، نجاری بود به نام سواکرام Sevakram که در ساختن عروسک های چوبی مهارت بسیار داشت. عروسک های او آنقدر زیبا بودند که گویی انسانهائی حقیقی اند و جان دارند. یکبار پارواتی parvati از همسرش شیوا درخواست کرد که به این عروسکها حیات ببخشد، شیوا نیز شفقت کرد و به آنان جان داد. عروسکها رقصیدن آغاز کردند و قلب سواکرام مالامال از شادی و نشاط شد. اما عروسکها پس از مدتی رقصیدن، آواز خواندن و خندیدن دوباره بی جان شدند. سواکرام در غم و اندوهی عمیق فرورفت. لحظاتی بعد پنداشت صدای مهربانی از بهشت با او سخن می‌گوید که: «سواکرام، اگر می خواهی عروسک ها جان دوباره بیابند به آنها نخ ببند و سر نخ ها را در دست‌هایت بگیر». سواکرام چنین کرد و حیات دوباره را با دست‌های خود به عروسکها انتقال داد. بلافاصله عروسکها رقصیدن و خواندن دوباره آغاز کردند. سواکرام نیز شادی دوباره یافت و خدای را سپاس گفت.[۱]».

طنز و نمایش‌های عروسکی در ایران

نمایش های عروسکی بویژه کمیک و نوع کودکان آن در ایران نیز دارای سابقه است که خیمه شب بازی نام دارد. اما جنبه موفق آن بیشتر در دوره حاضر بوده و نوع مدرن و متکامل آن امروزه اجرا می شود که مورد استقبال کودکان قرار می‌گیرد. گرچه آنگونه که شایسته است این نوع از نمایش در ایران از توجه، حمایت و استقبال آن‌چنانی و درخور تحسین برخوردار نیست و به علت حضور اندک آن در میان انواع نمایش در ایران از موفقیت کمتری برخوردار است اما به هر حال در ایران نیز از دیرهنگام حضور داشته و امروزه نیز پابه‌پای ملل پیشرفته جهان خودی نشان می دهد و به ویژه در زمان پس از پیروزی انقلاب اسلامی حضورش را شجاعانه نمایانده. و چندین اجرای موفق در تهران داشت که درخور تحسین و تقدیر است چه این گروههای مجرب باردیگر فرهنگ نمایش های عروسکی را در ایران پس از انقلاب احیاء نموده‌اند.

۱ــ مقالهٔ «نمایش عروسکی درهند» از لاله تقیان، نمایش شمارهٔ بیست‌ویکم، سال دوم، ۶۸/۴/۱۵ ص ۱۶ــ ۱۷.

طنز و خیمه شب بازی

خیمه شب بازی مانند: نقالی، سایه، پرده‌داری، سیاه‌بازی و غیره از نمایش های سنتی بشمارمی رود. این هنردر واقع نوع دیگری ازهنرعروسکی وعروسک بازی درایران است که نوع کهن وسنتی وخاص فرهنگ ایرانی است گرچه وجوه‌مشترک فراوانی نیز با نمایش های عروسکی مدرن در ایران و دنیا دارد. خیمه شب بازی به اندازه ای در فرهنگ ایرانی رسوخ وحضوردارد که مردم به هنگام ارائهٔ نظردربارهٔ‌عدم استقلال حکومت وقت وآلت دست بودن بیگانگان این مثل رامی‌گویند که فلانی ویافلان حکومت عروسک یا عروسکان خیمه شب بازی هستند که سرنخ آن را در پشت پرده توسط دیگری یا دیگران به چرخش درمی آید. اما متأسفانه این هنر امروزه رو به غروب و افول است. در خیمه شب بازی نیز می توان از عناصر مشترک و متفاوت و شخصیت های دیگر نمایش های سنتی دید. طنز و کمدی در هنر خیمه شب بازی به گونهٔ فروان حضور دارد. در این هنر نیز می توان تجزیه و تحلیل ها نمود و انواع ادبی و طنز را یافت. متأسفانه هنوز کتاب جامع و مستقلی دربارهٔ خیمه شب بازی و فرهنگ آن نگاشته نشده است. خیمه شب بازان کمدین هایی پنهان هستند که مردم را می خندانند و خود در اوج گمنامی و اندوه می میرند. معروف است که می‌گویند: «روزی شخصی به علت ابتلا به بیماری افسردگی به پزشکی مراجعه می‌کند. پزشک، ضمن توصیه های رایج پزشکی خود بیمار را به دیدن یک نمایش شاد تشویق می‌کند و می‌گوید: در فلان تماشاخانه همه روزه یک نمایش اجرا می شود که اگر ببینی آنقدر می خندی که تمام غمهای روزگار را فراموش می‌کنی... فرد بیمار می‌گوید آنکس که مردم را می خنداند خود من هستم که نقش مبارک را در آن نمایش بازی می‌کنم!» و گفته اند که «کاکا محمد پدر خیمه شب بازی معاصر گفته بود «من» لولوخورخوره و غولی هستم که هر کجا بساط خیمه ام را سر پا می‌کنم غم و غصه مثل جن، که از بسم الله فرار می‌کند، از من دور می شوند...»[۲].

شخصیت ها در نمایش های خیمه شب بازی

در نمایش خیمه شب بازی، اصلی ترین و مهم ترین نقش را «مبارک» همان غلام،

۱ــ و نیز بنگرید به بخش «نمایشهای عروسکی».

۲ــ مجلهٔ نمایش شماره هفدهم سال دوم، پانزدهم اسفند ماه ۱۳۶۷ مقالهٔ «چشم انداز نمایش خیمه شب بازی در ایران» ازعباس جهانگیریان ص ۲۱ــ ۲۲.

سیاه، منصور، نوکر، زمرد و مبارک در دیگر نمایش های سنتی خاص ایرانی است که با فرهنگ مردم ایران عجین است. گرچه در نوشته‌ای خوانده‌ام که نویسنده‌اش دربارهٔ نقش سیاه در بازیهای سنتی می نویسد: «اگر بخواهیم شخصیت سیاه را در تاریخ ایران مورد مطالعه قرار دهیم به این نتیجه می رسیم که سیاه هویت ایرانی ندارد بلکه برده‌ای بوده که از سرزمین های دور به کشور ما آورده شده است. برده های سیاه‌پوست را از مناطقی مثل حبشه و غیره به وسیله کشتی به ایران می آوردند و در بنادری مانند بوشهر پیاده می‌کردند و از آنجا که در آن دوران برده‌داری و برده‌فروشی معمول بوده اشخاص متمکن و زمیندار این برده های سیاه را می خریدند و در منازل خویش بکار وا می داشتند. این برده ها که زبان فارسی را نمی دانستند، در نتیجه قادر به تکلم به زبان فارسی نبودند و پس از مدتی اقامت، زبان فارسی رابطورناقص فرامی‌گرفتند بطوری که به هنگام صحبت کردن وضع خاصی پیدا می‌کردندو بعضی کلمات رادرست نمی توانستنداداکنندوبه اصطلاح تک زبانی و با حرکات دست و بدن و سر مقصود خود را بیان می داشتند. این کار آنها باعث خنده حاضرین می شد. کم کم کسانی پیدا شدند که صورت خود را مانند برده های سیاه‌پوست، سیاه می‌کردند و با لهجه و حرکاتی خنده‌دار مردم را به نشاط می آوردند.»[۳]. پس بدین ترتیب تاریخ شروع دقیق ومشخصی از پیدایش خیمه شب بازی وسیاه بازی وحاجی فیروزومانندآن در دست نیست و هنوز شناخته نشده است به هر پندار آدمهای این نمایش های خیمه شب بازی بیشتر تیپیک بوده و دارای خصایص و وجوه مشترک شخصیتی و آرمانی و فرهنگی و دنیایی از تولد تا مرگ هستند. و وارونه گویی واژگان و جملات، خل بازی و ساده‌انگاری، حرکات خنده‌آور ومزه‌پرانی، ادادرآوردن مانندادای پهلوانان درآوردن (همان پهلوانِ پنبه والکی)، راست گویی صرف واستواری درعقیده و پیمان ازهمین ویژگی ها بوده و شَماونمایی مشترک از خلق و خو و وضعیت اندیشه، نقش و اعمال آنان دست می دهد. و برای همین است که نقش آفرینانی چون «مهره‌باز، علی پهلوون، فاطمه اره، فرخ خان، سلیم خان، طایره خانم، غزاله خانم، غول بیابانی، کل جعفر، عموحسن، بشارت خان، الماس، یاورآقا، ادیب هندوستان... هیچکدام پیچیدگی شخصیت ندارند. همه آنها تیپ های ساده و شناخته شدهٔ اجتماعی اند که در نمایش به عنوان پله عمل می‌کنند. پله هایی که هم بار نمایش خیمه شب بازی را بالا می برند و هم زمینه های لازم را برای

۳ــ مجلهٔ اطلاعات هفتگی شمارهٔ ۲۴۶۰ مورخ چهارشنبه ۱۳۶۸/۹/۸ ص ۴۲ ــ ۴۳.

اعمال دراماتیک مبارک فراهم می‌کنند.»[۴].

با این اوصاف گرچه در نمایشهای خیمه‌شب‌بازی «اشکال عمده در شخصیت‌پردازی و تیپ‌سازی... به طور عام این است که تیپ‌های این نوع از نمایش ثابت‌اند و حرکت تازه و نوع‌آوری خاصی در ترکیب و پرداخت شخصیت‌ها صورت نگرفته است. حال آنکه تیپ‌های اجتماعی در هر عصری ویژگیهای خاص خود را دارند و با توجه به این ویژگیها عمل می‌کنند و موضوع‌ها و مضامین نیز همراه با تحولات اجتماعی و حرکت تاریخ دچار تحول و دگرگونی می شوند.»[۵] با این حال این نسل ماندهٔ خیمه‌شب‌بازی و نسل علاقمند و مشتاق امروز مخصوصاً گروه جوان و پژوهشگر می تواند درحوزهٔ فرهنگ خیمه‌شب‌بازی نیز به دگرگونی ها و بدعت‌ها دست زند و با برهم زدن تیپ‌ها و شخصیت‌ها و نقد و بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی روز، این نمایش سنتی را از یک حالت تکرار و رخوت و سستی برهاند. و بازار گرم و ماندگاری بدست آورد.

متون نمایش های خیمه‌شب‌بازی

خیمه‌شب‌بازی به لحاظ قدمت دیرینه و فرهنگ سنتی ای که دارد، دارای یک متن بازی و نمایشی مکتوب نیست و به همین لحاظ حتی از لحاظ ادبی و علمی نمی‌توان بحث و جدل و نقد و انتقاد و بررسی اصولی نسبت به قدیمی‌ترین متون نمایش های خیمه‌شب‌بازی تاکنون داشت. چه اصولاً بیشتر خیمه‌شب‌بازها بی سواد بوده و همه آموخته‌ها را یا از استادان آموخته‌اند و یا به مرور زمان تجربه آموخته و گاهی هم به ابتکارات سودمند و ارزشمندی دست می زده‌اند و به اصطلاح مطابق تغییر و تحول زمان و مکان و داشته های فولکلوریک پیش می رفتند. درپی همین پندار و دستاورد به دشواری های یاد شده می رسیم. مگر نسل مانده و یا پژوهشگر و جوان و علاقمند برای فراگیری و بررسی های علمی و طرح نگارش متون نمایشی خیمه‌شب‌بازی این حرکت را آغاز کند. به هر حال موضوعات متون شفاهی و نمایشی خیمه‌شب‌بازی که بیشتر با تمرین و گاه با بداهه‌آفرینی همراه است بستگی به تجربه، آگاهی، استعداد و نوآفرینی و تنوع گرایی و خستگی زدایی خیمه‌شب‌بازان دارد.

۴ــ مقالهٔ «چشم انداز نمایش خیمه‌شب بازی در ایران» نوشتهٔ عباس جهانگیریان، مجلهٔ نمایش، شمارهٔ هفدهم. سال دوم، پانزدهم اسفند ماه ۱۳۶۷ ص ۲۲.

۵ــ همان مأخذ پیشین.

تماشاگران، محل نمایش و اوضاع خیمه‌شب‌بازی

تماشاگران خیمه‌شب‌بازی اصولاً مردم و از هر قشر و طبقه‌ای بوده و هستند. و در گذشته خیمه‌شب‌بازی‌ها در برابر مردم و مراسمی رسمی چون در حضور خان، امیر، شاه و شاهزاده در خانه، تماشاخانه، میادین، کاخ و صحرا و فضای باز و... اجرا می‌شد. نمایشهای خیمه‌شب‌بازی با همه کمیت و کیفیت خود در حوزهٔ مجادلات و مبارزات سیاسی نیز حضوری ارزشمند داشته است مثلاً نقل می‌کنند که در اواخر حکومت قاجار برخی از خیمه‌شب‌بازانی که با حکومت احمدشاه و اربابان روسی و انگلیسی وی ناراضی و مخالف بودند با خلق سمبل‌های عروسکی شبیه به احمدشاه و دارودسته‌اش و ارائهٔ موضوعات نمایشی انتقادآمیز و طنز به گونهٔ آشکارا و استعاره و لفافه و کنایه، به افشاگری خط‌مشی بردگی گرایی نظام حکومتی وقت و افزایش آگاهی مردم می‌پرداختند.[۶] این مورد پیش‌تر از آن و پس از دورهٔ احمدشاه نیز وجود داشت و خیمه‌شب‌بازان با نمایش‌های مکرر از ستمها و خودباختگی‌ها و آرا و افکار و آثار تخریبی شاهان، امیران، حکامان و خان‌ها سخن گفته و پرده‌برمی داشتند. بهرام بیضایی درگزارشی ازمجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر ۱۹۲۰م) در کتاب «نمایش در ایران» اینگونه از ستمها و کژرفتاری‌ها و حماقت‌های حاکمان گمراه و احمق دورهٔ قاجار سخن می‌گوید «... مشاهده شد صوری به هیکل انسانی که قامتشان به قدر بشری (وجبی) به نظر می‌آمد، از خیمه بیرون آمده— ندا می‌دادند که سلطان می‌آید کرسیها را بگذارید.

بعد صوری دیگر بیرون آمدند، مشاهده شد که به جاروب مشغول شدند و عدهٔ آخری به آب‌پاشی. بعد شخصی دیگر ندا نمود— مذکور نمودند جارچی باشی است— ناس را اخبار نمود که برای سلام در حضور سلطان حاضر شوند، بعد جمعی با شال و کلاه، چنانچه رسم عجم است و جمعی دیگر با تبرزین، و همچنین جمعی فراشان و میرغضبان با چوب و فلک آمده در مقامهای خود ایستادند. بعد شخصی با شوکت سلطانی و اکلیل خاقانی، با کمال تبختر و جلال— یتقدم مرة و یتوقف اخری شلیک و شیپور بلند گردید و دخان خیمه و سلطان را احاطه نمود. بعد که مرتفع گشت مشاهده شد که سلطان نشسته و وزراء و امراء و ارکان برمقامهای خود مستقر در حضور ایستاده‌اند. در این اثنا دزدی گرفته آوردند. از نفس سلطان

۶— مجله نمایش شمارهٔ هفدهم، سال دوم، پانزدهم اسفند ماه ۱۳۶۷ ص ۲۲ مقالهٔ «چشم انداز نمایش خیمه شب‌بازی در ایران» از عباس جهانگیریان.

امر شد که گردن او را بزنند. فی الفور میرغضب باشی گردن آن را زده و آب قرمزی که شبیه به خون بود از او جاری گشت. بعد سلطان به حضار بعضی مکالمات نموده، در این اثنا خبر دیگر رسید که فلان سرحد یاغی شده‌اند. سان عسکر دیده چند فوج از عساکر با توپخانه مأمور نمود، بعد از چند دقیقه از ورای خیمه استماع صداهای توپ شد. مذکور نمودند که حال در جنگ مشغولند. این غلام بسیار متفکر و متحیر که این چه اسبابیست. سلام منتهی شد و پردهٔ خیمه را حائل نمودند. بعد از مقدار بیست دقیقه شخصی از ورای خیمه بیرون آمد و جعبه‌ای در زیر بغل از او سؤال نمودم این جعبه چیست و این اسباب چه بود؟ مذکور نمود که جمیع این اسباب منبسطه و اشیاء مشهود و سلطان و امراء و وزراء و جلال و استجلال و قدرت و اقتدار که مشاهده فرمودید الان در این جعبه است...»[۱].

خیمه شب‌بازان معاصر

از میان استادان و بزرگان خیمه‌شب‌باز معاصر که سالها با رنج و کوشش خستگی ناپذیرانه فعالیت کرده‌اند می‌توان استاد احمد خمسه‌ای، شادروان کاکامحمد «پدر خیمه‌شب‌بازی معاصر»، ذوالفقاری، اصغر و اکبر احمدی، و بسیاری دیگر را نام برد که امروزه جداً افراد انگشت‌شماری در تهران و برخی از مراکز شهرستانها به فعالیت مشغولند. و بیم نابودی هنر خیمه‌شب‌بازی می‌رود. البته با همت مسوولان هنری وزارت ارشاد جمهوری اسلامی یک سری اقدامات سودمندی در احیاء این هنر صورت گرفته که روزنه امیدی بشمار می‌رود. و استاد احمد خمسه‌ای، اصغر و اکبر احمدی از آخرین چهره‌های برگزیدهٔ این هنر هستند.

طنز در نمایش سنتی سیاه‌بازی[۲]

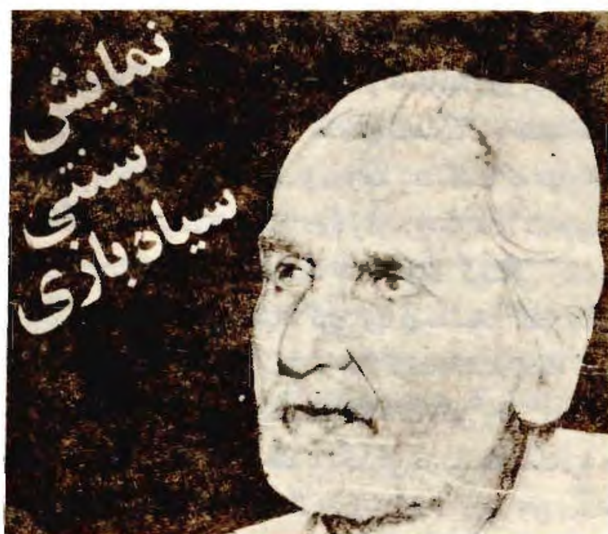
«سیاه‌بازی» یا تخت حوضی از جمله نمایش‌های سنتی خاص ایرانی است که در فرهنگ و ادب نمایشی این مرزوبوم جایگاه مستقلی را به خود اختصاص داده است. این نوع نمایش در کنار هنرهای نمایش‌های سنتی چون: نقالی، سایه، خیمه‌شب‌بازی،

۱ــ همان مأخذ پیشین ص ۳۲ــ ۳۳.

۲ــ و نیز بنگرید به مبحث: طنز و خیمه‌شب‌بازی. و نیز مقالهٔ «درآمدی بر شیوه‌های طنزآوری در نمایش تخت حوضی» از داود فتحعلی بیگی در «کتاب تئاتر» دفتر اول ص ۱۰۳ ــ ۱۱۷.

پرده‌داری، معرکه گیری، تعزیه و... در میان مردم شناخته شده است. کاراکتر اصلی این نمایشها را فردی با چهره سیاه بازی می‌کند که کارش خنداندن و مسخره‌بازی و نقد و انتقاد اوضاع و احوال جامعه و شخصیتها و افشای ستم‌ها وریا و تزویرهاو... در لفافهٔ طنز و کمیک است. که البته انواع طنز را می توان در آن دید. و درواقع باید گفت که سیاه‌بازی تئاتر کاملاً کمدی است. سیاه گرچه ماهیت غیرایرانی دارد و از سرزمین‌های سیاهپوست آسیا و آفریقا و از جنوب ایران وارد سرزمین ما شده است اما به لحاظ گرفتگی زبان (= لکنت) و ادای نادرست واژگان و جملات فارسی عامیانه گوئی و با لهجه سخن گفتن باعث خندهٔ مردم می شده و رفته رفته «سیاه‌بازی» رنگ نمایشی به خود گرفته است. اینکه تاریخ پیدایش و تکامل دقیق و نکته به نکتهٔ «سیاه‌بازی» چیست؟ اطلاعات دقیق و فنی در دست نیست و کتب فنی و تخصصی ارزشمندی تا این لحظه به نگارش درنیامده است. به هر حال از زمان مشروطه یعنی از زمان احمد شاه که «اسماعیل بزاز» در دربار وی برنامه سیاه‌بازی داشت و پس از او ذبیح‌الله خان ماهر و مهدی مصری و اینک سیدحسین یوسفی، حسن عظیمی، سعدی افشار، مهدی سنائی، حسن شمشاد، مجید افشار، عطاءالله صفر پور و... نقش آفرینان نمایش های سیاه‌بازی در ایران هستند. افراد یاد شده از چهره های برجسته هنر سیاه‌بازی هستند و خیلی خوب و عالی از عهدهٔ آفرینش صحنه ها و ارائه گفتارهای کمیک و خنده‌دار برمی آیند آنچه که مسلّم است متون سیاه‌بازی نیز مانند خیمه‌شب‌بازی مکتوب نیست و این اواخر به خاطر تمرین و آمیختگی و هماهنگی سیاه‌بازی دارای متون مکتوب هم شده است گرچه این مورد بندرت دیده شده و سیاه‌بازها اصولاً در پی تجربه و تمرین و بداهه‌سازی و ابتکار به نقش آفرینی می پردازند.

نقش، بازی، گفتگوها، اندیشه و عکس العملهای «سیاه» در هر نمایشنامهٔ سیاه‌بازی بستگی به این دارد که نویسنده و کارگردان آن چه اندیشه و هدفی را دنبال کرده‌و ارتباط آن با اوضاع و احوال نظام اجتماعی — سیاسی روزگارش چگونه است. مثلاً به عنوان نمونه نمایش سنتی «جیجک علیشاه» نوشته ذبیح بهروز و کارگردانی عطاءالله صفر پور (اجرا در سال ۱۳۶۸ ه.ش) «ماهیت دربار و درباریان احمدشاه قاجار را در قالب طنز و تمسخر نشان داده است. [و] نقش سیاه درنمایش که نمادی است ازمردم، با تیزهوشی و زیرکی شیوه مضحکه آمیز زندگی و روابط میان درباریان را به مسخره می‌گیرد. «سیاه» در نمایشنامه جیجک علیشاه تقریباً تمام ویژگی های سنتی خود را دارا است. او همیشه حضوردارد، بی آنکه ارتباط کاملاً مشخص باشخصیت های نمایش داشته باشد،



سیدحسین یوسفی،
سیاه باز هنرمند معاصر

گوئی «سیاه» وجدان جامعه ای است که تصویرش برابر تماشاگران است. »[1]. دراین نمایش دو تن، یکی به نام «عطاءالله صفرپور» (سیاه) و دیگری «حسن رستمائی» نقش آفرینان این نمایشنامه بوده‌اند.

علی نصیریان هنرپیشه و آگاه هنری دربارهٔ نمایش تخت حوضی معتقد است که: «نمایش تخت حوضی، نمایشی مستقل و خالص است و اسیر ادبیات نیست وکیفیت غنی نمایشی دارد. جوهر شیوهٔ این نمایش در تقلید و بازی مبالغه شده هر حرکتی نهفته است. بازیگر نمایش تخت‌حوضی با غلو در بازی، حتی لباس و گریم خود سعی می‌کند به تماشاگر چیزی را نمایش دهد که شکل هجو شدهٔ زندگی معمول خود اوست. تلاش او در این بازسازی این است که اولاً تماشاگر را بخنداند و بعد او را متنبه سازد. و این حاصل نمی‌شود مگر با مبالغه و جدا ساختن نمایش از زندگی معمولی.» وی دربارهٔ بازیگری در این نمایشها می‌گوید: «بازیگر نمایش تخت‌حوضی با تماشاگر تماس مستقیم دارد و بسیاری از حرفهایش را مستقیماً به مردم می‌گوید و یا در مواردی که ایجاب کند آنان را شاهد می‌گیرد. در نمایش تخت‌حوضی بین بازیگر و نقش فاصله هست و همیشه سعی می‌شود که این فاصله حفظ شود.

۱ــ مجلهٔ نمایش، شمارهٔ هجدهم (سال دوم)، پانزدهم فروردین ماه ۱۳۶۸ ص ۷.

بازیگر نمایش تخت‌حوضی در طول نمایش مرتب در حال درآمدن از نقش و بازی کردن نقش است و این کار را با اعتقاد به اینکه نمایش است مجاز می داند.چرا که خود را از نمایش و از نقش جدا می داند.

در نمایش روحوضی هجو و مضحکه اساس کار است. نمونهٔ برجستهٔ آن غلام سیاه و یا ارباب است که با صاحب و سرور و خود درگیری های فکاهی دارد و در این درگیری هاست که عقده گشائی می‌کند. بسیاری از دردهای خود و طبقه اش را مطرح می سازد. ظلم و جور ارباب را محکوم می‌کند، البته به شیوهٔ فکاهی و به صورت هجو کردن ارباب مثل نفهمیدن حرفهای او و یا عوضی فهمیدن حرفهایش، بازی با کلمات که او بکار برده و یا دست انداختن افراد خانواده اش.»[۳].

نکته ای که در هنر سیاه‌بازی شایان ذکر است مسئلهٔ وجه تسمیه «تخت‌حوضی» است شاید بتوان گفت که مسئلهٔ نام گذاری تخت‌حوضی حدود ۱۵۰ تا ۳۰ سال پیش معمول بوده و آن هم بخاطر حوض هایی بود که در منازل تعبیه شده و تختی را روی آن قرار می دادند و این امر هم جهت یخ نبستن آب در زمستانها و پاک نگه داشتن آب حوض بوده است. و تئاترهای سیاه‌بازی توسط خانواده ها برای مناسبتهایی چون جشن عروسی، سرگرمی، نوروز و... در بالای این تخت و روی حوض انجام می‌گرفته و خانواده ها یا صاحب خانه وسایل پذیرایی از خود و مهمانها را فراهم می آوردند و آنها ضمن تکیه دادن به پشتی ها و خوردن چای و کشیدن قلیان و مصاحبت و مجالست به تماشای نمایش های «سیاه» می پرداختند سیدحسین یوسفی سیاه باز هنرمند و موفق معاصر در این زمینه خاطره ای نقل کرده که شنیدنی است وی گفته: «در آن زمانها بیشتر خانه ها حوض داشتند. یک شب که نمایش صدیق التجار را اجرا می‌کردیم یک نفر از همکارانم حاجی شده بود من طبق معمول سیاه بودم. در قسمتی از برنامه، حاجی باید مرا دنبال می‌کرد، جائی که ما نمایش اجرا می‌کردیم، به علت بارندگی، زمین گل شده بود و میزبان هم روی گل کاه ریخته بود. موقعی که حاجی مرا دنبال می‌کرد، پایش لیز خورد و در نتیجه با آن وضع افتاد توی حوض. حالا او تلاش می‌کرد که از داخل حوض بیرون بیاید ولی به علت عمق زیاد حوض و سردی آب نمی توانست از داخل آب خارج شدو و مردم هم که تصور می‌کردند افتادن داخل آب هم جزئی از برنامه است مرتب کف می زدند و می خندیدند. خلاصه من با چه بدبختی حاجی

۳ــ مجلهٔ نمایش، شمارهٔ هجدهم، سال دوم، پانزدهم فروردین ماه ۱۳۶۸ ص ۱۰ به نقل از بولتن جشنواره نمایش های سنتی.

را از داخل حوض بیرون آوردم ولی قیافه او تماشائی شده بود. چون آب حوض قسمتهائی از گریم صورت او را پاک کرده بود و حاجی شکل مضحکی به خود گرفته بود و مردم هم مرتب می خندیدند. خلاصه آن شب لباسهای حاجی را عوض کردیم و از او خواستیم استراحت کند چون حالش خیلی بد شده بود. بعد هم به خاطراینکه جشن بهم نخورد من به اتفاق سایر همکاران نمایشنامه را تا آخر اجرا کردیم.»[۱]. گفتنی است که پیش از سیاه‌بازی بصورت امروزین، نوعی از سیاه‌بازی نیز معمول بوده که نسخه‌خوانی سیاه به نام قنبرهمان غلام وفادار امام علی (ع) با حرکات و ادا و اطوار خنده‌آور و ته‌لهجهٔ حبشی دشمنان امام(ع) و دین را هجو می‌کرد و ناسزا می‌گفت وباعتاب وخطاب دستشان می انداخت و بعدها بصورت سیاه‌بازی متکامل‌تری پدید آمد که امروزه از این شیوه پیروی می شود.

شیوه سیاه‌بازی با همان سبک و سیاق هجوگوئی، هزل، لیچارگویی و مخالف خوانی در سینمای ایران ظهور نمود که سیاه فیلمهای «شب‌قوزی» (فرخ‌غفاری، ۱۳۴۲)، «حسن سیاه» (پرویز اصانلو)، «دلقک» (قدرت‌الله احسانی، «شب‌نشینی در جهنم»، «مشهدی عباد» (صمد صباحی، ۱۳۳۲)، «حاجی آقا» از جمله این فیلم ها است.[۲] به هر حال نمایش سیاه‌بازی از شهریور ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ دچار وضعیت کمی شد تااینکه پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره مورد توجه قرار گرفت و این هنر سنتی بار دیگر متولد شد تا چه اندازه موفق باشد.

چهار صندوق

«چهار صندوق» از بخشهای نمایش سنتی ایرانی است که حیات آن به دوران حکومت صفویه برمی‌گردد. در این نوع نمایش «ماجرای چهار مرد— یکی از آن‌ها سیاه بود— نشان داده می شد که خصوصیات و بشره و لهجهٔ یکدیگر را مسخره می‌کردند و کارشان به نزاع می‌کشید و دست آخر ضمن آشتی با رقص و آواز به صندوق هایی که در آغاز نمایش از آن ها در آمده بودند برمی‌گشتند»[۳] و بدین صورت نمایش سنتی و مضحک چهارصندوق در سینمای کمدی رقص و آواز راه یافت واز بخش های این نوع فیلمهای کمدی شد.

۱— مجلهٔ اطلاعات هفتگی، شمارهٔ.۲٤٦، چهارشنبه ۸ آذر ۱۳٦۸ ص ٤۲ — ٤۳.

۲— مجلهٔ نامهٔ فیلمخانهٔ ملی ایران، سال اول، شمارهٔ دوم زمستان ۱۳٦۸ ص ۹۵— ۹۸. مقالهٔ تراژدی سینمای کمدی ایران (۲) از غلام حیدری.

۳— نامهٔ فیلمخانهٔ ملی ایران، سال اول، شمارهٔ اول، پاییز ۱۳٦۸ مقالهٔ «تراژدی سینمای کمدی ایران» از: غلام حیدری ص ۹۱.

پرده خوانی

پرده‌خوانی که در واقع نمایش سوگ و الم و اندوه و بزم و رزم و زبان‌آوری تصاویر است از جمله هنرهای نمایشی سنتی ایرانی است که قدمت دیرینه دارد و در اماکن باز و یا سر پوشیده اجرا می شد و امروزه نیز کمابیش نمونه هائی از آن را می توان در گوشه کنار ایران دید. در پرده خوانی نیز انواع طنز وجود دارد مانند توضیح پرده‌خوان دربارهٔ هر یک از چهره ها:

این ظالمی که ریشش سفیدودلش سیاست — این «ابن سعد» — ملعون بی حیاست

و یا:

این ظالمی که صورت او همچوسگ بود — «شمر» لعین قاتل مظلوم کربلاست

و آن ظالمی که تیغ برفرقش عیان نمود — این «صدیف» —آن سگ ملعون بی حیاست

پرده‌خوانی درواقع از انواع ادبیات نمایشی شفاهی است که پرده‌خوان آن را بدون نگاه و یا بازخوانی و ازبر خوانی متون ارائه می دهد و بر اثر تجربه، تمرین و تکرار و دیدن فرد استاد دیده صورت می‌گیرد.[1]

طنزهای معرکه گیری در ایران

«معرکه گیری» از بازیها و سرگرمی های محلی خاص ایران و مناطق ایران نشین خلیج فارس است که ازنوع شرقی و آسیایی بوده ونمونه ها ومشابهات آن درهندو پاکستان و دیگرکشورهای آسیایی دیده می شود. معرکه گیری درلغت یعنی کسی (گاه همراه با همدستان ویارانی) درکوچه پس کوچه، محله ومیدان شهریا روستا وآبادی به نمایش بپردازد که مردم گرد او حلقه زنند و پس از مشاهده و یا حین مشاهده صحنه های معرکه به فرد مجری و یا همدستانش سکه، اسکناس و هدایای دیگر بدهند و معرکه گیر یا همان فرد مجری بدین وسیله امرار معاش می نماید. از معرکه ها می توان: بازی های و نمایش: مار، میمون، پهلوانی، کشتی (مثل کشتی سنتی لوچو در مازندران اما نه کاملاً قالب معرکه ها)، پرده‌خوانی، تعزیه (شبیه خوانی)، و... فروش اجناس در بازار و محله را نام برد که در برخی مانند ماربازی و پهلوانی رگه ها و صحنه های طنز و کمدی وجود دارد و برخی بازی ها و نمایش کلاً در قالب طنز و کمدی است مانند: میمون‌بازی که گاه این نوع بازی و نمایش دارای صحنه های سست و ناتوان است.

۱— بنگرید به مقالهٔ ظرایف و دقایق نمایشی در «پرده‌خوانی» از جابر عناصری در کتاب تئاتر، دفتر اول ص ۸۹— ۱۰۲.

طنز در تعزیه (شبیه خوانی) [۱]

طنز در تعزیه که از نمایشهای سنتی است نیز حضوری دیدنی دارد. گرچه انتظار نمی رفت که در نمایش سنتی دینی طنز هم رخ نماید و یا کمتر انتظار می رفت اما به هر حال این حضور هست و در قالبهای متفاوت و انوع تعزیه وجود دارد و با این اوصاف می توان انواع طنز را هم در تعزیه دید. در اینجا از بحث و تجزیه و تحلیل بیشتر در قلمرو تعزیه پرهیز کرده و تنها یک نمونه از اقسام طنز تعزیه را که در روستای «ونوشه Vanuŝe» مازندران اجرا شده یاد می شود:

«در تعزیه «علی اکبر» نیز... دیده می شد: وقتی ارزق مأمور جنگ با علی اکبر می شود، از دیدن او یکه می خورد و به ابن سعد می‌گوید که چرا مرا به جنگ با نوجوانی فرستاده‌ای و پاسخ می شنود که به نوجوانیش نگاه مکن که او سرداری است شجاع. ارزق نمی پذیرد و می‌گوید من چهار پسر دارم که یکی از آنها را به جنگ می فرستم و بلافاصله پسرانش را از میان تماشاگران برمی‌گزیند و آنان را چنین معرفی می‌کند:

این پسر هروئینی و قمارباز منه.

و اضافه می‌کند:

پسر اول من صاحب یال و کوپال — ای که باشی به صف معرکه چون رستم زال

مدتی مشق دلیری به تودادم تعلیم — صرف اوقات نمودم شب و روزومه وسال

بایداین دم بکنی روسوی میدان اقدام — آوری دربرمن رأس جوان ناکام

جان پسر رو سوی میدان، برو — پشت به بهشت، رو به جهنم برو

و پسر اول که از میان تماشاگران انتخاب شده، سوار بر اسب می شود و به او وسایل حرب می دهند و او با اسب تاخت می‌کند و در درگیری با علی اکبر کشته می شود.» [۲].

در تعزیه دوره‌های پایانی حکومت صفویه به علت فتاوای مراجع در رابطه با ممانعت از بازی زنان توسط زمامداران، پسران جوان نابالغ وگاه مردان مجربی درنقش زنان به عنوان «زن خوان» نقش آفرین بودند که با «لوده» [۳] دو پدیده نوظهوردر قلمرونمایش بوده و

۱ــ دربارهٔ «تعزیه در ایران» کتاب هایی چند نوشته شده که آخرین اثر در همین زمینه و به همین نام توسط صادق همایونی، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول، ۱۳۶۸، ۷۹۴ صفحه، ۴۰۰ تومان نوشته، چاپ و منتشر شده که بخش «تعزیه های مضحک» از آن دسته است که در قلمرو طنز جا می‌گیرد.

۲ــ مقالهٔ «تعزیه در ونوشه» نوشتهٔ مهدی میگانی، در مجلهٔ نمایش شمارهٔ بیست و چهارم (سال دوم) پانزدهم مهر ماه ۱۳۶۸ ص ۸ــ ۹.

۳ــ جوان تازه سالی که با آرایش و گیسوی مصنوعی در نمایش ها و دسته های مطرب بسیار نقش آفرین بود.

موضوع «مرد زن‌نما» بعدها در نمایش های کمدی و سینما و تلویزیون راه یافت تا جائی که مردان هنر پیشه بصورت های مضحک و گاه بسیار مستهجّن، جلف و سبک و بدآموزی در لباس و نقش زن هنرنمائی می‌کردند. فیلمهای «مردی که زن شده» (سال ۱۳۳۵ با شرکت علی تابش)، «مادموازل خاله» (سال ۱۳۳۶، امین امینی)، «اینم یه جورشه» (عزیز رفیعی، ۱۳۳۸، با شرکت علی تابش)، «عروس کدومه؟» (فرخ غفاری، ۱۳۳۸)، «کی به کیه» (رضا کریمی، ۱۳۳۹)، «دوستت دارم» (اسماعیل کوشان، ۱۳۴۲)، «من شوهر می خواهم» (جواد قائم مقامی ۱۳۴۷)[۴] از جمله این فیلمهای ایرانی هستند که بی شک از فیلمهای کمدی مردان زن‌نمای خارجی – تأثیر پذیری داشته اند. این فیلمها هیچیک نتوانسته است که جایی در میان قلوب مردم باز نمایند و خاطره ها بیافرینند چه اساس کار و تقلید کار فیلمسازان ایرانی خلاف و ناروا بود. و در جامعهٔ مذهبی سنتی ایرانی جایی نداشته و نخواهد داشت.

طنز و نوروزخوانی

هنگامه های نوروز که می شود، در هر استان و دیاری از ایران از قدیم رسم بوده و هست که فرد یا گروهی محلی به مناسبت فرا رسیدن نوروز و بهار با اجرای نمایشهای ویژهٔ خود و خواندن اشعار جدی و طنز از مردم پول و هدایای دیگر دریافت می نمودند. نوع زشت و قبیح آن «حاجی فیروز» است که در واقع پدیده‌ای نوظهور بوده و تقلید ایرانیان امروز از «بابانوئل» غربی هاست. این پدیده پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷هـ .ش) از میان رفت. اما نوروزخوانهای محلی، مثلاً «نوروزخون» مازندرانی ضمن خواندن اشعار محلی، به خواندن اشعار و حرکاتی دست می زند که جنبهٔ طنز دارد. و در اینجا نیز انواع طنز را می بینیم. ناگفته نماند که گروههای نمایشی نیز مانند حاجی فیروزها در مناطق مختلف ایران به هنگام فرا رسیدن نوروز و بهار دست به اینگونه اعمال می زده اند که بطور کلی این دو نوع نمایش پس از پیروزی انقلاب اسلامی رو به فراموشی است. و بدین‌ترتیب نوروز خوانهای محلی با هر عنوان و نوع خاص اقلیمی از انواع نمایشهای سنتی کمدی ایرانی بشمار آمده و تقسیم می شوند.

۴ــ نامهٔ فیلمخانه ملی ایران سال اول شمارهٔ دوم زمستان ۱۳۶۸ ص ۹۸ــ ۹۹ مقالهٔ تراژدی سینمای کمدی ایران (۲) از غلام حیدری.

«هنرمند می‌تواند مخاطب خود را به خنده بیندازد، اما خنده‌ای که مبنای آن بر محبت مردم نباشد، خنده‌ای سبک و بی‌معنی خواهد بود.

مارک تواین

«کمدی چیزی بیش از آیینه‌ای نیست که مقابل زندگی نگه می‌داریم و مردم آن را نمی‌خواهند.».

جری لوئیس

سینمای کمدی

کمدی Comedy یا نمایش خنده‌آور و مضحک بخشی دیگر از فرهنگ و ادبیات طنز است که در سینما حضور دارد. سینمای کمدی تنها برای خنده و تفریح نیست چه در این حوزه از فرهنگ نیز عواملی برای برخورد با دشواری‌ها و تبیین معضلات فردی و اجتماعی جوامع انسانی مورد ارزیابی و نگارگری قرار می‌گیرد. این ما هستیم که باید با مشاهدهٔ این تصاویر به اهداف و پیام‌های فیلم‌های کمدی توجه عمیق داشته باشیم. و بی‌تردید در حوزهٔ سینمای کمدی، پیشروان این فن در غرب بویژه آمریکا حقوق فراوانی بر گردن همهٔ جوامع دارند هرچند این پندار مطرح است که کمدین‌ها ممکن است فرهنگ کمدی را برای نخستین بار از یونان و ایران وام گرفته باشند. به هرحال، در دنیای امروز غربی‌ها پیشاهنگان فرهنگ و سینمای کمدی بشمار می‌آیند.

گفتم در تحلیل سینمای کمدی می‌توان به ارزیابی مسائل جامعه و شیوه‌های دگرگونی تاریخی و اجتماعی دست یافت چه می‌توان «افزون بر «کمدی وضعی» دو شیوه غالب در نوع ژانر کمدی، تشخیص داد. اولی شیوهٔ فردی است: فردی درگیر عدم تطابق با فرهنگ خویش [است] که ماجراهای خنده‌آور او، اساساً از عدم توانایی اش در همگامی با جامعه اش ریشه می‌گیرد. اغلب، فرد مورد نظر بسیار تمایل دارد که عضوی از جامعه شود اما ترکیبی از حالت کودکانه اش با بی‌تفاوتی جامعه، لااقل به طور موقت، او را از موفقیت دور نگه می‌دارد. این ژانر کمدی، شاید در سالهای دههٔ ۱۹۲۰ در کنار ظهور اعتماد جهانی به آمریکاییها و نگرانی از عدم توانایی فرد برای همگام شدن با جامعه‌ای که به طور فزاینده پیچیده می‌شد، بیشترین محبوبیت را داشت. چارلی چاپلین، باستر کیتن، هارولد لوید، استن لورل و اولیور هاردی، هری لنگدون و دیگران، در این دوره پیش از بحران بزرگ اقتصادی — در روزهای سینمای صامت به اوج محبوبیت خود رسیدند. این ژانر در فیلمهای

چاپلین در سالهای دهۀ ۱۹۳۰، باب هوپ در سالهای دهۀ ۱۹٤۰، دنی کی در سالهای دهۀ ۱۹۵۰ و جری لوئیس در سالهای دهۀ ۱۹٦۰، ادامه یافت. هرچند که در ابتدای سالهای ۱۹۳۰، ژانر دوم که پیش از آن موقعیت تبعی داشت، ظهور کرد.

ژانر دوم کمدی که در ابتدا در سالهای دهۀ ۱۹۳۰ پدید آمد، تقابل تیپ مرد و تیپ زن بود که تا امروز هم به حیات خود ادامه داده است. بیشتر فیلمهای این ژانر صرف نمایش غلو شدۀ برخورد یک مرد و یک زن است، برخوردی که در آن دفاع جنس مذکر، اغلب به تفصیل ارائه می شود و مورد تمسخر قرار می‌گیرد. انسان به کرات می شنود که این کمدیها را «خل بازی» یا «دیوانه وار» می نامند که این اصطلاح بیشتر شکل آنها را نشان می دهد تا ماهیتشان. در بیشتر این فیلمها زن در ابراز عواطف خود، آزاد، کمی ابله و رک گوست و منطقی از آزادی را بیان می‌کند که جنس مذکر نمی‌تواند در مقابل آن مقاومت کند. او به شدت به یک نظام کاری و اطمینان دربارۀ نقش مرد در جامعه وابسته است. کمدی های هوارد هاوکز (بزرگ کردن بیبی، میمون‌بازی، من یک عروس مذکر زمان جنگ بودم، دختری به نام جمعه و قرن بیستم) اغلب به عنوان مثال هایی برای تیپ کمدی های مرد در مقابل زن، ذکر می شوند، اما این عناصر منحصر به فیلم های هاوکز نیست، آنها عمومیت دارند. این الگو در فیلم های زیر آشکار است: راکی هارت و هیچ چیز مقدس نیست از ویلیام وِلمن، من و عشقم از رائول والش، داستان پالم بیچ از پرستون استرجس، داستان فیلادلفیا و پت و مایک از جرج کیوکر، دنیای عجیب و غریبی است از دبلیو. اس. وان‌دایک و بزرگ و کوچک، سابرینا و احمق مرا ببوس از بیلی وایلدر[۱].»

از کمدین های معروف غرب بویژه آمریکا باید این چهره های موفق و کم‌نظیر و جاودانه را نام برد:

—**چارلی چاپلین**، چارلز اسپنسر چاپلین معروف به چارلی چاپلین نویسنده، سینماگر، فیلمنامه‌نویس و موسیقی دان آمریکایی — انگلیسی الاصل (۱۸۸۹ لندن — ۱۹۷۷م در کورسیه سورویوی سوئیس) با ۸۱ فیلم که تنها در دو فیلم به نام: «زنی از پاریس» و «کنتسی از هنگ کنگ» بازی نکرده است. از جمله فیلمهایش: پسربچه (۱۹۲۰)، جویندگان طلا (۱۹۲٤)، سیرک (۱۹۲۸) است.

— **هری لنگدون** با فیلم هائی چون: مرد قوی (۱۹۲٦م)، شلوار بلند (۱۹۲۷م)، سه

۱— سینمای کمدی و بیان فردی ص ۷—۸.

نفر، جمعیتی است (۱۹۲۷م)، دردسر عشقی (۱۹۲۸م)، هواپیمای شکاری (۱۹۲۸م) و... به شهرت رسید.

– هارولد لوید: (متولد ۱۸۹۳م در بورچاردنبراسکا – درگذشت ۱۹۷۱ در بورلی هیلز) با دو نوع فیلم: کمدی های شخصیت وفیلم های پرهیجان چون: بیرون وزیر (۱۹۲۰م)، مواظب زیر باش (۱۹۲۰م)، هرگز ضعیف نشو (۱۹۲۱م)، آخرین چیز ایمنی است (۱۹۲۳م)، اول پاها (۱۹۳۰م)، یک فیلم ناطق و چهارشنبهٔ دیوانه (گناه هارولد ویدل واک ۱۹٤۷م)، آب گرم (۱۹۲٤م).

– جری لوئیس: با فیلم هائی بیش از ۲۰ فقره حدود سالهای ۱۹٦۰م به بعد.

– لورل و هاردی: استن لورل و اولیور هاردی با فیلم هایی چون: کاسبی درست و حسابی، بگذار آینده بیاید، زنگهای سنت مری، بچه ها، حلقه به دور پرچم و...

– برادران مارکس: با فیلم هایی چون: میمون بازی (مسخره بازی)، نارگیلها (۱۹۲۹م)، شبی در اپرا، روزی در میدان مسابقه.

–ماکس لندر: گابریل ماکسیملین لوویل لندر، بازیگر، و کارگردان فرانسوی (متولد ۱۸۸۳م در سن لوبه – درگذشت ۱۹۲۵م در پاریس) با بازی هایی چون: در کنار ماکس لندر (۱۹٦۳م)، مردی با کلاه ابریشمی (۱۹۸۳م)، زن من باش، هفت سال نکبت، تفنگدار، کافه کوچک، سلطان سیرک و... که درمجموع ۱٦۰ فیلم ساخت.

–مک سنت: مایکل سینات سینت، سینماگر آمریکایی (متولد ۱۸۸۰ در ریچموند کِبک کانادا – درگذشت ۱۹٦۰م در لس آنجلس کالیفرنیا) که به استاد کمدی و کاشف ستارگان بزرگ سینما نام گرفت.

باستر کیتن: جوزف فرانسیس کیتن، بازیگر، فیلمنامه نویس و سینماگر آمریکایی (متولد ۱۸۹۵م در پیکای کانزاس – درگذشت ۱۹٦٦م در لس آنجلس کالیفرنیا) با فیلم هایی چون: اپراتور، سیاهی لشکر (۱۹۲۹م).

– بود آبوت ولوکا ستلو: با فیلمی چون: سربازان وظیفه، در طول دههٔ سالهای ۱۹٤۰م موفق بودند. کاستلو در سال ۱۹۵۹م درگذشت.

تاریخ سینمای کمدی نیز از لحاظ بی صدا و صامت و صدار، جنسیت بازیگرها، فردی و گروهی، اهداف و پیام ها، فرهنگ بومی و ملی و... اقتصادی و تمدن دچار تحولات و دگرگونی های فراوانی شده است و افزون بر آن مسئلهٔ مهم صورت تاثیراتی است که سینمای کمدی غربی بویژه آمریکایی بر سینمای دیگر جهان پدید آورده است. در این

باره خود می توان چند مقاله و کتاب نوشت و بحث جامعی کرد که از حوصله و توان و اهداف مقدمه به دور است اما نکاتی به گونهٔ گذرا نقل می شود:

۱ـ نام فیلمها: که خود شوخی وطنزوخنده آوراست مانند: احمق مراببوس، میمون بازی، اول پاها، بیرون و زیر، چهارشنبهٔ دیوانه، هرگز ضعیف نشو، آخرین چیز ایمنی است و...

۲ـ چهرهٔ افراد و شخصیت سازی: مثل قرار گرفتن چاپلین به عنوان مردی کوچک در برابر انسانهای غول پیکر و وحشت انگیز، دو بازیگر همکار مثل بودآبوت بلند قد، سبیلو و شق ورق و لوکاستلو کوتاه قد و چاق و چله، استن لورل و اولیور هاردی دو جنس لاغر و چاق، شخصیت عینکی و خنده دار هارولد لوید، شخصیت کمیک و گوشتالو بودن هری لنگدون و...

۳ـ نقش آفرینان نخست فیلمهای کمیک: که برخی فردی و برخی زوجی نقش آفرین بودند. از نقش آفرینان نخست باید: چارلی چاپلین، باستر کیتن، هری لنگدون، هارولد لوید، جری لوئیس، مک سِنِت و از نقش آفرینان مشترک و زوجی باید: استن لورل و اولیور هاردی، برادران مارکس، بودآبوت و لوکاستلو را نام برد.

٤ـ بررسی مکتبی (مکتب شناسی): مانند کمیک سوررآل چون فیلم پروفسور عجیب و غریب (پروفسور دیوانه) از جری لوئیس. و فیلم های برادران مارکس.

در پایان این مبحث باید پژوهشگران فرهنگ سینمای کمدی را به بررسی کلی و گاه جزئی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، روانشناسی، ادبی، تاریخی و... این حوزه از ادبیات متوجه ساخت که کاری بس بزرگ و جاودانه می نماید. چه هنوز آنگونه که شایسته است دربارهٔ سینمای کمدی کتاب کم نوشته شده و منابع اندک است.

سینمای کمدی در ایران

سینما در ایران توسط ابراهیم صحاف باشی تهرانی با یک دستگاه سینماتوگراف، فیلم و پرده به گونهٔ ابتدایی و به تقلید از فرنگی ها در سال ۱۲۷۶ شمسی پس از سفر به غرب گشایش یافت. صحاف باشی با فیلمهای استودیو پاته و نمایش آن برای اعیان و اشراف نخستین بهره برداری سینما را در ایران آغاز نمود و در تکامل و پیشرفت کارهای خود در سال ۱۲۸٤ شمسی (۱۹۰۵م) در ابتدای خیابان چراغ گاز (امیر کبیر) نخستین سینمای مردانه و

مستقل را ایجاد نمود که در آن فیلمهای کمیک ماکس لندر، پرنس ریگاردن، چاپلین و پات و پاتاشون و خبری ده دقیقه‌ای غربی به نمایش در می آمد[1]. و از آن پس برای بار اول ایرانی و تهرانی سینما را شناخت و این هنر را دریافت. بتدریج ایرانی بر آن شد که خود نیز در عالم سینما هنرآفرین باشد و به تولید فیلم بپردازد و لذا نخستین فیلم بلند ایرانی «آبی و رابی» (آوانس اوگانیانس، ۱۳۰۹) و نخستین فیلم ناطق و موزیکال فارسی «دختر لر» (اردشیر ایرانی و عبدالحسین سپنتا، ۱۳۱۲) توسط کمپانی فیلمبرداری فارسی در امپریال فیلم کمپانی بمبئی هندوستان زیر نظر «خان بهادر ادرشیر ایرانی، و بازی هنر پیشه های ایرانی ساخته و به نمایش درآمد. فیلم «دخترلر» که به ایران دیروز و ایران امروز نیز شهرت داشت. در این فیلم اولین دختر و یا زن بازیگر خانم «روح انگیز» صدیقه سامی نژاد (دماوندی) در رل «گلنار» در کنار «سپنتا» «جعفر ستاره دختر لر» به ایفای نقش پرداخت. که در فیلم «آبی و رابی» خانم «سیرانوش» نقش آفرین بود. و پس از آن «اوگانیانس» فیلم صامت «حاجی آقا، آکتور سینما» (۱۳۱۲) به عنوان فیلمی کمیک و ابراهیم مرادی فیلم «بوالهوس» (۱۳۱۳) و «سپنتا» فیلم «فردوسی» (۱۳۱۳) ساختند و همینطور ساخت فیلمهای جدی و کمدی ادامه یافت. البته فیلم «آبی و رابی» یک فیلم کمیک[2] بود که از فیلمهای پات و پاتاشون اقتباس شده بود. و بالاخره فیلم «واریتهٔ بهاری» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۲۸) نخستین فیلم ناطق خنده دار ساخته شد.

فیلمهای کمدی با همهٔ ضعف و شدت، کم و کیف و تناسب و یا عدم تناسب در نامگذاری و تطبیق فرهنگ کمدی با استقبال خوب مردم روبرو شد و بتدریج ایرانی با فیلمهای کمدی ساخته شده یکی پس از دیگری چون: سومین فیلم «واریتهٔ» بهاری (۱۳۲۸) باشرکت تقی ظهوری، ناصر ملک مطیعی و پرویز خطیبی نوری، چهارمین فیلم «شکار خانگی» (علی دریابیگی، ۱۳۳۰)، پنجمین فیلم «دستکش سفید» (پرویز خطیبی ۱۳۳۰)، ششمین فیلم «خواب های طلایی» (مغرالدیوان فکری ۱۳۳۰) و هفتمین فیلم «کمرشکن» (ابراهیم مرادی، ۱۳۳۰) و... انس گرفته و به این نوع از ادب و فرهنگ نمایشی و سرگرم کننده روآورد.

غلام حیدری در دو مقاله دنبال دار تحت عنوان «تراژدی سینمای کمدی ایران» در

[1] ... نامه فیلمخانهٔ ملی ایران سال اول شمارهٔ اول زمستان ۱۳۶۸ ص ۱۵۰ – ۱۵۳. سینمای مردانه یعنی سینمایی که در آن زن اجازهٔ تماشا نداشت.

[2] – مجلهٔ اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۷۳۸، ۵ آبان ماه ۱۳۳۴ ص ۱۱.

شمارهٔ اول سال اول «نامهٔ فیلمخانهٔ ملی ایران» پاییز و زمستان ۱۳۶۸ سینمای کمدی ایرانی، را به بخش های: کمدی دیوانه وار، کمدی خانوادگی، کمدی غیرمؤدبانه، کمدی تاریخی — افسانه ای، کمدی پلیسی — جنایی، کمدی رقص و آواز (موزیکال) و کمدی انتقادی تقسیم می نماید.[۳]

که به ترتیب فیلمهای: «آبی و رابی»، بخش «میرزای خنده رو» از فیلم شش قسمتی «واریتهٔ بهاری»، «حسن سیاه» (پرویز اصانلو، ۱۳۵۱)، «دلقک» (قدرت الله احسانی، ۱۳۵۵)، «میلیونر» (امین امینی، ۱۳۳۳)، «نقلعلی» (مهدی گل سرخی، ۱۳۳۳) به عنوان وجوه ممیزه و مشخصه چون: شیرینکاری و حرکات خنده آور، برتری شگفتی ها و حوادث غیرمترقبه و نامعمول و وارونه جلوه دادن واقعیات در کمدی دیوانه وار، و فیلمهای: «شکار خانگی» (علی دریابیگی، ۱۳۳۰)، «صفرعلی» (سعید نیوندی، ۱۳۳۹)، «سه دیوانه» (جلال مقدم، ۱۳۴۷)، «خانهٔ قمر خانم» (بهمن فرمان آرا، ۱۳۵۱) و فیلمهای تلویزیونی: «آلاخون والاخون» (محسن هرندی، ۱۳۴۸) و «خانه بدوش» (پرویز کاردان، ۱۳۵٤) با خصوصیات کمیک مربوط به مسایل خانواده در کمدی خانوادگی، و فیلمهای: «جنایات بشر» (ربیع انصاری، ۱۳۰۸)، «حاجی آقا، آکتورسینما»، «ولگرد» (مهدی رئیس‌فیروز، ۱۳۳۱)، «نقص فنی» (نصرت الله وحدت، ۱۳۵۵)، «عمر دوباره»، «حاکم یک روزه» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۳۱)، «تخت خواب سه نفره» (نصرت کریمی، ۱۳۵۱)، «کی دسته گل به آب داده؟» (نصرت الله وحدت، ۱۳۵۲)، سریال های تلویزیونی: «دائی جان ناپلئون» (ناصر تقوائی ۱۳۵٤) و «خسرو میرزای دوم» (نصرت کریمی، ۱۳۵۵) با ویژگی هایی مخالف و منافی با اخلاق، عفت و فرهنگ مردم و مبانی عقیدتی در کمدی غیرمؤدبانه و فیلمهای: «ملانصرالدین» (ایرج دوستدار، ۱۳۳۲)، «هارون و قارون» (نظام فاطمی، ۱۳٤۵)، «پسران علاءالدین» (امین امینی، ۱۳٤٦)، «صمد و فولادزره دیو» (جلال مقدم، ۱۳۵۱)، «زنبورک» (فرخ غفاری، ۱۳۵٤)، «حاکم یک روزه» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۳۱) و «امیر ارسلان نامدار» (شاپور یاسمی، ۱۳۳٤) با برداشت کمیک و خنده‌دار از وقایع و متون تاریخی و فولکلوریک در کمدی تاریخی — افسانه ای، و فیلمهای: «حاکم یک روزه» (پرویز خطیبی نوری، ۱۳۳۱)، «مشهدی عباد» (صمد صباحی، ۱۳۳۲)، «روزنهٔ امید» (سردار ساگر، ۱۳۳۷)، «دام عشق» (عزیز

۳— و نیز بنگرید به مجلهٔ اطلاعات هفتگی: شمارهٔ ٦۲۹، ۲۷ شهریور ۱۳۳۲ ص ۵.

رفیعی، ۱۳۴۰)، «دنیای پول» (قدرت‌الله احسانی، ۱۳۴۴) و «حسن کچل»، (علی حاتمی، ۱۳۴۹) با برخورداری از واژه‌ها و اصطلاحات کوچه و بازاری، نمایش‌ها و سؤال و جوابهای آهنگین همراه با موسیقی در کمدی رقص و آواز (موزیکال)، و فیلمهای: «جدال با شیطان» (حسین مدنی، ۱۳۳۱)، «عشق قارون» (ابراهیم باقری، ۱۳۴۷)، «پریزاد» (سیامک یاسمی، ۱۳۵۲)، «خیالاتی» (منوچهر نوذری، ۱۳۵۲)، با برخورداری از عناصر و موضوعات وهمی و خیالی و غیر واقعی در «کمدی تخیلی» و فیلمهای: «دزد بانک» (اسماعیل کوشان، ۱۳۴۴)، «سه کارآگاه خصوصی» (محمد متوسلانی، ۱۳۴۴)، «سه ناقلا در ژاپن» (محمد متوسلانی، ۱۳۴۵)، «آقا دزده» (خسرو پرویزی، ۱۳۴۵)، «ولگردان ساحل» (قدرت‌الله احسانی، ۱۳۴۵) و فیلمهای تلویزیونی: «الماس ۳۳» (داریوش مهرجوئی، ۱۳۴۶)، «سرکار استوار» (پرویز کاردان و صیاد، ۱۳۴۶)، با مایه‌های آمیخته از داستانهای پلیسی در کمدی پلیسی، و فیلمهای: «روزنهٔ امید» (۱۳۳۷)، «آقای هالو» (داریوش مهرجوئی، ۱۳۴۹)، «خانوادهٔ سرکار غضنفر»، (رضا میرلوحی، ۱۳۵۱)، «سازش» (محمد متوسلانی، ۱۳۵۳)، «اسرار گنج دره‌جنی» (ابراهیم گلستان ۱۳۵۳)، و سریالهای تلویزیونی: «اختاپوس» (پرویز صیاد، ۱۳۴۶)، «دایی جان ناپلئون» (ناصر تقوائی) و «شبکهٔ صفر» (حسن خیاط باشی، ۱۳۵۷) با برخورداری از مایه‌های انتقاد و تعریض و کنایه از کردار و رفتار و ستمهای مقامات کشوری و لشکری به عنوان نوعی مبارزات سیاسی در کمدی انتقادی قرار دارند.

در بررسی سینمای کمدی در ایران تقلید و شبیه‌سازی فیلمسازان ایرانی از فیلمسازان خارجی و گاه ابتکارآفرینی را می‌بینیم. و صدالبته اندیشه‌ها و نمادهایی از فرهنگ مردم ایران و تاثیرپذیری از انواع نمایش سنتی نیز در این نوع از سینمای ایران حضور دارد. با این اوصاف مایه‌های: مردان و زنان: بلندقد و کوتاه‌قد، حیز و چشم‌چران، سیاه‌بازی، چاق و خپله و لاغر، دلقک، حیله‌گر و رند و حقه‌باز، حضور فردی و گروهی، احمق و خل و چل و شل و ول و شلخته و دهاتی و غربتی و آس و پاس، الکی خوش و... و انواع ادبی طنز چون: استهزاء، هزل، هجو، شوخی، کنایه، استعاره و... در سینمای کمدی ایران پدیدار است.

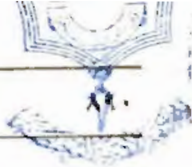
سینمای کمدی انقلاب: ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) تا سال ۱۳۶۸ در یک کم‌وکیف و نوسان حیات سینمایی بود. چه دوران پرِدغدغه و تلاطم سیاسی را پشت سر گذاشته است و اوضاع سیاسی و درگیری‌های داخلی و جنگ نابرابر و

ناجوانمردانه و تجاوز عراق مزدور دست‌نشاندهٔ ابرقدرتها براین کشور نوپا و آزاد شده مجال اندکی به سینماگران در خلق آثار کمیک داده است و چاره‌ای جز این نبود چه وقتی جای‌جای وطن از خون شهیدان لاله‌گون است چگونه می‌توان فیلم کمیک خلق کرد. با توجه به این مسایل باز می‌بینیم که سینماگران ایرانی در اوج اوضاع پرتلاطم سیاسی فیلمهای کمدی چندی ساخته‌اند که خوب بوده و مورد استقبال مردم هم قرار گرفته‌اند که فیلمهای: کفشهای میرزا نوروز، و اجاره‌نشین‌ها از این گروه از فیلمهای کمدی پرفروش ده سال اول انقلاب اسلامی است. به هر حال باز سینمای کمدی در ده سال اول دوران جدید تولد خود را یافته است تا پس از این چگونه و تا چه اندازه موفق باشد.

کاریکاتور Caricatur

واژهٔ «کاریکاتور» از واژهٔ ایتالیائی «کاریکاره Caricare» به معنی پرکردن و اغراق کردن گرفته شده است. و کاریکاتوریست کسی است که با استفاده از ترسیم یعنی ارائه طرح و خط و نقاشی در رهگذر حوزهٔ طنز زیرکانه اما هنرمندانه و متفکرانه صورتهای اندیشه‌ای خود را در معرض دید بینندگان و خوانندگان آثارش قرار می‌دهد. «اگوستینو کارچی» و «جیوانی درنی‌نی» ازنخستین و پیشگامان هنر کاریکاتور معاصر در ایتالیا و سپس در جهان در قرن هفدهم میلادی بشمار می‌آیند. پس از این دو تن، دایرهٔ فعالیت و نمایش کاریکاتور را در سراسر اروپا و آنگاه آمریکا و دیگر قاره‌ها و ممالک دنیا می‌یابیم. دربارهٔ «کاریکاتور» و حوزهٔ گسترش آن در هر کشور و نیز کاریکاتوریست‌های هر دیار سخنی و مجالی دیگر سزاوار است. در اینجا باید گفت که «کاریکاتور» دارای انواع و اقسامی چون: کاریکاتور نشریه‌ای (روزنامه‌ای و مجله‌ای)، کاریکاتور اجتماعی، سیاسی — اقتصادی و... است.

از میان کاریکاتوریست‌های موفق دنیا می‌توان هنرمندانی چون: هنری اسپوات (۱۹۰۹ — ۱۸۷۷)، جرالد اسکارف (۱۹۳۶)، رالف استدمن (۱۹۳۶)، اولاف گولبرانسون (۱۹۲۵ — ۱۸۷۳)، رانان‌لوری (۱۹۳۲)، گورمدلن (۱۹۲۰)، رولان تو پور (۱۹۳۸)، ادوارد سورل (۱۹۲۹)، شاوال (۱۹۶۸ — ۱۹۱۵)، پل فلورا (۱۹۲۲)، دیو یدلو ین (۱۹۲۶)، بن شان (۱۹۶۹ — ۱۸۹۸)، ژان ژاک سامپه (۱۹۳۲)، پاسکول لوکانتو (۱۹٤٦)، ژان سبک



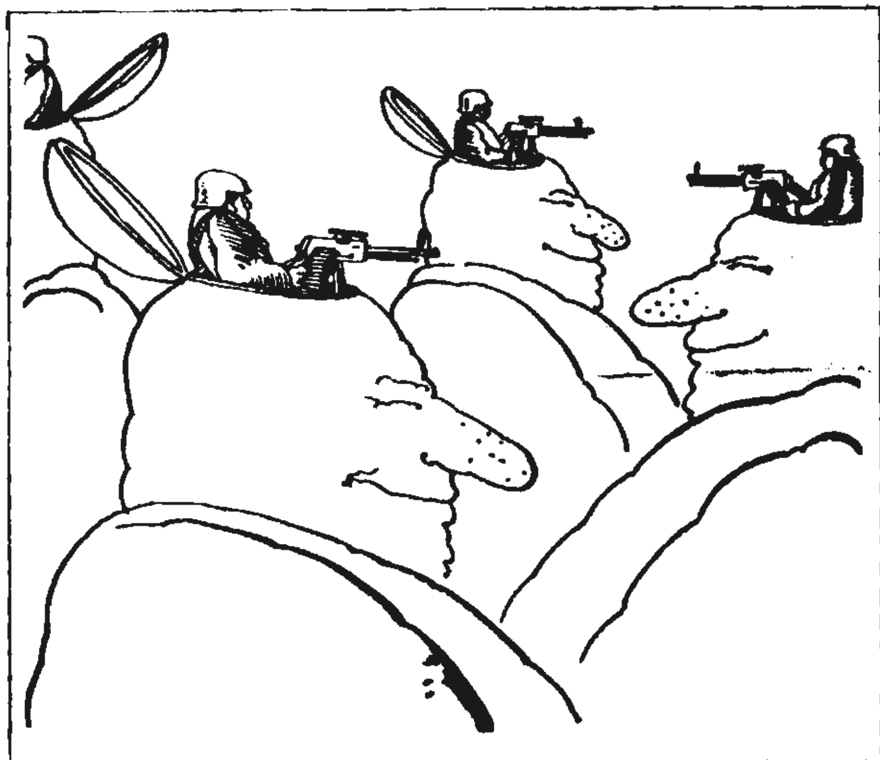






۱. مجله اطلاعات هفتگی مورخ ۱۳۶۸/۹/۸

(۱۹۲٤)، روی پترسون (۱۹۳٦)، براد هلند (۱۹٤۳)، والتر هانل (۱۹۳۰)، آندره فرانسوا (۱۹۱۵)، لوئیس میتلبرگ «تیم» (۱۹۱۹)، جیمز تربر (۱۹٦۱ — ۱۸۹٤)، رومین دوهوک (۱۷۰۸ — ۱٦٤۵)، ویلیام هوگارث (۱۷٦٤ — ۱٦۹۷)، درجان لیچ، توماس ناست (۱۹۰۲ — ۱۸٤۰) و از میان کاریکاتوریست های موفق ایرانی در دورهٔ معاصر می توان هنرمندانی چون: رسام ارژنگی، محسن دولو، حسن توفیق، عباس توفیق، حسین نیرومند، سیدمسعود شجاعی طباطبائی، مقدم، خسرو جردی، حبیب صادقی، حسنوند، رحیم خانی، جواد علیزاده، بهمن رضایی، احمد عربانی: احمد عبدالهی نیا، مهندس هوشنگ خالقی، مسعود مهرابی و بسیاری دیگر از پیشکسوتان و جوانها را یاد کرد. البته قلمرو و تاریخ طنز ایرانی را می توان به دو بخش گذشته (مانند حضور در آثار دست نویس و خطی) و معاصر (یعنی از زمان پیش از صدور فرمان مشروطه تا کنون) و دوره های: پیش از صدور فرمان مشروطه، از مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹، از کودتای ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰، از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳٤۲، از ۱۳٤۲ تا ۱۳۵۷، از پیروزی انقلاب اسلامی



تا سال ۱۳٦۸ تقسیم کرد و دوایر: اندیشه‌ها، خط‌مشی‌ها، فعالیت‌ها و دیگر جوانب مربوط به کاریکاتور و کاریکاتوریست‌ها را مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار داد. اما متأسفانه به علت تخصصی بودن و بحث فنی این مقوله، از پرداخت بیشتر آن صرف‌نظر کرده و خواننده‌گان را به کتاب دردست تألیف وزیر چاپ «کاریکاتور در ایران از مشروطه تا انقلاب[1]» ارجاع داده و راهنمائی می‌کنیم.

[1] به کوشش: محمدباقر نجف‌زاده بارفروش و سیدمسعود شجاعی طباطبائی.



کارتون

کارتون، نقاشی های متحرک کودکان است که بعدها به صور مختلف و برای سنین متفاوت و مقاصد گوناگون ساخته شد. کارتون دو گونه است ۱ــ ساختار جدی. ۲ــ ساختار طنز و فکاهی. نخستین سازندهٔ فیلم کارتونی «امیل کول» نام دارد که به سال ۱۹۰۸م در فرانسه به آفرینش این پدیده دست زد. «والت دیسنی» مکمل و متمم این هنر و فرهنگ و پدیده بود. «جان هالز» مبتکر این پدیٰده در انگلستان شد. و از آن پس کارتون در سرزمین های دیگر راه یافت و هنرمندان و نقاشان به خلق آن برای مخاطبان خود پرداختند و هر یک در دگرگونی و آمیزش آن با موضوعات و مسائل مختلف کوشیدند. در تاریخ نخستین حیات فیلم های کارتونی، فیلم دوساعتهٔ کارتونی «هفت کوتولهٔ برفی» ودیگرفیلم های: «زیبای خفته» و «پیترمن» ساختهٔ والت دیسنی خاطرهٔ ماندنی پدیدهٔ نوین فرهنگ نقاشی های متحرک فیلمی است.

طنز در آثار دینی

در آثار دینی نیز می توان به گونهٔ فراوان حضور طنز و انواع ادبی و اقسام آن را دید. ایران گر چه گوناگونی ادیان موجود در کشورهایی نظیر هند را ندارد اما همین چند دین و مذهب موجود در ایران چون اسلام و مذاهب آن، زرتشت، مزدک، یهودیت، مسیحیت ... و مکاتب و مذاهب و فرق دیگر انواع ادبی طنز وجود دارد. در این باره پژوهش گسترده‌ای لازم است تا بهتر و آگاهتر سخن گفت. در اینجا تنها به عنوان اشاره و یادآوری مواردی از حضور طنز را در دین اسلام و مسیحیت می آوریم.

* «نفرین بر شما کاتبان و فریسیان، بر شما ریاکاران، بر شما رهنمایانِ کور که در پشه دقیق می شوید ولی شُتر را می بلعید.»

نمونه‌ای از لحن و نفرین از اقسام هجو در انجیل متی (۲۳:۲۳)

* سورهٔ اللهب (۱۱۱) در قرآن که خداوند ابولهب عموی پیامبر را نفرین می‌کند، و نیز آیهٔ ۱۲ از سورهٔ ۱۳.

* پیامبر (ص) به حسّانِ ثابت فرمود «اُهْجُهُمْ و روحُ الامینِ مَعَک» ــ هجوشان کن (یعنی مشرکان را) که جبرئیل نیز با تُست و تو را یاری می‌کند.

ثعالبی، خاص الخاص، ص ۱۰۲.

مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران از دکتر حلبی ص ۳۷.

«پیرزنی[1] انصاری» پیش پیامبر(ص) آمد، و از او خواست دعایش کند تا از اهل بهشت باشد. پیامبر فرمود: «پیرزنان به بهشت وارد نمی شوند!» پیرزن فریاد کشید. پیامبر تبسُّم کرده آیهٔ انّا أنْشأناهُنَّ انشاءً فجعلناهُنَّ آکاراً[2] را خواند. پیرزن خوشحال شد و برفت.

طنز در خطابه[3]

خطابه یا سخنرانی در آثار قدیمی به عنوان انواع ادبی شناخته شده است. که به سه قسمت تقسیم می شود: خطابه های نمایشی Démonstratif ، خطابه های مشورتی ، خطابه های قضائی و یا به بخشهای: خطابه پشت تریبون یا سخنرانی سیاسی Eloquence de tribune، خطابه وکیل یا خطابهٔ دفاعی و قضائی Eloquence de barreau ، خطابهٔ منبری (مجالسی) Eloquence de la chaire ، خطابهٔ علمی و خطابهٔ نظامی تقسیم کرده‌اند. در هر سه نوع خطابهٔ کلی و بخشهای وابسته به آن می توان تقسیم جزئی دیگر هم در نظر گرفتَ. طبق نوشتهٔ دکتر خزائلی تعاریف خطابه ها بدین گونه است: خطابه های نمایشی، که موضوع آن ستایش یا نکوهش است و شامل: مدایح (pánegyriques) و خطابه های تسلیتی (oraisons funebres) و تمجیدات علمی و خطابه های تشریفاتی و تشکرات و سخنرانی های فسادآمیز و پرخاش ها و دشنامها و مواعظ مذهبی و اندرزها است.

خطابه های مشورتی، که بوسیله آن، خطیب راجع به اقدام در عملی از قبیل صلح و جنگ و تأسیس اداره و وضع قانون توصیه می‌کند یا از آن نهی می نماید و به عبارت دیگر مربوط است به موافق یا مخالف سخن گفتن نسبت به یکی از امور عامه که در معرض مشورت و نظر عموم قرار گرفته باشد.

خطابه های قضائی، که موضوع آن رسیدگی به عادلانه بودن یا ظالمانه بودن اقدام یا تصمیمی است و مربوط به همهٔ مسائل دادگاهی باشد. در این نوع ها از خطابه انواع ادبی طنز و اقسام فرهنگی و دامنهٔ گسترش آن را می بینیم. جای شگفتی است که ما در این نوع از حضور طنز، از اهمیت و تأثیر و آثار کاربرد و یا پرداخت قلمرو طنز بی خبریم و می پنداریم که در خطابه ها، کاربرد طنز، بی مزگی، سبکی و مسخرگی است.

۱– مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران ص ۳۱.
۲– ما ایشان را باز می آفرینیم و آنگاه دوشیزگانشان کنیم.
۳– بنگرید به شرح گلستان خزائلی ص ۲۵.

طنز ترانه‌ای و بَدَلی

نوعی از طنز در دورهٔ معاصر، ساختن طنز ترانه و تصنیف است. این نوع قالب دو گونه است: ۱ــ ترانه و تصنیف طنزی مستقل. ۲ــ شعری طنز که به وزن یا جابجا کردن و جایگزین کردن شعر و آهنگی از شاعر و خواننده و آهنگسازی ساخته می‌شود. (مشابه سازی) این دو نوع شعر از همان زمان مشروطه تاکنون رایج است. نمونه‌های این دو نوع شعر:
مثال برای شمارهٔ ۲

برو درو واکن[1]

«به آهنگ: «برو درو واکن» ایرج بخوانید»: سراینده: ص. آبدزدک خواننده: مستأجر
«برو درو وا کن صدای زنگ اومد»
صاحب‌خونه‌مون باز برای جنگ اومد!
دام دام، ریم ریم
چقده بده وقتی که در وابشه
سر و کلهٔ موجره پیدا بشه!
دام دام، ریم ریم
افتاده عقب، اجارهٔ من چندوقته
اجاره دادن توی این زمونه سخته!
افتاده عقب، اجارهٔ من چند وقته
اجاره دادن توی این زمونه سخته!
روز که میشه چون همیشه، توی خونه
جای من بود خا... بود خالی!
در پی من، بس که گشته... وای نمونده
دیگه حال برایش حا... براش حالی!
افتاده عقب ....
اجاره دادن ....
افتاده عقب ....
اجاره دادن .... **اگر صاحب خانه سر نرسید مجدداً از اول بخوانید.»**

۱ــ توفیق هفتگی، شمارهٔ ۲۵، پنجشنبه ۱۹ شهریور ماه ۱۳۴۹ ص ۱۸

مثال برای نوع اول:

همانطور که یاد شد، نوعی تصنیف در فرهنگ طنز به طور مستقل ارائه می شد و سرزبان ها می‌گشت و مورد توجه مردم بود. یحیی آرین‌پور می نویسد[۲]: «چند سال پس از جلوس مظفرالدین شاه کسانی تصنیفهایی در هجو او ساختند و به پیرزن سیاهی به نام حاجی قدم شاد، که سابقاً سر پرست سازنده‌ها و نوازنده‌های ناصرالدین شاه بود و اکنون دستهٔ مطربی داشت، دادند که در مجالس عیش و طرب بخوانند و این زن کنیز سیاه آن تصنیف را خود می خواند و مطربها دنبال آن را می‌گرفتند. اشعار تصنیف چنین بود:

برگ چغندر اومده — آبجی مظفر اومده
دور و دور و دورشه ببین — امیر بهادروشه ببین!
چادر و چاقچورش کنید — از شهر بیرونش کنید[۳]

و نیز «[۴] هنگامی که ماشین دودی یعنی راه‌آهن تهران– شهرری در زمان ناصرالدین شاه دایر شد و شورش و غوغای عظیمی در میان زن و مرد بر پا کرد، مردم تصنیفی ساختند که ورد زبانها شد و مطربها با خواندن و نواختن آن مجالس بزم را گرم می‌کردند. این تصنیف که صورت آن را یکی از خاورشناسان روس در همان ایام ضبط کرده، چنین است:

شاهنشاه ایران — ماشین آورد به تهران
ای شاه، چه کار کردی؟
تهران را ویرانه کردی — زنها را دیوانه کردی
بس که زنها نشستند — پایه ماشین شکستند
ماشین دودش هوا رفت — زن کمپانی درا رفت...

زبان حال زنان خطاب به شوهران:

یل یراقدار نمی خوام — کفش پولکدار نمی خوام
چادرقد مشمش نمی خوام — شلوار کش کش نمی خوام
ماشین می خوام، ماشین می خوام!

۲– از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۵۸.

۳– داستان به گوش شاه رسید و این زن را احضار و وارد کرد که همان تصنیف را بخواند و چون خواند به دستور شاه هر دو پای او را نعل کردند و در عمارت دوانیدند. (علی جواهرکلام، اطلاعات هفتگی، شمارهٔ ۸۴۷ به نقل از مأخذ قبلی).

۴– از صبا تا نیما ج ۲ ص ۱۵۶.

ماشین رسیددولت آباد

قران دادم جای پناباد[۵]

مهرم حلال جانم آزاد

ماشین می خوام، ماشین می خوام...

آخرین اتمام حجت زنان به شوهران:

اگرخواهی که شوهرم توباشی بیاپولم بده برم توماشین

اگر پول چون کفش پاره ت تشریفات ببرخانهٔ خاله ت[۶]

و سرانجام تصنیف بسیار معروف ملک الشعرا بهار که قمر خوانده و صفحه اش موجود است و هنوز خاطره ها می آفریند و پیران و جوان از این تصنیف یاد می‌کنند.

مرغ سحر (تصنیف ماهور)

مرغ سحر ناله سر کن

داغ مرا تازه‌تر کن

زآه شرربار این قفس را

بر شکن و زیر و زبر کن

بلبل پربسته زکنج قفس درآ

نغمهٔ آزادی نوع بشر سرا

در نفسی عرصهٔ این خاک توده را

پر شرر کن!

ظلم ظالم جور صیاد

آشیانم داده بر باد

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت شام تاریک ما را سحر کن

نوبهاراست گل به باراست

ابر چشمم ژاله باراست

این قفس چون دلم تنگ و تاراست شعله فکن در قفس ای آه آتشین

۵ـ سکهٔ نقره‌ای معادل نیم قران (ده‌شاهی).

۶ـ مجلهٔ اطلاعات هفتگی: شمارهٔ ۱۰۰۸، ص ۱۴ (افتتاح ماشین دودی، به قلم حمزهٔ سردادور).

دست طبیعت گل عمر مرا مچین
جانب عاشق نگه ای تازه گل از این
بیشتر کن
بیشتر کن

مرغ بیدل، شرح هجران
مختصر مختصر کن!

عمر حقیقت به سر شد
عهد و وفا بی ثمر شد

نالهٔ عاشق ناز معشوق
هر دو دروغ و بی اثر شد

راستی ومهرومحبت فسانه شد
قول وشرافت همگی ازمیانه شد

از پی دزدی وطن ودین بهانه شد
دیده تر کن

جور مالک ظلم ارباب
زارع از غم گشته بی تاب

ساغر اغنیا پر می ناب
جام ما پر زخون جگر شد

ای دل تنگ ناله سرکن
وز قوی دستان حذر کن

از مساوات صرف نظر کن
ساقی گلچهره بده آب آتشین

پردهٔ دلکش بزن ای یار دلنشین
کز غم تو سینهٔ من پر شرر شد[۷]...

طنز در فرهنگ جبهه و جنگ

با بروز جنگ تحمیلی عراق برضد ایران از سال ۱۳۵۹، و حضور دلاوران جان برکف و نستوه ایرانی در جبهه های جنگ طول مرزهای مشترک ایران و عراق، طنز در فرهنگ رزمی معاصر نیز راه پیدا کرده است. طنز در اصطلاحات و تعبیرات جبهه ای با همه تازگی و گوناگونی دارای یک سری ارزش متمایز و ویژه است. چه در آن غلبه معنا مطرح[۱] است. گر چه به ظاهر طنز و مطایبه و دیگر موارد حضور دارد اما فرهنگ جبهه ای و طنز جبهه ای ارزش های الهی و انسانی مردم دلیر ایران را به نمایش می‌گذارد. پس از پایان جنگ در سال ۶۷ــ ۱۳۶۸ و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، در سال ۱۳۶۸ کتابی به نام «فرهنگ جبهه ــ اصطلاحات و تعبیرات» به قلم سیدمهدی فهیمی منتشر شده است که از لحاظ اشتمال بر طنز جبهه ای جالب توجه است. در اینجا نمونه هائی از این اصطلاحات و تعبیرات ارائه می شود و تحلیل و قضاوت آن به خوانندگان واگذار می‌گردد:

*** بوی بهشت دادن[۲]:** به زودی شهید شدن و به وصال رسیدن «نورافکن شده»، «نور بالا حرکت می‌کند» و «می خواهد بپرد» هم می‌گویند. به کسی

۷ــ به نقل از: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۳۴۸ــ ۳۴۹.

۱ــ فرهنگ جبهه ص ۲۰.

۲ــ فرهنگ جبهه ص ۲۱ ــ ۲۲.

که به جهت اخلاص، مقدمات شهادت خود را فراهم کرده و حضور قلب بیشتری دارد، گفته می‌شود و «گل پر» نیز می‌گویند.

*** بهترین سلمانی‌ها[۳]:** اعضای گروهک کومله را می‌گویند، چون از شدت قساوت و بی رحمی سر از بدن مخالفین خود جدا می‌کنند.

*** حرفهای ضدانقلابی[۴]:** تعریف و تمجید از شخص در حضور خودش. وقتی کسی به مناسبتی شخص حاضر در جلسه را به تقوی و شجاعت توصیف می‌کنند، آن شخص باحالت شرمندگی می‌گوید «حرفهای ضد انقلابی نزن.».

*** حلواخور[۵]:** کسی که هرگز شهید نمی‌شود. بچه‌ها به کسی که همیشه از همهٔ عملیاتها سالم باز می‌گردد، می‌گویند فلانی حلواخور است. و بعضی اوقات سر به سر او می‌گذارند و می‌گویند: «بالاخره حلوایت را می خوریم.».

*** آشی شدن[۶]:** مجروح شدن. کسی که در اثر انفجار ناگهانی گلوله، ترکشهای ریز و بسیار بر تن او می نشیند و او به چیزی نمی‌گیرد آنها را و می‌گوید: آشی شدیم.

*** افقی برگشتن[۷]:** شهید شدن و به وسیله دیگران به طور دراز کش روی دستها تشییع شدن.

*** ایرانی صحبت کردن[۸]:** ترکی حرف نزدن.

*** بستنی[۹]:** دکمه لباس.

*** تاکسی سرویس[۱۰]:** دمپایی وکفش کتانی که هرکس رسیده پایش می‌کندو صاحب ندارد.

*** تانک زدن :** محتلم شدن

*** ترابری ویژه:** قاطر!

*** جوجه تیغی[۱۱]:** سیم خاردار. «مار» هم می‌گویند.

۳ــ فرهنگ جبهه ص ۲۲.
۴ــ فرهنگ جبهه ص ۲۳.
۵ــ فرهنگ جبهه ص ۲۳ــ ۲۴.
۶ــ فرهنگ جبهه ص ۲۹.
۷ــ فرهنگ جبهه ص ۳۱ــ ۳۲.
۸ــ فرهنگ جبهه ص ۳۳.
۹ــ فرهنگ جبهه ص ۳۴.
۱۰ــ فرهنگ جبهه ص ۴۰.
۱۱ــ فرهنگ جبهه ص ۴۴.

* **غواص**[۱۲]: کسی که گوشتهای غذا را به سرعت شکار می‌کند.
* **شورت مامان دوز**[۱۳]: شورت‌های خشتک بلند و پاچه دار.
* **شمربن ذی الجوشن**[۱۴]: مواد شیمیایی که همان ش.م.ر. است.
* **سنگر انفرادی**[۱۵]: فرد چاق و به اصطلاح هیبت!

مشاغل طنز سرایان

شاید برای خوانندگان این اثر و مردم این پرسش مطرح باشد که آیا مشاغل طنزسرایان تنها طنزسرایی بود یا به کاری دیگر نیز اشتغال داشتند و کار دومشان طنز سرایی بود؟ البته هیچوقت دیده نشده که طنزسرایی شغل اصلی شاعران باشد و جواب در همان پرسش آشکار است که شغل دوم شاعران طنزسرایی بود. اما جالب توجه است که از هر طبقه که بخواهید ما طنزسرا داشتیم. و جای شگفتی و ستایش است که انسان‌هائی با مشاغل گوناگون و صور اندیشه‌های متفاوت مسائل اجتماعی و سیاسی روز را به زبان طنز و فکاهه به تصویر می‌کشیدند. به نمونهٔ طنزسرایان و مشاغل اصلی آنان بنگرید که چگونه بودند: غلامعلی لقائی (=علی میثاقی) (۱۲۹۲ ﻫ .ش— اول بهمن ۱۳٦۱ در تهران) راننده بیابانی، مهندس منوچهر پازوکی (متولد شهریور ۱۳۱۲ ﻫ .ش در گرمسار) کارمندومهندس کشاورز، سیدمحمدحسین بهجت‌تبریزی متخلص به شهریار (متولد ۱۲۸۳ یا ۱۲۸۵ ﻫ .ش در تبریز— در گذشته در روزیکشنبه ۲۷ شهریورماه ۱۳٦۷ در تهران) دانشجوی پزشکی و کارمند بانک کشاورزی، مهندس مرتضی خدابخش (متولد سال ۱۳۱٦ ﻫ .ش در تهران) مهندس برق از دانشگاه هانور آلمان. دکتر مسعود کیمیاگر دکتر در علوم تغذیه از آمریکا. محمود گیوی کارمند ادارهٔ پست. کیومرث عباسی سرهنگ شهربانی. دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی استاد تاریخ دانشگاه تهران (متولد ۱۳۰٤ ﻫ .ش). عباس فرات سرگرد بازنشسته (۱۲٦۹ ﻫ .ش— ۱۳٤۷ ﻫ .ش) و...

طنزپردازان مستقل و گروهی

طنز پردازان ایرانی که در نشریات طنز و فکاهی به خلق آثار می پرداختند، به عنوان گروه طنز پرداز آن نشریه (طنزسرا، طنزنویس، کاریکاتوریست و...) بشمار می آمدند و

۱۲— فرهنگ جبهه ص ٦۹.
۱۳— فرهنگ جبهه ص ٦٤.
۱٤— فرهنگ جبهه ص ٦٤.
۱۵— فرهنگ جبهه ص ٦۰.

اکنون نیز چنین است. اما افرادی هم بودند که تحت عنوان یک گروه مستقل برای چند نشریه آثار فکاهی و طنز ارئه می دادند که دارای یک نام و خطی مشی بودند. دقیقاً اطلاع و آماری از این گروههای طنز پرداز در دست نیست. اما می توان دربارهٔ یک گروه از دسته ها سخن گفت. گروه مورد نظر «گروه فکاهی نویسان حاجی فیروز» و کاریکاتوریست ها است. گروه یاد شده در سال ۱۳۴۳ پس از عدم تفاهم با مدیران و مسوولان روزنامه فکاهی توفیق تشکیل شد که اعضای ثابت آن: منوچهر محجوبی، غلامعلی لطیفی، اسدالله شهریاری، محمدتقی اسماعیلی، هادی خرسندی، خسرو شاهانی، محمد صالحی آرام، بهمن رضایی وصفرخواجوی رادبودند. این گروه ابتدابه انتشاریک ضمیمه چهارصفحه ای به قطع کوچک همراه بامجله هفتگی «تهران مصور» به نام «کشکیات» دست زدند که بعدها در ۸ صفحه و قطع بزرگ (اندازهٔ مجله تهران مصور) تغییر شکل داد و مدتها به صورت ضمیمه تهران مصور منتشر می شد و به خاطر آثار طنز مورد استقبال خوب مردم قرار گرفت. لذا به همین روی در اواخر سال ۱۳۴۵ هـ.ش «کشکیات» به صورت یک مجلهٔ مستقل (با امتیاز تهران مصور» در آمد و چندین شمارهٔ آن در قالب نشریهٔ ماهنامه منتشر گردید اما دیری نگذشت که بخاطر اختلاف فاحش «کشکیات» با مجله «تهران مصور»، گروه مزبور مجبور به تعطیل این نشریه شد. این گروه پس از آن به همکاری با دورهٔ جدید مجلهٔ «کاریکاتور» پرداخت و همچنین صفحهٔ «کرکری» مجلهٔ فردوسی و صفحهٔ «فکاهیات» مجلهٔ خوشه را ارائه می داد.[۱]

گزینش نام مستعار

«تخلص» گزینی از دیرینه ترین هنگام یعنی از دورهٔ رودکی و حتی به نظر برخی پیش تر از او نیز در ادبیات فارسی مرسوم بود. این پدیده برای زودتر شناخته شدن و آسانی و شناخت سریع شاعر و پرهیز از پنهانکاری بود. اما در دورهٔ معاصر یعنی از هنگامه های دورهٔ مشروطه و پیدایش روزنامه‌نگاری «نام مستعار» گزینی مرسوم و رایج شد و به تدریج این پدیده به عنوان یک سنت و اصل پذیرفته گردید. و گاه «تخلص» و «نام مستعار» در مفاهیم یکدیگر ادغام و جابه‌جا شده و گاه نیز عوضی گرفته می شود. بدیهی است که گزینش «نام

۱ــ با سپاس از همفکری و یاری آقای محمد صالحی آرام طنز پرداز معاصر.

مستعار» در آغاز و تا پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ شاعران و نویسندگان برای پنهانکاری و سر پوش گذاشتن روی هویت خود و در نهایت امنیت و آرامش خود و دور نگهداشتن از آسیب‌ها و عوامل نظامی رژیم وقت و به علت کثرت آفرینش آثار برای زدودن ذوق‌زدگی و پرکارنمایی و... بود اما متأسفانه هنوز یعنی پس از پیروزی انقلاب هم «نام مستعار گزینی» رسم است. دکتر ایرج افشار معتقد است که «نامهای مستعاری که بزرگان ادبی و سیاسی به کار گرفته اند امروز دشواریی است برای کتابداران و شرح حال نویسان و دیگر محققانی که به نوشته های جراید و مجلات می خواهند استناد کنند[1].». و به راستی نیز چنین است. هنوز بسیاری از صاحبان اصلی آثار بدرستی مشخص نیست. منابع مورد شناخت و کلیدی بسیار اندک است و متأسفانه مطبوعات فکاهی نیز گامی در معرفی چهره‌های خود برنداشته اند و مشکلی دیگر برخیل مشکلات افزوده اند. ما تا حدودی توانسته ایم مشخصات و صاحبان اصلی نام‌های مستعار را دریابیم و در یک جمع بندی ارائه دهیم. ولی باید اعتراف کنیم که با توجه به همه این تلاش‌ها، هنوز کار ما ناقص است. به هر پندار، این مبحث یک کار کلیدی مهم و بزرگ است و برای اولین بار با این کمیت و کیفیت و صُور اندیشه طرح می‌شود.

در حوزهٔ بررسی «گزینش نام مستعار» ضمن توجه دادن به نکات ادبی و علمی، موارد ذیل حائز اهمیت بوده و نمایش‌های ارزشمندی از اندیشه های خلاق طنزسرایان تقدیم می‌کند مانند:

۱ــ گزینش نام مستعار از عناصر فولکلوریک و محلی و بومی مانند: ببو، که واژهٔ مازندرانی بوده و به معنی انسانی ساده و خالص، برادر و بابا می باشد. یا «قارداش» که ترکی بوده و به معنی برادر است.

۲ــ گزینش نام مستعار طنزآلود مانند: شوت‌علی، زنبور، پرچانه، شل گوش، قناس الشعرا، خرمگس، کوتوله، ریزه‌میزه، انت الحمار، سرخلوتیان.

۳ــ گزینش نام مستعار از عوامل محیطی گوناگون: جیرجیرک، بوقلمون، غاز، خروس لاری، موش کور، چراغ موشی، نمکپاش، عسل، نخود آش، مداد.

۴ــ نام مستعار عکس و قلب اصلی صاحبان آثار مانند: دنولا که عکس الوند،

۱ــ مجلهٔ آینده، سال چهاردهم، شمارهٔ ۳ــ ۵، خرداد ــ مرداد ۱۳۶۷، سرمقالهٔ «نکته‌ها و خرده‌ها ــ مؤلف با نام مستعار» به قلم ایرج افشار.

راسکاخ که عکس خاکسار [ابهری] است.

۵ــ گزینش نام مستعار زن توسط شاعران مرد مانند: پریچهر دلاور توسط اجتهادی، بهناز و گلنار. توسط حاجی حسینی، هاله و سپیده توسط فرجیان.

۶ــ و مواردی از این دست.

نامهای مستعار طنزسرایان ایران

نامهای مستعار طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب به ترتیب نام اصلی شاعران به شرح زیراست. بدون تردید این مبحث کلیدوراه گشای خوبی برای شناخت نام اصلی آثار نظمی فکاهی و طنز بوده و خیلی آسان می تواند جویندگان را به مقصد اصلی برساند. اما در اینجا مسئله ای مهم است که نباید آن را از نظر دور داشت. این مسئله، تشابه نام های مستعار افراد است که پژوهندگان باید در شناخت افراد و دست یابی به نام اصلی و نیز تمیز و تشخیص درست به زندگی نامهٔ صاحبان آثار و محل و مأخذ شعر مراجعه کرده و تطبیق آن دو را در نظر داشته باشند. افزون بر این پندار که آیا فلان شاعر با فلان مجله یا مأخذ نخست و اصلی شعر همکاری داشته است یا نه؟

خوب است که از این پس شاعراف طنز و فکاهه در گزینش نام های مستعار مشابه دقت لازم داشته باشند تا دیگر مشکل آفرین نباشند، البته پای برخی از اشعار نام اصلی شاعر آمده است.

نام اصلی شاعران طنزسرا:	نام یا نام های مستعار آنان:
اسماعیل آتشی **(متولد ۱۳۱۱ بروجرد)**	آتش فشان، آق اسمال، منوچهرخان، شوت علی
ابوالحسن آذری **(متولد ۱۲۹۷ هـ .ش کنگاور- درگذشت دی ماه ۱۳۶۵)**	بچه کنگاور، الف. بچه کنگاور.
خاکسار ابهری	پشم الملک، پشم الملک ابهری، راسکاخ، خارخاسک.
کمال اجتماعی جندقی **(متولد اسفندماه ۱۳۰۸ هـ .ش ــ شیراز)**	کمالو، نیمسوز، کماج.

سیدمحمد اجتهادی
(متولد ۱۳۰۹ هـ .ش– کازرون
–فوت ۲۶ آبان‌ماه ۱۳۶۲ – مشهد)

ناصر، جهانگرد، شبیه‌الشعراء کازرونی، میرزا هپل هپو، سیف‌القلم، هوچی، زالاس، هل‌هل فندی، جیرجیرک، ناشی باشی، آمنه باشنگی، کاکوشیرازی، ابوالبلبل، ماما جیم جیم، لوطی شیرازی، نکبت‌الشعرا، اجتهادی، پریچهر دلاور، بدبین، هندل‌الشعرا، اشتباهی، جیم جیمبو، زالو، مارگریت بیگم، الیزابت بیگم، میرزا قلمدون، ملک مقوا، دیزی اشتهاردی، مسیوفندک، بابا کرم، ناصر جهانگرد،...

منوچهر احترامی
(متولد ۱۳۲۰ هـ .ش–تهران)

م– پسرخاله، الف– اینکاره.

مهدی اخوان ثالث
(متولد ۱۳۰۷ هـ .ش–توس خراسان

م– امید.

ادیب‌الممالک فراهانی
(متولد ۱۴ محرم ۱۲۷۷ هـ .ق درقریهٔ
کازران ازبلوک شراء اراک–
درگذشت ۱۳۳۶ هـ . تهران)

ادیب، امیر

پروین اعتصامی
(متولد ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ هـ .ش در
تبریز–درگذشت ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ هـ .ش
در تهران)

پروین

محمدعلی افراشته
(متولد ۱۲۷۱ یا ۱۲۸۷ هـ . ش در روستای
بازقلعهٔ رشت– درگذشت ۱۶ اردیبهشت ماه
۱۳۳۸ درصوفیه بلغارستان)

پرستو چلچله زاده، معمارباشی، رادقلعه‌ای، رادباز قلعه‌ای.

احمد الوند
(متولد ۱۳۱۴ هـ . ش در ساری–

دنولا [عکس و قلب الوند]، ۱–۱، شهمیرزادی– احمد، داریوش مسیح، احمد، الوند.

پاشا امیرحسینی

پاشاخان بچهٔ فخرآباد.

امیری فیروزکوهی **متولد ۱۲۸۸ هـ .ش در روستای فرح آباد** **فیروزکوه— درگذشت ۱۹ مهر ۱۳۶۳ درتهران)**	امیر
مجید امیری نوری	نوری زردآلو، کاسکو.
ایرج میرزا **(متولد رمضان ۱۲۹۱ هـ .ق درتبریز—** **درگذشت ۲۲ اسفند ۱۳۰۴ هـ .ش درتهران)**	ایرج.
علی بام رفیع	بی معرفت، ع— بام رفیع.
محمدتقی بهار **(متولدآبان ماه ۱۲۶۵ هـ .ش درمشهد—** **درگذشت اول اردیبهشت ۱۳۳۰ هـ .ش درتهران)**	بهار
پرتو بیضائی **(متولد ۱۲۸۴ هـ .ش درآران کاشان—** **درگذشت ۲۵ مهر ۱۳۴۸ هـ .ش درتهران)**	پرتو
مهندس منوچهر پازوکی **(متولدشهریور ۱۳۱۲ هـ .ش درگرمسار)**	شاهین.
لعلی تبریزی **(متولد ۱۲۲۴ هـ .ش در تبریز—** **درگذشت ۱۳۲۵ هـ .ق درتفلیس)**	لعلی. حکیم لعلی.
مهدی تعجبی	آواره، آقا مهدی آواره، م. ت— آواره.
محمدصادق تفکری	پرچانه، تفکری پرچانه، سرور الشعرا، زلم زیمبو، میرزاآقا ببو، م— توکلی.
مرتضی توکلی	
حسین توفیق **(درگذشت ۲۹ بهمن ۱۳۱۸ درتهران)**	بوقلمون، غاز، شونه بسر، هدهد میرزا، تربچهٔ نقلی، گشنیزخانم، ملندر.
منوچهر جراح زاده **(متولد ۱۳۱۲ هـ .ش دربندرانزلی)**	قلندر
ابوتراب جلی **(متولد ۱۲۸۷ هـ .ش دردزفول)**	مزاحم، فلانی، خفی، فیلسوف، رنجبر، علی ورجه، خوشه چین،

مجید کامروا، جلیل، رقم، رمق، ندا، شرر +ج، بازیگوش، آراسته، میرزا کائنات، ونداد.

اکبر جمشیدی
منار جنبون.

ناصر چولائی وکیلی
(متولد ۱۳۱۶ ه .ش درملایر)
قاراخلو، کوتوله، چاله حوضی و قمری.

محمد حاجی حسینی
(متولد ۱۳۰۸ ه .ش درکن)
نازک نارنجی، ریزه‌میزه، آزاده، بازشکاری، بهروزخان، بهناز، گلناز، م — ح، مش رحمت الله.

ابوالقاسم حالت
(متولد ۱۲۹۸ ه .ش درتهران)
حالت، خروس لاری، هدهد میرزا، ابوالعینک، شوخ، انت الحمار، هوار، فاضل مآب.

محمد حسن حسامی محولاتی
(متولد ۱۳۰۷ ه .ش درمحولات تربت حیدریه)
قلقلکچی، قلقل، ح. محولاتی.

حسین حسینی
(متولد ۱۲۹۹ ه .ش درقم)
خروس اخته، قدبلند، موبور، سرخ رو.

ابوالقاسم حیاتی
موش کور.

فیض الله حیدری نهاوندی
شیخ نشین نهاوندی.

مرتضی خدابخش
(متولد ۱۳۱۶ ه .ش درتهران)
حاج مرتضی، شترمرغ، آق مرتضی.

جهان‌بخش خدیوی
ابو دلدل خلخالی

هادی خرسندی
(متولد ۱۳۲۳ ه .ش.)
هادی خان، لب کلفت.

محمد خرمشاهی
(متولد ۱۳۰۰ ه .ش درساوه)
گل مولا، درویش، مرشد، عمو یادگار، مرد میدان (مرد میدون)، ولدچموش، جوجه اسداله خونساری (خوانساری)، مادمازل ریشو، فاطمه اره، مسیو واقارشاک، منیژه، دسته بیل، فلان بن فلان، عوضعلی، کیان، ممدآقا، شیوا.

امیر هوشنگ خسروانی
(متولد ۱۲۸۸ ه .ش درمحلات)
امیر، خسروانی.

پرویز خطیبی	خودحاجی، زوار دررفته، حاجی بابا، دارکوب، باباعلی، بی حق.
ضرغام خلج	بچه مزلقان.
دکتر حسن خواجه نوری (متولد ۱۳۱٤ هـ .ش درگناباد)	چراغ موشی گنابادی، ح .خ. گناباد: ح — خ چراغ موشی، ح — خ: ابابیل، نمک به حروم، نمکپاش.
اسدالله خیراندیش کرمانی	ا. خ. کرمانی.
حسن زاهدی	داش حسن
ناصر داروگر کرمانی (متولد ۱٤ آبان ۱۳۱٤ هـ .ش درکرمان)	مهر، اندک.
تقی دانش (۱۲٤۰—۱۳۲٦ هـ .ش تهران)	دانش
علی اکبر دهخدا (متولد ۱۲۹۷ هـ .ش درتهران— درگذشت هفتم اسفند ۱۳۳٤ درتهران)	دخو، نخود همه آش، خادم الفقرا، دخوعلی، برهنه خوشحال، رئیس انجمن لات و لوتها، خرمگس، جغد، دمدمی، اسیرالجوال.
یدالله رحیمی فر (متولد ۱۸ بهمن ۱۳۰۳ هـ .ش در رامهرمز)	دانش، بچه رامهرمز.
عبدالعلی رزّاقی	رزاق الشعرا، رزاق الشعرا تویسرکانی، بچه تویسرکان
بهرام رضوی (متولد ۱۳۲۳ هـ .ش درآمل)	روشن، بچه ذاکر، عسل.
قاسم رفقا	او یار تقی، یالفوز، قاسم آقا، رفیق الشعرا
سید غلامرضا روحانی (متولد ۲۱ اردیبهشت ۱۲۷٦ هـ .ش در مشهد درگذشت شهریور ۱۳٦٤ هـ .ش در تهران)	اجنه، مجنه، اجنه — مجنه.
ابوالحسن روح القدس	مارعینکی اسدآبادی.

رهی معیری
(متولد ۱۲۸۸ ه.ش درتهران–
درگذشت ۲۴ آبان ۱۳۴۷ ه.ش درتهران)
رهی، زاغچه، حق گو، شاه‌پریون، رک گو، گوشه گیر.

یحیی ریحان
(متولد ۱۲۷۲ ه.ش درتهران – درگذشت
۱۳۶۳ ه.ش درتهران)
سمیعیان

حسن زارع
پسرکدخدا، زارع الشعرا.

علی اصغر زعفرانی
سرخوش کرمانشاهی.

خلیل سامانی (درگذشت ۱۳۶۰)
موج، خلیفة الشعرا، سامان الشعرا.

احمد سروری
جن بوداده، سلندر.

مهدی سهیلی
(متولد ۱۳۰۳ ه.ش در
تهران – درگذشت ۲۵ مرداد
۱۳۶۶ ه.ش در تهران)
چاقالو، نمکدون، هاردی، بذله گو، الشیخ مهدی سهیل الدین التهرانیه، شازده پسر، کثیرالاضلاع، جهاندیده، شبیه الاعراب، لوطی پسر، خواجه سهیل الملک، متلک گو، فکلی پسر، بازاری، جاهل العلما، شیرین، سهیلی

قاسم سیاره
آمهدی خان، بی خیال، آشفته، آشفتهٔ شهرضائی.

خسرو شاهانی
(متولد دهم دی ۱۳۰۸ ه.ش
درنیشابور)
شامیوهٔ خراسون، نمدمال، شادونه، بچه خراسون، خ – ش آق معلم.

رضا شاهد کفاش
رضا کفاش، شاهد، مفلوک الشعرا.

امیر شاهی
هما.

خیام شعبانی.
(متولد ۱۳۱۵ ه.ش درروستای
صمغ‌آباد قزوین)
خیام.

فتح الله شکیبائی
ف – بهبهونی.

سیدمحمدحسین بهجت تبریزی
(متولد ۱۲۸۳ یا ۱۲۸۵ ه.ش
در تبریز– درگذشت ۲۷ شهریور
۱۳۶۷ ه.ش درتهران)
شهریار، قراضه.

اسدالله شهریاری (متولد ۱۲۹۹ هـ .ش درکرمانشاه)	حسن علی جعفر، ش — ترسو، شبکور، شایان، یارو، سرخلوتیان، قناس الشعرا. ش — سرخلوتیان.
پرویز شهیدی	شل گوش، پرویز.
کیومرث صابری فومنی (متولد هفتم شهریور ۱۳۲۰ هـ .ش در صومعه سرای گیلان)	گردن شکسته، گردن شکستهٔ فومنی، میرزا گل، عبدالفانوس، ابوالپیاده، لوده، ریش سفید، گل آقا، مش رجب، غضنفر، شاغلام، ممصادق، ممصادق خان و...
محمد صالحی آرام (متولد ۱۳۱۷ هـ .ش درهمدان)	ملا، ملاصالح، م — ص، صالحی، صالح الشعرا، دادا همدانی، دادا — درآقا، صالح الشعراء همدانی و...
عمران صالحی (متولد ۱۳۲۵ هـ .ش درتهران)	بچه جوادیه، زرشک، ابوطیاره، ابوقراضه، زنبور، مداد، ع — مداد، میخ طویله، یکی از بزرگان اهل تمیز.
ابراهیم صهبا (متولد ۱۲۹۰ هـ .ش در محولات تربت حیدریه)	صهبا، شیخ سرنا، ابرام سر پا، شیخ الشعرا،
سیدعلی طاهری سدهی (متولد ۱۲۸۰ هـ .ش در قریهٔ ورنوسفادران اصفهان)	شیوا.
محمدعلی طاهریا (متولد ۱۳۰۸ هـ .ش درسمنان— درگذشت ۱۳۶۵ هـ .ش درسمنان)	قرتی الشعرا
عبدالله ظهوری	یاور، ع — ظ. یارو.
عارف قزوینی	عارف
حسین عاطف (متولد ۱۹ دی ۱۲۹۰ هـ . ش درتهران)	فین فینی، بابا چماقلو.
کیومرث عباسی	بچه قصری، ک . بچه قصری.

جواد عطارد (متولد ۱۳۰۴ هـ . ش درشیراز)	ج ــ عطارد.
عمادالدین برقعی	عماد
احمدرضا غفورزاده (متولد ۱۳۰۸ هـ . ش درقریهٔ ورنوسفادران سدهٔ اصفهان)	طلائی، طلائی اصفهانی.
عباس فرات (متولد ۱۲۷۳ یا ۱۲۶۹ هـ . ش دریزد ــ درگذشت آبان ۱۳۴۷ هـ .ش درتهران)	فرات، ابن جنی
مرتضی فرجیان (متولد ۱۳۱۳ هـ .ش درتهران)	شاگرد تنبل، فینگیلی، کل توپی، هدی کوچولو، سبدمیرزا، خان داداش، هاله، ابوشنبلیله، سپیده، دائی مرتضی، شونول.
محمد ابراهیم فرخی یزدی (متولد ۱۳۰۶ هـ . ق دریزد ــ درگذشت ۲۵ مهر ۱۳۱۸ هـ .ش درتهران)	فرخی
دکتر خسرو فرشیدورد (متولد ۱۳۰۸ هـ .ش درملایر)	شاعرالکی، شیخ الشعرا، دربدرالشعرا.
کریم فکور	شیطونک، شیطان، فتنه، بنده‌زاده، کریم، فکلی، سخن‌چین، ارادتمند، خوشحال.
محمدتقی کهنموئی (درگذشت به سال ۱۳۶۳ هـ . ش درتهران)	م ــ سیبیلو، لبخند، کوتوله و اویلا، بچه گربه، پیش‌پیشی، م ــ کوچولو.
دکتر مسعود کیمیاگر	زردآلو عنک، آلوزرد، دوقلو، ک. انگولکچی.
ح . ب . گرگین	کشتی نفت کش.
احمد گلچین معانی (متولد ۱۲۹۵ هـ .ش درتهران)	گلچین، لجباز، شاعر، نوچه، بچه مکتبی، سارق دیوان، یغنعلی، گل‌آقا، سجاف دفتر، اشعرالممالک، سیمرغ.
تیمور گورگین (متولد ۱۳۱۳ هـ .ش درچولاب میان کوچصفهان ــ آستانه اشرفیه)	مورچه رشتی، بندهٔ خدا، کاسگول (گیله‌مرد)، رومیت کاسا،

	ت‌ــ کـامبیـز، مقروض‌الشعـراء، مولانا رشـتی، تلـخوم، بی‌موخ میرزا.
مهندس محمدعلی گویا	گویای اسرار، بلبل گویا، لال، شیر گویا.
محمود گیوی	بزبزقندی، نی‌نی کوچولو، آق‌محمود، خاله رورو.
محمدجواد محبّت	م. آدمیزاد، آدمیزاد، میز مم جواد، آمیز مم جواد، ج. محبت.
منوچهر محجوبی	محجوب‌الشعرا، بزمجه، همه سر حریف، کمرو.
حسین مدنی (متولد ۱۳۰۵ ه .ش)	لک‌لک میرزا، ح‌ــ غریبه، مطلق، ح‌ــ مطلق، روده‌دراز، برهنهٔ خوشحال.
عیسی مسیحا	عـیسـی میـرزا، سـایه‌وار، اعـتـدالـی، بچـه فشـکالـی، نـی‌لبک، سوت‌سوتک.
رحمت‌الله مطهری (متولد آذر ماه ۱۳۱۰ ه .ش در شهرضا)	بیکار اصفهانی، فقیر اصفهانی، آذر اصفهانی.
مرتضی معتضدی	م‌ــ شبدر، فضول آغاسی، زرّافه، م‌ــ روزدر، مـلا سه شنبه، م‌ــ شـیخ بچّه، م‌ــ حـالـی به حالی، م‌ــ شـاعر بعد از این، م‌ــ دراز علی بک، م‌ــ شیخ ولی خـان، م‌ــ زهرمار، م‌ــ بزن و برو، م‌ــ جانماز آب کش، ضد ساواک، م‌ــ ملا چغندر، م‌ــ بی‌تربیت، مرتضی خان، م‌ــ چماق علی بک، ملا شبدرالدین دارقوزآبادی.
ابوالحسن ملک	ابوالحسن‌ــ م.
استاد ملک حجازی (متولد ۱۲۷۰ ه .ش در یزد)	قلزم.
حاج محمد باقرمهدی‌قلی‌خان (متولد ۱۳۱۲ ه .ش درتهران)	بچه ورامین، مخلص، شب‌پره.
علی میثاقی (غلامعلی لقائی) (متولد ۱۲۹۲ ه .ش‌ــ درگذشت اول بهمن ۱۳۶۱ ه .ش)	مش مسـلـم، مش مـندلـی، تـولـه خـرس، بـی‌رگ، دوسر طلا، مفلـوک، قوچـعلی، نـنه هـمدم، اجاره‌نشین، نـقدعلی، مافـنگی، گـربهٔ مرتضـی علی، سـر خـر، حمال‌بـاشی، قنـدعـلی، زرشک علی، گداعلـی، لقا، م‌ــ امتیـاز، نقلعلی، سنگسری، سنگپائی،

علامهٔ درگزینی، شوفره، ممتاز، غلامعلی لقائی.

محمد صادق میرفندرسکی ممصادق‌خان.

پرویز نامدار اردک میرزا، پهلوان پنبه، خبر باف.

هوشنگ نامدار ه.ن. مربّا، میرزا هوشی،.

محمدعلی نجاتی
(متولد ۱۲۸۶ ه.ش درتهران) ن— جنی.

سید اشرف‌الدین حسینی
(متولد ۱۲۸۷ ه.ق درقزوین—
درگذشت ۱۳۰۵ ه.ش درتهران) نسیم شمال. سید اشرف.

حسین نعیمی ذاکر
(درگذشت بهار ۱۳٤٤ ه.ش) مجرد، ور پریده، تاج‌الشعرا، رامشگر، نون— سیلوزاده، کاکا شهرفرنگی، بلور قهوه‌ای، فضول آقا.

اسماعیل نواب صفا
(متولد ۱۳۰۳ ه.ش درکرمانشاه) صفا، بچه کرمونشاه، ا.بچه کرمونشاه، ا.ن. مرشد صفا، ا.نواب صفا، نواب صفا.

نصرت‌الله نوحیان
(متولد ۱۳۰۱ ه.ش درسمنان) نوح، سپند، نوح بن اسپند، میغ، بچه سمنون.

علی اسفندیاری
(متولد ۱۲۷٦ ه.ش دریوش مازندران
درگذشت ۱٦ دی ۱۳۳۸ ه.ش درتهران) نیما، نیما یوشیج.

نورالله وثوقی
(متولد ۱۳۱۹ ه.ش درشهرضا) نیم وجبی.

ناصر وحید یوسفی ابوالوحید ابوالبیخیر، گامبوی تهرانی، تپلی.

یحیی وکیلی زند
(متولد ۱۳۱۹ ه.ش درگرگان) وکیل باشی، شنگول‌الشعرا، گرگانی، مانی گرگانی، م— گرگانی، ی— و. وکیل باشی.

جلال‌الدین همایی
(متولد ۱۹ دی ۱۲۷۸ ه.ش دراصفهان—
درگذشت ۲۸ تیر ۱۳۵۹ ه.ش درتهران) سنا، همایی.

شهریار یاربخت عمو نوذر، نوذر اصفهانی، بابا نوذر اصفهانی، خر گردن.

جایگاه و حدود عناصر مبهم طنز

گفتیم دامنهٔ طنز در زندگی آدمی گسترده و پیچیده است. این گستردگی و پیچیدگی به اندازه‌ای است که گاه نمی توان بسیاری از این قوالب، انواع و عناصر طنز را در بخشی جا داد، یا جایگاه و قالبی را برای آن‌ها در نظر گرفت و حدود و ثغوری برای آنها تعیین نمود. در عین حالی که می توان این عناصر، قوالب و انواع طنز را به یکدیگر ربط و نسبت داد و یا این موارد را پاره‌ها و بخشهای یکدیگر دانست. عناصر یا قوالب مورد نظر از این قرارند: ادا، ادا درآوردن، ریا و تظاهر، دوز و کلک، شکلک، کنایه، قر، اطوار، فیس و افاده، پُز، پُزدادن، لنگ، لنگیدن، چشم ازحدقه درآوردن، کج: رفتن— خواندن—نوشتن و...، بد: خواندن— گفتن— نوشتن...، غرولند کردن، وز وز کردنِ زنبور، سکسکه، سکسکه کردن، لرزیدن، لرزش، دم جنباندن، ابرو تکاندن، چشمک زدن، حالت هایی از عدسه کردن و خمیازه کشیدن، باد معده (گوز دادن) در کردن، چُس دادن، لکنت زبان، نوعی آواز خواندن، نوعی نواختن آلات موسیقی و... که همهٔ این عوامل در خنداندن و گریاندن آدمی مؤثرند و آدمی را متوجه گسترهٔ طنز می نمایند و همهٔ آنها دارای یک سری شدت و ضعف نیز می باشند.

بهانه

بهانه، تاکنون در هیچ منبع و مأخذی که در حوزهٔ طنز نوشته شده، به عنوان طنز و ارکان آن یاد نشده است. در صورتی که این پدیده می تواند به عنوان یکی از موضوعات مورد کاربرد طنز و فکاهه مطرح باشد. چه حضور طنز بهانه‌ای را می توان در متل، مثل، چیستان، شعر، بازی، داستان، لالائی... (در قالب فولکلور) و غزل، قصیده، قطعه، رباعی، دوبیتی، مثنوی و... موضوعات سیاسی، اقتصادی، ادبی، اجتماعی، روانشناسی و... به گونهٔ ضعیف، متوسط، قوی، تلخ و شیرین دریافت. مانند:

مثل بهانه‌ای بهبهانی[1]:

■■ یا نمی‌شَم حموم یا پُشتی گِلَم می!

برگردان: یا به حمام نمی روم یا گل سرشور زیادی می خواهم!

۱— به روایت خواننده‌ای (با نام مستعار غنچه شکوفا) از خوانندگان و همکاران پر و پا قرص صفحهٔ فرهنگ مردم مجلهٔ اطلاعات هفتگی.

پیشگفتار دوم

تاریخ تحلیلی

مطبوعات طنز و فکاهی معاصر

مطبوعات طنز و فکاهی

مطلع:

با ظهور ماشین چاپ سربی در ۱۲۳۱ و چاپ سنگی در ۱۳۴۰ و چاپ نخستین روزنامه میرزا صالح شیرازی در سال ۱۲۵۳ وابسته به خدمات وزارت امور خارجه[۱]، و چاپ و انتشار مطبوعات سیاسی و انتقادی و شب‌نامه های اینگونه در کشاکش اوضاع نابسامان سیاسی — اجتماعی حکومت قاجاریه و سلطنت جابرانه و خودباخته ناصرالدین‌شاه و فرزندانش، مطبوعات طنز و فکاهی نیز به پیروی از مطبوعات طنز و فکاهی کشورهای پیشرفته اروپا ظهور کرد. نخستین نشریهٔ فکاهی و طنز در آخرین سالهای دورهٔ استبداد، شب‌نامهٔ فکاهی[۲] بود که حدود سال ۱۲۷۲ شمسی پس از قضیهٔ تحریم و لغو تنباکو بگونهٔ نامنظم چاپ و منتشر می‌شد که عموماً مخفیانه و به طور رایگان توزیع می‌گردید.

پس از آن نخستین روزنامهٔ طنز و فکاهی «طلوع»[۳] بود که در سال ۱۲۸۰ شمسی به همت میرزا عبدالحمیدخان متین السلطنه از متفکران مردم بوشهر و نمایندهٔ دورهٔ دوم مجلس شورای ملی در شهر بوشهر و زمان سلطهٔ ناصرالدینشاه پا به عرصهٔ وجود نهاد. و بعد از طلوع، نخستین روزنامهٔ کاریکاتوری، «نامهٔ ادب»[۴] به همت ادیب الممالک شاعر نامدار معاصر انتشار یافت که کاریکاتورهای آن را «حسین الموسوی» نقاشباشی آستان قدس به گونهٔ ابتدائی و ساده می‌کشید. و انتشار مطبوعات طنز و فکاهی ادامه یافت تا عصر حاضر که آخرین نشریهٔ فکاهی یعنی مجلهٔ «خورجین» همچنان انتشار می یابد. البته مطبوعات طنز و فکاهی از آغاز تاکنون با دو مقولهٔ مهم یعنی پدیدهٔ اجتماعی و سیاسی همراه و همگام بوده و

۱— تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، از استاد محیط طباطبائی ص ۱۵.

۲— شرح آن در ذیل الفبائی نشریه آمده است.

۳— شرح آن آمده است.

۴— توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شمارهٔ مسلسل ۵، اردیبهشت ۱۳۴۲ ص ۳.

از سادگی و ابتدائی بودن به پیچیدگی و تکامل و تنوع و احراز تجربیات شخصی و بین المللی کشیده شده است.

آنچه که در قلمرو طنز مطرح است و نیز باید در تصحیح و تتمه و تکلمهٔ آراء مطبوعات طنز و فکاهه[5] گفت، این است که طنز تنها برای خندیدن و سرگرم بودن نیست و چاشنی اصلی و اساس طنز، خنده و خندهٔ صرف نیست بلکه خنده یکی از نتایج طنز است و گاه گریه، تاسف، تأثر، رنج و اندوه مایه طنز می شود و این عوامل در تغییر ذائقه، طبع، اندیشه، حرکت و دگرگونی مردم مؤثر است. سخن در این باره فراوان است. در اینجا ضمن ارزیابی و بررسی نکاتی ازاندیشه های حوزهٔ طنز، مطبوعات طنز و فکاهه به ترتیب حروف الفبا شرح و توضیح داده شده است. تا آنجا که توان داشتیم و جستجو کردیم، سعی نموده ایم نشریه ای از قلم نیفتد.

تقسیم بندی ادواری مطبوعات طنز و فکاهه

مطبوعات طنز و فکاهه را می توان به لحاظی درادوارتاریخی معاصر بدین گونه تقسیم بندی نمود:

۱ــ مطبوعات طنز و فکاهه قبل از صدور فرمان مشروطیت (در ۱٤ مرداد ۱۲۸۵ ه .ش): مانند: روزنامهٔ طلوع، ادب، شب نامه.

۲ــ مطبوعات طنزوفکاهه پس ازصدورفرمان مشروطیت تا کودتای حوت ۱۲۲۹ ه . ش توسط رضا پهلوی: مانند: روزنامهٔ صوراسرافیل، روزنامهٔ نسیم شمال، روزنامهٔ ملانصرالدین، روزنامهٔ کشکول، روزنامهٔ تنبیه، روزنامهٔ آذربایجان، روزنامهٔ حشرات الارض، روزنامهٔ چنته پابرهنه، روزنامهٔ بهلول، روزنامهٔ جنگل مولا . . .

۳ــ مطبوعات طنز و فکاهه از کودتای رضا پهلوی تا شهریور ۱۳۲۰ ه .ش: مانند: روزنامهٔ نسیم شمال، توفیق، امید، روزنامهٔ قرن بیستم، روزنامهٔ یویو، روزنامهٔ ناهید.

٤ــ مطبوعات طنز و فکاهه از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷: روزنامهٔ بابا

۵ــ بنگرید به: توفیق فکاهی ماهانه: الف: سال اول شمارهٔ ۳، اسفند ۱۳٤۱ ص ۳. ب: سال پنجم، شمارهٔ مسلسل ٤۹، دی ماه ۱۳٤۵ ص ۳. پ: سال پنجم شمارهٔ ٤٦ مهر ۱۳٤۵ ص ۳. ت: سال سوم شمارهٔ ۲٦ بهمن ۱۳٤۳ ص ۳. ث: سال سوم شمارهٔ ۲۵ دی ۱۳٤۳ ص ۳. ج: سال سوم شمارهٔ ۲٤ آذر ۱۳٤۳ ص ۳. چ: سال سوم شمارهٔ ۲۳ آبان ۱۳٤۳ ص ۳. ح: سال سوم شمارهٔ ۲۲ مهر ۱۳٤۳ ص ۳.

شمل، روزنامه توفیق، مجلهٔ کشکیات ضمیمهٔ تهران مصور، مجلهٔ کاریکاتور، روزنامهٔ یو یو، مجلهٔ حاجی بابا، روزنامهٔ خورشید ایران، روزنامه کرنا، مجلهٔ متلک، چلنگر.

۵- مطبوعات طنز وفکاهه پس ازپیروزی انقلاب اسلامی: روزنامهٔ فریاد خزر، مجلهٔ فانوس، روزنامهٔ توفیق دیدار، روزنامهٔ جنگ، روزنامهٔ منافق، روزنامهٔ قیل و قال، روزنامهٔ ارتجاع، هفته‌نامهٔ ضد کمونیست‌ها و منافقین، نشریهٔ زرخ پوتار، مجلهٔ حاجی بابا، مجلهٔ جوک، مجلهٔ فکاهیون، مجلهٔ خورجین، لوتی، مش حسن، هیاهو، خرمن سوزان، بختک، ملانصرالدین، دخو، قیف، بمبو، دوره گرد، رفتگر.

نامگذاری مطبوعات فکاهی:

نکته شایستهٔ بررسی در دایرهٔ مطبوعات فکاهی، مسئلهٔ «نامگذاری» است. همهٔ بنیانگزاران مطبوعات فکاهی ایرانی از مشروطه تاکنون نام‌های نشریات خود را از عناصر محیطی وام گرفته‌اند به گونه‌ای که با دیدن نام این نشریات خنده بر لبان خواننده نقش می‌بندد. مثلاً واژهٔ «خورجین» در اصل مفهوم بدی ندارد اما به لحاظ تناسب با «خر» حیوان بارکش و صفت ویژه‌ای که این دو دارند؛ بی اختیار خنده بر لبان آدمی نقش می‌بندد. یا مثلاً مجلهٔ «زنبور» که نشانهٔ نیش زدن است و کنایه از نیش زمامداران وقت و در عین حال ایهامی است به‌این موضوع که نشریه یاد شده کارش نیش زدن به مسائل اجتماعی و سیاسی و چهره‌ها و زمامداران است. و یا نشریهٔ «حشرات الارض» یعنی «حشره‌های روی زمین» که اشاره به آدم‌های بد و پست و ستمگر و دیکتاتور است. و یا «ملا عمو» و «بهلول» و «ملانصرالدین» که اشاره به آدمهای ساده و رک گو است و در عین حال کارهایشان سراسر طنز و فکاهه و شوخی است.

اهداف نشریات طنز وفکاهی:

اهداف نشریات طنز و فکاهی، عیب شماری جامعه، دستگاههای دولتی و اداری و غیر آن و نقص زدائی و راهنمایی همه اقشار جامعه است. این نشریات با همه کس و همه چیزشوخی می‌کنندو واهمه ای ازهیچ کس وهیچ چیزندارند. روزنامهٔ امید در تبیین اهداف و فرهنگ نشریات فکاهی و طنز می نویسد: «این نکته مورد توجه است که مندرجات جراید فکاهی ایران تا به حال تقریباً جدی بوده و با هر کس طرف بودند ضدیت و با هر کس دوست بودند جدا حمایت می‌کردند در صورتی که روزنامه فکاهی باید غیر از این باشد

حقایق را به طور سربسته و تعریض بگوید بدون اینکه نسبت به یک شخص یا دسته هتاکی کند.[۱]» در صورتی که در برخی اوقات این نشریات از مسیر اخلاق و اصالت و ارزش های خود جدا شده، به انحراف، هتاکی، اشاعهٔ فساد و بی مزگی و... کشیده شده‌اند مانند بیشتر کارها و آثار نشریات توفیق و تهران مصور و...

بازی با واژه‌ها در مطبوعات طنز و فکاهی

در مطبوعات طنز و فکاهی بازی با واژه‌ها یکی از مسائل مهم پرداخت و توجه دقیق در مطالعات آن می باشد. این نوع بازی متناسب با حوادث و پدیده ها و افراد و عناصر روزگار و مورد توجه و مسئلهٔ زمان یک نشریه طنز است. با توجه به حضور این پدیده می توان کتابی مستقل و جامع و متنوع و شیرین نوشت. البتّه در هر نشریه این نوع بازی بستگی به قلم و نوع تفکر و اندیشه و علم نویسندگانش دارد. در حوزهٔ بررسی بازی با واژه‌ها می توان انواع طنز و فکاهه و صناعات ادبی را یافت و نیز در این دایرهٔ فرهنگ برای شناخت نام درست و اصلی هر واژه باید با بازی و سر هم کردن خود واژه و مراجعه به مطبوعات جدی و سیاسی وقت مقصود را یافت. این فرهنگ پس از شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش تولد یافت و اوج آن از سال ۱۳۳۵ ش تا ۱۳۵۶هـ.ش بود. به نمونه هائی از این نوع بازی و سرگرمی با واژه‌ها توجه کنید:

نام واژه	نام اصلی واژه
خورسوانی	خسروانی، از مسئولان رژیم شاهنشاهی بویژه در سال ۱۳۴۶
شهرتاری	شهرداری، یعنی سازمانی و ادراه و اُرگانی که بجای آبادانی سبب تاریکی و ویرانی شهر است.
نی نی بوس	مینی بوس
شرکت زائد	شرکت واحد، شرکت واحد اتوبوس‌رانی وابسته به شهرداری هر شهر بویژه تهران.
وزارت بیطاری	وزارت بهداری و بهزیستی
حزب چاخان نوین	حزب ایران نوین

۱ــ روزنامه امید، سال اول شماره اول شنبه ۱۷ اسفندماه ۱۳۰۸ شمسی به نقل ا تاریخ جرائد و مجلات ایران ج ۱ ص ۲۷۸.

شرکت زاهد شرکت واحد اتوبوس رانی

وزارت بیکاری وزارت بهداری

مجلس ثنا مجلس سنا، یعنی مجلسی که بیشتر ثنا خوان شاه و... بودتا اصلاح گری مملکت.

ثناتور سناتور یعنی ثناخواه شاه و دار و دسته اش

اخ بار اخبار

حزب خردم حزب مردم

مجلس شوربای میلی — مجلس شورای ملی

وزارت آمرزش و ور پرش — وزارت

مشدی هو پیدا مشهدی هویدا (نخست وزیر رژیم پهلوی)

عنتر سادا ت انور سادات — رئیس جمهور مخلوع مصر

کرسی خانه مجلس شورای ملی

حزب اینار وببین — حزب ایران نوین

قبرستانی دبستانی (اشاره‌ای طنزآمیز به سه یار دبستانی و یکی از رجال)

عصائی امیرعباس هویدا (نخست وزیر رژیم پهلوی)

حزب رسواخیز حزب رستاخیز

جیمی زرزر جیمی کارتر (از روسای جمهور آمریکا)

محمدرضا پالانی محمدرضا پهلوی (آخرین شاه تاریخ ایران و دومین شاه رژیم پهلوی)

سمبل های مطبوعات فکاهی:

حضور افراد و عناصری به عنوان سمبل و به اصطلاح گوینده و همه کارهٔ شخصیتی مطبوعات، ویژگی دیگر نشریات فکاهی است که سرشار از نکتهٔ ظریف و طنزوانتقادات است. مثلاً در روزنامه «حشرات الارض» «غفار وکیل» از این دست سمبل هاست که در جامهٔ یک دیوانهٔ بازارگرد معروف تبریز ظاهر می شده و حرفهای موردنظر از زبان و اشارات و حرکات او زده می شد. به عنوان نمونه در شمارهٔ اول همین نشریه در معرفی «غفار وکیل» به عنوان منشی اول اداره آمده: «چند روزی است که دوستان ما منتظر دیدار روزنامه حشرات الارض بوده و به خیال خودشان که غفار وکیل منشی اول اداره به عالم مطبوعات چه تحفه

خواهد آورد و یا برای مشترکین با دندان های خود از هوا گنجشک شکار خواهد کرد یا آنکه به سر کچل آنها دوائی خواهد مالید. نه خیر هیچ یک از این ها نیست. کل اگر طبیب بودی، سر خود دوا نمودی. غفار وکیل اگر تا این درجه ها مدبر و کاردان بود تا حال به جهت خود فکری می‌کرد.»

و در روزنامهٔ «توفیق» چهار شخصیت به نام «کاکا توفیق» یک مرد تیزبین، رک گو و سرسخت، «گشنیز خانم» عیال او، شوهر دوست، گاه متحیّر و زمانی متلک گو و همچنین «ممولی» میمون کاکا که اکثراً یک دوست وفادار همراه کاکاست،، دیده می‌شوند. هر زمان که کاکا کسی را برای درددل ندارد، خطاب به ممولی صحبت می‌کند. شخصیت چهارم «ملت» است. مردی با لباس دهقانی، ساده، زودباور و تماشاچی که اکثر موارد همپای کاکاست و با او راز و نیاز می‌کند.

کاکا توفیق یک فرد، دو گروه و سه موضوع ثابت برای حملات دائمی خود دارد. فرد مزبور همیشه «صدراعظم» وقت است که به هر یک عنوان خاص می دهد. چنانچه علی امینی را «صدراعظم کمربندی»، اسدالله علم را «صدراعظم کلنگی» نامیده است و حسنعلی منصور نیز گاه «ناسور» و گاه «قمصور» لقب می‌گیرد»[1] و امیرعباس هویدا «صدراعظم عصائی و مشدی هوپیدا و...

نشریات فکاهی و طنز محلی

یکی از نکاتی را که باید در حوزهٔ طنز امروز ایران در نظر داشت، حضور نشریات فکاهی و طنز و کاریکاتور محلی زبانها، گویش ها و فرهنگ های بومی ایرانی است که بیشتر این حضور را در آذربایجان، خراسان، اصفهان و گیلان و فارس می بینیم. که صد البته آذری ها گوی سبقت را ربوده‌اند و در این باره نیز چونان دیگر خصایص و سبقت جویی ها برنده‌اند. نشریات مستقل ترکی آذری و ترکی- فارسی و گاه فارسی درحوزهٔ طنز معاصر جای ویژه‌ای از تبحر آذری ها را نشان می دهد و افزون بر آن سهم ارزشمند متفکران این دیار را مورد ارزیابی و سنجش قرار می دهد. هم آثار مطبوعاتی طنز آذری ها و دیگر مناطق مبین این نکته است که شهرستانی ها برخلاف اظهارنظر برخی، از تهرانی ها و پایتخت‌نشین ها و تحولات و دگرگونی های روزگار، دور و غافل نبوده‌اند. مثلاً آثار محلی و

۱- سیری در مطبوعات ایران، از مسعود برزین، ص ۸۲.

صرف آذری به زبان ترکی آذری‌ها منتشره در آذربایجان چون: شب‌نامه، ملانصرالدین، آذربایجان (نیمه ترکی)، آی ملا عمو (نیمه ترکی)، مزه‌لی، مشعل، بابای امیر، طوطی، لک‌لک، کل نیت، آری، زنبور، بهلول از این دست آثار می‌باشد.

سرقات ادبی در مطبوعات فکاهی

«سرقات ادبی» مبحثی اُست که متأسفانه در تاریخ ادبیات فارسی وجود و حضور دارد. استاد جلال‌الدین همایی «ره» فصلی جامع در قلمرو و انواع سرقات ادبی در کتاب ارزشمند خود «فنون بلاغت وصناعات ادبی (ج ۲ ص ۳٤۵ — ٤۰۰) آورده‌اند که در عین حال در جایی (ص ۳۷٤) فتوآصادر کرده‌اند و اجازه‌داده‌اندکه سرقت مگر در شعر و نثر فکاهی باشد و نیز در مواردی دیگر. ضمن رد نظریه استاد همایی و ارجاع خوانندگان به مطالب کلک ایشان، خاطرنشان می‌شویم که سرقات ادبی در هر مورد حتی قلمرو طنز و فکاهی نیز خطا و گناه است.

متأسفانه سرقات ادبی در حوزهٔ طنز از آغاز مشروطه وجود داشته و تا امروز هم در مطبوعات طنز و فکاهه حضور دارد. انواع سرقات ادبی، خواه آگاهانه و خواه غیر آگاهانه و سهواً در آثار بزرگان طنز معاصر و جاه‌طلبان و شاعران تازه به ظهور آمده نمود و جایگاه بسیار بدی پیدا کرده است که عوامل گوناگونی دخیل این پدیده است. ما شاعران و نویسندگان طنزپردازرابه‌پرهیزازاین مواردسفارش می‌کنیم. بدیهی است درحوزهٔ «سرقات ادبی» در قلمرو طنز نیز سخنی مفصل می‌توان گفت.

مطبوعات طنز و فکاهی

به ترتیب حروف الفبا

آذربایجان[1]

روزنامهٔ فکاهی «آذربایجان» به مدیری، مؤسسی و کوشش و نگارش آزادیخواه تبریز حاج میرزا آقا تبریزی (همان حاج میرزا آقا بلوری) منتشر می شد. البته مدیریت اولی آن برعهدهٔ علیقلی صفراوف بود. این روزنامه در سال ۱۳۲۵ هجری قمری با تصاویر رنگین در تبریز انتشار می یافت. در سرلوحهٔ آن آمده: «مکاتبات به اسم حاج میرزاآقا تبریزی فرستاده شود. مدیر و منشی اول علیقلی مدیر احتیاج سابق». آذربایجان در واقع پابه پای و خط مشی و اندیشه و شیوه و اقتباس موضوعی «ملانصرالدین» ارائه می شد. و به همت و توجه سردار ملی «ستارخان» تأسیس یافت. و مطالب آن به دو زبان آذری و فارسی نوشته می شد.

نخستین شمارهٔ «آذربایجان» در روز ٦ محرم ۱۳۲۵ هـ .ق منتشر شد.

ناظِم آخوندوف (در آذربایجان طنز روزنامه لری ص ٦۱ و ٦۲) می نویسد که وقتی نخستین شمارهٔ آذربایجان منتشر شد ستارخان گفت: «امروز عید ملی خلق آذربایجان است» و از شدت هیجان اشک در چشمانش حلقه زد.

«آذربایجان» به گونهٔ هفتگی انتشار می یافت و جمعاً ۲۰ شماره آن (یعنی تا تاریخ ششم شوال ۱۳۲۵ هـ .ق) با حروف سربی منتشر شد.

جای تردیدی نیست که روزنامهٔ «آذربایجان» سهم ارزشمندی در انقلابهای تبریز و ایران داشته و از لحاظ فرهنگ و ادبیات فارسی و آذری از منابع مهم بشمار می آید.

بهای یک نسخهٔ «آذربایجان» ١٤ شاهی، قیمت اشتراک سالیانه در تبریز و اطراف چهار تومان و نشانی ادارهٔ روزنامه: تبریز، تیمچهٔ حسینیه، ادارهٔ روزنامهٔ آذربایجان بود.

از نمونه آثار طنز «آذربایجان» می توان این آثار را به امضای حاج بابا یاد نمود:

ای قلم ای نور ظلمت سوز من　　ای قلم ای صبح روزافزون من
ای قلم ای گنج بی پایان تونی　　ای انیس وحشت و هجران تونی
خامه ام ای محرم افکار من　　ترجمان فکرت و اسرار من

۱— ونیز بنگرید به: تاریخ روزنامه ها ومجله های آذربایجان ج ۱ ص ۱۲٦—۱۳۵، آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۳۳۰—۳۳٤، تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۱ ص ۱۰٦— ۱۱۰، از صبا تا نیما ج ۲ ص ۵۳، تاریخ مشروطهٔ ایران کسروی ص ۲٦۹ و ۳۷۳ وتاریخ فرهنگ آذربایجان ج ۲ ص ۲۱، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۲۲۰.

ایها المحبوس فی سجن الظلم ایها المظلوم من هم وغم
سالها و ماهها بس خفته‌ای کان دری می بایدت تا سفته‌ای
حالیا برخیز شه دستور داد اندر آتش دید ما را نور داد
باز گو ای باز پرافروخته با شه و با ساعدش آموخته

و نیز:

ایران: ایران: ای وطن مقدس و ای خاک پاک اقدس، ای بهشت روی زمین و ای وادی پسندیده و دلنشین، ای دخمه شهنشهان جهان، و ای مکمن جهانداران کیان، ای ایران،ای مهد مدنیت و ای گهوارهٔ انسانیت، ای سرچشمهٔ علوم و ای منبع بدایع و فنون، ای ایران چه دلکش کشوری و چه ستوده مکانی... (چند سطر راجع به وطن) پس از آن به عنوان (ای وطن مهربان) اشعاری است که چند بیت آن از این قرار است:

هر که کویت دوست دارد کی زمردن سربتابد هرکه معبودش تو باشی سر زمعبد بر ندارد
هرکسی کوراوطن در پنجه اغیار ماند یا وطن را ترک گوید یا به کویش جان ببازد
ترک جان گفتن به کویت ای صنم سهل است وآسان هرکه سودای تو دارد، سرزفرمان بر ندارد

آری[1]

نشریهٔ ترکی زبان «آری» از دیگر نشریات دنباله‌رو ملانصرالدین بود. «آری» در زبان ترکی یعنی زنبور. این نشریه باشعار: اتحاد– اخوت و اسلامیت منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ آن در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۰م انتشار یافت و آخرین شماره‌اش در ۱۲ مارس ۱۹۱۱م در همان شهر باکو چاپ شد. صاحب امتیاز آن: علی محمدعلی‌یف و سردبیر: داداش بنیادزاده بود که از شمارهٔ ۹ به بعد سردبیری به دیگر مسئوولیت های علی محمد علی یف افزوده شد. اعضای هیئت تحریریهٔ آری، ده نفر بود و قطع این نشریه به اندازهٔ نصف اندازهٔ ملانصرالدین بود. آری همچنین سعی در دفاع از حقوق کارگران داشت. آری با توجه به آثار بیش از پنجاه امضاء و نام مستعار پر کار و خوش قلم چون «آری»، «خادم»، «ابوالبشر»، «ملاسارساق قلی»، «قارین قولی بگ» و... از محبوبیت وموفقیت خوب و چشمگیری برخوردار نبود.

۱– ونیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۱۶– ۱۲۰.

آرزو

نشریهٔ فکاهی «(آرزو» به صاحب امتیازی، مدیر و سردبیری: اسدالله میرسپاسی» مشاور حقوق و وکیل دادگستری در تهران منتشر می شد. شماره های سال دوازدهم آن در سال ۱۳۴٤ه.ش بود. این نشریه با روی جلد رنگی و قطع بزرگ و مطالب: عبارتهای کوتاه، داستان، شعر، عکس، کاریکاتور، انتقاد و... با بهای تک شماره: ۲ ریال و آبونمان یکساله ۲۰۰ ریال و نشانی: تهران— خیابان سعدی، پاساژسعدی انتشار می یافت.

آی ملا عمو[1]

روزنامهٔ فکاهی «(آی ملاعمو» به دو زبان آذری و فارسی توسط انجمن اسلامیه در محله شتربان تبریز به قطع خشتی و چاپ سنگی به قلم و مدیریت میرزا احمد مدیر مدرسهٔ بصیرت و مدیر روزنامه های اخوت، اتحاد و اسلامیه و به نظر برخی به مدیریت میرزا حسن و سعید السلطان انتشار می یافت. سال انتشار «آی ملا عمو» ۱۳۲٦ه.ق (۱۹۰۸ میلادی) است.

ارتجاع

روزنامهٔ فکاهی هفتگی «ارتجاع» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چاپ و منتشر شده است و هدفش افشا و نقاب‌زدائی از احزاب و دسته های سیاسی چپ گرا و راست گرا و منافق وقت چون: سازمان مجاهدین خلق ایران، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، حزب توده و... بود. «ارتجاع» که با عنوان «ارگان «سازمان رزمندگان مرتجع ایران» (سرما)» منتشرمی شدازنشریات موفق اما کم عمر فکاهی بود که مطالبی چون شعر، مطلب، مقاله، عکس، کاریکاتور، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. این نشریه بصورت سیاه و سفید چاپ می‌شد. نخستین شمارهٔ «ارتجاع» به بهای ۱۰ ریال در روز پنجشنبه ۲۳ اسفند ماه ۱۳۵۸ با چهار صفحه و آخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ ۷ در

۱— ونیز بنگرید به: تاریخ روزنامه ها ومجله های آذربایجان ج ۱ ص ۱۰٤—۱۰٦، تاریخ فرهنگ آذربایجان تألیف حسین امید ج ۲ ص ۲۱، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران تألیف ادوارد براون ج ۲ ص ۱۸۳، تاریخ مشروطهٔ ایران تألیف احمد کسروی ص ۵۳٦— ۵۳۸.



روز پنجشنبه ۵۹/۲/۱۸ به بهای ۱۰ ریال و چهار صفحه در شهر تهران انتشار یافت.

دیگرمشخصات «ارتجاع» ازاین قراراست: زیرنظرشورای نویسندگان. صاحب امتیاز: لاستیک میرزا. مدیر مسئول: فالانژ. سردبیر: حسنعلیجعفر. تهران— خیابان تهران نو، ده متری شادیاخ (شارق)، مسجد خاتم الاوصیاء، خادم مسجد (حسین آقا).

نمونهٔ طنز ارتجاع: به نقل از صفحه اول شماره اول آن تحت عنوان «ارتجاع از ره رسید»:

شاد باشید ای رفیقان مرگ بدخواهان رسید ارتجاع از ره رسید
موسوم افشاگریِ جمله مزدوران رسید ارتجاع از ره رسید
خستگان مرتجع را دارو و درمان رسید ارتجاع از ره رسید
جوجه های استالین را مرگ برخذلان رسید ارتجاع از ره رسید
بازتاب خواستهای ملت ایران رسید ارتجاع از ره رسید

* * *

دشمن بی شرم ما این تازگی پاک خر شده انقلابی تر شده
فحش های بس رکیکش چارواداری‌تر شده انقلابی تر شده
با رفیقه ارتباطاتش کمی بهتر شده(!) انقلابی تر شده
کیسهٔ ارباب روسی چون کمی شل‌تر شده(!) انقلابی تر شده
بند زیر شلواری مخلص کمی تنگ‌تر شده(!) انقلابی تر شده

ارژنگ

روزنامهٔ فکاهی هفتگی «ارژنگ» به مدیری و سردبیری: میرزا عبدالله وزیرزاده در اصفهان چاپ و منتشر می‌شد. این نشریه در وهلهٔ نخست هر پانزده روز یکبار منتشر می‌شد اما بعدها به گونهٔ هفتگی درمی‌آمد. نخستین شمارهٔ آن در اردیبهشت ماه ۱۳۰٤ هـ .ش از زیر چاپ درآمد. این نشریه ابتدا فکاهی و سیاسی صرف بود اما بعدها به چپ متمایل شده و صرفاً به انتقاد از سرمایه‌داری وهیئت های حاکمه می پرداخت. روزنامه ارژنگ ابتدا نام «علی ورجه» داشت اما از شماره دوم به این نام تغییر پیدا کرد.

ارژنگ شامل مطالب فکاهی نثر و نظم و کاریکاتور بوده و بیش از بیست و سه سال عمر داشته است بطوری که تا سال ۲۳ انتشارش ۸۱۲ شماره منتشر شده است. وجه اشتراک سالیانه ارژنگ دو تومان، برای محصلین و اهل معارف یک تومان و تک شماره سه شاهی بوده است. قسمت کاریکاتور روزنامه با چاپ سنگی و بقیه با چاپ سربی انجام می‌گرفت.

در اینجا مطلبی به عنوان نمونه از شمارهٔ اول ارژنگ عرضه می شود، توجه کنید:

«هر جا می روید اول یک فنجان چای و بعد یک قلیان و آخر مجلس هم یک فنجان چای و یک قلیان و وسط مجلس هم باز یک فنجان چای و یک قلیان است. وقتی می خواهید برخیزید باید به اندازه یک قلیان کشیدن باز بنشینید و یک فنجان چای بخورید.

منزل خان، به یک تاجر کاسب توی بازار درب دکان توی کوچه سر چهارراه توخیابان در مدرسه در کاروان‌سرا توی شهر بیرون شهر توی ده سرگردنه بالای کوه روی زمین زیرزمین همه جا چای، قلیان، سیگار، چپق، وافور همه وقت حاضر و همه کس هم معتاد است.[۱]»

استبداد

مجله هفتگی فکاهی «استبداد» در قطع کوچک خشتی در مطبعهٔ سربی (شرقی) چاپ می‌شد. اولین شمارهٔ آن در تاریخ پنجم شهر جمادی‌الثانی ۱۳۲۵ قمری و در ۱۶ صفحه چاپ و منتشر گردید. نام مدیر و سردبیر و صاحب امتیاز آن مشخص نیست.

وجه اشتراک این نشریه در وهله نخست این گونه بود:

قیمت اشتراک سالانه در تهران: ۲۴ قران/ در خارج: ۲۶ قران/ و هر جزو از آن در خارج دهشاهی و در تهران شش شاهی. که بعدها در تهران به ۲۴ قران و در ولایات به ۲۶ قران تبدیل شد.

آدرس آن: تهران، سنگلج، خانهٔ وکیل الممالک، شیخ الممالک، محل توزیع: کتابخانهٔ شرافت مقابل شمس‌العماره بود که بعدها به کتابخانهٔ تربیت انتقال یافت.

طبق اظهارنظر آقای صدر هاشمی در تاریخ جراید و مجلات ایران (ج ۱ ص ۱۵۳— ۱۵۵) تا جزوهٔ ۱۶ آن یعنی مورخ غرهٔ ذیقعدة‌الحرام ۱۳۲۵ هجری قمری و جزوهٔ ۱۷ آن رویت شده است.

از دیگر مشخصات آن این است:

در پشت صفحه اول مجله اینطور معرفی شده است: مجلهٔ استبداد حاصل افکار آن فرقه در انجمنهای سری»[!].

و در پشت صفحهٔ اول و آخر شمارهٔ اول سال اول مجله آمده:

«اعلان. این مجله همه روزه در تزیید اسباب کارساعی خواهد بود که انشاءالله الرحمن هر جزوه آن از جزوه سابق از هر جهت مفیدتر و بهتر شود...».

و نیز: «این مجله که موسوم به استبداد است و تا هزار نفر به توسط رقعه امر نفرمایند اسم او را تغییر نخواهیم داد هفته‌ای یک جزو به طبع خواهد رسید. وقتی که هزار رقعه ممضی از ارباب دانش رسید آن وقت مسمی به (مجله مشروطیت) خواهد شد والا بر استبداد

۱— ونیز بنگرید به تاریخ جراید و مجلات ایران ذیل حرف الف.

خود مثل هزار نفر دیگر باقی خواهیم بود.».

و نیز آمده:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم. ای مستبدین گول نخورید و از خیالات عالیه خویش دست برندارید و از استبداد منحرف و منصرف نشوید. هوشیار باشید که مشروطه‌طلبان می‌خواهند ما را از نان خوردن بیندازند— مگر نه ما بر همه آن‌ها سروری داشتیم— حالا چه شده که آن‌ها می‌خواهند با ما لاف برابری بزنند بلکه بالاتر بروند؟...».

و نیز در جزوهٔ چهارم آن آمده:

«این هفته انجمن استبداد رنگ و روئی— و گند و بوئی نداشت— جمعیت از همه روز کمتر بلکه نصف هر روز بیشتر نبود— از شاهزاده پرسیدند پدرت کجاست گفت آخر عمری گول خورده رفته مشروطه[طلب] شده. گفتند شما چطور؟ گفت: محال است. گفتند: آفرین تو خوب پایداری[1]»[!].

امید

روزنامهٔ «سیاسی— فکاهی— کاریکاتوری» «امید» از نشریات قلمرو طنز و فکاهی پس از کودتای حوت ۱۲۹۹ است. صاحب امتیاز و مؤسس آن: اتحاد و مدیر مسئوول آن: ابوالقاسم اردلان بود که بعدها برکنار شد.

نخستین شمارهٔ آن در روز شنبه ۱۷ اسفند ۱۳۰۸ ﻫ .ش با ٦ صفحه سیاه و سفید، تک نمره ۸ شاهی و مطالب: سرمقاله، شعر، انتقاد، عبارتهای کوتاه، عکس، کاریکاتور و... انتشار یافت. آبونمان اشتراک یکسالهٔ آن برای داخله، یکساله: ۵۰ قران، ششماهه ۲۵ قران و برای خارجه، یکساله: یک لیره و ششماهه: نیم لیره بود. صفحات و قیمت و کیفیت روزنامهٔ امید طی شماره‌های بعد دستخوش دگرگونی شد.

بابا آدم

روزنامهٔ فکاهی «بابا آدم» به صاحب امتیازی و مدیر مسئوولی: شمس‌الدین قاضوی به سال ۱۳۳۰ ﻫ .ش و بصورت دوبار در هفته در تهران چاپ و منتشر می‌شد. شماره‌هایی از این نشریه در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

۱— بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۱ ص ۱۵۳—۱۵۵.

سال اول

امید

شماره چهارم

جای اداره موقتا اداره ایران

چگونه پول تحصیل میشود

هم گران فروش هم کران فروش است

چگونه بمصرف میرسد

بابای امیر[1]

نشریه فکاهی ترکی «بابای امیر» به مدیر مسئولی العباس مذنب و ابوالفضل مطلب‌زاده و صاحب امتیازی: ابوالفضل مطلب‌زاده و سردبیری العباس مذنب در شهر باکو منتشر می شد.

خط مشی این نشریه سیاسی — انتقادی — اجتماعی — ادبی بوده و نخستین شمارهٔ آن در ۲۱ آوریل ۱۹۱۵م انتشار یافت که تا سال ۱۹۱۶م ادامه داشت. از نویسندگان باباامیر این امضاها به چشم می خورد: العباس مذنب، جعفر جبار لینین، نظمی، اردوبادی، عباس‌زاده، همت بصیر، قاسموف، عسگرزاده ایروانی، علی واحد، امین عابد مطلب‌زاده، حاجی سلیم سیاح.

بابا شمل[2]

مجلهٔ هفتگی طنز «باباشمل» به صاحب امتیازی و مدیرمسؤولی: مهندس رضا گنجه ای (استاددانشگاه ومهندس راه آهن تهران) درتهران چاپ ومنتشرمی شد. نخستین شمارهٔ آن در ۲۷ فروردین ماه ۱۳۲۲ شمسی (و به روایتی در روز ٤ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۲ هجری شمسیٔ (۲۵ آوریل ۱۹٤۳م) انتشار یافت. «بابا شمل» میان آبان ۱۳۲٤ هجری شمسی (= اکتبر ۱۹٤۵م) و مرداد ۱۳۲٦ هجری شمسی (= اوت ۱۹٤۷) به علت مسافرت مدیر به اروپا چاپ نشد. این نشریه که دارای خوانندگان و طرفداران زیادی بود به بهای تکشماره ۲/۵ ریال، ۳ ریال و... عرضه می شد و شامل: سرمقاله، شعر، داستان، عبارتهای کوتاه، و... و کاریکاتورهای سیاسی بود. بهای باباشمل بعدها افزایش یافت و بهای اشتراک آن شش ماهه ۷۵ ریال و یکساله ۱۵۰ ریال در نظر گرفته شد. تعداد صفحات این مجله اوایل هشت صفحه بود. و روزهای انتشار طی سالها تغییر می یافت اما اصولاً پنجشنبه ها منتشر می شد. محل ادارهٔ باباشمل: تهران، خیابان سعدی، روبروی ایرانتور ذکر گردید. که بعد به خیابان شاه آباد، جنب کوچه ظهیرالاسلام انتقال یافت. در ذیل عنوان «باباشمل» این عبارت بطور مکرر آمده است: «باباشمل نامه ای است مستقل و منتسب به هیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست.»

۱— و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۵۱— ۱٦٤.

۲— و نیز بنگرید به: ادبیات نوین ایران ص ۲٦۸،

و در شناسنامهٔ آن آمده: مقالات وارده مسترد نمی شود. اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است. بهای لوایح خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است.

ترتیب شماره‌های سال های انتشار بابا شمل از این قرار است: سال اول: از شمارهٔ ۱ تا ۴۷ / شمارهٔ ۴۷ مربوطه به پنجشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۲۲هـ . ش (با تک شمارهٔ ۳/۵ ریال، ۸ صفحه). سال دوم: از شمارهٔ ۴۸ با ۸ صفحه و بهای ۳/۵ ریال در روز پنجشنبه ۱۰ فروردین ۱۳۲۳هـ . ش تا شمارهٔ ۹۶ به بهای ٤ ریال و ۸ صفحه. سال سوم: از شمارهٔ ۹۷ با بهای ٤ ریال در روز چهارشنبه اول فروردین ماه ۱۳۲٤هـ . ش و ۸ صفحه و سرانجام تا سال ۱۳۲۶هـ . ش. امضاهای نثر و نظم امضاء شده در «بابا شمل» از این قرار است: مجنون، حضرتقلی، موسی شامبورتی زاده، ۱— نیمچه مهندس، ع— ب، هردمبیل، گرسنه، میرزای دم‌پست‌خانه، دوزخی، لاادری، ا. شیخ پشم الدین، خونه‌نشین، علی توپچی، مهندس الشعرا، شلم شوربا، نالوطی، زاغچه، خیال باف، هالو، حق وحساب ذون، مشرک المهندسین، م. م— حق نویس، علی خودرو، شیطونک، طبیب ثانی، داش مآب، داش آقا، ذنب المهندسین، دیانت، وردست نظامی، حیرتعلی، مختلس الشعرا، ف. ا. خفیه‌نویس، شیخ سرنا، جوجه مشتی، وکیل الشعرا، بانو شوشول الشعرا، مختلس میرزا، داش مهدی سینه کفتری، اردبیل الشریعه، مجهول الهویه، بچه قلمستون، ا. بچه مکتبی، تاپو، ابرام سر پا، داش حسن، پیاله، حبیب کندی، علی کوتوله، کلاغ سیاه، روده دراز، الله وردی، احمد فیل دماغ، ا— دم بریده، کمینه آبجی ماسلطون، بچه مازندرون، ننه خدیجه، آبجی خچول، شیخ ابوالپنبه، قیقاج، میرزا قلمدون، هیبت قلی و... و کاریکاتورها عموماً توسط «داوری» کشیده می شد.

بابا شمل پا به پای مسائل سیاسی و اجتماعی و اوضاع و معضلات وقت پیش می رفت و همواره سعی می‌کرد که در خدمت به مردم جامعه اش باشد. از جمله موفقیت های «باباشمل» برخورداری از تازه‌ترین، آثار طنز و فکاهی نثر و نظم شاعران، نویسندگان و هنرمند طنز پرداز زمانش بوده که از میان این افراد آثار «رهی معیری» و «ابراهیم صهبا» چشمگیر می نمود. نکتهٔ دیگر همگامی «بابا شمل» و موضع گیری این نشریه در برابر حوادث روزگار است. مثلاً در شمارهٔ نوزدهم سال اول پنجشنبهٔ ۲۷ مرداد ماه ۱۳۲۲ شمسی ص ۲ با تیتر و حروف بزرگ دربارهٔ مسئلهٔ خونریزی قشقائیها آورده:

«هموطنان! قضیهٔ قشقائیها دارد تمام می شود. ملت ایران تنفر خود را نسبت به کسانی که باعث این اُمر شده بودند ابراز و از اشخاصی که سبب ختم غائله و مانع برادرکشی گردیده اند، سپاسگزار است».

نمونه آثار طنز و فکاهی باباشمل

کلمات طوال[1]

«عیار طلا را با محک می‌توان فهمید و عیار زنها را با طلا. اشک خانمها برای خودشان ارزشی ندارد فقط برای مردها گران تمام می‌شود.

همانقدر که مردها از بی‌پولی می‌ترسند زنها هم از پیری بیمناکند. نکند نتیجهٔ پیری هم برای خانمها همان باشد که مردها از آن واهمه دارند.

تا زنها پیراهن آستین‌دار می‌پوشیدند می‌گفتند اشگشان تو آستینشان است. با پیراهن‌های بی‌آستین خانمها اشگشان را کجا قایم کرده‌اند که به این زودی جاری می‌شود؟

دخترانی هستند که فقط دو تا بال کسر دارند تا یک اردک حسابی بشوند».

از: لاادری

آوازهای کوچه باغی[2]

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک ... اگر وکیل شوم از کسی ندارم باک

سرور وجد عطا می‌شود به آن روحی ... که هست عاشق شیدا به شیرهٔ تریاک

چه کوتاه هست شبهای وصال این وکالتها ... خدا! از عمر ما بر عمر این شبها بیفزاید

اصلاح خط فارسی[3]!

«ماشاءالله از بس خط فارسی خوانا بود و هیچکس در خواندنش گیر نمی‌افتاد. این آخریها چندتا روزنامه‌چی برای آنکه آن را خواناتر کنند از خودشان خطوط عجیب و غریبی درآورده‌اند که آدم در موقع خواندنشان محتاج رمل و اسطرلاب می‌شود. حالا که این همقطارهای ما به فکر اصلاح خط فارسی افتاده‌اند اقلاً خوب است مثل بابا شمل که برای فهم روزنامه‌اش «برهان قاطر» را می‌نویسد آنها هم در یک گوشه روزنامه‌شان طرز خواندن این خطوط پیچ در پیچ را به ما یاد بدهند تا دیگر دچار سرگیجه نشویم.»

۱ــ بابا شمل، شماره ۱۶ سال اول، ۵شنبه ٦ مرداد ماه ۱۳۲۲ ص ۲.

۲ــ بابا شمل، سال اول شمارهٔ ۱۸، ۵شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۲۲ ص ۸.

۳ــ بابا شمل، سال اول شمارهٔ ۱۸، پنجشنبه ۲۰ مرداد ۱۳۲۲ ص ۵.

بخت جوان

روزنامهٔ فکاهی– هفتگی «بخت جوان» به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی: سید محمود نقاش برزگر در کرمانشاه (قهرمان شهر= باختران) به سال ۱۳۳۰ه . ش تأسیس و منتشر می‌شد. شماره‌هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

بختک

روزنامهٔ «بختک» که به صورت هفته‌نامه بوده و در قالب فکاهی، سیاسی — انتقادی منتشر می شد از دیگر نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تهران انتشار یافته است. شمارهٔ اول سال اول آن به قطع بزرگ سیاه‌سفید در چهار صفحه به بهاء ده ریال و آخرین شمارهٔ چهارصفحه‌ای سال اول آن یعنی شمارهٔ ۹ بدون تاریخ منتشر شده است. این نشریه شامل: کاریکاتور، شعر، نثر، سرمقاله بوده و به انتقاد از رژیم پهلوی و آمریکا و شوروی می‌پرداخت. بختک دارای آدرس شمارهٔ صندوق پستی بود. نمونه نثر و نظم شمارهٔ اول آن از این قرار است:

سبیل!

— اگر گفتی چرا چپی ها سبیل های کت و کلفتی دارند؟
— برای اینکه هرجا انقلابی شد و خونی ریخت، بتونن زیر سبیلی درکنن!

مثل های دیروز و امروز

— چوبو که ورداری گربه دزده خبردار میشه.
— ژ–۳ رو که ورداری ضدانقلاب شلوارشو زرد میکنه.
— مرده رو که رو بدی روشنفکر قلابی میشه و ادعای راهنمائی داره.

ضد انقلاب

من ضد انقلابم، بی دین و لاکتابم — نق می زنم شب و روز، سر تا به پا عتابم
گیرم دوصد بهانه، از گردش زمانه — ورکار دولت و خلق، در رنج و در عذابم
کو آن حقوق بسیار، کو آن نظام جبار؟ — کو رقص آن چنانی، کو مطرب و ربابم؟
ویسکی شده‌است کمیاب، کنیاک هست‌نایاب — از حکم شرع اسلام، بین دیده پرآبم
دیشب خمار تا صبح، چشمم به هم نیامد — امروز صبح تا شام، از بی میی خرابم



بختک

هفته‌نامه فکاهی، سیاسی، انتقادی سال اول شماره ۱ تکشماره ۱۰ ریال

بازم که آب سرد است، بازم هویج زرد است — پس انقلاب این است؟ اقا بده جوابم؟

روز است باز روشن، شام است باز تاریک — چون شام شد چرا من باید برم بخوابم؟

از پول نفت برگو، حالا نصیب ما چیست؟ — سهم مرا بکن زود، واریز در حسابم

گر کارگر ندارد نانی برای خوردن — این را به من چه مربوط، جامی بده شرابم

از بهر خوردن و خواب ما تربیت شدستیم — آدم نمی‌شوم من، چون طفل ناصوابم

برجیس

روزنامه طنز و هزلی محلی «برجیس» به مدیری مصورالسلطان ارژنگ با چاپ سربی و صور رنگین در حدود جمادی‌الاول ۱۳۳۸ هجری قمری آغاز به انتشار نمود و هر پانزده روز (نیم ماهه) در تبریز و در مطبعه این شهر چاپ می شده ودرسراسرآذربایجان به دست مردم می رسید [۱].

بَمبو

«بَمبو» از نشریات طنز و فکاهی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دست مردم رسید. نخستین و تنها شمارهٔ آن در ۸ صفحه به قطع بزرگ و روی جلد رنگی با بهای ۲۰ ریال در روز چهارشنبه ۳۰ مهرماه ۱۳۵۹ انتشار یافت.

این نشریه که به هفته‌نامهٔ بَمبو و سیاسی — انتقادی — فکاهی معرفی شده به صاحب امتیازی و مدیرمسؤولی: علی بهروزنسب و زیرنظر شورای نویسندگان چاپ شد. آدرس ادارهٔ آن: تهران — خیابان انقلاب، کوچهٔ سرشار، پلاک ۵، طبقه ۵، شمارهٔ ۳۵ و شمارهٔ تلفن ۸۲۳۹۵۷ بود.

نشریهٔ ضعیف و سست و بی‌مزهٔ «بَمبو» شامل: کاریکاتور، شعر، نمایشنامه، عبارتهای کوتاه، سرمقاله و... است. مدیر مسؤول در صفحه دو تنها شمارهٔ بَمبو این گونه سخن گفته است: «بَمبو» را ظاهراً در شرایطی آغاز می‌کنیم که هیچ نشانهٔ مثبت و موافقی برای شروع به انتشار یک روزنامه آن هم روزنامهٔ طنز وجود ندارد و این کار به تشبیهی فروختن یخ در زمستان را می ماند.

اما در زیر چنین پوشش ملتهبی، معتقدیم زمینه برای ارائه روزنامه‌ای که حق مطلب را در مورد کلمهٔ «طنز» از هر جهت ادا نماید، بیش از هر زمان فراهم است. طنزی که از مرزهای معمول شناخته شده فعلی فراتر رود و شکلک در آوردن و تک مضراب گوئی را پشت سر بگذارد و با مایه‌ای غنی‌تر، آگاهانیدن را به جای خنداندن سرلوحه قرار دهد.

«بَمبو» را آغاز می‌کنیم با چنین تعهدی برای خود و مسلم است تا رسیدن به چنین هدفی راه کوتاهی پیش رو نداریم.

در این راه به جای تعقیب ذوق کوچه و بازار برای رسیدن به تیراژ، سعی خواهیم داشت این ذوق را منطبق با انقلاب فرهنگی جامعه‌مان نمائیم که همگام با انقلاب

۱— و نیز بنگرید به: فهرست جراید آذربایجان تربیت ص ۴۰۸ و تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۲ ص ۱۱.

شکوهمندمان در دو سال اخیر به کلی دگرگون شده است.

در نخستین گامی که برداشته‌ایم نتوانستیم از کنار مسائل روز بی‌تفاوت بگذریم و این را نه یک لغزش که یک تکلیف دانستیم.

حرف آخر آنکه از تمام دست اندرکارانی که بر راه ما صحه می‌گذارند، دعوت می‌کنیم که با ذوق و مسئولیتشان به همکاری با ما بیایند که جای همه‌شان را در اولین شمارهٔ «بمبو» خالی می بینیم.

نمونه آثار طنز بمبو:

موضع ناجور

صبح زود بود و شیرنر با یال و کوپال بلند همراه با زوجه اش توی دامنه کوهی قدم می زدند. به تخته سنگی رسیدند و شیرنر با یک خیز روی تخته سنگ پرید، همانجا نشست و به نظاره اطراف پرداخت. زوجه اش هم همانجا پای تخته سنگ نشست و لحظه ای چشم به خورشید که در حال طلوع کردن بود، انداخت و ناگهان متوجه شد شوهرش درست در موضعی نشسته که خورشید با شعاعهای نورانی روی پشتش واقع شده، با نگرانی گفت:

-- عزیزم، تا کار دستمان ندادی بندشو جات را عوض کن.

شعرخوانی در انجمن محلی

شاعر (با طمانینه): شب است و شاهد و شمع و...

جمعیت (با فریاد:) خاموش کن.

بوق (شیپور)

مجلهٔ فکاهی بوق از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تهران منتشر شده است. تهیه کنندهٔ آن «بیژن دلزنده» بود. نخستین شمارهٔ آن در شهریور ماه ۱۳۶۱ به بهاء شش تومان چاپ شده است که شامل کاریکاتور، داستان، شعر، عکس، سرمقاله، جدول، عبارتهای کوته و... در ۲۸ صفحه، و روی جلد و پشت جلد رنگی بود. در زیر آرم بوق آمده: [بوق] به هیچ حزب و گروهی بستگی ندارد. این نشریه از شمارهٔ پنج به «شیپور» تغییرنام یافته و با هشت تومان منتشر گردید. آخرین شمارهٔ آن که شمارهٔ ۲۲ بود با بهاء ده تومان و ۳۶ صفحه به چاپ رسید. آدرس این نشریه با شمارهٔ صندوق پستی ذکر گردید.



بمبو

سال اول - شماره اول
قیمت ۳ ریال



در صفحات دیگر می‌خوانید:




۸ تومن
سال نو مبارک
مرگ بر امپریالیسم
عمو نوروز
ایران

بوقلمون [1]

روزنامه «بوقلمون» از نشریات فکاهی انتقادی پس از صدور فرمان مشروطیت است که به مدیری «میرزا محمود غنی‌زاده سلماسی» منتشر می‌شد. این نشریه به قطع کوچک در سال ۱۳۲۷ هجری قمری (۱۹۰۹ میلادی) به عنوان ناشر انجمن و فریاد و شفق انتشار یافت.

بهلول [2]

نشریهٔ فکاهی ترکی «بهلول» در آذربایجان شوروی منتشر می‌شد. نام این نشریه از نام «بهلول» شخصیت معروف زمان هارون‌الرشید گرفته شده است. مدیر مسؤول (رداکتور) آن: علی عسگر عبداله اوغلی علی یف (۱۸۸۳م— ۱۹۳۸م) بود و از خط مشی و سبک «ملا نصرالدین» زمانش پیروی می‌کرد. نخستین شمارهٔ آن به سال ۱۹۰۷م در باکو انتشار یافت که جمعاً ۹ «نه» شمارهٔ آن منتشر شده است. این نشریه هر ماه دو بار انتشار می‌یافت. که چند ماه متناوب توقیف گردید.

بهلول

روزنامهٔ هفتگی فکاهی «بهلول» به مدیری شیخ علی عراقی و بعدها به مدیریت اسدالله‌خان پارسی و از شمارهٔ ۱۱ به بعد به مدیری شیخ حسن در سال ۱۳۲۹هـ . ق تأسیس شده است. این روزنامه شامل مطالب انتقادی و سیاسی اجتماعی به طنز و فکاهی شیرین و صرف و کاریکاتور بود. که سخت مورد توجه و علاقه مردم بود به گونه‌ای که پیش فروش می‌شد. بهای تک شمارهٔ آن صد دینار، وجه اشتراک سالیانه در تهران: شش قران، شش ماهه سه قران و ده شاهی، ولایات داخله نیز بترتیب: ده قران، شش قران و ممالک خارجه سیزده قران و هفت قران تعیین شده بود. «بهلول» در مطبعهٔ سنگی میرزاعلی اصغر به طبع می‌رسید و محل توزیع آن در همان ادارهٔ روزنامه، کاروانسرای کدخدائی

۱— و نیز بنگرید به: تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران ج ۲ ص ۲۶۶، تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان ج ۱ ص ۱۴۱.

۲—بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۹۰— ۹۷.

حجره میرزاعلی اکبرخان بود.

نمونه های زیادی از بهلول در دست است. بهلول به علت زبان طنز انتقادی تند بارها توقیف شد. و هر بار نیز فوق العاده هائی در دفاع از خود و انتقاد از اوضاع به چاپ رسانده است.

نمونهٔ شعر طنزی آن که در شمارهٔ ۱۶ سال اول آمده، از این قرار است:

گویند که دسته‌ای ز جهال — خواهند حکومت نظامی
تا مثل زمان شاه مخلوع — این ملت بی نوا تمامی
باشند اسیر دست قزاق — چون آل علی بدست شامی
برگردن شان نهد حکومت — بی واهمه رشته غلامی
مشروطه طلب کنند توقیف — هرجا ببینند مرد نامی
در ضمن به فرقهٔ دموکرات — بندند ابواب شادکامی
بهلول گر این سخن پذیرد — هر پخته ستایدش به خامی
فرضاً که بوند چون بهائم — بی مدرک این گروه عامی
عاقل نکنند تصور ایزاک — خر خسته شود ز بی لگامی[1]

بهلول

نشریه سیاسی انتقادی فکاهی «بهلول» که مدتی پیش از انقلاب اسلامی توقیف و تعطیل شده بود، پس از پیروزی انقلاب نخستین شماره **خود را به عنوان سال بیست و نهم** انتشار داد. این نشریه که مدیر مسؤول آن: سید احمد سکاکی و سردبیر: سید ابراهیم سکاکی بود، مانند چند نشریهٔ فکاهی دیگر پس از پیروزی انقلاب عمر کوتاه داشت. از چگونگی شکل گیری سال آغاز انتشار «بهلول» در زمان رژیم پهلوی آگاهی در دست نیست.

بهلول

ازدوره های بهلول درسال های پیش از پیروزی انقلاب اطلاعی دردست نیست. امادوره جدید آن پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافت. نخستین شمارهٔ آن در روز سه شنبه ۱۳۵۷/۱۲/۲۹ در ۲۸ صفحه، پنج تومان و آخرین شمارهٔ آن در جمهوری اسلامی ایران با عنوان شمارهٔ ۹۰، در ۲۸ صفحه، بهاء شش تومان در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ منتشر شد. بهلول

۱ــ و نیز بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۲ ص ۳۷.

شامل کاریکاتور، عکس، مطالب نثر و نظم و جدول بود. کاریکاتوریست های آن: جواد علیزاده، بهمن عبدی، ندا بودند و آثاری از: بهلول زاده، بی پول الشعرا، فسقلی، ع- چشم انتظار، بهروز، مملی، عسکری، میم- الف، خلیل آزاده بهرامی، امضاء محفوظ، سیروس خان، مفسر، بدبخت الشعرا، آسکاری، بی کفش، فلانی، ابولی، عسکرخان، عسلی، قاسم خان، ساده لوح، بخت برگشته، ابوشعار و... چاپ می شد. رو و پشت جلد این نشریه رنگی بود. بهلول که به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی سیداحمد سکاکی و دبیری شورای نویسندگان و گاهی دکتر فراز منتشر می شد، همگام با انقلاب پیش می رفت و مطالبی در طرفداری از انقلاب و تقبیح نظام پیشین جهان استکبار می نوشت.

در روی جلد زیر آرم «بهلول» و صفحهٔ ۳ این عبارت به چشم می خورد: «بهلول به هیچ دسته و حزب و جمعیت و مرام و مسلک و اقلیتی وابسته نیست به جز تمامی بی ستاره های جهان!» و در صفحه ۳ نیز این عبارت همیشه یادآوری می شد: «کلیه مطالب و کاریکاتورهای بهلول از همین الان تکذیب می شود!»

آدرس نخستین ادارهٔ بهلول: تهران- فرح شمالی، و آدرس آخرین آن: تهران- سهروردی شمالی پلاک ۱۳۱ بود. به نمونه ای از «حرفهای مدیر» هفته نامهٔ فکاهی، سیاسی، انتقادی بهلول در دوره جدید، شمارهٔ هفتم، یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ بنگرید:

«گاهی اوقات وقتی تنها می شوم و از مشغله روزانه فراغت پیدا می‌کنم. فرصتی می یابم تا پرونده خاطراتم را ورق بزنم و حاصل عمرم را که خودش یک تاریخ متحرک است، بررسی کنم.

در زوایای تاریک و روشن هر آدمی خاطرات تلخ و شیرین بسیاری نهفته است. اما هیچ خاطره‌ای، هیجان انگیزتر از وقایع اجتماعی عصر و دوره‌ای نیست که انسان در آن زندگی می‌کند.

نیاکان ما، بد، یا خوب آمدند و رفتند و ساختند و خراب کردند و حاصلش آنچه است که در تاریخ آمده است: یک فرهنگ درهم، و یک اجتماع ناهماهنگ.

بنظر من پایداری و بنیاد هر مملکت را فرهنگ قومی، سنتی و دینی آن مملکت تشکیل می دهد حال اگر در هر کدام از اینها خللی وارد شود، یکی از ارکان اساسی استقلال آن مملکت سست می شود و خیلی زود رو به ویرانی می نهد.

آنچه را که ما در طول سالیان اخیر با آن دست به گریبان بودیم، یک فرهنگ غربی که سوغات شوم استعمارگران بود و می خواستند. به این وسیله انسان ایرانی را از

تعلقاتش بدور بدارند.

خواستند با تزریق آمپول رخوت و سستی و بی‌تفاوتی از من و توی ایرانی چهره‌ای بسازند که حس سازندگی و حرکت در آن مرده باشد اما تاریخ نشان می دهد که ایرانی اگرچه به جبر تاریخ در بعضی زمانها درگیر بحران‌های سیاسی شد، اما هیچگاه تن به اسارت و بردگی نداده و با پشتوانه فرهنگ قومی و دینی، پرچم آزادی و آزادگی برافراشته و علیه ظلم و ستم قیام کرده است و چنان درس عبرتی به جیره‌خواران استعمار داده که تاریخ بشری از آن همیشه به شگفتی یاد می‌کند.

صحبت از خاطره‌های دیروز و امروز بود... آری. به یاد می آورم، که چگونه با یک دسیسه سیاسی و خائنانه در سال ۳۲ مردم آزادی‌خواه را سرکوب کردند و روزنامه‌نگاران را به اسارت گرفتند و طاغوت با هزار حیله و نیرنگ دوباره در کاخهای افسانه‌ای، به چپاول اموال ملت پرداخت. از آن پس، سکوت و خفقان و سانسور، نه تنها در مراکز انتشاراتی و تشکیلاتی رسوخ کرد، بلکه افراد خانواده هم از یکدیگر می ترسیدند که مبادا سخنی بر زبان آورند. تا اینکه در سالی که گذشت و سالی که در مدخل آن قرار داریم ملت ایران یکبار دیگر زنجیر استعمار را پاره کرد و رهبری قاطعانه خود را پذیرفت و چنان تودهنی مفتضحانه‌ای به امپریالیسم و نوکر جیره‌خوارش زد که حیرت جهانیان را برانگیخت و باعث حرکت جنبش های آزادی‌خواه در کشورهای دیگر شد.

حالا که طاغوت گریخته و در هیچ جای این دنیای بزرگ برایش جائی نیست و دربدر شده است، هنوز عده‌ای کورباطن به خیال اینکه ممکنست باز هم وقایع سال ۳۲ تکرار شود از شایعه‌پراکنی و توطئه‌چینی و نفاق‌افکنی دست‌بردار نیستند و هر روز با مبول تازه‌ای بر پا می‌کنند. اما جیره‌خواران کورباطن باید بدانند که ملت بیدار شده است ودیگر محال است مسبب جشن‌های ننگین و رنگین دوهزار و پانصدساله و فاجعه سینما رکس آبادان و قاتل هزاران جوان پاک و مطهر و مظهر ظلم و فساد و تباهی دیگر جائی، ولو به اندازه یک سرسوزن در این مملکت داشته باشد. ملت ایران که با قیام به حق و مردانه خود جلوی گلوله ناجوانمردانه استبدادگران ایستاد، با چنگ و دندان از آزادی خود دفاع می‌کند و طاغوت و عواملش باید در خواب ببینند که روزگاری پایشان روی یک وجب از خاک ایران به حرکت درآید. دراینجاست که آدم تاریخ زندگی خودش را ورق می زند و پس از یک بررسی دقیق از خود سؤال می‌کند واقعاً چرا هنوز بعضی ها به شایعه‌پراکنی می پردازند و آن نوکر استعمار و ایادی و عواملش تلاش مذبوحانه‌ای را دنبال می‌کنند؟ «سیداحمد سکاکی»


بهلول
۲۸ صفحه نمک خالص
فقط ۵ تومان
دل داریم، ولی سیاهه!
اوستا، دل داری؟
قصابی
طاغوتی

نمونه آثار طنز بهلول:

تیربارانش کنید[1]!

شاه راآرید وفوراً تیربارانش کنید
ملحق او را بر گروه دستیارانش کنید

بعد کشتن پیکرمنفور خون آشام وی
طعمه امواج آب حوض سلطانش کنید

نی غلط گفتم درآنجاهست بسیاری شهید
نیست شایسته هم آغوش شهیدانش کنید

به که دریک موزه مخصوص محکومین خلق
موجب عبرت برای خودستایانش کنید

عامل اصلی هرگونه فسادی شاه بود
همچوفردی رانباید رحم برجانش کنید

مملکت هرگزنخواهدیافت آرامش مگر
پاکسازی کشورازانصار واعوانش کنید

مام میهن دامنش آلوده شدازننگ شاه
پاک، ازاین ناخلف فرزند، دامانش کنید

این همه ویران گری خاندان پهلوی
فرصت بسیاربایدتا که جبرانش کنید

باهواخواهان شه ازقول «آزاده» بگوی
عاقبت پیداکنیم هرجا که پنهانش کنید

خلیل آزاده بهرامی

در حاشیه دستور قتل ۲۳ روزنامه نگار»

با اهل قلم هرکه در افتاد[2]...

ازلطف خدا کوشش ماکارگر افتاد
تا سلسله پهلوی از پای در افتاد

ظلم و ستم کاخ نشینان سپری شد
اورنگ شهی یکسره زیر و زبر افتاد

در جستجوی سابقه بودیم که ناگاه
بی شرم تریم توطئه از پرده در افتاد

آنگاه که طاغوت زهر سونگران بود
هر حیله وتزویر که زد بی ثمر افتاد

چون واهمه از «اهل قلم» داشت به ناگاه
آن جانی خونخواربه فکر دگر افتاد

دستوربه سرکوبی «ارباب قلم» داد
زیرا همه چیزش ز «قلم» در خطر افتاد

بیچاره دگرغافل ازآن بودکه گویند:
«بااهل قلم هرکه درافتاد ورافتاد»

ق ــ عسگری

۱ــ بهلول ــ دورهٔ جدید، شمارهٔ هشتم یکشنبه ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، ص ۱۱.

۲ــ بهلول، شماره هفتم، دوره جدید، یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ ص ۱۱.

بیداری خوزستان

نشریه روزنامه— مجله ای «بیداری خوزستان» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران انتشار یافته است. نخستین شمارهٔ «بیداری خوزستان» با ذکر دورهٔ جدید در روز یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۸، روی جلد و پشت جلد رنگی در ۸ صفحه با بهای ۱۵ ریال و آخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ سوم در روز سه‌شنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۸ در ۲۴ صفحه و بهای ۴۰ ریال با همان خصوصیات قبلی منتشر شده است. البته شمارهٔ دوم آن به تاریخ روز شنبه ۳ آذر ۱۳۵۸ در ۱۶ صفحه و بهای ۳۰ ریال به دست مردم رسید.

در کادر شناسنامه ای این نشریه آمده:

بیداری خوزستان

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول:

ایرج آشوری

زیر نظر شورای نویسندگان

نشانی دفتر موقت: خیابان خانقاه شمارهٔ ۱۱۵

چاپخانهٔ صفا

مکاتبات با صندوق پستی تهران ۹۵۸—٦٤

شمارهٔ ۱— دورهٔ جدید.

«بیداری خوزستان» شامل: کاریکاتور، شعر، سرمقاله، داستان، عبارت های کوتاه و... است.

در «بیداری خوزستان» امضاهای: ک— کدیور، اسیر، گزارشگر ملارسول، علی آقا، پسر مریخ، شوشا (عکس شاشو)، مسعود— س، تپه سری، سید خندان، غریب الشعرا، اکبر آقا قندی، ع— مزدک، نگاه، فضول باشی، نمکدون‌زاده و... دیده می شود. که متأسفانه نام اصلی صاحبان امضاها بدرستی مشخص نیست مانند بسیاری از امضاهای دیگر نشریات طنز و فکاهی معاصر.

در صفحه دوم شمارهٔ اول «بیداری خوزستان» روز یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۸ تحت عنوان «حرف اول» آمده:

«نشریه ای که در دست دارید، اگر چشم بسته غیب نگفته باشیم، اسمش بیداری خوزستان است. نشریه ای است هفتگی و درمایه طنز و انتقاد. باتوجه به اسم «بیداری» ممکن است این سؤال پیش بیاید که تا حالا کجا بودیم و چرا تازه از خواب بیدار شده‌ایم.

بیداری

خوزستان

بهای این شماره
موقتاً ۱۵ ریال

یادی از نطق های
نخست وزیر دولت سابق

راستش خودمان هم مدتها بود همین سئوال را از خود می‌کردیم منتها دوموضوع در پیش رویمان بود که به خودمان قول شرف داده بودیم تا اول برای خودمان روشن کنیم و سپس مرتکب «بیداری» شویم. موضوع اول این بود که در اواخر، گرفتاری‌ها و آشفتگی های داخلی و دل‌مشغولی های دست اندرکاران، نهضت ما را دچار سکون و بی حرکتی کرده بود و دیگر آن واکنش های انقلابی مطلوب، به چشم نمی خورد. و موضوع دوم شیوه و چگونگی سبک و سیاق کار مجله بود که می خواستیم و می خواهیم و اصرار داریم آنچه دراین نشریه منتشر می‌کنیم «طنز» به معنای واقعی کلمه باشد. طنزی در روال کار «عبید زاکانی» به شیوه آثار علی اکبر دهخدا، ادیب الممالک، ایرج میرزا، نسیم شمال، ناهید، و دیگر نام‌آوران صدر مشروطه نه در مایهٔ «فکاهیات» و «جوک» های بی محتوای عصر رضاخان و پسر بی سروپاش.

موضوع اول، به حمدالله، با قیام دلیرانه دانشجویان مبارز و تسخیر سفارت آمریکا، این کانون جاسوسی و مزدور پروری و برانگیختن شور انقلابی مجدد در ملت، به خودی خود برای ما حل گردید و راه مبارزاتی ما را هموار کرد.

و اما موضوع دوم، مسئله‌ای است که باید در عمل ثابتش کنیم مسئلهٔ این که از این به بعد، روزهای سه‌شنبه هر هفته خدمت برسیم و با طرح مسائل سیاسی و اجتماعی و عرضه طنز و انتقادات سازنده‌وسالم ثابت کنیم که پیروان و شاگردان به حق آن استادان نام آوریم و آنچه که عرضه می‌کنیم با «فکاهیات» و «متلک»‌های کودکانه رایج روزگار، تفاوت بسیار دارد. در خاتمه توقع ما از شما این است که این شماره را صرفاً به منزله یک پیش درآمد آزمایشی، یک معرفی نامه کوتاه و مختصر تلقی بفرمائید و وعده اصلی ما با شما را از هفتهٔ آینده به حساب بیاورید. البته در ۲۴ صفحه با کیفیتی کاملاً متفاوت و همچنین با قیمتی دو برابرتر!».

نمونه آثار طنز «بیداری خوزستان». از: ک— کدیور

آریا خر[۱]

«بود است خری که دم نبودش آن گوش دراز و سم نبودش!»
خر بود، ولی خری دوپا بود شاه همهٔ خران، یه جا بود

۱— بیداری خوزستان شمارهٔ ۱ دورهٔ جدید، یکشنبه ۲۰ آبان ۱۳۵۸ ص ۲.

من خر گفتم، تو خر شنیدی / وحشت کردی اگر که دیدی
یک نره خر دماغ گنده / تاجی خرکی به سر نشانده
هر چند خر کس دگر بود / هیزم کش صاحبان زر بود
اما ز غرور، بینوا خر / می‌گفت به خویش «آریا» خر
«ناگه نه ز راه اختیاری» / افتاد ز عر و عور جاری
ملت مگرش ز گوشه‌ای دید / برجست و دمش ز بیخ ببرید
ازهول و ولا، خزید تولاکش / یک راست دوید تا مراکش
زان نقطه پس از کمی تب و تاب / شد راهی سرزمین ارباب
چون حال و هواش جابه‌جا شد / زخم و زگیلاش روبه را شد
ناگاه به یاد دمبش افتاد / یاد دم و سم و کمبش افتاد
از غیظ و غضب ز جای برخاست / سوی نیویورک رفت یکراست
در آن طویله قدم همی زد / «دم می‌طلبید و دم نمی‌زد»
ملت ز صدای عرو تیزش / و زبانگ کی سینجر عزیزش
دریافت که باز بینوا خر / افتاده برای دم، به عرعر
یکباره پرید روی دوشش / بگرفت و برید، هر دو گوشش
«بیچاره خر آرزوی دم کرد / نا یافته دم، دوگوش گم کرد»

نکته[2]

اولی ــ بابا، چرا داری اینقدر خرخونی می‌کنی؟
دومی ــ می خوام مدرک بگیرم که بتونم متحصن بشم!

سیدخندان

قانون اساسی جدید[3]

صحبت قانون اساسی به پاست / وای که اندر پس پرده چه‌هاست
تازه شروع همه ماجراست / وای که فردا چه قیامت به پاست
باز وطن عرصهٔ غوغا شود
دستخوش شورش و بلوا شود

۲ــ بیداری خوزستان شمارهٔ ۲ دورهٔ جدید، شنبه ۳ آذر ۱۳۵۸ ص ۱۳.
۳ــ بیداری خوزستان، شمارهٔ ۲، شنبه ۳ آذر ۱۳۵۸ ص ۵.

رفع نخواهد شدن این اختلاف — دفع نخواهیم شد از انحراف
هیچ نداریم کمی انعطاف — موقع آن است کنیم ائتلاف
ورنه اگر معرکه بر پا شود
درهمه جا محشر کبرا شود
نبض وطن سخت به تب مبتلاست — میهن، آبستن صد ماجراست
بینش و آگاهی ما پس کجاست؟ — دشمن ما درصدد مرگ ماست
در صف ما لطمه چو پیدا شود
وحدت ما طعمهٔ یغما شود
خواستهٔ ما اگر از انقلاب — راست نیفتاده به راه ثواب
حوصله بایست، مکن پرشتاب — کار به جا باید وشاید حساب
حوصله کن، غوره که حلوا شود
کار فرو بستهٔ ما وا شود

غریب الشعرا

پرو

روزنامهٔ فکاهی هفتگی «پرو» به مدیری میرزا حیدر ولد آقا غلام رضا ملقب به مظهر در ذیعقده ۱۳٤٦ هجری قمری در کرمانشاه (باختران امروزی) تأسیس و چاپ شد.
این نشریه در ۲٦ تیرماه ۱۳۰٤ هجری شمسی امتیاز نشر را از شورای عالی فرهنگ گرفت ولی نشر آن به لحاظ مشکلاتی چند تا سال ۱۳۰٦ هجری شمسی به تأخیر افتاده بود.[1]

تارتان— پارتان[2]

«تارتان— پارتان» یعنی «چرند و پرند» که نام نشریه فکاهی ترکی است. این نشریه به مدیر مسؤولی و سردبیری: علی حیدر قارایفین با خط مشی انتقادی— سیاسی— اجتماعی به سال ۱۹۱۸م در تفلیس انتشار یافته است. نخستین شمارهٔ آن در ۲٤ سپتامبر ۱۹۱۸م منتشر گردید.

۱— و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۵۱.
۲— و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱٦۵— ۱٦۹.

تشویق

روزنامه اجتماعی، فکاهی و کاریکاتوری «تشویق» در آذر ماه ۱۳۰۹ هجری شمسی در تهران تأسیس و منتشر شده است. از دیگر موضوعات و شناسنامهٔ این نشریه اطلاعی در دست نیست.[1]

تشویق

روزنامهٔ فکاهی انتقادی «تشویق» به مدیری میرزا سیدعلی طباطبائی است که شمارهٔ اول آن در ۸ صفحه به قطع ٦ سه چهارم در ۱۲ونیم سانتی متر در تاریخ ۱۹ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری و شمارهٔ آخر آن در تاریخ ۲٦ شوال ۱۳۲۵ قمری در تهران منتشر شده و جمعاً ۸ شماره چاپ شده است. وجه اشتراک سالیانه، آن در تهران ۱۵ قران، در شهرستان‌ها ۲۰ قران و خارجه ۲۵ قران بود.

محل اداره روزنامهٔ تشویق در تهران سرای حاج سقاباشی بود. سبک و سیاق «تشویق» تقلیدی از مقالات چرند و پرند صوراسرافیل به قلم دهخدا و مقالات انتقادی با نام «شرو ور» را در برداشت.[2]

تنبیه

روزنامهٔ فکاهی — انتقادی و کاریکاتوری «تنبیه» پیرو خلف «بهلول» به مدیری و نگارندگی «معتضد الاطباء» به سال ۱۳۲۵هـ .ق در تهران شروع به نشر شد. تعداد صفحات آن از چهار تا ده صفحه بود. تک نمره در تهران یکصد دینار: در سایر ولایات سه شاهی، اشتراک سالیانه ۱۲ قران و سایر ولایات به اضافهٔ هزینهٔ پست. عنوان مراسلات: خیابان جلیل آباد، جنب حمام آغاباشی، کوچهٔ قورخانه کهنه، نمره ۱۸.

مطالب روزنامه با چاپ سربی در مطبعه شرقی و کاریکاتورها در مطبعه سنگی میرزا علی اصغر به طبع می رسید. عموماً سال انتشار در روزنامه قید نمی شد. شمارهٔ هفت سال اول آن در تاریخ ۱٤ جمادی الثانی ۱۳۲۵هـ . ق و شمارهٔ ۲۰ در روز یکشنبه

۱— و نیز بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۲ ص ۱۲۸.

۲— بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۲ ص ۱۲۷—۱۲۸. و مطبوعات و شعر فارسی ادوارد براون ص ٦۳.

ربیع الثانی ۱۳۲۹ است.

نام این روزنامه بعدها به «تنبیه درخشان» تبدیل شد. که همان شیوه پیشین را دنبال نمود. مانند شمارهٔ ۱٤ سال هشتم مورخ جمعه ۱۷ ذی حجه ۱۳۳۲ و شمارهٔ ۲۳ سال نهم در رمضان ۱۳۳۳. که تک شماره در تهران پنج شاهی و سایر ولایات سیصد دینار،وجه اشتراک سالیانه در تهران سه تومان وسایر ولایات داخله ۳۵ قران و خارجه ۲۰ فرانک بود.

تنبیه درخشان تا سال ۱۳۰۲هـ . ش بصورت پراکنده چاپ می شد. نمونه طنز شمارهٔ ۲۱ آن چنین است: «اوضاع کواکب در این ماه دلالت دارد بر سبز شدن درخت تاک، سربرآوردن جانوران زیر خاک، تلاش کردن جمعیت دموکرات برای استخدام در ادارات، ترک شدن مسلک[۱]...».

تنقید[۲]

روزنامه فکاهی «تنقید» از نشریات فارسی پس از فرمان مشروطیت در آذربایجان است که در سر صفحهٔ آن آمده است: «محل اداره فراموشخانه– صاحب امتیاز (من) سردبیر (شما) مدیر مسؤول (آن ها) بنابراین نویسنده و ناشر معلوم نیست.

توفیق

روزنامهٔ «توفیق» بی هیچ تردیدی از موفق ترین، پرتیراژترین و ارزشمندترین و جاودانه ترین نشریهٔ طنز و فکاهی در تاریخ مطبوعات ایران و خاورمیانه است که عمر نزدیک به پنجاه سالهٔ آن حکایتگر اوصاف برشمردهٔ سطور بالا است. این نشریه که به همت خستگی ناپذیرانهٔ حسین توفیق (متوفی بهمن ۱۳۱۸هـ . ش /فوریه ۱۹٤۰م) تأسیس یافت در دوره های مختلف، حساس و پرفراز و نشیب حیات سیاسی– اجتماعی– تاریخی– اقتصادی... و فرهنگی ایران نقش آفرین بوده وس هم ارزشمندی را به خود اختصاص داده است. براستی این نشریه گنجینه که نه بل گنجینه هائی از ارزشهای فرهنگی ایرانی است. هریک ازنویسندگان در قلمرو علوم انسانی اگر از محتویات آن بهره نبرند، کاری از پیش نبرده اند چه عدم توجه به مطبوعات فکاهی بویژه «توفیق» نشانی از عدم تحقیق کافی و

۱– و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۱٤۱–۱٤۳.

۲– تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان، تالیف: صمد سرداری نیا، ج ۱ ص ۱٤۱.

وافی در ذخایر فرهنگی و داشته ها و ارزش های ماست.نخستین شمارهٔ توفیق در آبان ماه سال ۱۳۰۱هـ . ش (=نوامبر ۱۹۲۲م) در تهران منتشر شد که به صورت ابتدائی با صفحات و بهای اندک در دست مردم قرار گرفت. این نشریه بتدریج و طی سالهای انتشار از لحاظ صفحه و قیمت دارای کاستی ها و افزونی های فراوان گردید به گونه ای که آخرین شمارهٔ توفیق فکاهی هفتگی در روز سه‌شنبه ۱ تیرماه ۱۳۵۰هـ . ش به عنوان شمارهٔ ۱٤، در ۳۲ صفحه و روی جلد و پشت جلد رنگی و مطالب: سرمقاله، شعر، عکس، کاریکاتور، جدول، داستان، عبارتهای کوتاه انتشار یافت. کمی و زیادی تعداد صفحات و قیمت آن نیز بستگی به مقتضیات زمان داشت.

وقتی «توفیق» پس از حدود پنجاه سال خدمت فرهنگی توقیف شده و از نفس و تداوم حیات باز ایستاد، نامه‌ای بدین مضمون از سوی صاحب امتیاز و مدیر مسؤول وقت نوشته و گلایه‌مندی شد:

«در طی مدت هفت هفته‌ای که روزنامهٔ توفیق منتشر نشده است همکاران مطبوعاتی ما در عالم همکاری، ابراز محبت فراوان کردند و از آن جمله روزنامه ها و مجله ها و ماهنامه های[۱]... حتی یک کلمه نیز دربارهٔ عدم انتشار توفیق ننوشتند که بدین وسیله از همهٔ آنها متشکر و سپاسگزاریم!».

مجلهٔ یغما که به صاحب امتیازی و همت شادروان استاد حبیب یغمایی چاپ و منتشر می شد، پس از چاپ نامه و کاریکاتوری از توفیق که پس از چندی به دستشان رسیده بود[۲]، و شجاعانه دست به این اقدام زد، دوبار از توزیع[۳] در سطح کشور توسط ادارهٔ توزیع جراید [از بخشهای] وزارت فرهنگ و هنر زمان پهلوی بازمانده شد.[۴]

و به راستی جای تأسف بود چه «توفیق» همانگونه که یادآور شده‌ایم گنجینه هایی از ارزش های فرهنگی ماست. از لحاظ آثار طنز پردازان معاصر، فرهنگ واژگان، مسایل سیاسی— اجتماعی— اقتصادی— و فرهنگی، رویدادها، حوادث و... جداً منابع عظیمی در فرهنگ معاصر بشمار می آید. شاید هیچگاه مثل گذشته پیش نیاید که توفیقی باشد و

۱— در این قسمت نامه، نام بیشتر مجله ها، روزنامه ها و ماهنامه های آن روز به ترتیب حروف الفبا ذکر شده بود.

۲— مجلهٔ یغما، سال ۱۳۵۰، شمارهٔ مرداد ص ۳۱۸ و مجلهٔ یغما، سال ۱۳۵۰، شمارهٔ شهریور، ص ۳۷۰.

۳— همان نشریه مرداد و شهریورماه ۱۳۵۰.

٤— بنگرید به مجلهٔ آینده، سال چهاردهم، شمارهٔ ۳—۵، خرداد— مرداد ۱۳٦۷، مقالهٔ «توفیق و یغما» به قلم: محمد غلامرضائی، ص ۱۸۷—۱۸۸.


توفیق
اخطار!
که چه؟...
وزارت راه جاده ساخته!
کاکا توفیق

طنز پردازانی قوی و آن چنانی که به خلق آثار بپردازند و گردهم فراآیند و کارها کنند که تاریخ حیات «توفیق» گواه است در هیچ کشوری چنین نشریه با چنین سابقه و ارزش وجود نداشته، ندارد و نخواهد شد. بی گمان در هر دوره‌ای «توفیق» نیازمند است که به انتقاد و طنز بپردازد و در خط صحیح حرکت کند و از کژروی و سستی و انحطاط به درآید و تعهد را از یاد نبرد. و شایسته است که اقرار نمائیم خدمات توفیق بسیار فراتر و برتر از نشریات آغاز مشروطه چون نسیم شمال، صوراسرافیل، ملانصرالدین و... بوده و هیچ نشریه ای (خواه روزنامه و مجله و...) یارای مقابله، مسابقه و برابری با آن نیست گرچه هریک سهم ارزشمندی در تاریخ و فرهنگ معاصر دارند.

لذا با توجه به همین توقیف است که هنوز خلأ «توفیق» موفق را حس می‌کنیم و اینک بسیاری از کتابخانه ها از داشتن دوره های آن — به لحاظ طنز و فکاهه بودن— محروم بوده و کتابخانه هایی چون کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابخانه ملی، کتابخانه مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت ارشاد، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد) جز چند شماره و آن هم بطور ناقص نتوانسته اند این گنجینه را فراهم آورند و اکنون جز کتابخانه های خصوصی که در دسترس عموم نیست و بیم نابودشدن هست، مردم و محققان از یافتن و تحقیق و بررسی این ارزش بی بهره اند با اینکه در روزنامه توفیق مکرراً این توصیه آمده که: «خوانندگان عزیز: شماره های «توفیق هفتگی» و «ماهنامهٔ توفیق» خودتان را مرتباً جمع آوری کرده و در آخر هر سال جلد کنید تا صاحب یک «جنگ» کامل فکاهیات و مجموعه ای از جالبترین و خوشمزه ترین آثار متنوع فکاهی شوید[5]». با این حال، باز کتابخانه های ایران از فراهم آوردن این دوره ها غافل بوده و اکنون درمانده است، جای تأمل است که مسؤولین کتابخانه ها به علت عدم درک صحیح از اهمیت نشریات طنز و فکاهه، از گردآوری و ثبت و ضبط این آثار ممانعت به عمل می آوردند بی آنکه از عواقب کژاندیشی خود باخبر باشند.

باتوجه به توقیف نهایی «توفیق» در سال ۱۳۵۰هـ . ش و بررسی تاریخ حیات و فعالیت آن درمی یابیم که این نشریه از جمله نشریاتی است که بیشترین توقیف ها را نسبت به خود دیده و مرتب مورد بی‌مهری نظام حاکم قرار گرفته وگاه به توقیف و تعطیل چند ماهه کشیده شده است. مثلاً در اردیبهشت سال ۱۳٤۱هـ . ش که شمارهٔ اول آن منتشر شد به

۵— روزنامه توفیق، سال ٤۲، شمارهٔ ۲۲ ص ۱۲.

مدت ۸ ماه توقیف شد و تعطیل بود تا اینکه شمارهٔ دوم آن پس از کشمکش ها و کوشش ها در بهمن همان سال منتشر شد و انتشار آن ادامه یافت و یا «در مرداد ۱۳۲۱[ه . ش]/ اوت ۱۹۴۲[م] به مدت دو هفته توقیف شد و در دی ۱۳۲۲ [ه . ش]/ ژانویه ۱۹۴٤[م] و خرداد ۱۳۲٤[ه . ش]/ ژوئن ۱۹٤۵[م] نیز دو هفته و در ماه مهر ۱۳۲٤[ه . ش]/ اکتبر ۱۹٤۵[م] چهار ماه و در بهمن ۱۳۲۵[ه . ش]/ فوریه ۱۹٤۷[م] دو هفته توقیف گردید[۶]» که در واقع دربارهٔ توقیف های «توفیق» سخنها می توان گفت و مطلب ها نوشت.

توقیف های توفیق مبین زبان گفتار و نوشتار و خط مشی آن بود. زیرا این روزنامه گاه به راست متمایل بود و گاه به چپ. و گاه دارای خط مشی مستقل. گاه زبان تند و صریح و گزنده و منتقد داشت و گاه متملق بود و چاپلوس. اما بیشتر زبان تند و گزنده داشت که توقیف می شد. آنهائی که معتقدند متملق بود، بنظر می آید که برخی موضعگیری ها این نشریه و اشعار جنسی و کاریکاتورها و تصاویر و نقاشی های سکسی بویژه از هنر پیشه ها را مدنظر دارند و مورد انتقاد قرار می دهند و بی تردید عامل توقیف توفیق در هر بار همان مسئلهٔ و نظریهٔ نخست یعنی زبان تند و بی پروای آن بود نه مورد دوم که مورد دوم عامل توقیف نبود بلکه از سوی مسؤولین وقت مورد استقبال هم قرار می‌گرفت. این نشریه از همان سال های نخست انتشار این موضعگیری ها را گرفت و از استقلال رأی بودن آغاز انتشار به درآمد و دوره های سیاسی و اندیشه ای متفاوتی داشت مثلاً «از سال ۱۳۲۱ [ه . ش]/ ۱۹٤۲[م] به بعد این نشریه یک مجله هفتگی طنزآمیز وابسته به جناح چپ بود که سبک و شیوهٔ افراطی داشت. عضوی از اعضای جبهه آزادی و امضا کننده اعلامیه ضد ساعد بود.[۷]» و اینجاست که یک نشریه سالمند طنز و فکاهه با آن سابقه و خدمت زیر سؤال می رود و مورد انتقاد و نقد قرار می‌گیرد.

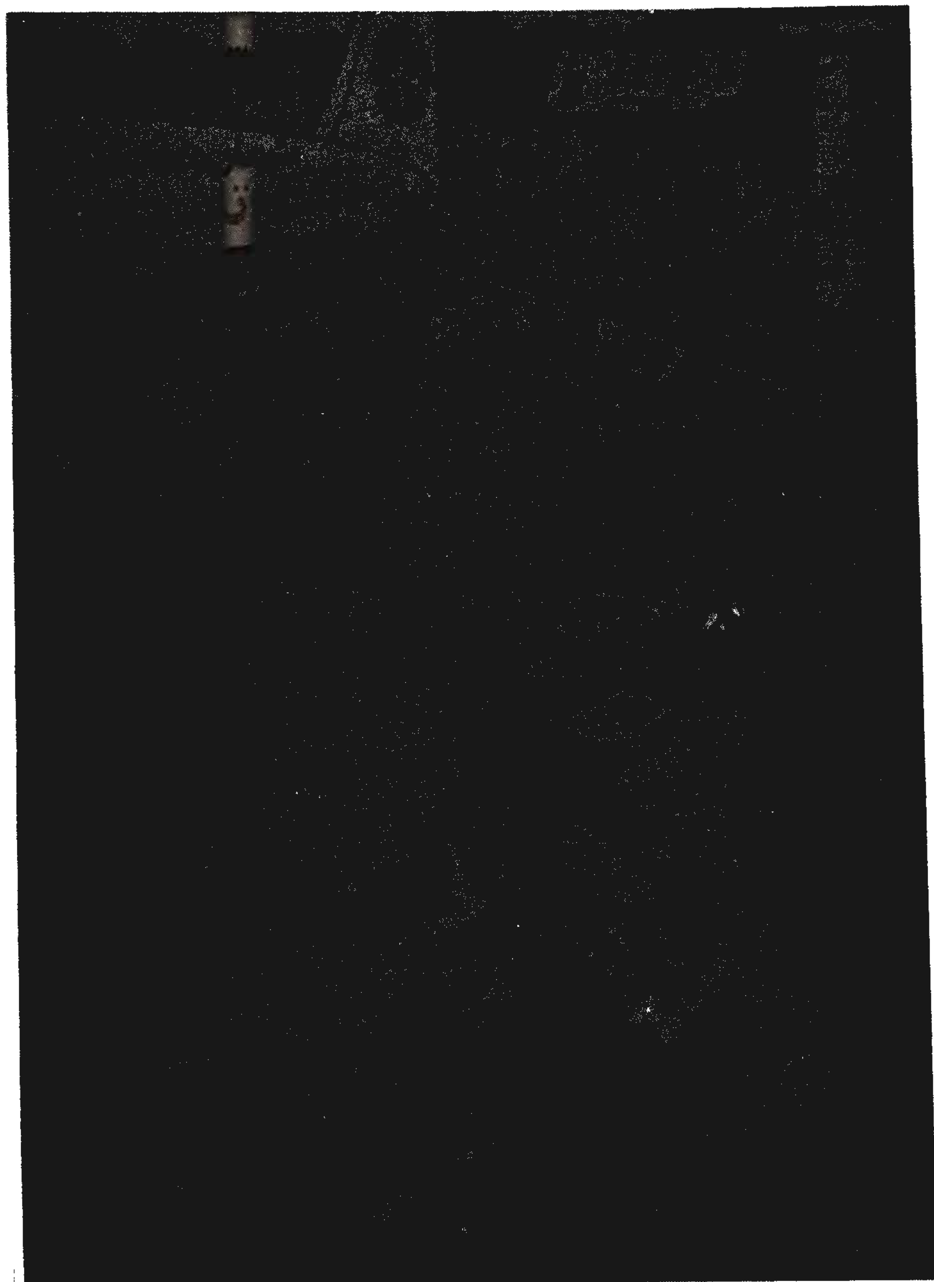
روزنامهٔ توفیق هفتگی چاپ می شد و در طول پنجاه سال ترتیب انتشار آن در طول هفته تغییر می یافت و روز ثابتی نداشت اما بیشتر شماره‌های آن در روزهای دوشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه منتشر شده است.

در مورد محل انتشار نخست توفیق، صدر هاشمی[۸] معتقد بود که از سال ۱۳۳۱ قمری در تبریز منتشر می شد و بعدها در تهران شروع به انتشار نمود و بیشترین دورهٔ حیات فرهنگی آن در تهران بود. پس از مرگ حسین توفیق (در ۲۹ بهمن ۱۳۱۸ه . ش) پسرش

۶ــ ادبیات نوین ایران ص ۲۷۵.

۷ــ ادبیات نوین ایران ص ۲۷۵.

۸ــ تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۲ ص ۱٤٤ــ ۱٤۷.



محمدعلی توفیق و پس از او حسن توفیق و حسین توفیق و عباس توفیق برادرزاده‌های حسین توفیق صاحب امتیازی و مدیری ادارهٔ توفیق را برعهده داشته‌اند. مدیران یاد شده توفیق هریک در انواع طنز و بخش‌های آن دستی توانا دارند که شرح احوال هریک در این کتاب و کتابهای مربوط به قلمرو طنز آمده است.

البته سردبیری روزنامهٔ توفیق طی دوران فعالیت به شاعران صاحب آرا، عقیده و تجربه‌ای چون: پرویز خطیبی، ابوالقاسم حالت، یوسف خسروپور، منوچهر محجوبی، مرتضی فرجیان و دیگران واگذار می شده است.

در طول حیات فرهنگی توفیق به چند گام یا ابتکار یا اقدام جالب و موفق آن و مسؤولینش برمی‌خوریم که از این قرار است: ۱ــ چاپ و انتشار ماهنامهٔ فکاهی توفیق و سالنامهٔ فکاهی توفیق. که دربارهٔ آنها سخن خواهیم گفت. ۲ــ چاپ و انتشار کتاب‌هائی حاوی مطالب طنز و فکاهی هرچند وقت یکبار مانند کتاب ملانصرالدین در سال ۱۳۴۹ هـ . ش به قطع بزرگ و بهای ۵۰ ریال چون کیفیت و کمیت روزنامه، هفتگی، ماهنامه و سالنامهٔ توفیق. ۳ــ یک سری کارهای طنز خصوصی و محفلی و چاپ و انتشار کاریکاتورهائی که معرف سبک و سیاق و خط مشی و سرگرمی کارکنان این روزنامه بود. مجله تهران مصور در شماره‌ای نمونه ای از کارها و ابتکارات را ارائه داده است.[۹]

در بیشتر شماره‌های توفیق هفتگی و نیز ماهانه و سالانه و بویژه در هر شماره پس از درآمدن از توقیف و یافتن آزادی دوباره سرمقاله هائی جد و گاه طنز دربارهٔ سرگذشت خود و اوضاع جامعه می آمده که در بررسی و تحلیل حیات فرهنگی توفیق و تاریخ مطبوعات طنز شایستهٔ تعمق، تامل و توجه است. مثلاً در بیست و دومین سال انتشار توفیق این سرمقاله جلب نظر می کند[۱۰]: «بیست و دو سال مبارزه ــ با تأییدات خداوند متعال. بیست و سومین سال نامه‌نگاری ما در دقیق‌ترین ساعات زندگی بشری آغاز می شود.

بسیار خوشوقتیم که درعرض بیست و دوسال خدمت در محیطی که عوامل مخالف در کمال قدرت هستند، توانسته‌ایم وظایفی را که اجتماع به گردن ما گذارده تا حد مقدور انجام دهیم.

از ابتدای کار، روش ما پیوسته حمایت از طبقات ضعیف و زحمتکش کشور که

۹ــ بنگرید به تهران مصور شمارهٔ ۹۶۸، مورخ ۱۳ فروردین ۱۳۴۱ ص ۱۴ و ۱۵.
۱۰ــ توفیق سال ۲۳، شمارهٔ ۱، صفحهٔ ۲، پنجشنبه ۳ آبان ۱۳۲۳.

اجتماع فاسد آنها را از ابتدائی ترین حقوق خود محروم نموده بوده است و برای رسیدن به این منظور در تمام مدت انتشار با هیئت حاکمه نالایق که مسبب بدبختی های جامعه هستند، در نبرد بوده ایم.

بسیار مفتخریم که در عرض بیست و دو سال مبارزه و زد و خورد اتکای ما تنها به طبقات زجردیده کشور بوده و به هیچ رو برای رسیدن به آمال نفسانی و ایدآل های شخصی با عناصری که وجودشان به حال کشور مضر بوده است، سازش نکرده ایم. در سه سال اخیر، یعنی از زمانی که بساط حکومت فعال، مایشائی برچیده شده و ریزه‌خواران آن دستگاه با ماسک آزادی‌خواهی بنیان حکومت ظاهراً نوینی را بنا نهاده‌اند، مبارزات ما شدیدتر شده است. در این مدت بیشتر نیروی ما صرف مبارزه با خائنین و استفاده‌جویانی شده است که خواسته اند با استفاده از جهل توده‌های بیسواد مقدمات بازگشت و استقرار رژیم قلدری دیگری را فراهم آورند.

اینک که وارد بیست و سومین سال نامه‌نگاری خود می شویم هنوز از مبارزه با بدکاران دست برنداشته ایم.

هدف ما، ایجاد اجتماع عادلی است که در آن هر کس به فراخور فعالیت و کار خود از مزایای زندگی شرافتمند برخوردار شود.

امیدواریم که خداوند در رسیدن به این منظور مقدس ما را یاری کند و آن چنان نیروئی به ما بخشد که در پرتو آن به حفظ حقوق مظلومین و سرکوبی قطعی ستمکاران موفق گردیم. من الله التوفیق و علیه التکلان. توفیق.»

در توفیق هفتگی به ویژه سالهای نزدیک به توقیف نوعی آگهی در این نشریه چاپ می شد که در نوع خود زیبا بود و این آگهی هنوز در یاد و خاطرهٔ خوانندگانش مانده است. آگهی و [در واقع مثل یاد شده] این بود: «هم شهری: شب جمعه دو چیز یادت نره... دومی توفیق[۱۱]»

البته در بررسی تاریخ زندگی و فعالیت توفیق، نکته ای را نباید فراموش کرد و آن اینکه این نشریه گاهی اوقات سوای طنزها و شوخی ها و دست انداختن ها و... دست به کارهای خیرخواهانه و عام‌المنفعه و یاری‌ها هم می زد مثلاً دربارهٔ اعتصاب کارگران کارخانهٔ گلیسیرین و صابون و حمایت از حقوق آنان در شماره‌ای نوشته: «اعتصاب[۱۲]

۱۱ــ و نیز بنگرید به: سیری در مطبوعات ایران ص ۸٤.

۱۲ــ توفیق فکاهی هفتگی، سال ۲۳، شمارهٔ ۲۲، چهارشنبه ۸ فروردین ۱۳۲٤ ص ۸.

اعتصاب کارگران کارخانه گلیسیرین و صابون هنوز ادامه دارد.

امیدواریم وزارت خانه های پیشه و هنر و دارائی توجه بیشتری نموده و بزودی حقوق حقه کارگران را تامین نمایند.»

توفیق در شماره‌هایش طی حدود پنجاه سال فعالیت به طنز زننده و گاه تند و نیز گاه بی مزه و ایضاً بی رویه و سست و مانند آن رو می آورد که چاپ عکس ها و کاریکاتورهای مستهجن و غیره و ارائهٔ مطالب زشت و فسادانگیز و... از این پندار می باشد. هر چند این نشریه در سالهای بسیار پیش در پاسخ به پرسش هائی از این دست گفته: «برای خوانندگان نازک طبع بعضی از خوانندگان عزیز ما کتباً و شفاهاً گله می‌کنند که گاهی از اوقات بعضی شوخی های توفیق قدری زننده و به اصطلاح «تند» است.

خوانندگان عزیز ما باید متوجه باشند که حقایق تلخ زندگی را در قالب «فکاهی» ریختن آنقدرها هم آسان نیست و گاهی از اوقات اگر شعرا یا نویسندگان مانُند می روند تقصیر متوجه ایشان نیست. فکاهی نوشتن آن هم «شیرین نوشتن» آنطور که مطبوع طبع همه واقع شود مشکل است چونکه گاهی به جاهای نازک می‌کشد و اختیار قلم را از کف نویسنده بیرون می برد.[۱۳]» اما باید اذعان داشت که توفیق باتوجه به همه خدمت و کوشش و زحمت، با گرایش به نوعی طنز مبتذل ضمن به انحراف رفتن و کژ روی، الگویی بد برای مطبوعات طنز زمان خود و طنز پردازان روزگار خود و پس از خود شده است. و اینجاست که این عیب توفیق را نمی توان از نظر دور داشت و آن را پاک پاک دانست علی رغم آن که گنجینه ای از فرهنگ و ادب فارسی است و می توان کتابها دربارهٔ بسیاری از موضوعات مندرج آن طی پنجاه سال فعالیت نوشت. گفتیم توفیق گاه سوای موضوع اصلی خود یعنی پرداختن به طنز و فکاهه، در بسیاری موارد به طور جدی مشکلات جامعه را به مسؤولان تذکر می داد و از مسؤولان نسبت به حل و رفع آن موارد تقاضای همکاری و توجه و یاری جدی می نمود. که در این باره به عنوان بررسی کارنامه و صورتهای اندیشهٔ توفیق می توان بحثی مفصل و اثر متقن ارائه داد. مثلاً در شمارهٔ ۱۹ مورخ ۱٤ اسفند ۱۳۲۳ هـ . ش دربارهٔ موضوع شیوع بیماری «سوزاک» به مردم، جوانان و وزارت بهداری هشداری جدی داد و خواستار رسیدگی فوری نسبت به حل این معضل اجتماعی شد. و یا در سال ۱۳۲٤هـ . ش شجاعانه و گستاخانه نوشت:

۱۳— توفیق فکاهی سال ۲۳، شمارهٔ ۲۱، چهارشنبه ۱ فروردین. ۱۳۲٤ ص ۲.

بالاغیرتاً ادارهٔ راهنمائی و رانندگی جواب بدهد:[۱۴]

«دلیل اینکه اتومبیل آقای فریدون جم شوهر سابق والاحضرت شمس پهلوی هنوز بدون داشتن نمره در شهر رفت و آمد می‌کند، چیست؟ آیا ایشان از قوانین مملکتی مستثنی هستند یا آنکه مأمورین ادارهٔ راهنمائی و رانندگی هنوز ملاحظه اتومبیلی را که سابقاً جزو اتومبیل های دربار بوده است، می‌کنند، کدام یک!».

که البته رفته رفته و بویژه در سالهای نزدیک به توقیف نهایی یعنی سال ۱۳۵۰ این شجاعت‌های قلمی توفیق غروب کرد و دیگر پا را فراتر از دست انداختن نخست‌وزیر جلو نگذاشت. گرچه تا همین حد نیز انصافاً کارها کرد و گام‌ها برداشت.

نمونه آثار طنز توفیق: از: علی زرین قلم

به آهنگ: «شد خزان گلشن آشنائی»
«بازم آتش به جان زد جدائی»

تصنیف غیرت ایرانی....[۱۵]

چشم مام وطن گشته خونبار زیر چنگال گرگان خونخوار
کشور دارا از هر سو شده، غیر مُصیبت با محنت همه دم گرفتار
غیرت ایرانی– شهره به دنیا بود شوکت او می‌کرد– کاخ ستم نابود
پس چه شد آن همه شوکت و غیرت کو دل آهن و پنجهٔ قدرت؟

زین همه ذلت آه

وطن اکنون پژمان است زغم ما نالان است
ایران ناتوان است ایران ناتوان است

بی جان است

پروبال مرغ وطن بار دیگر خونین شد ازتیر محن
روبهکان از هر سو آزادند زاغ و زغن در گلشن دلشادند
وطن من ای ایران ز چه رو هستی ویران

۱۴– توفیق هفتگی، شمارهٔ ۲۹، چهارشنبه ۲٦ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲٤ سال ۲۳ ص ٦.

۱۵– توفیق هفتگی فکاهی، سال ۲۳، شمارهٔ ۲۷، چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲٤ ص ۸.

ای مـــیـــدان شـــیـــران ای مـــیـــدان شـــیـــران
تـــو چـــرا زادهٔ ایـــران، همـه جا پـژمـرده و بـی جـانـی؟
کـه ز دل بـیـرون کـردی مـهـر وطـن

بـه سـرزمـیـن ایـران دهـد سـتـمـگـر جـولان
از یـن گـلـسـتـان بـلـبـل چـرا شـده رو گـردان؟
نـمـی شـود ایـن کشـور آبـادان نـمـی رهـد ایـرانـی از زنـدان
مـگـر از، ره قطـع درخـت سـتـم مـگـر آنـکـه رود پـی چـارهٔ غـم
چون دلیران

ورنـه اگـر ایـرانـی دائـم گـرگ جـفـا را بـاشـد خـادم
کی رهد ازحرمان؟

شـود ایـران از نـو، زنـده و جـاویـدان زنـده و جـاویـدان
پـا- یـنـده- مـا- نـی ای ایران

اثر دوشیزه ا. ا

شلم شوربا[۱]

از دوری face ت[۲] شده‌ام زار و پریشان
your love[۳] مرا کرده چنین واله و حیران
eyes[۴] تو به my heart[۵] چنان کرده effect[۶]
کاندر عقب هر day[۷] و night[۸]م به خیابان

* * *

ای wind[۹] صبا از بر آن moon[۱۰] گذری کن
say him[۱۱] که نزدیک به lip[۱۲] آمده my[۱۳] جان

۱- توفیق هفتگی، سال ۲۳، شمارهٔ ۲٦، چهارشنبه ۵ اردیبهشت ماه ۱۲۳٤ ص ٤. ۲- روی.
۳- عشق تو. ٤- چشم ها. ۵- قلب من.
٦- اثر. ۷- روز. ۸- شب. ۹- باد. ۱۰- ماه
۱۱- بگو به او. ۱۲- لب. ۱۳- مال من.

pain[۱۴]ی که به heart[۱۵] من poor[۱۶] آمده[۱۷] to night

without[۱۸] وصالت نبود قابل درمان

٭ ٭ ٭

foot م به سر home[۲۰] تو از hand[۲۱] برفته است

because[۲۲] که I run[۲۳] به سراغ تو شتابان

٭ ٭ ٭

somone[۲۴] چو من ای God[۲۵] مکن خلق دراین world

افسرده دل و lover[۲۷] و دلخسته به دوران

ضربی «قرانگیز» وبشکن اسکوپ! **از: م– شبدر**

ننه لیلا[۱]

اون روزکه تورو ناف «چاله خرکشی» دیدم — درحال پدرسوختگی وکرم کشی دیدم!
ازعشق توغش کردم و، ضف کردم ومُردم — زنبیل بادمجونتوتا خونه آوردم
اون روز، اگه امروزعیان درنظرم بود، — ازخرج ومخارج های امروزخبرم بود،

کی جون ننه م زن می‌گرفتم، ننه لیلا؟
کی این کارو گردن می‌گرفتم، ننه لیلا؟

یادت اگه باشه، مال ده بیست سال پیشه — این خاطره از خاطر من دور نمیشه
دیدم تورو همراه بابا و مامانت، من — واسه م «قرگردن» اومدی یادته حتمن!
اون سال اگه امروز، جلوی نظرم بود — از «ماهی سی چلٌ تومنی گر خبرم بود

کی جون ننه م زن می‌گرفتم، ننه لیلا؟
کی طوقو به گردن می‌گرفتم، ننه لیلا؟

اون روزی که هالو شدم و، دل به تو دادم — بایک «بله گفتن» به توحق وتو دادم

۱۴– درد. ۱۵– قلب. ۱۶– فقیر. ۱۷– امشب. ۱۸– بدون. ۱۹– پا.
۲۰– کوی. ۲۱– دست. ۲۲– زیرا. ۲۳– من می دوم. ۲۴– کسی. ۲۵– خدا.
۲۶– دنیا. ۲۷– عاشق.

۱– توفیق هفتگی، شمارهٔ مخصوص سیزده‌بدر ۱۳۵۰ (پنجاهمین سال انتشار) شمارهٔ ۲ ص ۱۵.

از زنـدگـی قسطـی اگـر آگـاهـی داشـتـم
کـی آخـه قـدم در ره عشـق تـو مـی ذاشـتـم؟
گـر خواب یه هـمـچـیـن روزائی رو دیده بودم
کـی خـنـچـهٔ عـقـد تـو رو اون روز چیده بودم!؟
کی جون ننه‌م زن می‌گرفتم، ننه لیلا؟
پاسپورت واسه مردن می‌گرفتم، ننه لیلا؟

بیا این هـمـه چـون سـیـزدهٔ نـوروز، نـکـن اخـم
چـون بـنـده، اگـر سـمـبـلـتـم قـوزه نـکـن اخـم
بـرخیـزم و بـزن بشگـن و قـر پـخش و پـلا کـن
قـراز کـمـرت خـیـلـی سـور پـخش و پـلا کـن
چون اینها که گـفتم همه شوخی و کـلـک بود
هـرچـنـد کـه پـیـوسـت هزاران مـتـلـک بـود
دلخور نشوراز من که هنوزم، ننه لیلا
در تابهٔ عشق تو می سوزم، ننه لیلا!

از: تفکرپرچانه

بازاریان بمانند یکدفعه در خماری[1]

دیشـب مـیـان کـوچـه عـبـاس پـامـنـاری
مـی زد آنـار را از گـاز بـا لـوچـه انـاری
این شـعـر را هـمـی خـوانـد هـر دم بـه آه و زاری
بـازاریـان بـمـانـنـد یـکـدفـعـه درخـمـاری
پشـت دکـان بـچـرنـد تـجـار مـا قطاری

خواهـد کـه صلح گردد این جـنـگ خـانمانسوز
آن تـاجـری کـه مـی خـورد از خـون خلق هر روز
رنـگش شـده چـنان گـچ از غصه کـهـنـه پف بوز
برصلح کـن دهـد فـحش هـر لـحظه آشـکـاری
بـازاریـان بـمـانـنـد یـکـدفـعـه درخـمـاری

حـاجـی ضـرر نـمـایـد از قـنـد و لاجـوردش
هـر دم اضـافـه گـردد دری بـه روی دردش
باشـد گـواه این شـعـر آن رنـگ و روی زردش
گـردیـده ورشـکـسـتـه خـواهـد شـود فـراری
بـازاریـان بـمـانـنـد یـکـدفـعـه درخـمـاری

۱ــ توفیق فکاهی سال ۲۳، شمارهٔ ۲، مورخ ۱۱ آبان ۱۳۲۳ ص ۷.

ماشین فُرد را داد آن حاجی شکم چاق
نصفه بهاء به مخلوق، آن دزد کهنه قالتاق
شد دخلها نصیبش از روی جنس قاچاق
من بعد می نماید حاجی شتر سواری
بازاریان بمانند یکدفعه درخماری...

از: ا ــ ح: انت الحمار!

چرا....[1]؟!

چراکسی که وزیراست، سست و بی حال است؟ چراکسی که وکیل است، ساکت ولال است؟
چرا هر آنچه که بینی اتومبیل سه رنگ، کسی که گوشهٔ آن، جاگرفته، حمال است؟
چرا کسی که بود مستشار دارائی، همیشه خیر سرش پای بند اسهال است؟
چرا بدست گروهی قوی در این کشور، همیشه حق گروهی ضعیف، پامال است؟
چرا به خاطر شش هفت سیر قند و شکر، هزار داغ به پشت سجل احوال است؟
چرا «ملک مدنی» بس که صحبتش خنک است گمان بری دهنش غارکوه توچال است؟
چرا به کشور ما، در دکان نانوائی همیشه معنی «یکسیر» هشت مثقال است؟
چرا زدعوی دوشیزگی ندارد شرم، زنی که توبرهٔ سفلیس و گالهٔ گال است؟
چرا به مجمع «توفیق» در شب جلسه، میان میوه‌خوری پر زمیوهٔ کال است؟
چون می توان به سخن درد را دوا کردن چرا دریغ کنیم از چرا چرا کردن؟

توفیق فکاهی ماهانه

روزنامه [ــ هفتگی یا مؤسسهٔ] توفیق در سال ۱۳٤۱هـ . ش دست به ابتکار نوینی زد. این ابتکار انتشار «توفیق فکاهی ماهانه» بود. نخستین شمارهٔ سال اول، آن در اردیبهشت ماه سال ۱۳٤۱هـ . ش با ۳٦صفحه، بهای تک شماره ۱۰ ریال و مطالب: کاریکاتور، سرمقاله، روی جلد و پشت جلد رنگی، شعر، داستان، عبارتهای کوتاه... و آخرین شمارهٔ آن در اسفند ماه ۱۳٥۰هـ . ش با بهای ۱٥ ریال و ٥۲ صفحه و همان

۱ــ توفیق فکاهی هفتگی، سال ۲۳، شمارهٔ ۲، ۱۱ آبان ۱۳۲۳ ص ٤.

جای اداره: تهران ـ خیابان اسماعیل [illegible] روبروی [illegible] تلفن ۳۶۶۳۳

سال اول ـ شماره اول ـ اردیبهشت ماه ۱۳۴۱

توفیق ماهانه

صاحب امتیاز و مدیر: حسن توفیق
سردبیر: منوچهر محجوبی

بهای اشتراک:
یکساله ۱۵۰ ریال
خارج از کشور ۲۰۰ ریال
تکشماره ۱۰ ریال

دوستان عزیز توفیق

نوزادی که بنام «توفیق ماهانه» در دست شماست، گرچه غیر از کاکا توفیق، سایر توفیقیون هم در بوجود آوردنش سهیم بوده‌اند، ولی هیچکدام [illegible] از آن [illegible] و فقط آنهائیکه پدر شده‌اند میدانند که [illegible] امروز کاکا چقدر خوشحال است.

«توفیق ماهانه» فرزند خلف کاکا، برای بوجود آوردنش خیلی زحمتها کشیده شده، قرار است بعد [illegible] فکاهی و [illegible] با ابتکاری که ماهی یکبار [illegible] قیمت تکسکه (۱۰ ریال) منتشر خواهد شد و انشاء الله مثل توفیق هفتگی مطلوب ذوق سلیم و طبع مشکل پسند عموم خوانندگان قرار خواهد گرفت.

چرا توفیق ماهانه منتشر شد؟

تا آنجائیکه بخاطر داریم، همیشه خوانندگان [illegible] علاقمندان توفیق [illegible] میخواستند که با انتشار [illegible] فکاهی، جا افتاده‌تر [illegible] مطبوعات ایران [illegible] شیرین [illegible] دلیل آنست که دوستان توفیق [illegible] ایران با خواندن توفیق هفتگی [illegible] گرفتاریهای روزمره و مشکلات زندگی [illegible] خود میخندند، ولی همه آنها یعنی همان مردم کوچه و بازار و آنهائی که [illegible] سرگرمی سالم و آموزنده ندارند احتیاج دارند مدتی هم بیخود بخندند و [illegible]

سرمقاله

[illegible] با خواندن توفیق [illegible] میشود و میتوانند به دردهای خویش و اجتماعش بخندند، ولی این [illegible] حقیقت [illegible] است و ملت توفیق [illegible] احتیاج دارد، احتیاج دارد که مدتی هم بدون فکر زندگی و همه بی‌ثباتی [illegible] نان و آب و گوشت و لباس و کار و مسکن و غیره بخندند، مثل بچه‌ها بی‌خیال [illegible] بخندند، مدتی خودش را [illegible] زندگی روزمره را فراموش کند و واقعاً از ته دل بخندند.

[illegible] بسیار [illegible] بود، [illegible] بسیار بود، ولی انتشار [illegible] که [illegible] ۹ ساله تا ۹۰ ساله بخوانند و بخندند. کار سهل و ساده‌ای نبود و اگر [illegible] فکاهی [illegible] دارد [illegible] وظیفه سنگین خود [illegible] با احتیاط بیشتر جلو میرویم، خصوصاً اینکه اکثریت خوانندگان توفیق و علاقمندان مطالب فکاهی را نسل جوان مملکت تشکیل میدهند که مطالب ما را [illegible] نقل میکنند [illegible]

در مغز و روح خواننده‌اش میگذارد اثری که هیچوقت از بین نمیرود...... و این تأثیر عجیب فقط از مختصات فکاهیات است، کما اینکه خود شما ممکن است فراموش کرده باشید [illegible] خورده‌اید ولی لطیفه شیرینی را که سالها قبل در [illegible] هرگز فراموش نخواهید کرد.

توجه باین مشکلات [illegible] دیگر شد که کار انتشار یک نشریه فکاهی [illegible] را عقب بیاندازد، گرچه انتشار همان توفیق فکاهی انتقادی هفتگی هم در شرایط موجود کار سهل و ساده‌ای نبود و مجالی برای ما باقی نمیگذاشت که بتوانیم بار سنگین دیگری را هم بدوش بکشیم و باین احتیاج [illegible] ایرانی و خواسته خوانندگان و علاقمندان مطالب فکاهی که [illegible] مشکل پسند [illegible] جواب مثبت بدهیم........

..... ولی بلطف شما خوانندگان عزیز توفیق [illegible] اکثریت ملت ایران [illegible] سیاسی [illegible] توانستیم با تشکیلات مجهزی که داریم [illegible] توفیق سیاسی انتقادی [illegible] تشکیلات صحیح و مجهزی هم برای انتشار [illegible] نشریه ماهانه [illegible] فکاهی [illegible] پسند بدهیم و آن همین توفیق ماهانه است که اولین شماره‌اش را تقدیم حضورتان کرده‌ایم و این

بقیه در صفحه ۴۳

خصوصیات پیشین منتشر شد. ترتیب انتشار ماهانهٔ توفیق گاه در نوسان بود و در روزهای مختلف هر ماه و گاهی در اول هر ماه منتشر می شد. صفحات آن نیزطی این چندسال بین سی تا ۵۲ صفحه کم و زیاد می شد و افزون بر آن بهایش نیز دچار تغییرات و تحولات می شد مثلاً در شمارهٔ نوروز و سیزده‌بدر با بهای ۲۰ریال و ۵۲ صفحه در کیفیت و کمیت بهتر به بازار می رفت. بهای اشتراک نیز هر ساله با توجه به افزونی و کاستی قیمت و صفحه افزایش می یافت. صاحب امتیاز و مدیر توفیق فکاهی ماهانه: حسن توفیق بود و سردبیری آن را منوچهر محجوبی برعهده داشت. جای اداره آن از این قرار بود: تهران— خیابان استانبول— روزنامهٔ فکاهی توفیق— تلفن ۳۹۶۷۳.

نمونه آثار نثر و نظم توفیق فکاهی ماهانه: **از: پهلوون پنبه**

چارهٔ منحصر به فرد[۱]!

— ای دختررسیده! که اعصاب وقلب تو / گشته‌ضعیف ومی روی اندر پی علاج،
بیهوده خرج دکترودارو مکن که هست / تنها علاج غصه ودرد تو «ازدواج»

از: ش— ترسو

زبان های دنیا[۲]

زبان سیاست:

«این زبان را فقط و فقط کسانی می دانند که دنیا را می‌گردانند و به عبارت دیگر «سران» کشورها هستند آنها وقتی مثلاً کلمهٔ «روابط حسنه» به کار می برند، طرف آنها که به این زبان مسلط است، می فهمد که منظور این است. «اگر یک ذره برخلاف میل من رفتار کنی، له و لورده‌ات می‌کنم!»

یا وقتی می‌گویند: «شرق و غرب» منظورشان کارد و پنیر است»! در اصطلاح این گروه «موشک» یعنی «بترس» و «پایگاه» یعنی «مواظب باش» ... و مانند این ها.»

نتیجه[۳]!

«معلم: نتیجهٔ مسافرت «کریستف کلمب» چه بود؟

شاگرد: نتیجه اش این بود که درس جغرافی ما مفصل تر و سخت تر شد!».

۱— توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شمارهٔ مسلسل ٤، فروردین ۱۳٤۲ ص ۲۲.
۲— توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شمارهٔ مسلسل ۵، اردیبهشت ۱۳٤۲ ص ٦.
۳— همان مأخذ پیشین ص ۱۵.

شعر ضربی **از: بزبزقندی**

همسایه ها یاری کنید تا من شوورداری کنم[۴]

به من نگفته شوهرم، رسوم خونه داری رو — نگفته بایدچه جوری، روشن کنم بخاری رو
فقط شناسونده به من، پونصدوهزاری رو — نگفته از بچهٔ خود، چطور پرستاری کنم

همسایه هایاری کنین، تامن شوورداری کنم

نمرهٔ من زآشپزی، بیست بدون دوشده — ظرفا نشسته هرطرف، تو زیرزمین ولوشده
مست دوباره شوهرم، واردراهروشده — بگین من ازاوچه جوری، تاصب، نگهداری کنم؟

همسایه هایاری کنین، تامن شوورداری کنم

صب که میشه به دنبال، اقدس ومهری وفری — می رم واسه گشت وددر، به لاله زار ونادری
ناهار وشاممون همش، ساندویچه یاحاضری! — دلم می خوادبرقصم و، همیشه بی عاری کنم

همسایه هایاری کنین، تامن شوورداری کنم

به آهنگ «کلاغها»ی منوچهر بخوانید: **سراینده: م- شبدر**

گر از خود لونه داشتم[۵]

خواننده: مستأجر دربدر

غروبا که میشه روشن چراغا — به آخور حمله ور میشن الاغا
یاد قرقرصا بخونه میفتم... — که هرلیچاری بارم کرد شنفتم
عجب غافل بودم من — که بی منزل بودم من
گر از خود خونه داشتم — کی اینجا ول بودم من؟
عجب غافل بودم من — که بی منزل بودم من
گر از خود خونه داشتم — کی اینجا ول بودم من
اتاق داده به هم قدیه لونه — ندارم حق جیک زدن توخونه
به ماهی چند؟ ماهی سیصدوشصت چوق — بی آب وبرق وساخت دورهٔ بوق
عجب غافل بودم من — که بی منزل بودم من
گر از خود خونه داشتم — کی اینجا ول بودم من؟
عجب غافل بودم من — که بی منزل بودم من
گر از خود خونه داشتم — کی اینجا ول بودم من؟

۴- توفیق فکاهی ماهانه، سال دهم، شمارهٔ ۱۰۰، فروردین ماه ۱۳۵۰، ص ۱۵.
۵- توفیق فکاهی ماهانه، سال دهم، شمارهٔ ۱۰۳، تیرماه ۱۳۵۰ ص ۴۲.

در صفحهٔ سوم شمارهٔ اول (اردیبهشت ماه ۱۳۴۱) توفیق ماهانه سر مقاله سردبیر دربارهٔ انگیزهٔ پیدایش این نشریه بدین گونه طرح شده است: «دوستان عزیز توفیق— نوزادی که به نام «توفیق ماهانه» در دست شماست، گرچه غیر از کاکاو گشنیز، سایر توفیقیون هم در بوجود آوردنش سهیم بوده‌اند، ولی هیچکس در حلال‌زادگی آن شکی ندارد! و فقط آنهائی که پدر شده‌اند می توانند بفهمند امروز کاکا چقدر خوشحال است.

«توفیق ماهانه»، فرزند خلف‌کاکا، که‌برای بوجود آوردنش خیلی زحمتها کشیده شده، نشریه‌ای است صددرصد فکاهی و کاملاً بی‌سابقه و ابتکاری که ماهی یکبار به ارزانترین قیمت ممکنه (۱۰ ریال) منتشر خواهد شد و انشاءالله مثل توفیق هفتگی مطلوب ذوق سلیم و طبع مشکل‌پسند عموم خوانندگان قرار خواهد گرفت.

چرا توفیق ماهانه منتشر شد؟

تا جائی که به خاطر داریم، همیشه خوانندگان و علاقمندان توفیق که شاید خود شما هم جزوشان باشید از ما می‌خواستند که با انتشار یک نشریهٔ کاملاً فکاهی، جای خالی ظریفه گوئی و لطیفه‌پردازی را در مطبوعات ایران و زبان شیرین فارسی پر کنیم، دلیل آن عده از دوستان توفیق هم این بود که «گرچه مردم ایران باخواندن‌توفیق هفتگی به تمام گرفتاری‌های روزمره و مشکلات روزافزون حود می خندند، ولی همانها یعنی همان مردم کوچه و بازار و آنهائی که حتی یک وسیلهٔ تفریح و سرگرمی سالم و آموزنده ندارند، احتیاج دارندمدتی هم «بی درد» بخندند، وبه‌زبان‌ساده‌تر، گرچه‌هر ایرانی با خواندن توفیق کاملاً راضی می شودومی‌تواندبه‌دردهای‌خودش‌واجتماعش بخندد، ولی این خنده در حقیقت نیشخنداست و به یک نوشخند سالم هم احتیاج دارد، احتیاج دارد که مدتی هم بدون غم زندگی، غصهٔ بی تنبانی فاطی، و اندوه فراغ نان و آب و گوشت و لباس و کار و مسکن وغیره بخندد، مثل بچه ها بی خیال و مثل دیوانه ها از ته دل بخندد! مدتی خودش و آلودگیهای زندگی پردرد را فراموش کند و واقعاً «بی درد» بخندد.

دلیلشان بسیار منطقی بود، وخواهششان بسیار بجا، ولی انتشار یک نشریه فکاهی سالم، که دختر و پسر و زن و مرد از ۹ ساله تا ۹۰ ساله بخوانند و بخندند، کار سهل و ساده‌ای نبود و اگر بخاطر بیاوریم که یک مطلب فکاهی چه اثر عمیقی در روحیهٔ خواننده دارد متوجه وظیفه سنگین خود می‌شویم و با احتیاط بیشتر جلو می رویم، خصوصاً اینکه اکثریت خوانندگان توفیق و علاقمندان مطالب فکاهی را نسل جوان مملکت تشکیل

می‌دهند که مطالب ما را دهن به دهن نقل می‌کنند و لطیفه‌ها و داستانها و اشعار فکاهی ما را به خاطر می‌سپارند، و اگر خدای نکرده کمترین غفلتی در تنظیم حتی یک لطیفه بشود، آن نکتهٔ زهرآگین تا ابد در مغز و روح خواننده اثر می‌گذارد، اثری که هیچوقت از بین نمی‌رود... و این تأثیر عجیب فقط از مختصات فکاهیات است، کما اینکه خود شما ممکن است فراموش کرده باشید دیروز ناهار چه خورده‌اید ولی لطیفهٔ شیرینی را که سالها قبل در بچگی شنیده‌اید هرگز فراموش نخواهید کرد. توجه به این مشکلات و صدها مسئله دیگر بود که کار انتشار یک نشریهٔ فکاهی صرف را عقب می‌انداخت، گرچه انتشار همان توفیق فکاهی انتقادی هفتگی هم در شرایط موجود کار سهل و ساده‌ای نبود و مجالی برای ما باقی نمی‌گذاشت که بتوانیم بار سنگین دیگری را هم به دوش بکشیم و به این احتیاج جامعهٔ ایرانی و خواست خوانندگان و علاقمندان مطالب فکاهی که عموماً هم مشکل پسند و نکته‌سنج هستند جواب مثبت بدهیم....

ولی به لطف شما خوانندگان عزیز توفیق و پشتیبانی اکثریت ملت ایران، توفیق شما، توانست در این دورهٔ «وانفسا» و «واجیبا» دور از زدوبندهای سیاسی و دور و کلک‌های پنهانی روی پای خود بایستد تا ما بتوانیم با تشکیلات مجهزی که داریم ترتیب کار را طوری بدهیم که بدون هیچ بیم و هراسی و بدون اینکه لطمه‌ای به کار اساسی ما یعنی انتشار توفیق سیاسی انتقادی و توفیق زبان ملت– وارد آید، تشکیلات صحیح و مجهزی هم برای انتشار دائم یک نشریهٔ ماهانهٔ کاملاً فکاهی و باب‌پسند همه بدهیم و آن همین توفیق ماهانه است که نخستین شماره‌اش را تقدیم حضورتان کرده‌ایم و...».

سالنامه فکاهی توفیق

هفته‌نامهٔ توفیق در یک اقدام دیگر دست به انتشار «سالنامهٔ فکاهی» زد. نخستین شمارهٔ «سالنامهٔ فکاهی توفیق» با ۱۱۲ صفحه و بهای ۳۰ ریال و محتوایی چون: کاریکاتور، شعر، داستان، و... در فروردین ۱۳۴۲ه. ش (سال خرگوش)= شوال ۱۳۸۲ه. ق= مارس ۱۹۶۳م و آخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ ۱۰ در ۱۲۲ صفحه و ۴۰ ریال در سال ۱۳۵۱ چاپ و منتشر شده است. این سالنامه گاهی اوقات در شب چهارشنبه‌سوری و یا عید نوروز انتشار یافته است. سالنامهٔ فکاهی که در واقع مجموعه و خلاصه‌ای از مطالب شماره‌های توفیق هفتگی و ماهانه است، از تنوع و کمیت و کیفیت خوب و ویژه‌ای

برخوردار بود. این نشریه نیز به لحاظ افزایش صفحه و قیمت دارای کاستی و افزونی هائی بوده است. «سالنامهٔ فکاهی توفیق» از ابتکارات خوب و ماندنی هفته‌نامه [یا مؤسسهٔ] توفیق است.

توفیق دیدار

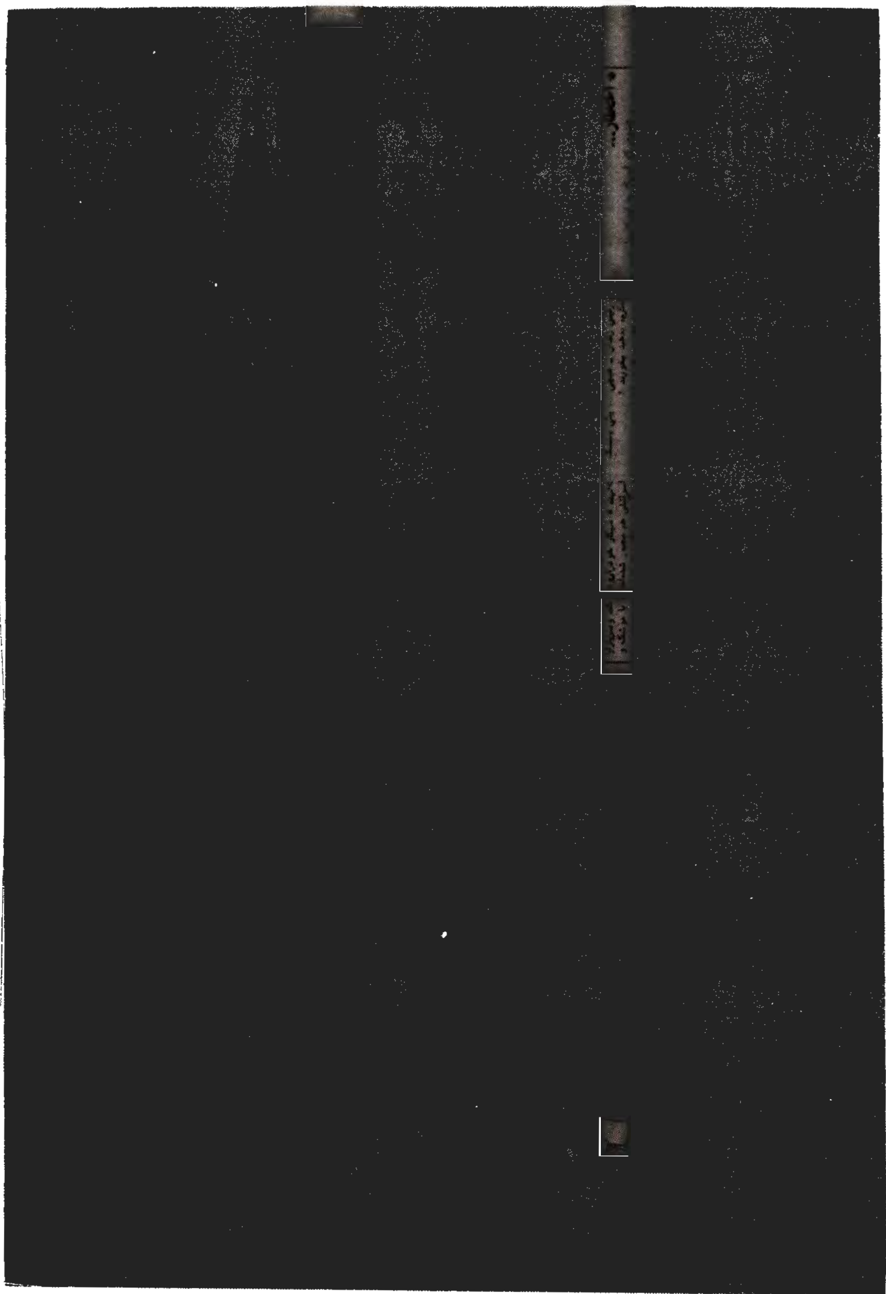
نشریهٔ فکاهی «توفیق دیدار» که ضمیمهٔ روزنامهٔ ابرار انتشار می یافت از نشریات طنز و فکاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. نخستین شمارهٔ آن در روز پنجشنبهٔ ۲۱ فروردین ماه ۱۳٦۵ ضمیمهٔ روزنامهٔ ابرار شمارهٔ ۱٦۲ و آخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ ۲۹ در روز پنجشنبه ٤ دی ماه ۱۳٦۵ ضمیمهٔ شمارهٔ ۳۸۸ روزنامهٔ ابرار منتشر شده است.

«توفیق دیدار» گاهی سیاه و سفید و گاهی رنگی منتشر می‌شد. این نشریه شامل: کاریکاتور، شعر، انتقاد، سرمقاله، عبارتهای کوتاه، داستان و... است. البته بیشتر کارهای این نشریه بویژه طرحها و کاریکاتورهای آن توسط کاریکاتوریست نامدار معاصر خانعلی انجام می‌گرفت.

در مقدمهٔ نخستین شمارهٔ توفیق دیدار با عنوان «به مدد طنز در توفیق دیدار به جنگ مفاسد اخلاقی خواهیم رفت.» به امضای «مسعود نوری» آمده: «همیشه گفته‌ایم هنر در این است که حرف و پیام خود را به کسانی بگوئیم که به هیچ عنوان قصد شنیدن آن راندارند. زبانی را برای گفتن باید انتخاب کنیم که «بی‌زبان‌ها» و «کم سوادها» نیز آن را دریابند. گفتن و نوشتن حرف های قلنبه و سلمبه، حرفهائی به اشاره و کنایه، در پرده و ابهام و ایهام، با طعنه و... نه‌تنها هنری نیست، بلکه نشانه ضعف و بزدلی نویسنده یا هنرمند است.

از میان همه هنرها نقاشی، سینما، و موسیقی بیش از بقیه در میان توده های مردم نفوذ دارند و موثر هستند.

فلسطینیان با موسیقی و نقاشی تاریخ مصیبت بار خود را به نسل های آینده و امروز تعدیل و انتقال دادند و می دهند. بیان اشغال میهن فلسطین برای هر نوگل فلسطینی فلسفه، و صغرا، کبری چیدن نمی خواهد و یک طرح، یک عکس، یک نقاشی کافی است تا یک چریک فلسطینی بسازد. یک آهنگ حماسی است که صدها چریک حماسه آفرین را به میدان های مصاف با دشمن صهیونیستی می فرستد. روشنفکران فلسفه‌باف و قافیه‌پرداز عرب و... نتوانسته و نمی توانند نقشی در انقلاب مردمی فلسطین داشته باشند و ندارند.



«طنز» نیزدرمیان هنرهای اصیلی چون نقاشی، وموسیقی، ازجمله ابزاری است که در بیداری و آگاهی مردم و رشد فرهنگ انقلابی در فردفرد جامعه بخصوص قشر کم سواد موثر بوده و هست. در کشورهای ما، در شرایط بسیاری که روشنفکران و علامه ها و فیلسوف ها در بحث و جدل های «خودشانی» غرق بودند و بعضی گاه حتی زبان همدیگر را هم نمی فهمیدند، تا چه رسد به اینکه زبانی برای بیداری مردم داشته باشند، این نشریات فکاهی و طنز بودند که با ورود به میدان نقشی فعال و سازنده‌ای در هوشیاری و بیداری مردم داشتند. امروز ما به رسالتی ایمان داریم. که بتواند نقشی در بیداری مردم بی سواد، کم سواد و عوام الناس داشته باشد.

... گفتیم:

هنری که رسالتش هنر برای هنر باشد، سدی است در برابر انقلاب اسلامی. و با یقین راسخ تکرار می‌کنیم. که هنری که زبانش قابل فهم و درک برای مردم نباشد، هنری است بر خلاف جهت انقلاب، چرا که خاصیت هر انقلابی، و بخصوص انقلاب اسلامی در سراسر جهان و از جمله ایران، این است که به توده‌های تکیه دارد. انقلاب اسلامی در ایران، در افغانستان، در لبنان، در مصر، در مالزی (ایالت صباح)، در اندونزی، افریقای جنوبی، الجزایر و.... تکیه به مردم داشت و نه «لیدرهای جامعه» و «انتلکتو یل ها» و «علامه ها» و «فیلسوف» ها. هنر انقلاب اسلامی در جهان این است که زبان ابوذرها را برگزیده نه ابوعلی سیناها را.

امروز ما با «توفیق دیدار» می خواهیم به مردمی که برخی از آنها دارای، اعمال ضد فرهنگی و میراث رژیم شاهنشاهی هستند، یا آنها که فهمیده و نفهمبده، و امپریالیسم شرق وغرب واخلاق شرق زده وغرب زده گرایش دارند، بیدارباش بدهیم. امروزه مامی خواهیم با «توفیق دیدار» و با «طنز»، یعنی بازبان دلچسب ونه خشک وخسته کننده وقلمبه، «بازگشت به خویشتن خویش» را «بازگشت به وجدان اسلامی وانسانی» را کـه به برکت انقلاب اسلامی ورهبری حضرت «امام خمینی» درفردفردنفوس پاک وسلیم سلامت عالم پدید آمده، استمرار بخشیم. امروزمامی خواهیم رسالتی راکه چارلی چاپلین درمصاف با «ماشینیزم» و«غرب زدگی» و فرهنگ دموکراسی پوچ و عبث که هنوز در نوع خاصی از آثار آن در تهران... و تهران دلال ها و تهران مصرف کننده‌ها، و تهران پس مانده‌های طاغوت به وضوح دیده می شود. با «توفیق دیدار» جامهٔ عمل بخشیم. امروز ما می خواهیم اگر خداوند یاری‌مان کند که «ان تنصروا... ینصرکم و یثبت اقدامکم» (اگر خدا را یاری کنید، یاری کند شما

را و ثابت قدمتان نماید) زبانی را برای گفتن و نوشتن انتخاب کنیم که قابل درک و فهم برای مردم کوچه و بازار باشد. مردمی که روشنفکران از آنان بیزارند همان مردم که آنها نیز از این قبیل روشنفکران انزجار دارند.

امروز با «توفیق دیدار» می‌خواهیم به مسؤولین فرهنگی و تبلیغاتی کشور توصیه کنیم که «زبان چارلی»، «زبان توفیق»، «زبان طنز و فکاهی» و زبان ساده و همه فهم را در تبلیغات و آموزش‌های فرهنگی و انقلابی خود برگزینند. زبان آموزش و خشک و خسته کننده خاص زبان آکادمیک و دانشگاهی و دانشجوئی است نه عموم مردم آن هم مردمی با ظرفیت‌ها، کشش‌های فکری و مغزی و نیز مشغله‌ها و گرفتاری‌ها صدچندان.... **مسعود نوری**». و نیز شناسنامهٔ «توفیق دیدار» در پایان سر مقاله این گونه آمده:

تابلوی ما قرن اول — شمارهٔ اول — سال ۱۳۶۵ هـ . ش مطابق با چهارده سال مانده به سال «۲۰۰۰» «۲ تومن از ۵ تومن مال منه» «حق طبع و تقلید محفوظ است و کلیه حقوق منحصراً به «توفیق دیدار» تعلق دارد. برای درج آگهی‌ها با تلفن ۷—۶۶۳۱۷۱ آقای «دلال السلطنه» تماس و شدیداً مواظب جیب‌هایتان باشید چراکه تلفنی هم می‌توانیم جیب‌هایتان را ببریم.»

ناگفته نماند که غالب آثار نثر و نظم «توفیق دیدار» بی امضا منعکس می‌شد.

نمونه‌ای از موارد طنز در توفیق دیدار [— ابرار]:

** مسابقهٔ ۲۰ سؤالی!

اجرا کننده: لطفاً شروع بفرمائید.

— توی جیب جا می‌گیره؟

— توی جیب شما نخیر! ولی توی جیب بعضی‌ها هرچقدر بخواهید جا می‌گیره!

— تا حالا دیده‌ام؟

— اوایل برج ممکنه چند تا دونه‌شو دیده باشید ولی اواخر برج بیشتر دست گردن کلفت‌ها می‌بینید!

— خوردنیه؟

— برای شما خیر!

— پس چی چیه؟

— من چه می دونم چیه؟ شما باید سؤال کنید!
به عنوان راهنمایی باید بگم که اگر نتوانید به سؤالتان جواب بدهید، پنج تومان جریمه خواهید شد!
— زکی ...، من اگه «پول» داشتم با تاکسی می اومدم اینجا نه با پای پیاده!
— آفرین، آفرین! سؤال مورد نظر «پول» بود که در آخرین مرحله به آن اشاره فرمودین!
— جایزه شما هم یک عدد بلیت اتوبوس زائد است که تقدیم می شود تا اگر موقع برگشتن به منزل، اتوبوس گیرتان آمد، با آن سوارش بشین[۱]!!

اتصال سیم برق باعث مرگ یک «خر» شد!— «جراید»

چراغ و الاغ[۲]!

«یکی روستایی سقط شدخرش» — چو با سیم برق آشنا شد سرش
شنیدم که با ناله وهای هوی — سوی شرکت برق بنهاد روی
که: ای شرکت ازخدابی خبر — شده سیم تو باعث مرگ خر
تو چون بر خرآرزویی سوار — بهای خر مرده‌ام را بیار
ازین دستگاه، این همه رنج ودرد — نباشد روا برمن دوره گرد
بجز خر چه کس می بردبارمن؟ — که بی او کساد است بازار من
مرا مایهٔ آبرو این خراست — ز «بنز» و «بی ام و» بالاتر است
بدو گفت شرکت که: زاری مکن — به میدان ما خر سواری مکن
دلیل تو یکسر تق و لق بود — همه ادعای تو ناحق بود
مپندار مرگ خر ازسیم ماست — که این فکر، جان برادرخطاست
تومی بینی این برق‌عالی نسب — خموش است در هفته‌ای هفت شب
ازین سیم، روشن نگردد چراغ! — چگونه بیندازد از پا الاغ؟

۱— توفیق دیدار، سال اول، شمارهٔ بیست ویکم، پنجشنبه بیست و چهار مهرماه.۱۳۶۵ ص ۶.
۲— توفیق دیدار، سال اول، شمارهٔ بیست ویکم، پنجشنبه بیست و چهار مهرماه ۱۳۶۵ ص ۲.

توفیقیون (فکاهیون)

مجلهٔ ماهنامهٔ «توفیقیون» از نشریات طنز و فکاههٔ پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که هنوز انتشار می یابد. مدیر مسؤول آن: ابوالقاسم صادقی است و زیر نظر: شورای نویسندگان اداره می شود.

نخستین شمارهٔ آن در اسفند ماه ۱۳۶۱ شمسی با روی و پشت جلد رنگی، ۲۰ صفحه و مطالب: سرمقاله، کاریکاتور، شعر، داستان، جدول، عبارتهای کوتاه، عکس و... انتشار یافت. در روی جلد نخستین شمارهٔ آن به شوخی آمده: قیمت هزار تومان، تخفیف ۹۹۲ تومان، تکشماره ۸۰ ریال!!

این نشریه از شمارهٔ سوم (یعنی اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ شمسی) به نام «فکاهیون» تغییر نام یافته و با همان خصوصیات قبلی در۲۸ صفحه و ۱۰۰ ریال منتشر شد. فکاهیون طی چند سال انتشار، گاه ویژه نامه های متفاوتی به مناسبت هائی چون ویژه نامهٔ نوروز و... منتشر کرده است. که البته تعداد صفحات آن و قیمت شماره هایش نیز دستخوش دگرگونی ها گردید و اکنون بهای آن تا ۴۰۰ ریال رسیده است.

فکاهیون به علت عدم استقبال از طنز پردازان قوی، خیلی زود چهره های موفق کادر طنز پرداز خود چون خسرو شاهانی، مرتضی فرجیان، صالحی آرام و... را از دست داد و رفته رفته به سستی وناتوانی گرایید ودربرابر «خورجین» به زمین خورد و ازمحبوبیت افتاد.

به هر حال «فکاهیون» علیرغم فراز و نشیب و قدرت و ضعف از طنز پردازان: پیشکسوت، کهنه کار، مجرب و پیر و جوان خوبی هم بهره برده که شایستهٔ احترام اند، مانند: خسرو شاهانی، محمد پورثانی، اسماعیل آتشی، محمد صالحی آرام: بهمن رضائی، جواد علیزاده، احمد عربانی، احمد عبدالهی نیا، محمدحسن حسامی محولا تی، خواجه نوری و...

نشانی پستی فکاهیون: تهران— ص. پ: ۱۷۴۴۵/۱۳۶ و ادارهٔ آن: تهران— خیابان دکتر شریعتی— پلاک ۱۱۷۶ تلفن: ۲۲۰۰۷۸.

نمونه آثار طنز فکاهیون:



درد دل مستأجر[1]

دیر است که در مخمصه و دردسر ستم / آشفته چنانم که زخود بی‌خبر ستم
از دغدغهٔ خاطر و دلشوره وتشویش / پیوسته پریشان وملول و پکرستم
در چنبر بی حوصلگی، گیج وگرفتار / مانند یکی طایر بی بال و پرستم
لرزیدن جان و تنم ازبیم اجل نیست / مستأجر جان برلب خونین جگرستم
عمری است که بردوش کشم بار و بن خویش / ازخانه بَه‌دوشان جهان جمله سرستم
هرسال ازاین خانه به آن خانه کنم کوچ / آواره وکولی صفت ودربه‌درستم
نایافته درمنزلی آرامش خودباز / درماتم «طلافی» سال دگر ستم
در بی سروسامانی ودرماندگی ودرد / مابین حریفان همه، اول نفر ستم!
ازهیبت «تخلیه» چه گویم که‌شب و روز / در وحشت ازاین «سانحه»! پرخطر ستم.
ازظلم گرانی اجاره‌چه دهم شرح؟ / اوغول ستیزنده ومن بی سپر ستم!
هر بار «تهی کیسه!» شوم آخرهر برج / گویی که به دریای جنون‌غوطه‌ور ستم!
کامم شده‌زین دربدری تلخ‌تراز زهر / هر چند که درلطف سخن چون‌شکر ستم
بازیورآزادگی و دانش و فرهنگ / درمعرکهٔ «کذب و ریا» بی هنر ستم!
دورم اگراز قافلهٔ کامروایان / عیبم مکن ای دوست! که‌بی سیم و زرستم
طرفی اگراز خدمت سی‌ساله نبستم / باحکم تقاعد «قلمی»! مفتخرستم!

«اسمعیل آتشی»

*** گزارش سازمان ملل پیرامون کاربرد سلاح شیمیائی توسط رژیم عراق منتشر شد[2].**

«جمهوری اسلامی»

به حرف وگفتگو وبحث و جنجال / شده این مسئله در حال، پامال
کند هر کار خواهد شخص صدام / چو دارد سازمان در کار اهمال

«مخلص»

انسان و اسلحه[3]

از: جمشید عظیمی‌نژاد

اسلحه را انسان می سازد و انسان را اسلحه نابود می‌کند!!
وقتی انسان، اسلحه به دست می‌گیرد، انسانیت می میرد!!

۱ــ فکاهیون، شمارهٔ ۸۵، سال هفتم، بهمن‌ماه ۱۳۶۷، ص ۲۵
۲ــ همان مأخذ پیشین ص ۲۲.
۳ــ فکاهیون شماره هشتاد وچهار، سال ششم، بهمن ۱۳۶۷، ص ۲۸.

انسان، اسلحه.را برای کشتن دشمن می‌سازد. اما فاجعه در این جاست که دشمن هم انسان است!!

قضایا آنقدر لوث شده است که هیچ معلوم نیست که اسلحه انسان را ساخته، یا انسان اسلحه را!؟

هیچ خالقی به دست مخلوق خود کشته نمی‌شود، مگر انسان و اسلحه!!

در صفحهٔ دوم شمارهٔ نخست «توفیقیون» مقدمه یا سرمقاله‌ای بدین گونه آمده است: به یاری پروردگار توانا و بی همتا و با خشنودی و مسرت توأم با سربلندی و افتخار بار دیگر پیوند ناگسستنی نویسندگان و کارکنان روزنامه سابق توفیق را با ملت بزرگ و حق‌شناس ایران اعلام داشته و بدین وسیله چشمهٔ جوشان علاقه و ارادت خود را به دریای خروشان محبت و صفای خوانندگان عزیز و وفادار متصل می‌سازیم. به گفتهٔ حافظ شیرازی که در حقیقت زبان حال توفیقیون نیز می‌باشد.

عهدمن باتونه عهدیست که تغییر پذیرد بوستانی است که هرگزنکند بادخزانش

آری حوادث دهشتناک و امواج طوفان زای روزگار هر قدر مهیب و عظیم باشد قدرت آن را نخواهد داشت که زنجیر مودت و پیوند محبت ما را از هم بگسلاند هرچند که ممکن است موقتاً فاصله یا بعد رابطه در میان ایجاد شود ولی قطع رابطه و سلب پیوند محال و غیرممکن است چنانکه دیدید و دیدیم که ۱۲ سال پیش دشمنان آزادی قلم و بیان برای ارضاء خاطر و اطاعت امر از زورمندان و متنفذین روزنامهٔ ما را که محبوب و مطلوب همگان بود بسته و قلمها را شکستند و پنداشتند که تماس و پیوند توفیقیون با مردم برای همیشه قطع و ریشهٔ الفت و مودت فیمابین کنده شده است غافل از آنکه تا ریشه در آب است امید ثمری هست:

اکنون که بار دیگر ما از میان حوادث موج‌خیز جان به سلامت برده و به آغوش پرمحبت شهروندان و خوانندگان عزیز بازگشته‌ایم، به لطف قادر متعال و به دنبال چند سال وقفه در انتشار مجله یا بهتر بگوئیم تأخیر در دیدار ورابطه مستقیم با خوانندگان خود امید و رجاء واثق داریم که با تأئید و پشتیبانی شما عزیزان بتوانیم در انجام خدمات فرهنگی و رسالت مطبوعاتی خود بیش از پیش پا برجا و استوار بوده و با ارائه و تقدیم بهترین مقالات و اشعار شیرین‌ترین لطایف و مضامین و مشروع‌ترین و در عین حال بی غرض‌ترین انتقادها و تازه‌ترین و دلخواه‌ترین مطالب را در قالب طنز و فکاهیات بسیاری یا حداقل مقداری از غمها و رنجهای درونی هموطنان عزیز را کاهش داده و با شربتهای مسکنی که از نوک قلم

نویسندگان دردآشنا بر صفحه مجله تراوش می‌کند (ولو موقت و تا زمانی اندک) آلام و دردهای ناشی از مصائب روزگار را تسکین دهیم و با اسلحهٔ نشاط و خنده به جنگ ناملایمات و گرفتاری های گوناگون رفته و ناهمواریهای جاده زندگی را برای گذشتن از مشکلات و موانع هموار سازیم و نیز امید فراوان داریم که موفق باشیم تا مانند گذشته همیشه و همه جا در کنار شما خواهران و برادران عزیزمان قدم برداشته و در غم و شادی باهم سهیم و شریک باشیم کما اینکه در سالهای اخیر نیز باوجود عدم تماس و رابطهٔ مستقیم و محروم بودن از انتشار مجله هرگز از شما و یاد شما غافل نبوده و به مصداق:

دردیر وکعبه جزبه تومایل نبوده‌ام هرجا که بوده‌ام زتو غافل نبوده‌ام

اما از نظر اخلاص و ارادت و از جهت مستقیم و پایدار بودن در راه آرمان و هدف مقدس خود به قول حافظ ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود.

در عقیده و مشی روزنامه‌نگاری و بیان حقیقت و همچنین معرفی خادم و خائن و نشان دادن معایب و تقاضای اصلاح امور از مسؤولین که توفیقیون از وظایف اصلی خود می دانستند و می دانند تغییر و تزلزلی راه نیافته و نخواهد یافت نهایت آنکه شهروندان ارجمند بویژه خوانندگان وفادار و عزیز ما باید حدود توانائی و امکانات ما را در نظر بگیرند و موقعیتها را بسنجند و از ما به قدر وسع و توانائی و امکانات موجود انتظار داشته باشند «نه کمتر و نه بیشتر» ما نیز متقابلاً از خوانندگان صدیق و دلسوزمان متوقع هستیم که خدمتگزاران مؤمن و وفادار خود را از هر جهت یاری نموده و در بسط و توسعه و معرفی و انتشار هر چه بیشتر مجله و نیز از راهنمائی های مفید و مشفقانه در بهبود بخشیدن و بهتر شدن نشریه‌ای که مال خودشان و برای خودشان است دریغ ننمایند البته ما نیز سعی و کوشش فراوان خواهیم کرد که با جان و دل و با تمام قوا و امکانات خود در حال حاضر هر پانزده روز یک شماره مجله که حاوی اشعار و مطالب دلپسند و مضامین و لطایف بکر و دلخواه باشد و بتواند رضایت خاطر شما دوستان و یاران هموطن و خوانندگان ادب دوست و هنر پرور را فراهم آورد، چاپ و در دسترس همگان قرار دهیم به این امید که انشاءالله تعالی در آیندهٔ نزدیک آتش جنگ تحمیلی خاموش و ابرهای تیره و سیاه از آسمان میهن عزیزمان محو و همچنین گرفتاریها و ناراحتی های ناشی از دخالت بیگانگان و در رأس همه آمریکای جهانخوار از ساحت مقدس کشورمان برطرف و بار دیگر همه در سایهٔ اسلام و از برکت قرآن با قلبی آکنده از نشاط و شادی و دلهای خالی از تشویش و غم و نگرانی به زندگی سعادت‌بخش و شیرین روی آورده و با محبت و صفا و یگانگی دوران آکنده از آرامش و آسایش را شروع کنیم.

به امید روزی که اثری از غبار غم و ملال در چهره و اشک حسرت و محنت در مژگان هیچ ایرانی نبینیم و شرح رنج و دردشان را نشنویم.
به امید آن روز سعید و مبارک «توفیقیون»

تهران مصور فکاهی

مجلهٔ «تهران مصور» در نوروز سال ۱۳٤۵ یک شمارهٔ فکاهی به بهای ده ریال را در ۳۲ صفحه با روی جلد و پشت جلد رنگی و مطالب: شعر، داستان، عبارتهای کوتاه، آگهی به همت «گروه فکاهی نویسان حاجی فیروز» چاپ و منتشر کرده است.

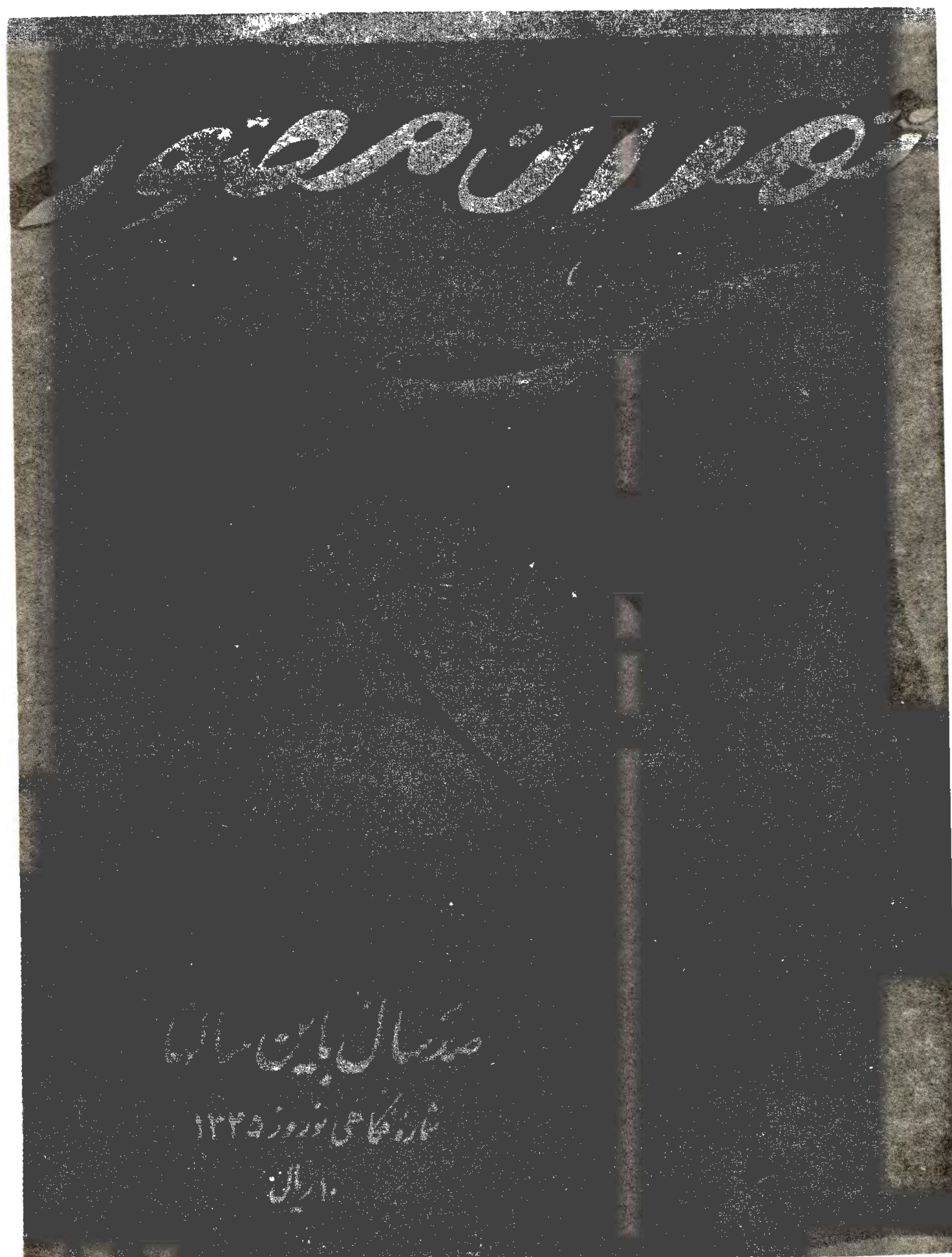
جنگ

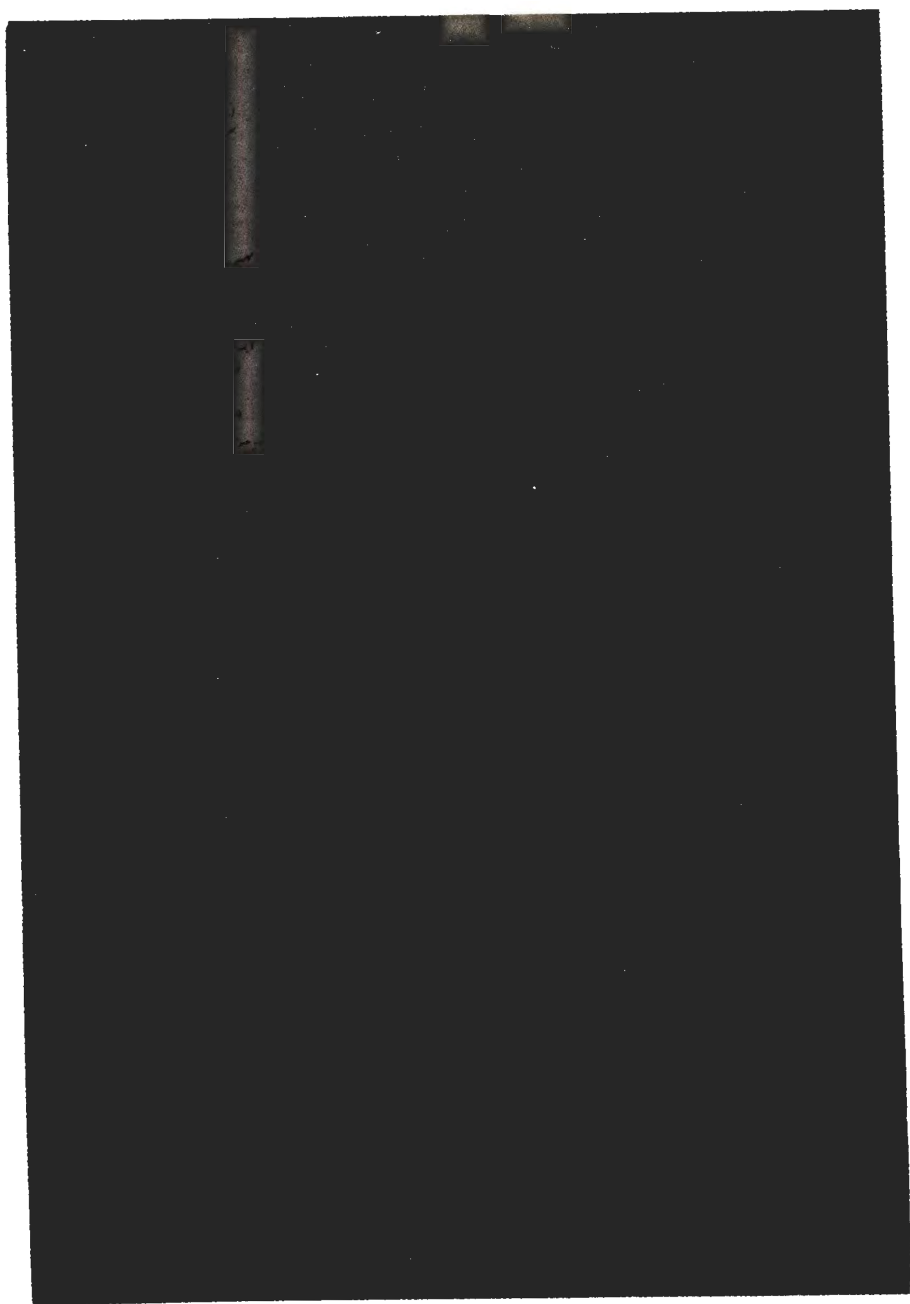
روزنامهٔ سیاسی اجتماعی و فکاهی «جنگ» به مدیر مسؤولی: محمود میرحاجیان و زیر نظر شورای نویسندگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر.شد. نخستین شمارهٔ آن با بهای ۱۰ ریال و ٤ صفحه به تاریخ چهارشنبه نهم آبان ماه ۱۳۵۸ (نهم ذیحجه ۱۳۹۹ه . ق) و آخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ ۱۹ با همان ٤ صفحه و تک شماره ۱۰ ریال به تاریخ پنجشنبه اول خرداد ماه ۱۳۵۹ (۷ رجب ۱٤۰۰ه . ق) در مشهد انتشار یافت و نشانی ادارهٔ آن: مشهد،خیابان آزادی چهارراه تربیت بود. این نشریه مطالبی چون: خبر، مقاله جدی، فکاهی، عبارتهای کوتاه، داستان، شعر، عکس، آگهی و... به صورت سیاه و سفید را در بر داشت.

جنگل مولا

روزنامه «جنگل مولا» در نوبت اول به مدیری حسین [نامی] و با چاپ سنگی در مطبعه سنگی میرزا علی اصغر منتشر شد. نخستین شماره آن در تاریخ دوشنبه ۲۰ رجب ۱۳۲۹ ه . قمری چاپ گردید. موضوعات «جنگل مولا» شامل مقالات، مطالب اساسی و انتقادی، و مطالبی تحت عنوان اخبار آسمانی و یا خلصه درویش... بود.

بهای تک شماره: صد دینار، وجه اشتراک سالیانه در تهران ٦ قران، سایر ولایات داخله یک تومان و خارجه ۵ فرانک تعیین شده بود.


تهران مصور
صدسال پایتخت ما
۱۰ ریال



آرم روزنامه به این صورت نوشته می‌شد: «جنگل مولا» که دربارهٔ این کلمه عبارت یا مصرع «بزم ما جنگل مولاست چه آئی برما» و در زیر آن عبارت یا مصرع «با ادب باش که این بیشه غضنفر دارد» آمده است. و مرام روزنامه زیر عنوان روزنامه این گونه منعکس شده است: «این جریده با نقشه های کاریکاتوری ملت را از شئامت اخلاق رذیله آگاه می نماید و با قلم قاصری حقیقت نورانی بیداری جمعیت را تعهد نموده، از نمایشات سوء غافلانه دعوت به انتباه می‌کند.»

محل اداره روزنامه: خیابان ناصریه، روبروی دارالفنون یاد شده است.

در مقالهٔ افتتاحیه آن آمده: «هوحق. همه آفاق شده جنگل مولا. کوشاخ نفیر و نمد و چنته و شولا. جنگل مولای ما از هریک از جنگلهای ایران که مثل وزارت خانه‌ها قفسه‌های حیوانات وحشی و اهلی را دارد بحث خواهد کرد. جنگل مولای ما بی رودربایستی بی رفاقت بازی صفحه خود را گرامافون نیات حسنه وطن‌پرستان نموده، خوب را خوب، بد رابد می‌گوید. این نامه محقر عوامانه خود را ذمه‌دار حقانیت می داند...».[1]

جنگل مولا

سری جدید انتشار «جنگل مولا» به صاحب امتیازی و مدیری ابوالقاسم ذوقی شماره اول آن در چهار صفحه به قطع متوسط با چاپ سربی در مطبعه «سعادت» در تاریخ سه‌شنبه دوم جمادی‌الاول ۱۳۴۲ قمری مطابق ۱۹ قوس ۱۳۰۲ هـ . ش در تهران منتشر شد.

این روزنامه شامل مطالب نثر و نظم، انتقاد و کاریکاتور و بصورت هفتگی انتشار یافته و دیگر مشخصات آن از این قرار است: تک نمره: شش شاهی، قیمت اشتراک سالیانه طبقه اول ۶۰ قران، طبقه دوم ۴۰ قران، محصلین و کارگران ۲۰ قران.

محل اداره: تهران، بالاخانه شمس العماره.

نمونه اشعار و نثر:

بادیده عبرت بنگرتامحشرخر بینی   بستان وطن راهمه پراز سرخر بینی

هربی خرد خام ز پستی سوی بالاست   این کشورداراست ویا جنگل مولاست

«... خلاصه مقاله این است که جمعی تصور می‌کنند که ما از اهل جنگل هستیم ولی خیرما روزنامه را به سرمایه خودمان اداره می‌کنیم[2]...».

۱ــ و نیز بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۲ ص ۱۷۲ــ۱۷۳.

۲ــ و نیز بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ص ۱۷۳ــ۱۷۴.

جوک

نشریهٔ فکاهی «جوک» پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. نخستین شماره به بهای تک شماره ۶۰ ریال و آخرین شماره در آذرماه ۱۳۶۰ھ . ش در ٤٠ صفحه انتشار یافت. این نشریه که شامل: کاریکاتور، عبارتهای کوتاه، شعر و... بود، بی ذکر شمارهٔ صفحات و شناسنامهٔ پدیدآورندگان اثر چاپ می‌شد. روی جلد و پشت جلد «جوک» رنگی بود و به عنوان انتشارات شرکت پروپاگاند تلفن ٦٥٣٨٤٠ و نشانی: تهران— وصال شیرازی— ساختمان ۱۰۱ در می آمد.

جیغ و داد

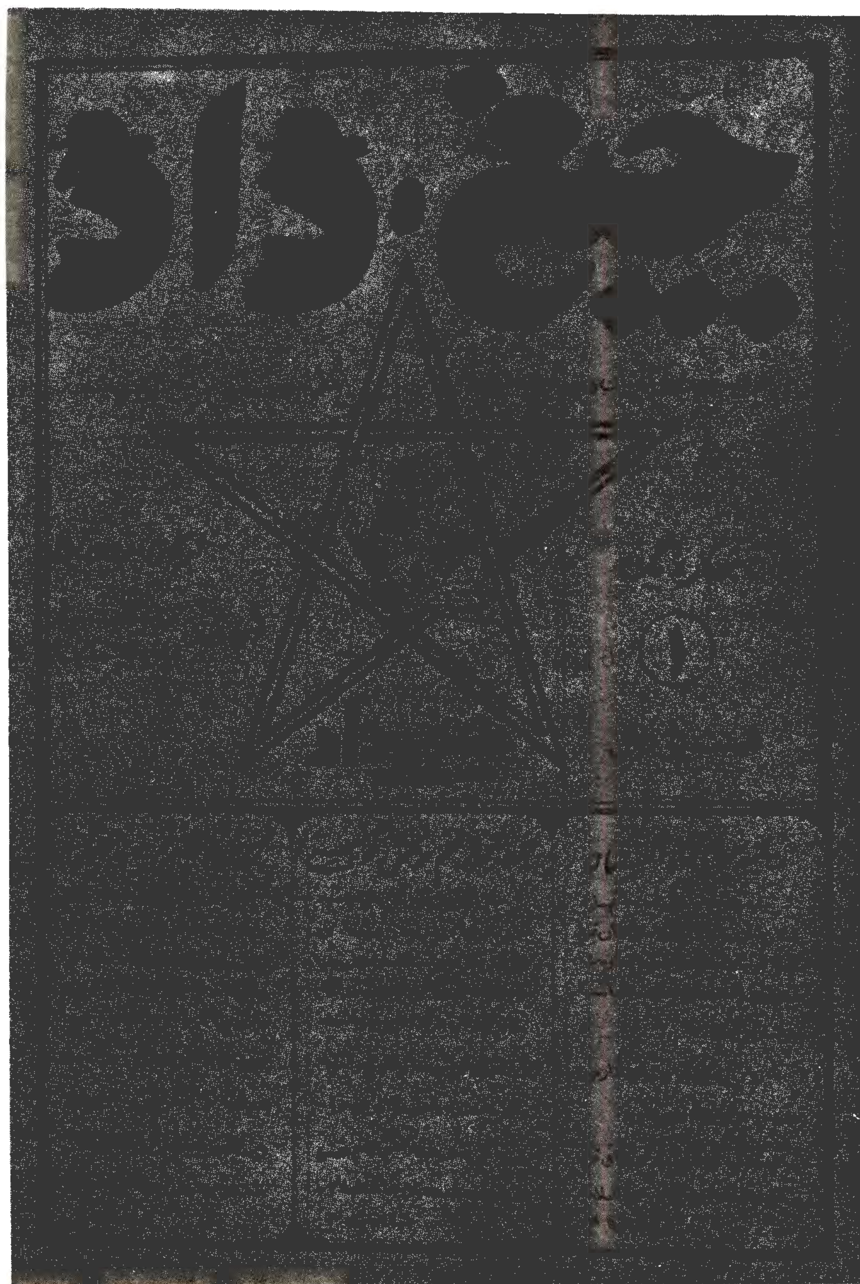
روزنامهٔ «جیغ و داد» به همت «صالحی» و زیرنظر شورای نویسندگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ آن با ٤ صفحه و بهای ۵ ریال در سال ۱۳۵۸ و آخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ ۱۵ دورهٔ دوم در روز چهارشنبه ۱۳٦٤/۵/۲۳ با ٤ صفحه و بهای ۱۰ ریال انتشار یافت. این نشریه شامل: کاریکاتور، انتقاد، شعر، عبارتهای کوتاه و... به صورت دست‌نویس بود و آثارش را در دفاع از ارزش های اسلامی و انتقاد از چپ گرایان و راست گرایان ارائه می داد. چنانکه به طنز می نوشت: ارگان مزدوران، اتحادیهٔ: کمونیست ها و امپریالیست ها. و این بیت زیر عنوان و آرم روزنامه یاد می شد:

بزنم تهمت و بهتان وچوگویند مزن — بکشم جیغ وزنم داد، که آزادی نیست

نشانی ادارهٔ روزنامه با قید «نا کجا آباد» آمده است.

چنته پا برهنه

روزنامهٔ فکاهی هفتگی و مصور «چنته‌پابرهنه» به مدیری میرزا محمودخان افشار در سال ۱۳۲۹ھ . ق در تهران آغاز به انتشار نمود. به نظر محمد صدر هاشمی احتمال می رود که این روزنامه نخست به نام «جنگل مولا» منتشر می شد. در این روزنامه نام مدیر مسؤول به نام «چنته پابرهنه» و کاریکاتورها به قلم علیرضا و گل شعبان و بابا احمد و مقالات بصورت قصه و حکایت و اشعار به عنوان ادبیات بابا احمد دیده می‌شود. که در شمارهٔ ۲۵ سال اول مورخ چهارشنبه ۲۳ رجب ۱۳۲۹ھ . ق آن طبق معمول چهار صفحه ای،



چاپخانه را مطبعه عالیجناب مشهدی خداداد و مدیر مسؤول محمود افشار ذکر شده است. محل ادارهٔ آن: تهران — خیابان چراغ برق، تک شماره: درتهران یک شاهی، سایرشهرها دوشاهی، بهای اشتراک سالیانه داخله ۵ قران، خارجه ۸ قران، تهران سه قران و شش ماهه به ترتیب: ۵۰ شاهی، ۸۰ شاهی، ۳۰ شاهی معین شده است. از نمونه نوشتار آن می توان مقالهٔ افتتاحیه شمارهٔ دوم سال اول یاد کرد که چنین آمده:

«هرکس به فکر خویشه، توهم به فکر خود باش. در چند سال قبل یک درویش پابرهنه نه تراشیده، نخراشیده، گیسوانش چون خار خار پشت یک چنار بلند در مشت سنگ قناعت برشکم کدوی بزرگی اونک به انگشت تسبیح هزاردانه در گردن پوست پلنگی در پشت پیراهن سفید در بر، می‌گفت به آهنگ در است هو: هرکس به فکر خویشه— توهم به فکر خود باش. آمد در دکان من لابداً با هزار ترس و لرز مبادا با چماق دستش نرمم کند فوراً یک پول سیاه به او دادم خود به خود گفتم، اینهم سرجمع رفته ها.».[1]

حاجی بابا[2]

هفته نامهٔ «حاجی بابا» به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی: پرویز خطیبی در آبان‌ماه ۱۳۲۸ (۱۹٤۹م) چاپ و منتشر شد. که تا سال ۱۳۳۲هـ . ش ۱۷۳ شمارهٔ آن انتشار یافت. که پس از واقعهٔ کودتای آمریکائی نظام پهلوی در سال یادشده طی حوادثی خطیبی دستگیر و زندانی شد و این نشریه به همراه «توفیق» و نشریات دیگر توقیف شد و دوباره چاپ نشد تا اینکه انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷هـ . ش به پیروزی رسید و «حاجی بابا» شروع به انتشار نمود.

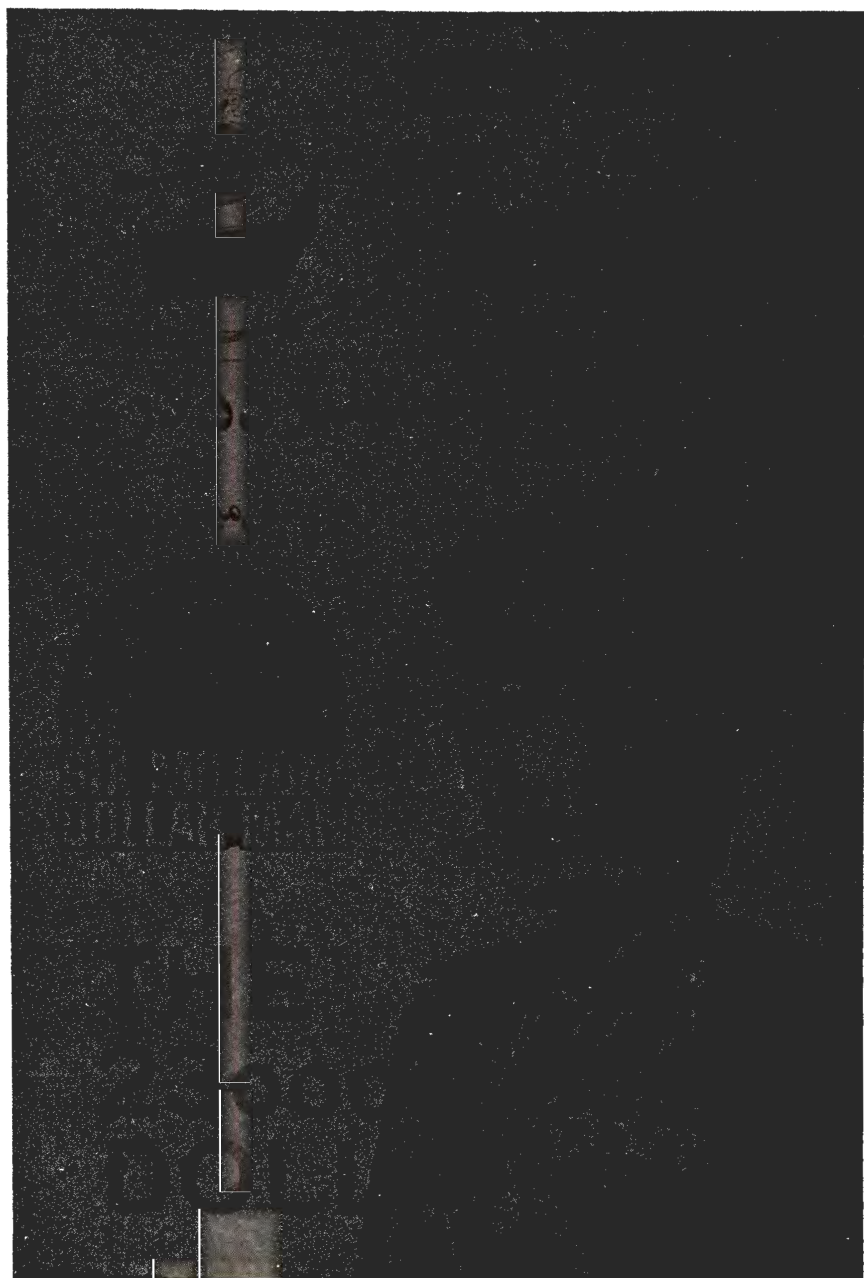
حاجی بابا

دورهٔ جدید فکاهی سیاسی هفتگی «حاجی بابا» به صاحب امتیازی و مدیری: خطیبی (پرویز خطیبی نوری) پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافت. نخستین شمارهٔ حاجی بابا به عنوان شمارهٔ ۱۷٤ در ۱۲ صفحه و بهای سی ریال روز چهارشنبه پنجم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ با روی جلد و پشت جلد رنگی و آخرین شماره یعنی شمارهٔ ۱۸۸ با ۱٦ صفحه و بهای سی ریال در ۵۸/٦/۱ منتشر شد. این نشریه روزهای چهارشنبه چاپ

۱— و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۲ ص ۱۸۹— ۱۹۰.

۲— و نیز بنگرید به شرح احوال. پرویز خطیبی در همین کتاب.


باباشمل
ساعت بازی



می شد و محل ادارهٔ آن: تهران— فرح (سابق) جنوبی بود. «حاجی بابا» مطالب: کاریکاتور، سرمقاله، انتقاد، شعر، داستان، جدول، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. در شناسنامهٔ این نشریه آمده: «هفته نامهٔ فکاهی سیاسی انتقادی اجتماعی [حاجی بابا] که به هیچ حزب و گروه و جمعیتی بستگی ندارد.».

حشرات الارض [1]

روزنامهٔ «حشرات الارض» به کوشش و دستیاری شرکت معارف و تأسیس و نگارش حاج میرزا آقا بلوری مدیر روزنامهٔ نالهٔ ملت تبریز در همان شهر تبریز انتشار می یافت. نخستین شمارهٔ آ در تاریخ ۱۸ صفر، شمارهٔ دوم در تاریخ ۲۵ صفر المظفر و شمارهٔ چهارم در ۸ ربیع الاول ۱۳۲۶ قمری (۱۹۰۸م) و بالاخره شمارهٔ یازدهم در ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۶ قمری یعنی آغاز جنگ و شورش تبریز منتشر شد. قیمت یک نسخهٔ آن در تبریز یک عباسی، داخله در ایران ۵ شاهی بود. و غالباً نام مدیر، موسس و نویسنده روزنامه قید نمی شد. و عنوان «کسالت— عداوت— نفاق— بیعاری [= بیماری]» در سر لوحهٔ زیر عنوان روزنامه نوشته می شد. روزنامهٔ «حشرات الارض» به گونهٔ طنز و فکاهی، مصور، کاریکاتور و انتقاد از اوضاع سیاسی وقت و به زبان «غفاروکیل» دیوانهٔ معروف تبریز بیان می شد.

حروف چاپ روزنامه از نوع روسی معمول روزنامه های ترکی معمول و چاپ سربی و تصاویر رنگی بود. و نشانی و محل ادارهٔ آن در تبریز، تیمچه حسینیه، ادارهٔ شرکت معارف قرار داشت. روزنامهٔ صوراسرافیل در شمارهٔ ۳۱ سال اول خود یعنی مورخ روز پنج شنبه ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۶ه . ق دربارهٔ تولد «حشرات الارض» می نویسد:

«مشترکین عظام را به طلوع کوکبی سعد از افق آذربایجان به نام روزنامهٔ «حشرات الارض» مژده می دهیم و اقبال به این بخت را به همه هواداران صور با تمام دل توصیه می نمائیم. چه این روزنامه که اینک هفته ای یکبار طبع می شود یکی از تحفه های دوره جدید تاریخ ما و بهترین زمینه و محرک صفات حسنه و اخلاق نیک است. کمتر روزنامه ای تا به حال از حیث نظم و نثر دارای اینقدر از عذوبت کلام و شیرینی اداء بوده، گذشته از

۱— و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۲ ص ۲۱۵—۲۱۷، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۲۲۱—۲۲۳، تاریخ روزنامه ها ومجله های آذربایجان ج ۱ ص ۱۳۵ — ۱۴۱.

اینکه روزنامه مزبور حاوی خیلی از دقایق و شامل بسی از حقایق است به صورتهای رنگین مصور می‌باشد و در تصویر همین صور آن ذوق و سلیقه به کار می رود که در نظم و نثر آن به عمل می آید.»

کاریکاتورها و تصاویر «حشرات الارض» همواره مورد توجه، خاطره و علاقهٔ مردم بود. مثلاً یکی از کاریکاتورها دربارهٔ جنگ دو خروس جنگی است که در حاشیه دو نفر دربارهٔ کمیت و کیفیت و ویژگی این دو خروس گفتگو می‌کنند. یا در کاریکاتور دیگر که به مناسبت توقیف شمارهٔ ۲۲ روزنامهٔ مساوات کشیده شده و فردی اره در دست قصد قطع درخت مساوات است، یا در تصویری زیر عنوان «ترقی شیمی در ایران قرن بیست» کارگری را در حال چانه گرفتن خمیر در روی سکوی بلند نشان می دهد. طاهر زاده بهزاد دربارهٔ خاطرات خود از این نشریه و پیرامون آن گفته: «برادرم روزی که صحبت از انقلاب مشروطیت در میان بود گفت وقتی که در مرند دست عمال شجاع نظام گرفتار شده بودم در اثنای باز پرسی مامورین عقب نقاشی می‌گشتند که کاریکاتور شاه را ترسیم کرده بود. در این کاریکاتور که در روزنامه حشرات الارض چاپ شده بود، شکل شاه را مثل قورباغه چاقی کشیده بودم و اگر می فهمیدد که من آن را ترسیم کرده‌ام، بی شک اعدامم می‌کردند.»[۲].

«حشرات الارض» پس از انقلابات تبریز دوباره منتشر شد و شمارهٔ ۱۵ سال سوم در تاریخ روز دوشنبه ۲۱ محرم ۱۳۲۹هـ . ق با چاپ سنگی (چاپخانهٔ اسکندانی) و کاریکاتور رنگی صفحهٔ اول و چهارم انتشار یافت.

نمونه آثار طنز «حشرات الارض»:

از سر مقالهٔ شمارهٔ دوم:[۳]

«تبریک، امروز که ایرانیان به همین روز و ملت اسلام را مباحیت فیروز اعضاء این اداره محقر که تازه قدم به عالم مطبوعات نهاده، تبریکات صمیمانه و تشکرات خالصانهٔ خود را به واسطهٔ این نامهٔ ناچیز به خاکپای مبارک عموم جالسین مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه خصوص وکلای محترم ایالت آذربایجان و قاطبه خدام نوع بشر و مروجین مذهب

۲– قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، کریم طاهرزادهٔ بهزاد، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۳٤ ص ۳۳ و ۳٤.

۳– به نقل از: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۲ ص ۲۱۵—۲۱۷.

اسلام عرضه و از خداوند منان با زبان قاصر مسئلت می نماید که وجود سعادت نمودشان را از سوانح ایام مصون و مرانان را به تکالیف مواظفه خود موفق فرمایاد.

ای فکرت تو ناشر هر حکمت آکبلای   وی قامت تو قابل هر خدمت آکبلای
شوخیست بلامسخره است آفت آکبلای   دریاب یکی پیشه و یک صنعت آکبلای».

حکیم باشی

روزنامهٔ فکاهی – هفتگی «حکیم باشی» به صاحب امتیازی: مهدی سهیلی به سال ۱۳۳۲ه . ش در تهران تاسیس و انتشار یافت. شماره‌هائی از آن در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

خرمن سوزان

روزنامهٔ «خرمن سوزان» نیز از دیگر نشریات فکاهی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به طرفداری از این نهضت و مسخرهٔ حزب توده و دیگر گروههای سیاسی ملحد و منافق چاپ و منتشر شده است. تنها شمارهٔ آن به قطع بزرگ با حروف دست نوشته با چهار صفحه سیاه سفید به بهاء پنج ریال با مطالبی چون: کاریکاتور، نثر، نظم به سال ۱۳۵۸ بدون ذکر تاریخ و مشخصات لازم دیگر انتشار یافت. در زیر نوشته و آرم «خرمن سوزان» این نکته جالب توجه است: «ارگان چریکهای مزاحمین خلق «فراریان خلق» نشریهٔ وابسته به حزب روده.».

خنده

روزنامهٔ فکاهی هفتگی «خنده» از سال ۱۳۰۱ هجری شمسی در تهران چاپ و منتشر می‌شد و چاپ و توزیع آن نیز در روزهای دوشنبه بود. این نشریه تا اواخر سال ۱۳۰۱ه . ش چاپ شده است.[۱]

خورجین

مجلهٔ «خورجین» تا نگارش این فرهنگ‌نامه و دایرةالمعارف یعنی پاییز ۱۳۶۸ه . ش در واقع آخرین نشریهٔ طنز و فکاههٔ ایران است که اکنون هم چاپ و منتشر می شود. این نشریه به صاحب امتیازی و سردبیری: دکتر فریدون گل افرا و مدیر مسؤولی :

۱– بنگرید به: تاریخ جراید وجلات ایران ج ۲ ص ۲۵۱.



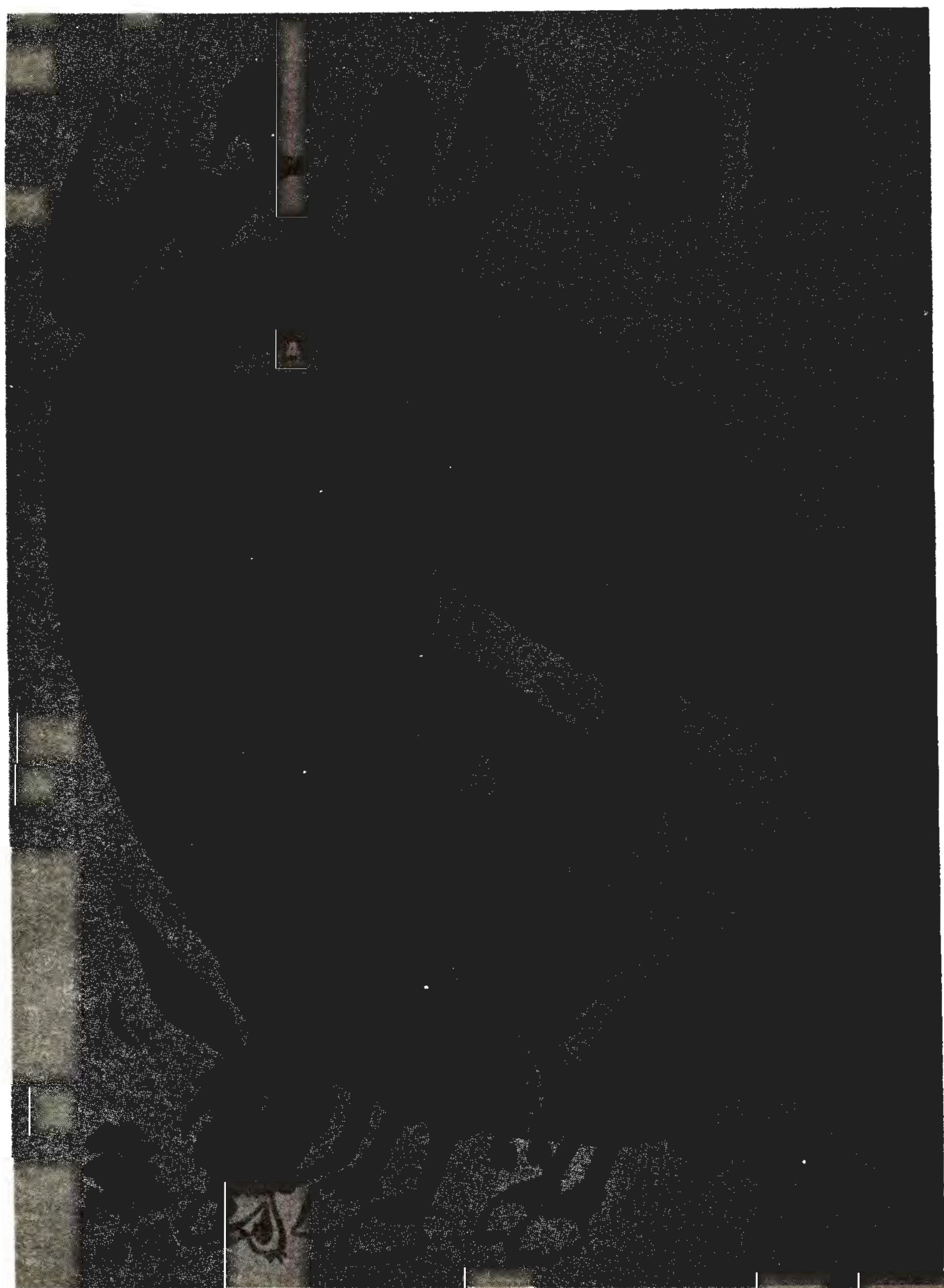
مهندس محمدعلی باهری به عنوان نشریهٔ دوم مجلهٔ «کشاورز» چاپ می شود. نخستین شمارهٔ آن در دی‌ماه ۱۳٦٤ به بهای یکصد و پنجاه ریال به دست مردم رسید. که بعدها بهای آن به بیست و پنج تومان افزایش یافت. هم چنین بعدها سردبیری به مهندس محمدعلی باهری و مرتضی فرجیان واگذار شد. شماره‌های سال‌های اول و دوم و سوم مجله با ضعف فراوان (مانند ضعف های فکاهیون) به چاپ می رسید اما وقتی سردبیری این نشریه به فرجیان واگذار شد، ضمن تحول شگرف و موفقیت‌های بسیار، سعی شد که از طنز پردازان قوی و مشهور چون استاد حالت دعوت به عمل آید تا جائی که این نشریه بتدریج به موفقیت های نشریه توفیق نزدیک شد.

این نشریه شامل شعر، نثر، کاریکاتور است و سمبل و الگوی شخصیتی و فرد ساده و بی‌غل و غش آن فردی به نام «مشدی رجب» (= مشهدی رجب) است که به عنوان شخصی روستایی با ظاهری آراسته همراه با الاغ و گاه بی الاغ: سوال می‌کند، انتقاد می‌کند، مسخره می‌کند، دست می اندازد و...

در صفحهٔ دو شماره اول این مجله با سرمقالهٔ ضعیف و سست: «چرا خورجین را منتشر کرده‌ایم» این گونه توضیح داده شد: «نشریه‌ای که پیش روی خود دارید، مجموعه‌ای است از نکات فنی، اقتصادی و علمی که به زبان طنز بیان گردیده است. نکاتی که پیر و جوان، شهری و روستائی همواره و هر روز با آن دست به گریبان بوده و آگاه یا ناخودآگاه، از کنار آن می‌گذرند. «خورجین» میل ندارد فقط برای سرگرمی و وقت گذرانی خوانندگان مورد توجه قرار گیرد، بلکه خواهان طرح مسائل و نکات روزمره هم میهنان عزیز و چاره‌جوئی برای این مسائل می باشد. «خورجین» عقیده دارد که بسیاری از مشکلات جامعه ما توسط خود مردم حل و فصل می شوند، بشرطی که روابط فی مابین طبقات مولد و مصرف کننده هرچه بیشتر صادقانه و سازنده گردد.

«خورجین» سعی دارد لبخند برلبان هر آدم اخمو و عبوس بیاورد و هر بی حوصله‌ای را وادار به مطالعه بنماید، لیکن ما «خورجین» را متعلق به کسانی می دانیم که بیشتر می فهمند تا می خندند!!

بسیاری از نارسائی ها و کمبودهای جامعه ما، از روابط غیراصولی مابین مصرف کننده و تامین کننده سرچشمه می‌گیرد. آنچه مسلم است، تمام طبقات جامعه ما، دارای حق و حقوق و وظائف اجتماعی ویژه‌ای هستند. اما اغلب بر اثر بی اطلاعی طرفین از حق وحقوقشان، اختلالاتی در روابط و ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه به وجود می آید



که در نتیجهٔ آن، عده‌ای ناخودآگاه به دیگران اجحاف می‌کنند و عده‌ای نیز بنابه عادت، حقوق اجتماعی و اقتصادی‌شان مورد تجاوز قرار می‌گیرد!!

با بررسی ها و پرس وجوهائی که به عمل آمده، «کمبود حوصله» مانع اصلی کسب این آگاهیهای ضروری و حیاتی جامعه ما بوده است، ضمن آنکه مراجع و منابع آگاهی دهنده نیز هنوز نتوانسته اند روشهای معقول و کارسازی را برای هدایت جامعه اقتصادی اعم از مصرف کننده و تولید کننده ارائه دهند، آنچه مسلم است، آشنائی به این اصول و افزایش شناختها، می تواند به طور خودکار ضابطه عادلانه‌ای را در جامعه ما استوار کند. ایجاد بازار سیاه تا اندازه‌ای زائیده‌ای است از بی توجهی های افراد جامعه و اجحاف در پرداخت دستمزدها، تجاوزی است آشکار به حقوق جامعه. کم کاری، عدم پرداخت حقوق حقه کارگر و کارمند، بی توجهی به گرانفروشی، عدم شناخت ارزشهای مولد جامعه و جوامع خدماتی، تجسم باطل از ارزشها و در نتیجه مهاجرتهای موطنی و فکری، نیز همه از دردهای پنهان جامعهٔ ما می باشند و بازگو کردن همه این جزئیات برای افزایش شناختها و شکافتن مسائل این چنینی– به هدف برداشتن فشارهای کاذب ناخوانده و غیر منتظره از روی دوش مردم زحمتکش و مولد و نتیجتاً شکوفائی تدریجی اقتصاد سالم اسلامی ما– همراه با چاشنی های محرک و مثبت– برای توجه اذهان و تمرکز افکار بر روی این مسائل– همگی می تواند چارچوب محتوای یک نشریه طنزگونه به روش اقتصادی و علمی را در بربگیرد و ما آن را تحت نام «خورجین کشاورز» به همه مردم دلسوز اعم از پیر و جوان و شهری و روستائی کشورمان هدیه می‌کنیم.

توجهات و توصیه ها و انتقادهای سازنده شما خوانندگان عزیز، می تواند ما را هر چه بیشتر و سریع تر، در مسیر ارائه یک نشریه غنی مردمی و سازنده قرار دهد. فکر و ذکر ما در انتشار چنین نشریه ای، در اصل کسب رضایت خدا و بندگان مقرب او می باشد و از آفریدگار خود می خواهیم که ما را در ارائه این خدمت ناچیز، موفق و مقاوم بدارد. انشاءالله».

دراینجاشعر«مشکل مسکن» سروده محمدحاجی حسینی به نقل ازشماره اول سال اول صفحه ۲۹ به عنوان نمونه شعر این نشریه یاد می شود:

ای دوست، در آورده پدر از تو واز من — این مشکل مسکن
در مشهد و تهران و اراک و کرج و کن — این مشکل مسکن
این مشکل بهروز و عزیز و حسنی هست — کی حل شدنی هست؟

با این همه کمبود گچ و آجر و آهن	این مشکل مسکن
یک غول عجیبست خروشان و خطرناک	پرقدرت و بی باک
پر زورتر از بازوی «هرکول» و «تهمتن»	این مشکل مسکن
بهر من وتو، دربدران، خانه بدوشان	با رنج فراوان
ویلان شدن و خیط شدن کرده معین	این مشکل مسکن
نه راحت و آرامش و آسودگی و خواب	نه حال، نه اعصاب
بگذاشته در موقع اسباب کشیدن	این مشکل مسکن
کوبد به سر و کلهٔ مستاجر سرسخت	ایضاً من بدبخت
کوبنده‌تر از سیل خروشنده بهمن	این مشکل مسکن
برمشکل مسکن که رسیدی‌تو، بکُن ایست	چون حل شدنی نیست
این مسئلهٔ بی پدر و بی مخ ومزمن	این مشکل مسکن

خورشید ایران

روزنامهٔ فکاهی «خورشید ایران» که صاحب و مؤسس آن: بهاء الدین پازارگاد و مدیر: خشنود پازارگاد بود از نشریات فکاهی پس از شهریور ۱۳۲۰ هـ . ش تا ۱۳۵۷ هـ . ش است. این روزنامه با روی جلد رنگی، عموماً ۸ صفحه، هفته‌ای دو شماره روزهای یکشنبه و چهارشنبه منتشر می شد. «خورشید ایران» مطالبی چون: کاریکاتور، مقاله، داستان، شعر، آگهی، انتقاد و... را در بر داشت و جای، آن: تهران: میدان بهارستان اول شاه‌آباد بود.

شمارهٔ چهارم سال بیستم آن در روز چهارشنبه ۲٤ تیرماه ۱۳۳۱ هـ . ش چاپ شد.

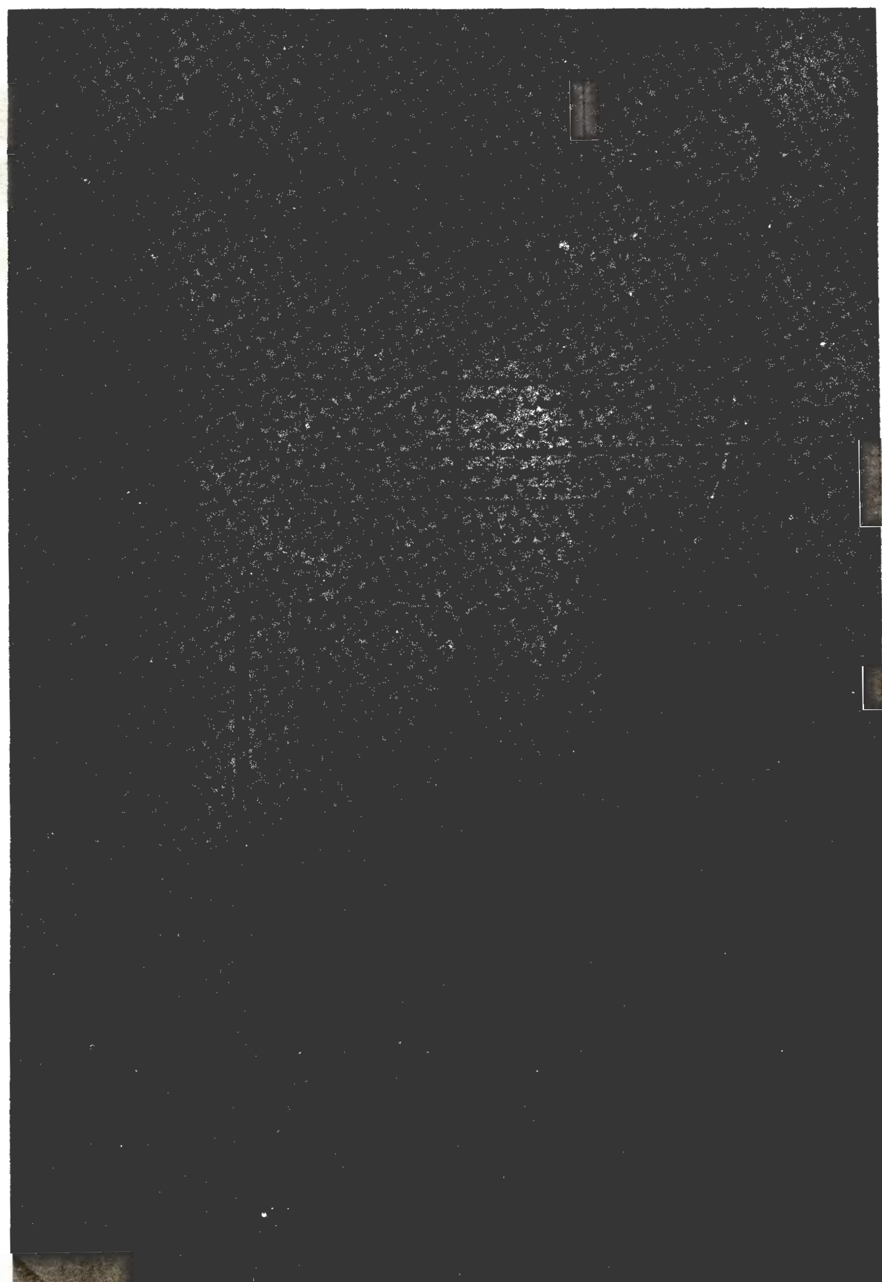
نمونه آثار طنز آن تحت عنوان «بس است!» به نقل از همین شمارهٔ یادشده از این قرار است:

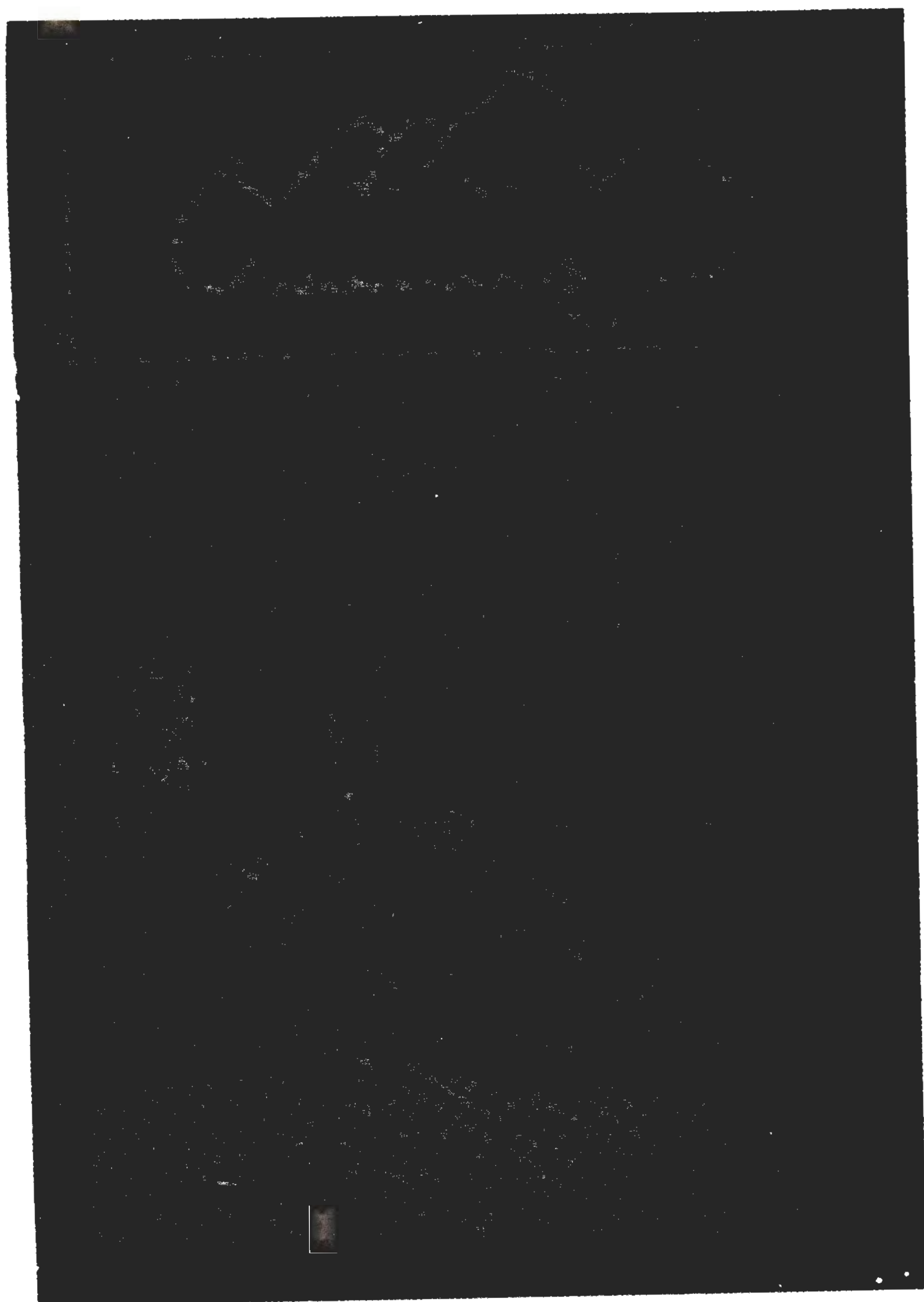
ای آنکه ترابه زندگانی هوس است	وافورتو را یاور و هم یار وکس است
تریاک تو را بی خبری می بخشد	ای دوست تو را از دوجهان (نعشه) بس است

([توضیح]: نشئه را یکی از جراید با سواد مکرر نعشه نوشته است).

خوشخنده

نشریهٔ فکاهی «خوشخنده» به مدیری. محمد حسن زیادلو و زیرنظر شورای نویسندگان پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر شد. تنها شمارهٔ آن در ۳٤ صفحه،





روی جلد و پشت جلد رنگی، با بهای ۵۰ ریال در روز پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ چاپ شد. این نشریه شامل مطالب: سرمقاله، شعر، داستان، کاریکاتور، عکس، عبارتهای کوتاه و... بود.

و نشانی ادارهٔ مجله: تهران، اسکندری شمالی کوچه مهربان، پلاک ۹ یاد گردید.

دانش اصفهان [۱]

روزنامهٔ هفتگی فکاهی «دانش اصفهان» به مدیری و صاحب امتیازی میرزا محمدعلی دانش خوراسگانی به سال ۱۳۰۹ه . ش در اصفهان تأسیس شد. این روزنامه گرچه با عنوان «ادبی، اخلاقی، فکاهی، کاریکاتوری، طرفداری جدی معارف» معرفی می شد، اما بیشتر جنبه فکاهی و طنز داشته است و غالب اشعار فکاهی آن اثر طبع مدیر روزنامه بوده است. در این روزنامه اخبار محلی، سرمقاله، آگهی نیز درج می شد. این روزنامه بطور مرتب طبع نمی شد. وجه اشتراک آن سالیانه در اصفهان: پنج تومان، در سایر ولایات ایران شش تومان بوده و به کارگران و محصلین تخفیف داده می شد. به دو نمونه از طنز آن بنگرید:

طنز اول از شمارهٔ ۷ سال اول مورخ ۷ آبان ۱۳۰۹.

شدم من زار و بیچاره/زایران گشتم آواره ندارم من دگر چاره/چرا گردیده‌ام پاره

می فرمود خداحافظ خداحافظ

بیا ای صاحب پرهوش/ به فوریت مرابفروش اگر بینند مرابردوش/ زنند باچک چنان درگوش

می فرمود خداحافظ خداحافظ

شوم یک پالتومقبول/بدم... شدم... به قانون گشته مشمول/نخرمن راد گریک پول

می فرمود خداحافظ خداحافظ

زنانیــن من نسب دارم/زکو پیامن حسب دارم تودرزی یک وجب دارم/نشانی ازعرب دارم

عزیزم خداحافظ خداحافظ

لحاف اندرسفر بودم/ لحافی بی خطر بودم معنون.ر...ربودم/ولی پرشور وشردارم

خداحافظ خداحافظ

۱- و نیز بنگرید به: دانش اصفهان- ج ۲ ص ۲۶۸ - ۲۶۹.

و نیز تقویم شماره ۱۴ سال دوم:

«اوضاع کواکب و حرکات سیارات بعد از حذف بعضی چیزهای نجومی دلالت دارد برگرانی کبریت و قند- نرم شدن دند-- خوب شدن روابط انگلیس و ایرلند- و کم کم حرکت کردن اهالی طهران به طرف دربند-- مصفی شدن لب بند- جالب توجه بودن هوای اصفهان-- و حقیقت داشتن- اصفهان به نصف جهان-- تک تک پیدا شدن سن- افتادن یا رو به هن و هن- منزه شدن مسجد شاه‌عباس- عکس گرفتن عکاس- قدیمی بودن وسواس- شیش و بیش آمدن طاس- منتشر شدن اسکناس- لاسی شدن اشخاص پلاس... بهتر بودن بعضی ها از راه دور- فراوان شدن حور- راه افتادن برای نمام‌ها به حد کناف سروسور- قدیمی بودن گندلی نور- به ارواح مرحوم خاقان مغفور- والله اعلم به حقایق الامور.».

دخو

«دخو» ضمیمهٔ هفتگی روزنامهٔ صدای مردم و زیر نظر گروه فکاهی نویسان در سال ۱۳۴۶هـ . ش با بهای ۵ ریال انتشار یافت. صاحب امتیاز و مدیر روزنامهٔ صدای مردم: محمدحسین فری‌پور و همکاران ثابت دخو: روح‌الله اکبریان، شاد مهرتمجیدی، حسین حسینی نژاد، حسین رحیم‌خانی و عین‌الله منصوری بودند. و گروهی نیز در هر شماره به عنوان همکاران متغیر آن معرفی می شدند. مثلاً در دخو ضمیمه صدای مردم به شمارهٔ ۴۲۳۸ مورخ روز جمعه ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۶هـ . ش در ستون و کادر شناسنامهٔ نشریه (صفحهٔ دو آن) آمده: همکاران این شماره: مهناز امینی، مریم. الف. حسین ترابی، قدرت‌الله تصدیقی، مهرداد حقیقی، پرویز شهیدی، مهدی عطار.

آدرس روزنامهٔ صدای مردم این بود: تهران، چهارراه عزیزخان، کوچهٔ سام، تلفن ۸۳۴۷۶ -- ۴۵۷۹۸.

قطع این ضمیمه بزرگ بوده و مطالبی چون: عکس، کاریکاتور، نثر و نظم فکاهی، سرمقاله، آگهی و... را دربرداشت.

در نخستین شمارهٔ ۱۲ صفحه‌ای این ضمیمه روزنامهٔ صدای مردم به شمارهٔ ۴۲۳۸ مورخ روز جمعه ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۶هـ . ش با عنوان «باز اومدیم!!» و به امضای «دخو» دربارهٔ انگیزه و نحوهٔ انتشار دخو آمده: «خدا بیامرزدش خدا قبرش پر نور کنه مرحوم استاد


صدای مردم

علی اکبر دهخدا وقتی بیست سال قبل من در همین روزنومه خودمون صدای مردم ستونی به نام (دخو) باز کردم یه روز به این بنده سرتاپا تقصیر فرمود ما چه خیری دیدیم که تو حالا به فکر افتاده‌ای باز توی جل و پوست دخو بری، پسرجان تو این مملکت هرکاری می خوای بکن اما دور روزنومه‌نویسی و دخوبازی را خط بکش که عاقبتی بهتر از صوراسرافیل و ملک المتکلمین نداره. سالها بود پند استاد بزرگوار آویزهٔ گوشم بود ولی به قول معروف ما ول کردیم خیک ول نمی‌کند برو بچه ها ول کن نیستند، هی هندونه زیر بغلم میذارن که بابا بیا به میدون!! برو بچه ها آنقدر گفتند تا واقعاً از رو رفتم و حالا باز آمدیم تا به قول مرحوم وثوق الدوله لب از باده ترکنیم. سک حسن دله دولت قدیمی خودمان نمی دونم از کجا بو برده بود که باز دخو علم میشه— دیروز پرید توی اطاقم و گفت بارک‌الله واقعاً سر پیری معرکه گیری. شنیده‌ای بعضی ها از روزنومه‌فروشی صاحب الاف الوف شده‌اند ولی از من و تو دیگه گذشته و قبیح است که من و تو برگردیم به همان جای اول.

گفتم ماهی را هروقت از آب بگیری تازه است و آدم تا زنده است باید کار کند و تلاش کند.

گفت: ولی این کار کردن نیست، جان کندن است.

گفتم: توی این مملکت از اول روزنومه‌نویسی جان کندن بوده است.

اگر عمری بود هفته‌ای یک بار روز جمعه در همین ستون این حقیر سراپا تقصیر و سک حسن دله خدمت می رسیم و تجدید عهد می‌کنیم».

نام های مستعار این نشریه: بلبل راه آب، اری خان، جوجه کفتر، حمید، شادی، جهانگیر، اکی، تصدیق میرزا و... است. و سکس به مقتضای جو حاکم زمان نشریه مایه و پرداخت اصلی آن بود.

به نمونهٔ نثر و نظم دخو در شمارهٔ اول همان تاریخ یاد شده بنگرید:

«علت!»

محمودخان با پسر بزرگش که هنوز مجرد بود— صحبت می‌کرد و می‌گفت:

— یک مرد تا وقتی زن نگرفته خوشبختی احساس نمی‌کند.

— راستی؟

— آره بابا جون، چون آدم تا چیزی را از دست ندهد قدر آن را نمی داند!؟

«جهانگیر»

راه چاره!

استاد رو به یکی از دانشجویان که سرکلاس درس تاریخ خوابیده بود کرد و گفت:

— پسر، تو «نمی تونی» سرکلاس من بخوابی!

دانشجوی مزبور در حالی که سرش را از روی میز برمی داشت، جواب داد:

— اگر شما کمی آهسته تر درس بدهید مطمئناً «من می تونم» بخوابم!؟

دلیل

پلیس راهنمائی خود را به دخترمکش مرگ مائی که بدون توجه به اخطار او با سرعت سرسام آوری اتومبیل می راند، رساند و پرسید:

— دختر خانم چرا هر چه «سوت» زدم شما توقف نکردید؟

دخترک پشت چشمی نازک کرد و جواب داد: — اگر قرار باشد هر مردی «سوت» بزند من فوراً بایستم وقتی به خیابان می آیم اصلاً نباید راه بروم!؟

«جهانگیر»

فکر نون بکن، خربوزه آبه!؟

بی سوادی به یک نفر دیپلم گفت ای بینوای سردرگم

دیپلمت را ببوس و یک سونه چون ندارد بهای یک گندم

بهر تو آب و نان نخواهد شد بنه آنرا به درب کوزه و خم

فکر نان کن که خربوزه آب است این بلائی است بدتر از کژدم

بهر دیپلم مقام وقربی نیست هست کمتر ز پاره‌ای هیزم

به امیدی که کارمند شوی هم تو سودی بری و هم مردم

از پی درس سالها رفتی خواندی از آفتاب «تا به اتم»

تو کجا کار می توانی یافت؟ تا که هستند این همه خانم؟!

دخو

«دخو» از نشریه های فکاهی پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. این نشریه که زیرنظر شورای نویسندگان اداره می شد و سه شنبه ها انتشار می یافت نخستین شمارهٔ آن در سال اول به تاریخ ۱۳۵۸/٤/۱۹ (برابر با ۱۳۹۹/۸/۱۵) با ٤ صفحه به قطع بزرگ و با بهای

یک تومان انتشار یافت. دخو از نشریات طرفدار نظام جمهوری اسلامی بود. در داخل نشریه دخو عبارت «این نشریه مستقل است و به هیچ حزب، دسته و یا گروهی بستگی ندارد» آمده است. آخرین شمارهٔ آن به نام شمارهٔ ۱۳ در مورخ ۱۳۵۸/۷/۲۴ (برابر با ۲۴ ذیقعده ۱۳۹۹) در همان چهار صفحه منتشر شد. این نشریه شامل: کاریکاتور، شعر، سرمقاله، انتقاد— عبارتهای کوتاه و... بود که روی جلدگاه به صورت رنگی و گاه به صورت سیاه و سفید در می آمد. آدرس آن تهران— نارمک بود. نشریه دخو از نشریات فکاهی پیش از خود دنبال روی می نمود. نمونه آثار طنز آن از این قرار است:

نکته ها:

به قاطر گفتند: مادرت کیه؟ جواب داد: بابام اسبه.

اطلاعیه:

به اطلاع کلیه کارگران زحمتکش می رسانیم که از این به بعد کمکهای مالی خود را مستقیماً به دفتر سازمان ارائه دهند. «سازمان حامیان کارگر»

ع— ارنا

سخنگوی دولت پیش از آنکه خبرنگاران سئوالات خود را مطرح سازند، گفت: — نمی دونم.

اولی — چرا ورقها چهارتاش کمه؟
دومی — آخه شاهاش فلنگو بستند.

کاظم

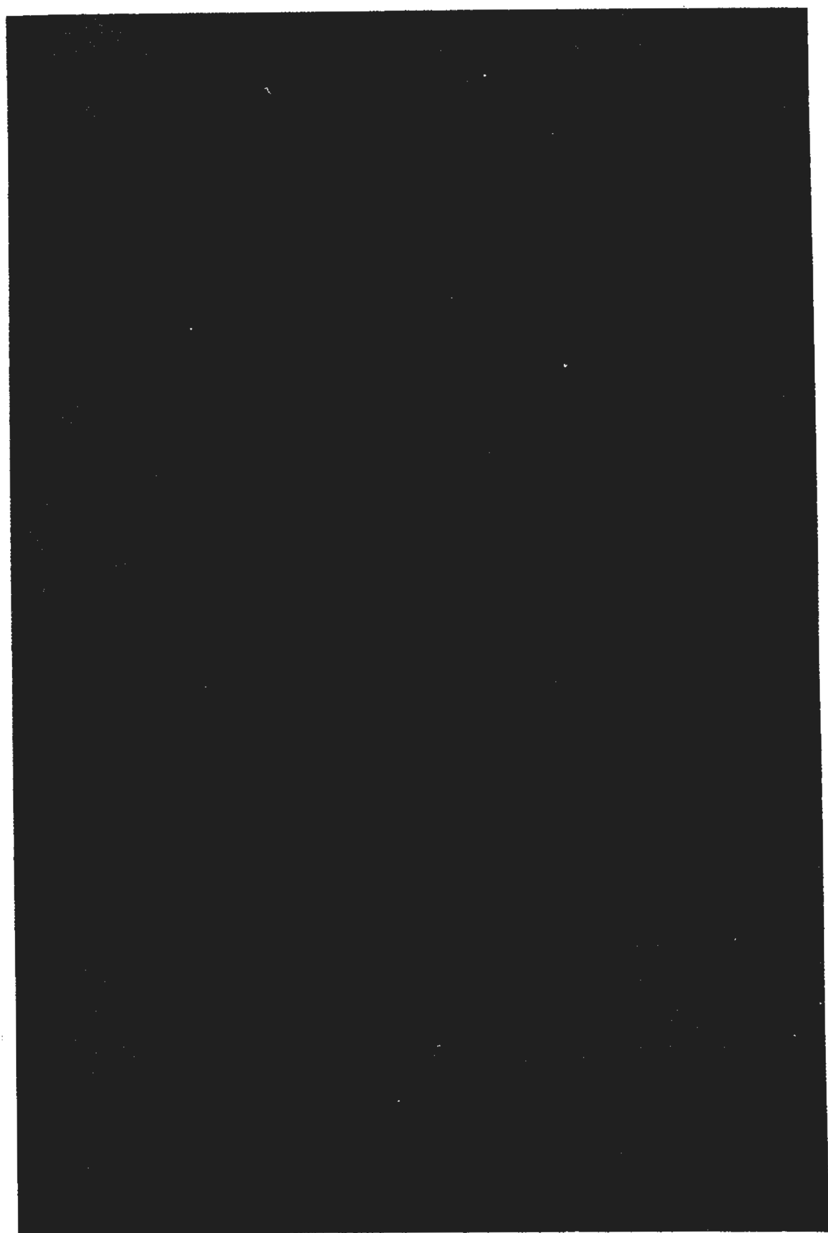
اندرباب ازدواجهای رفاقتی

بیا «تز» ازمن و «آنتی تز» ازتو — قلم ازمن، کتاب قرمز از تو
چو «تز» با «آنتی تز» ترکیب گردد — خیال راحت از من «سنتز» از تو

«آمیز محمود»

شوخی با جراید

شاه را در مکزیک به مسلسل بستند— جراید.



دخو– اشتباه شده باید او را به گاری می بستند.

در ماکو از شتر به جای آمبولانس استفاده می شود– جراید

دخو– جای اون گور به گوری خالیه که بیا دو تمدن بزرگشو ببینه!

شاه مخلوع در یک مصاحبه گفته بود:

– من ملت و مملکتم را به شدت دوست دارم.

دخو: به شدت دشمن دانا به از نادان دوست.

تسزور شاه در کوئرناوای مکزیک عقیم ماند– جراید

دخو– آخه این بیچاره از اولشم عقیم بود.

رفتگر

نشریهٔ فکاهی هفتگی «رفتگر» از نشریات پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. که به صاحب امتیازی ومدیرمسؤولی: غلامعلی لقائی طنز پردازمعاصر منتشرمی شد. شمارهٔ اول سال آن در ۸ صفحه با ۲۵ ریال در روز شنبه ۵ مهر ۱۳۵۹ شمسی و شمارهٔ آخر یعنی شمارهٔ ۲۰ در ۸ صفحه به بهای ۲۵ ریال در روز سه‌شنبه ۱۳۵۹/۱۲/۱۲ شمسی انتشار یافت. «رفتگر» شامل: سرمقاله، شعر، کاریکاتور، عکس، داستان، عبارتهای کوتاه و... بود. این نشریه دارای آدرس و نشانی شمارهٔ صندوق پستی بود و زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد. اصولاً روی جلد و پشت جلد «رفتگر» رنگی بود. و زیر کادر و حاشیهٔ «رفتگر» آمده: «رفتگر، نشریه‌ای است که کاری به «ایسم»ها و «ایست»ها ندارد در عوض مخلص هرچی «گر» مانند کارگر، برزگر، درودگر، آهنگر و... گرهای دیگر است.».

روزنامهٔ فکاهی امید ایران

«روزنامهٔ فکاهی امید ایران» با مطالبی چون: کاریکاتور، داستان، شعر، عبارتهای کوتاه، تفسیر سیاسی و انتقاد و... ضمیمهٔ مجلهٔ امید ایران منتشر می شد. فروش آن به ضمیمهٔ مجلهٔ امید ایران مجانی و جداگانه ۲ ریال و قیمت روزنامه و مجله جمعاً ۸ ریال بود.

روزنامه فکاهی
امید ایران

زرخ پوتار

هفته نامهٔ فکاهی «زرخ پوتار» به دوزبان گیلکی —فارسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافت. نخستین شمارهٔ آن در روز پنجشنبه ۱۳۵۸/٤/۲۱ شمسی در ٤ صفحه به بهای یک چوب و نیم و به قطع بزرگ در رشت منتشر شد. «زرخ پوتار» که به مسؤولیت: عباس دانشخواه چاپ شد زیرنظر شورای نویسندگان اداره می شد و شامل مطالب: کاریکاتور، شعر، انتقاد، عبارتهای کوتاه و... بود. در نشریهٔ یاد شدهٔذکر شده که به هیچ حزبی بستگی ندارد.

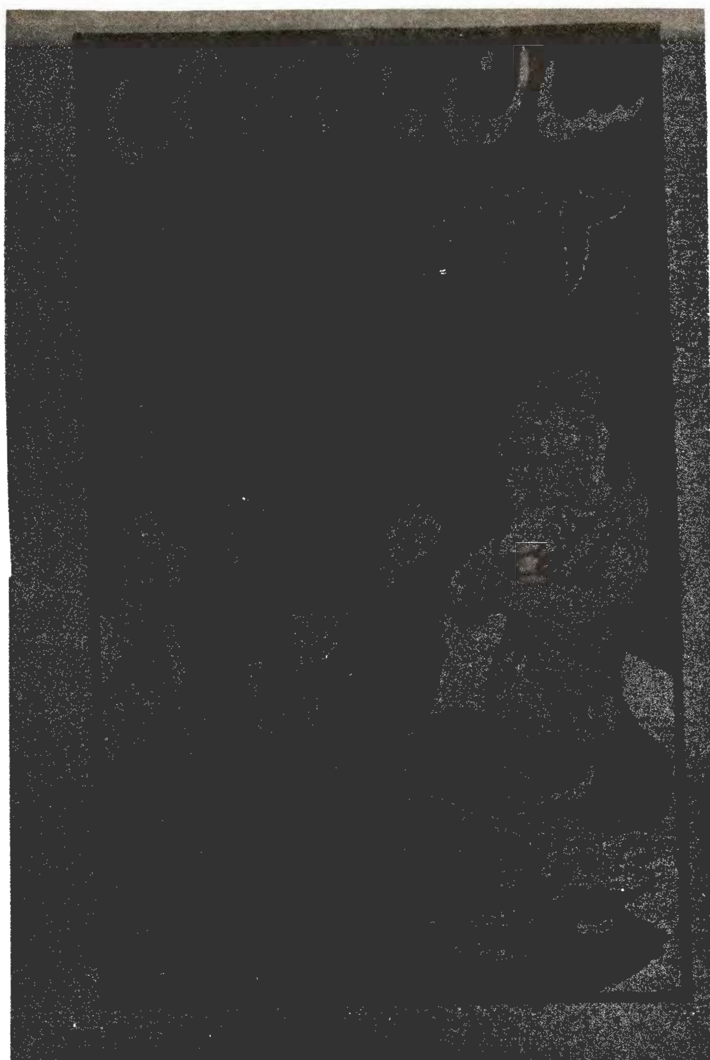
زنبور

نشریهٔ ترکی زبان پرطرفدار «زنبور»، نشریه ای دیگر و از پیروان و دنباله‌روان نشریهٔ «ملانصرالدین» بود. صاحب امتیاز آن دکتر عبدالخالق آخوندوف، مدیر و سردبیر آن از شمارهٔ ۱—۲۱ سلیم خانف و از شمارهٔ ۲۲ تا ٤۲ عظیم زاده (با امضاهای: زنبور، خروس، آوارهٔ رسام، معطل قالان، فرعون خیردا، دمدمکی) و از شمارهٔ ۱ تا ۲۷ سال دوم پله وندوف بود. خط و مشی این نشریه فکاهی، انتقادی— سیاسی و اجتماعی بود و جمعاً دو سال منتشر شد. نخستین شمارهٔ آن در روز ۱۳ مارس ۱۹۰۹ در شهر باکو انتشار یافت و در سال ۱۹۰۹ درست بیست و چهار شماره، در سال ۱۹۱۰ بیست و هشت شماره از آن منتشر گردید. ترتیب انتشار آن هر دو هفته یک شماره بود و چند بار هم توقیف شد. این نشریه در دفاع از مشروطه و انتقاد از رژیم محمدعلی شاه مطالب متنوع و کاریکاتورهای انتقادی ارائه می داد. در این نشریه آثاری نیز از: صابر، عظیم زاده، صحت، بایرامعلی عباس زاده (با امضاء حمّال)، علی رضا شمعچی زاده (با امضاء: آذر، لاغر، باغ، باغ جنانی) و... آمده است[1].

(سالنامهٔ فکاهی) ماهتاب

«سالنامهٔ فکاهی ماهتاب» به گردآوری: شایان تنها یکبار و آن هم در سال ۱۳۳۳هـ . ش با روی جلد رنگی، ۹٦ صفحه و بهای ۲۵ ریال چاپ و منتشر شد. این نشریه شامل: کاریکاتور، داستان، شعر، ترجمه، عبارتهای کوتاه و... بود. و در نشریهٔ یاد شده، نشانی: تهران، بنگاه گوتنبرگ آمده است.

۱— و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۹۸—۱۱۱.



سپید و سیاه

مجلهٔ «سپید و سیاه» هر سال یک ضمیمه مجانی فکاهی داشت که شامل کاریکاتور، شعر، نثر و... و با روی جلد رنگی و به قطع بزرگ و اصولاً چهارصفحه بود. این ابتکار در برخی اوقات تعطیل می شد.



سیاست روشن

نشریهٔ «سیاست روشن» به صاحب امتیازی و مدیری: عباس ایراندوست و سردبیری مهدی سهیلی به بهاء دو ریال، در ۸ صفحه با روی جلد رنگی شامل: آگهی، کاریکاتور، شعر، نثر چاپ می شد. شمارهٔ ۱۱ سال اول آن یکشنبه ۱۱ دی ماه ۱۳۲۸ است. جای ادارهٔ آن، تهران، خیابان چراغ برق روبروی مسجد سراج الملک ذکر شده و بهای اشتراک سالیانه اش ۱۵۰ ریال نوشته شده است.

شب نامه

نشریه هزلی فکاهی «شب نامه» از جمله نشریاتی بود که بطور مخفی و اصولاً شب ها میان مردم پخش می شد. و بعدها چه طی انقلابات معاصر و چه در انقلاب اخیر ایران اسلامی به همهٔ نشریاتی که اینگونه منتشر می شد، «شب نامه» نام گرفت. اما شب نامه معروف وموردنظر، شب نامه ای است که درحدودسال ۱۳۱۰ هـ .ق مطابق ۳–۱۸۹۲ به مدیریت علی قلی خان صفراوف معروف به آقاقلی ناشر احتیاج و آذربایجان در تبریز به زبان ترکی و با ژلا تین طبع می شد.

علی قلی اوف که نویسنده‌ای دموکرات بود، این روزنامه را به زبان ساده ولی افشاگر در دفاع از حقوق مردم و ستم های روزگار نشر می داد. ادوارد براون که شماره‌ای از این نشریه را در دست داشت نوشته است: «یک نسخه شب نامه منتشره در نوامبر ۱۹۰۶ میلادی که به‌زبان ترکی آذربایجانی نوشته شده در تصرف اینجانب موجود است. این نسخه عبارت از یک ورقه ساده است که به قطع ۱۴ در هشت و سه ربع و با مرکب بنفش با ژلا تین طبع شده است. کاریکاتوری نصف بالای صفحه را اشغال کرده است و در زیر آن سطر مطلب مربوط به تصویر درج شده است. نه تاریخ، نه عنوان و نه اسم و رسم ناشر و نه محل نشر ذکر شده است[1]». در این جا مطلبی از این روزنامه دربارهٔ وضع نامناسب نان و بازار آشوب نانوایان آن روزگار ارائه می شود، توجه کنید[2]: «دیروز خدمتکار را برای خرید قطعه نانی برای ناهار به بازار فرستادم. او در سپیده صبحدم به نانوایی رفت و سه ساعت بعد از غروب آفتاب در حالی که لباسش قطعه قطعه، صورتش سخت مجروح و بدنش خسته و

۱– تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران، ادوارد براون ج ۲ ص ۴۶۲– ۴۶۱.

۲– و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳ ص ۵۸، تاریخ پیدایش احزاب سیاسی ت.ا. ابراهیم اوف ص ۳۸، تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان ج ۱ ص ۴۸–۵۱.



کوفته و زخمی بود، سنگکی در دست وارد منزل گشت و چون فوق العاده گرسنه بودیم فی الفور سنگک را دریدیم و تکه تکه کردیم علاوه بر آن اشیاء مفصله الاسامی ذیل نیز پاره‌پاره گشت: یک عدد پیراهن خواب، یک دسته آفتابه و لگن، یک سر... یک بسته... الخ». .

شعرنامهٔ دوره گرد

روزنامهٔ «شعر نامهٔ دوره گرد» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تهران منتشر شده است. این روزنامه زیر نظر شورای شاعران اداره می شد. ترتیب انتشار آن اول و ۱۵ هر ماه بود. نخستین شمارهٔ آن در قطع بزرگ چهار صفحه‌ای به تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۵۸ به قیمت ده ریال و آخرین شمارهٔ چهارصفحه ای آن (یعنی شمارهٔ ٦) در اول تیر ۱۳۵۸ انتشار یافت. این روزنامه شامل: کاریکاتور، شعر، عبارتهای کوتاه، داستان بود. و به طریق سیاه و سفید چاپ می شد. در کنار آرم «شعرنامهٔ دوره گرد» این بیت آمده:

گر نتوانی زدن از حق رقم   به که کنی دست و قلم را قلم

در این نشریه آثاری به امضاهای: خلیل سامانی «موج»، جلیل آتشی، شاعر نازی‌آباد، بابا بینا، قرشموشی، غلامرضا جولائی «مزدا»، پناهی و... دیده می شود.

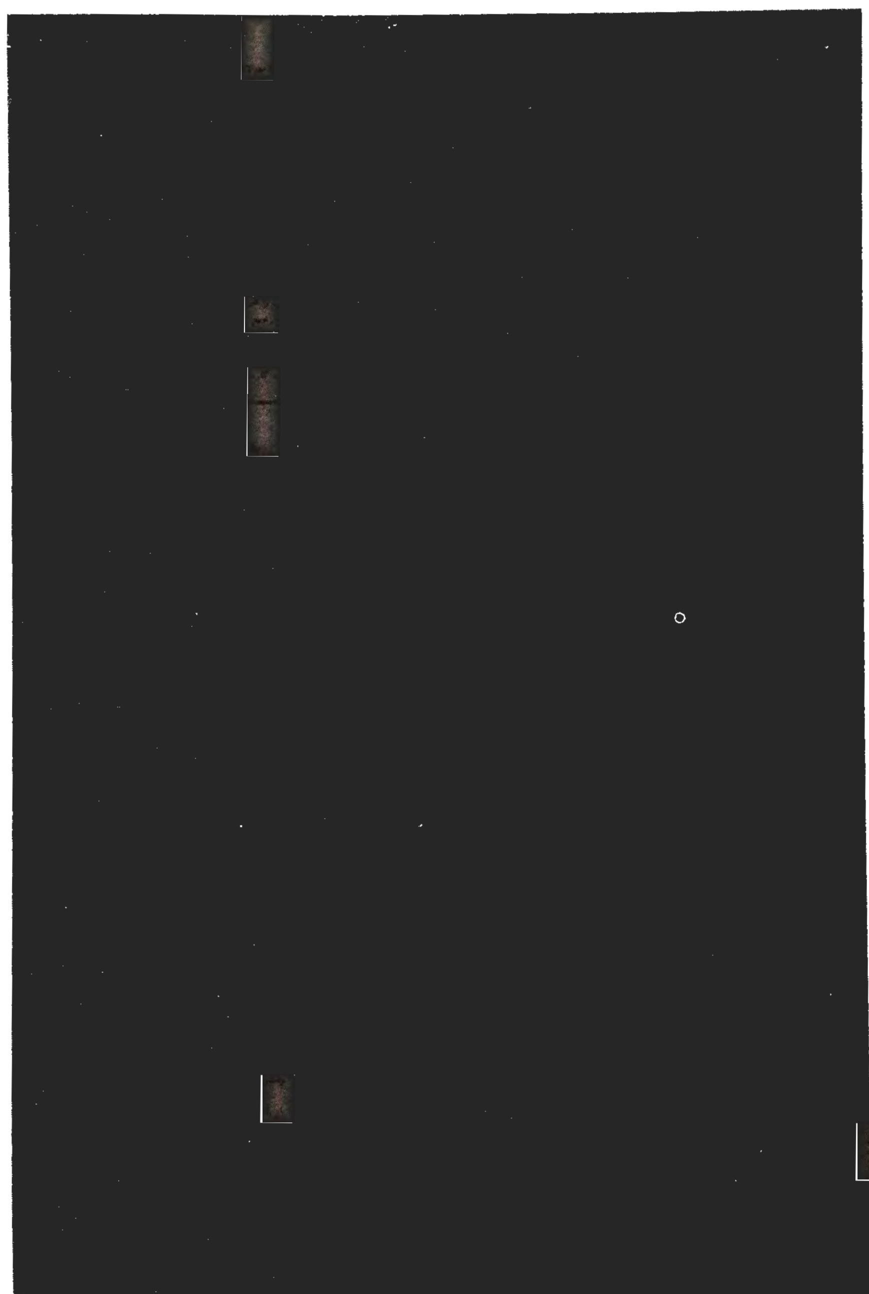
از خلیل سامانی دربارهٔ «دوره گرد» و مرام آن در همان شمارهٔ نخست شعری بدین گونه آمده:

دوره گرد آئینهٔ مردم نماست   چون دل روشن ضمیران با صفاست
کارگر را همرهی درد آشناست   دیهقان را دوستداری باوفاست
پیشه‌ور را در طریقت رهگشاست   جان روشنفکر را برتر فزاست
بهر بازرگان رفیقی پارساست   دوره گرد آئینهٔ مردم نماست

شنگول

نشریهٔ هفتگی فکاهی «شنگول» به صاحب امتیازی: جوادمیراحمدیان و سردبیری: شایسته به سال ۱۳۲۲ه . ش در تهران منتشر شد. نخستین شمارهٔ آن در اول تیرماه ۱۳۲۲ه . ش (۲۳ژوئن ۱۹٤۳) انتشار یافت. این نشریه در شهریور ماه همان سال (سپتامبر) توقیف شد و سه هفته بعد به صورت نشریهٔ ویژهٔ کودکان منتشر شد و سرانجام در اسفند همان سال (و مارس ۱۹٤٤) دوباره به صورت نخست و گذشتهٔ خود چاپ شد[1].

۱ــ و نیز بنگرید به: ادبیات نوین ایران ص ۲۹۵.



شنگول باشی

مجلهٔ «شنگول باشی» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده است. نخستین شمارهٔ آن با ۲۸ صفحه و روی جلد و پشت جلد رنگی در روز سه شنبه هشتم آبان ۱۳۵۸ به دست مردم رسید. در روی جلد آمده:

شنگول باشی به هیچ حزب وجمعیت وگروهی وابسته نیست. توجه: برایتان آش پنج تومان هفت جوشی تهیه کرده‌ایم که یک وجه روغن رویش ایستاده است!

آخرین شماره شنگول باشی (یعنی شمارهٔ ۱۷ سال دوم) نیز با همان کیفیت اما به صورت جدول در ۵۲ صفحه و بهای پنج تومان منتشر شده است. شنگول باشی در هر فصل یک فصلنامهٔ فکاهی ویژه با بهای هشت تومان و ۱۰۰ صفحه ارائه می داد.

این مجله شامل: سرمقاله، جدول، داستان، شعر، آگهی، عکس کاریکاتور و... است. و هر پانزده روز یکبار انتشار می یافت. شنگول باشی به عنوان مجله ای سیاسی — فکاهی — اجتماعی — انتقادی ارائه می شد. مدیر مسؤول آن: هاشمی صبور بوده و با همکاری شورای نویسندگان اداره می شد. جای ادارهٔ شنگول باشی: تهران— خیابان انقلاب— خیابان خاقانی— پلاک ۱۰۱ بود.

در شنگول باشی امضاهای: شنگول باشی، آسپیران، مملی، ممدل، بهمن عبدی، ممل خان، شنگول الشعرا، منگول خان، محمد، بلبل مزاج، میرزا شنگول، منگول باشی، صادق، مظلوم الشعرا، شمالی، منگولی، مجردزاده، بادام زاده، حسین، بچهٔ باباش، بی دست و پا، سیاسی دان، دوست منگول، موش انباری و... دیده می شود.

در صفحهٔ سوم شمارهٔ اول شنگول باشی آمده:

شنگول هستم...

سلام ای دوستان، شنگول هستم ... کنم شکر خدا، مشغول هستم
برای شادی و تفریح یاران ... گهی جامد، گهی منقول هستم
تلاشی می‌کنم از بهر روزی ... بلا نسبت، کمی کم پول هستم
ولی با این همه، خوشحال و خندان ... بدون حقه و بامبول هستم
روم این سو و آن سو بهر مطلب ... تو گوئی مثل یک پاندول هستم
زد اخلاص و صفا و مهربانی ... به جون بچه هایم، فول هستم

کنون در خدمتم، بی‌شیله پیله ظریف و نکته گو، شنگول هستم
«شنگول باشی»

سخن اول

«با توکل به خدا، قدم اول را برداشتیم و با یاری جمعی از طنزنویسان و کاریکاتوریست‌های حرفه‌ای اولین شمارهٔ «شنگول باشی» را آماده کردیم. شک نیست که «شنگول باشی» به علت خاصیت «فکاهی، انتقادی» بودنش نمی تواند به هیچ حزب و دسته و جمعیت و گروهی وابستگی داشته باشد. از این رو ما در کارمان مستقل هستیم و این نشریه می‌تواند به همه قشرها تعلق داشته باشد. هدفمان و راهمان جز این نیست که با نیش گزنده طنز و انتقاد، اشتباهات را گوشزد کنیم و احتمالاً مسائل و معضلات را به صورت طنز و مطایبه عنوان نمائیم. سعی مان این است که «سیاسی» نباشیم وعلی الحساب نشریه را به صورت فکاهی، انتقادی منتشر نمائیم. از این رو مسائلی که مورد توجه قرار می‌گیرد بیشتر اجتماعی خواهد بود... به این امید که راهمان موردقبول طبع مشگل پسند خوانندگانمان قرار بگیرددر بارهٔ اولین شماره زیادسخن نمی‌گوئیم وقضاوت رابه خودتان واگذارمی‌کنیم. اما گفتنی این است که سعی مان براین بوده که نشریه‌ای نفیس و درخور اعتنا منتشر نمائیم و در این تلاش و کوشش دقت کرده‌ایم تا هماهنگی لازمی در انتخاب کاریکاتورها، داستان‌ها، حکایات و طرحهای جدی به وجود آوریم. دلمان می خواهد که شما هم از این پس مشوق ما باشید و شنگول باشی را عضوی از خانواده خود بدانید و اگر انتقادی در راه بهبود نشریه خودتان داشتید، به وسیله نامه ما را آگاه کنید. همچنین از دوستان و عزیزانی که ذوق شعر گفتن، کاریکاتور کشیدن و مطلب طنز نوشتن دارند می خواهیم تا عضوی از تحریریه کوچک «شنگول باشی» باشند. دست همگی شما را می فشاریم با این امید که در جوار مطالعه این شماره، لبخندی هم به گوشهٔ لب شمانشسته باشد.—ارادتمندهمهٔ شما: «شنگول باشی».

نمونه آثار طنز «شنگول باشی»:

ممنوع الوجود[1]!

و اما هنوز هستند کسانی که از «ممنوع الخروج» بودن خودشان ناراحت هستند و

۱— شنگول باشی شمارهٔ اول، سه‌شنبه هشتم آبان ماه ۱۳۵۸ ص ٤.


سریال تلویزیونی:
و این هم نمایش خرکی این هفته

هرجا که می روند، فریاد برمی آورند که یعنی چه آقا، ما انقلاب نکردیم که ممنوع الخروج بشویم!

در همین زمینه، دکتر منگول باشی که پسر بزرگ شنگول باشی به حساب می آید و به تازگی موفق به اخذ مدرک دکترا شده می‌گفت: این عده باید خدا را شکر کنند که ممنوع الخروج هستند، وگرنه بودند کسانی که بی خود و بی جهت «ممنوع الوجود» شدند و در اسرع وقت به دیار باقی رهسپار گردیدند!

بلبل مزاج

«دو نوازندهٔ اصفهانی شلاق خوردند[۲].» کیهان

نوازش ...!

شنگول و منگول سرگرم خواندن روزنامه ها بودند چشمشان به خبر بالا افتاد که دو نوازندهٔ اصفهانی را شلاق زده‌اند. منگول باشی برای اینکه به پدر نشان بدهد ذوق طنز گوئی دارد، گفت: چه ایرادی دارد، یک عمر، آنها «ساز» را نواخته اند، حالا بگذار یکبار هم خودشان «نواخته» شوند تا بفهمند «نوازش» چه مزه‌ای دارد، بله!».

«ممل خان»

«گرانی هنوز هم بیداد می‌کند»

گرانی[۳]

چون جملهٔ اجناس جهان، سخت گران است — بی پول همیشه دمغ و دل نگران است

بی پول منم، مفلس و سرگشته و حیران — دلخور نشو ای دوست که این رسم زمان است!

«بادام زاده»

شنگول باشی مناظره می‌کند[۴]!

این چند کلمه دیشب از طرف شنگول باشی به خبرنگاران گفته شد. «از آنجا که این روزها بازار دعوت به مناظرهٔ تلویزیونی و چمنی، خیلی مد شده و رایج گردیده، بدین وسیله اعلام می‌کنم که با تمام آدمهای شنگول و منگول، حاضرم در اطراف مزایای روغن نباتی و اثرات آن در تولیدمثل و افزایش جمعیت، مناظره داشته باشم. بدیهی است کسانی

۲ـ شنگول باشی شمارهٔ اول، سه‌شنبه هشتم آبان‌ماه ۱۳۵۸ ص ۷

۳ـ شنگول باشی، شمارهٔ اول، سه‌شنبه هشتم آبان‌ماه ۱۳۵۸ ص ۷.

٤ـ شنگول باشی، شمارهٔ اول، سه‌شنبه هشتم آبان‌ماه ۱۳۵۸ ص ۷.

که مایل به مناظره هستند باید مطالب و اشعار خود را فقط برای من ارسال دارند.
— «شنگول باشی».

شعر باید بوی نفت بدهد **شنگول الشعرا**

هذیان شاعر[۵]!

* شبی در عالم هپروت، چاه نفت طبعم فوران کرد و چند بشکه شعر نفت آلود، فضای اتاقم را پر کرد که از بوی گندش تا صبح خوابیدن نتوانستم!

الایا ایها الساقی، منم شاعرمنم نفتی — من اینجا دراتاق خود، بگوبا من کجارفتی
من اینجاشعرمی گویم، هزاران دانه اش، غازی — تومی گوئی که شعرمن شده هذیان ولوس بازی
منم زحمت کش وشاعر، منم پرنفت چون تانکر — توئی عاشق به نفت من، مثال موسیوکارتر!
درون شعرمن نفت است، صدچاه وسه انباری — نبایدشعرمن خواندن، که باید کردحفاری!
برو بیل وکلنگ آور، که شعرم را کنی معنی — اگرمعنی نشدشعرم، مزن بر شاعرش طعنی
که من شعری سرودم از برای بوی نفت آن — اگرمعنی نداردشعرمن، معذورم ای یاران
من اینک شاعری بی معنی وسرشارازنفتم — صدایم می کندیک مشتری، بای بای، من رفتم!

شوخ و شنگ

روزنامهٔ فکاهی هفتگی «شوخ و شنگ» به مسؤولیت، مدیری و صاحب امتیازی: حسینقلی حقیری در سال ۱۳۳۰ شمسی در تهران انتشار می یافت. شماره هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

شوخی

نشریهٔ هفتگی — فکاهی «شوخی» به صاحب امتیازی: منصورخشنودی پازارگاد و سردبیری: علاء الدین پازارگادی به سال ۱۳۲۳ه . ش با گرایش های راست گرایانه در تهران تأسیس و انتشار یافت. نخستین شمارهٔ آن در ۷ فروردین ۱۳۲۳ه . ش (۲۷ مارس ۱۹٤٤م) چاپ شد. این نشریه پس از توقیف بار دیگر در تیر ۱۳۲٦ه . ش (ژوئیهٔ ۱۹٤۷م) چاپ گردید[۶].

۵— شنگول باشی، شمارهٔ اول، سه شنبه هشتم آبان ماه ۱۳۵۸ ص ٤.
٦—ادبیات نوین ایران ص ۲۹۵.

صور اسرافیل

روزنامهٔ هفتگی صوراسرافیل با سرمایهٔ میرزا قاسم خان تبریزی، به کوشش میرزاجهانگیرخان شیرازی و همکاری میرزا علی اکبر خان دهخدا چاپ و منتشر می شد. این نشریه یکی از چند نشریه‌ای است که در تاریخ مشروطیت ایران اهمیت فراوان دارد. شماره نخست آن به تاریخ پنجشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ه . ق و شمارهٔ ۳۲ آن که آخرین شمارهٔ دورهٔ اول روزنامه بود، در روز شنبه ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ه . ق یعنی سه روز پیش از بمباران مجلس و چهار روز قبل از اعدام میرزا جهانگیرخان چاپ ومنتشر گردید.

روزنامهٔ صوراسرافیل کمتر به شعر می پرداخت و بیشتر به نثر و مقالات رومی آورد و ستون مقالات چرند و پرند دهخدا از پرخواننده ترین بخش های آن بود.

این نشریه در واقع نشریه‌ای سیاسی انتقادی— طنز بوده و همراه با ملانصرالدین و نسیم شمال و دیگر نشریات در راه آزادی و مبارزه با ستم کوشش ها می نمود.

همانگونه که از عکس شمارهٔ نخست این نشریه معلوم است، صفحهٔ اول شامل عکسی از فرشتهٔ مقرب الهی در صحرای محشر است که با شیپور مخصوص خود خفتگان را به بیداری و هوشیاری فرامی خواند. و آیهٔ: وَ نُفِخَ فی الصُّور فَاِذا هُمْ مِنَ الاَجْداثِ الیٰ رَبِّهِم یَنْسِلون بالای صفحه و آیهٔ: «فَاِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا اَنْسابَ بَیْنَهُمْ» پایین تابلو یا همان عکس و آرم روزنامه نوشته شده است. البته در پایین تابلو و آرم روزنامه شناسنامهٔ آن بدینگونه آمده است:

در سمت راست زیر تابلو و آرم:

عنوان مراسلات: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی.

* طهران— خیابان ناصری کتابخانهٔ تربیت*

پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری.

۱۴ دی ماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی.

۳۰ ماه مه سال ۱۹۰۷ میلادی.

در وسط زیر تابلو و آرام و آیهٔ یادشده:

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات و لوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضاء پذیرفته می شود و در طبع و عدم طبع اداره مختار است. پاکت های بدون تمبر قبول نخواهد شد.

در سمت چپ زیر تابلو و آرام:

* قیمت اشتراک سالیانه طهران دوازده (۱۲) قران، سایر بلاء ایران هفده (۱۷)

(سال اول)

(نمرهٔ ۱) (ونفخ فی الصور فاذاهم من الاجداث الی ربهم ینسلون) (صفحهٔ ۱)



فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

عنوان مراسلات

میرزا جهانگیرخان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خیابان ناصری کتابخانهٔ تربیت

پنجشنبه هفدهم ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری

دیماه سال ۱۲۷۶ یزدگردی پارسی

۳۰ ماه مه سال ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات ولوایحی که موافقت بامسلک ماداشته باشد باامضا پذیرفته میشود و درطبع وعدم طبع اداره مختاراست.

پاکتهای بدون تمبر قبول نخواهدشد

قیمت اشتراک سالیانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (٤) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

قران، ممالک خارجه دو (۲) تومان، (قیمت تک نمره): طهران چهار (٤) شاهی، سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی.

در صفحه اول شمارهٔ اول انگیزه تولد روزنامه این گونه طرح شده:

«بسم الله الرحمن الرحیم — حمد خدای را که ما ایرانیان ذلت و رقیت خود را احساس کرده و فهمیدیم که باید بیش از این بندهٔ عمر وزید و مملوک این و آن نباشیم. و دانستیم که تا قیامت بارکش خویش و بیگانه نباید بود. لهذا با یک جنبش مردانه در چهاردهم جمادی الاخرهٔ سال ۱۳۲٤ هجری قمری مملکت خویش را مشروطه و دارای مجلس شورای ملی (پارلمان) نموده. و به همت غیورانهٔ برادران محترم آذربایجانی ما در بیست‌وهفتم ذی‌حجهٔ ۱۳۲٤ دولت علیهٔ ایران رسماً درعداد دول مشروطهٔ و صاحب (کنستی توسیون) قرار گرفت. دورهٔ خوف و وحشت به آخر رسید. و زمان سعادت و ترقی گردید. عصر نکبت و فترت منتهی شد. و تحدید تاریخ و اوّل عمر ایران گشت. زبان و قلم درمصالح امور ملک و ملت آزاد شد. و جرائد و مطبوعات برای انتشار نیک و بد مملکت حرّیت یافت. روزنامه‌های عدیدهٔ مثل ستارگان درخشان با مسلک‌های تازه افق وطن را روشن کرد. و سران معظم بنای نوشتن و گفتن را گذاشتند. ما نیز با عدم لیاقت و بضاعت مزجاة قلم برداشته که به خواست خدا شاید بتوانیم به دین و دولت و وطن و ملت خود خدمتی کنیم و با بنای این آب و خاک موروثی که با خون پدران و نیاکان ما عجین و سرشته است ابراز ارادتی نمائیم. درتکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم. و از این نیت مقدس تا زنده‌ایم دست نکشیم. و با صدای رسا می‌گوئیم. که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم. و به زندگی بدون حریت و مساوات و شرف وقعی نمی‌گذاریم. و به جز ذات پروردگار و احکام الهیه و قوانین ملکیه از احدی نمی ترسیم. و از این عقیدهٔ راسخ و محکم تخطی نمی‌کنیم. تملق از کسی نمی‌گوئیم و به رشوه گول نمی خوریم...».[1]

صورت

روزنامه فکاهی هفتگی «صورت» به مدیری و صاحب امتیازی نیک روان دررشت منتشر می شد. نخستین شمارهٔ این نشریه درسال ۱۳۰۳ ﻫ . ش چاپ و منتشر شده است.

۱— ونیز بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران و لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ‌معین و دایرة‌المعارف فارسی وتاریخ مطبوعات... براون ذیل صوراسرافیل و احوال مرجوم دهخدا و از صبا تا نیما ج ۲ ص ۷۷— ۱۰۵.

محل اداره آن: رشت، سبزه میدان.

تک شماره: یک قران، وجه اشتراک سالیانه داخلی، ۴۰ قران، شش ماهه ۲۲ قران و خارجه به اضافهٔ هزینه پست است.

سرلوحه بزرگ «صورت» در اول صفحه شامل صورت خورشید به شکل آدم و طبیعت شمال و تصویر ارباب قوی هیکل باغلیان و نوکری استخوانی در برابرش می باشد.

عنوان روزنامه این گونه معرفی شده: اخلاقی، فکاهی، اجتماعی، کاریکاتوری. و مندرجات آن بیشتر مطالب راجع به اصول کار و تقبیح بیکاری و اخبار داخلی و خارجی بود.

طبق اظهار نظر صدرهاشمی از این روزنامه تا شمارهٔ ۵۷ سال ششم یعنی مورخ ۳۰ دی ۱۳۰۹ ه .ش مطابق با ۳۰ شعبان ۱۳۴۹ ه .ق در دست است[۱].

طلوع

«طلوع» نخستین روزنامه ای است که در ایران به شیوهٔ طنز و فکاهی و هجائی منتشر شده است. استاد محمد محیط طباطبائی معتقد است که نام درست این روزنامه «طلوع مصور و فکاهی» می باشد.

این روزنامه به سال ۱۳۱۸ ه .ق (به نظر استاد محیط طباطبائی) و یا به سال ۱۲۸۰ ه .ش (در زمان سلطنت مطلقهٔ ناصرالدین شاه قاجار به نظر حسین توفیق) در بوشهر به طریق سنگی چاپ می شد. مؤسس و نگارندهٔ آن میرزا عبدالحمید خان ثقفی متین السلطنه بود که این روزنامه را ، هنگام مأموریت خود در گمرک بنادر منتشر می ساخت. میرزا عبدالحمیدخان بعدها در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی از طرف مردم به نمایندگی انتخاب گردید. و هم او به سال ۱۳۱۹ ه .ق روزنامه مظفری را تأسیس نمود که پس از انتقال به گمرک خراسان، امتیاز این نشریه را به میرزا علی لبیب همکار بوشهری خود سپرد.

میرزا عبدالحمیدخان ار افراد فرنگ رفته و تحصیل کردهٔ انگلیس است. وی بر فرهنگ و ادبیات انگلیسی آگاهی و دانش فراوان داشت. او کسی بود که مدیری روزنامهٔ «عصر جدید» را به هنگام جنگ بین المللی در تهران بر عهده داشت و این نشریه طی دو سال انتشار یافت و هم او به لحاظ پندار کمیتهٔ مجازات مبنی بر هواخواهی متفقین به

۱ــ و نیز بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۳ ص ۱۴۸.

خصوص انگلیس‌ها در روز۲۳ ربیع الاول ۱۳۳٤ هجری قمری در دفتر کارش به قتل رسید.

از روزنامهٔ طلوع شماره‌ای در دست نیست تا بتوان در این باره سخن شایسته گفت. و معلوم نیست که چند شماره از آن منتشر شده و چه کم و کیف و خط مشی داشته است؟ استاد محیط طباطبائی دربارهٔ این نشریه می نویسد: «متأسفانه با وجود کوششی که در طهران و فارس و بنادر مبذول شده هنوز نمونه‌ای از آن روزنامه به دست نیامده است تا از مراجعه به آن معلوم شود این مدیر و دبیر فرنگ‌دیده و درس خوانده و انگلیسی دان معتبر، روزنامه را بر مبنای کدام روزنامهٔ فکاهی فرنگی تنظیم می‌کرده است. موضوع مهّم، وجود نقاش سنگ‌نویس برای تصویر صورتهای روزنامه در چاپ سنگی بوده که معلوم نیست در بوشهر از کجا به دست آورده بود.[۱]».

طوطی[۲]

نشریه فکاهی ترکی زبان «طوطی» به صاحب امتیازی: تقی نقی اُف، سردبیری: معلم جعفر بنیادزاده و خط مشی سیاسی، انتقادی — اجتماعی و هنری به سال ۱۹۱٤ — ۱۹۱۷ میلادی در باکو منتشر می شد. نویسندگان آن: جعفر بینادزاده، اردوبادی، سیدحسین، میربالا قدش حاجی یف، حاجی سلیم سیاح، صمد منصور، جبار عسگرزاده (عاجز)، علی محزون رحیم اُف، علی راضی شمعچی زاده، ع. عظیم زاده، م. هادی، م. حاجینسکی، س. ممتاز، ع. واحد، میربدرالدین سیدزاده و علی نظمی بودند. نمونه طنز «طوطی» از این قرار است:

قاچ اوغلان! بیزیم ملت آزاداولوب، بیزیم ملت آزاداولوب، زاداولوب
حریت نه دیر، چونکه بیزآنلاریق، چتین ایش — میشی فوری سهمانلاریق
و وروب چیر پاریق، دؤشله ریک، یانلاریق بوگون نابلدلرده اوستاداولوب
قاچ اوغلان بیزیم ملت آزاداولوب...

ظریف

روزنامه فکاهی مصور «ظریف» به مدیری حاج میرزا احمد کاشف از سال ۱۳۰٤ ﻫ .ش به طور غیر مرتب در شیراز شروع به انتشار نمود. محل اداره، شیراز، خیابان

۱— و نیز بنگرید به: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران ص ۲۱٦ — ۲۱۷. و توفیق فکاهی ماهانه، سال دوم، شمارهٔ مسلسل ۵، اردیبهشت ۱۳٤۲ ص ۳. و نیز: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ۳ ص ۱۵٤ — ۱۵۷.

۲— و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۳۳ — ۱٤۳.

زند، عمارت فوقانی، گاراژ سربی.

تک شماره: شش شاهی، اشتراک سالیانه: داخله ۳۵ قران، خارجه ۴۰ قران، یک تومان تخفیف برای کسبهٔ بی بضاعت در سرلوحهٔ آن تصویر مترد تنومندی آمده که روی صندلی نشسته است و صفحه ای که روی آن کلمهٔ «ظریف» نوشته شده، مشخص است این نشریه در شیراز سخت مورد توجه و علاقه بود اما اندک اندک از حالت بذله گوئی صرف درآمد و دارای مطالب خشک و بی روح شد، به گونه ای که مانند نشریات معمولی دیگر شد.[1].

فانوس

هفته نامهٔ فکاهی ــ انتقادی «فانوس» نیز از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. مدیر مسؤول آن: رضا شمشادیان و زیر نظر شورای نویسندگان بود. گویا همهٔ کارهای این نشریه به دست و قلم اسکندر دلدم می چرخید. نخستین شمارهٔ سال اول آن در روز یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۸ در ۴۴ صفحه با روی جلد و پشت جلد رنگی و قیمت پنج تومان به چاپ و انتشار رسید. در صفحهٔ ۳ داخل جلد زیر آرم فانوس آمده: «نشریه ای است فکاهی که به هیچ حزب ــ دسته و گروه سیاسی و مذهبی بستگی ندارد.». آدرس ادارهٔ فانوس: تهران ــ خیابان مبارزان «روزولت سابق» ساختمان شمارهٔ ۲، آپارتمان شمارهٔ ۱۰ بود. کاریکاتورهای فانوس را جواد علیزاده و اعظم می‌کشیدند. این نشریه که بیشتر آثار طنز پردازان را از منابع گردآورده، جنگ مانند است. و گویا جز آثار اسکندر دلدم اثر جدید و رنده‌ای در شماره هایش چاپ نشد. آخرین شماره فانوس در همان سال اول، به شمارهٔ ۱۱ مورخ یکشنبه ۴ آذر ۱۳۵۸ با همان پنج تومان در ۴۰ صفحه و همان خصوصیات قبلی یعنی عکس، کاریکاتور، شعر، نثر و... به چاپ رسید و دیگر شماره ای از آن منتشر نشد. این نشریه سعی در سربه سر گذاشتن نیروهای انقلابی وقت و انتقاد و مسخرهٔ مسوولان نظام پیشین و گروههای سیاسی مقابل انقلاب داشت. گرچه «فانوس» از نشریات و آثار پیشین مطالب فراوانی را بهره می‌گرفت اما کار ضعیف و ناموفقی بود. در صفحهٔ ۳ شمارهٔ اول سرمقاله ای به قلم اسکندر دلدم با نام «مانگوئیم بدو میل به ناحق نکنیم ــ جامهٔ کس سیه و دلق خود از رق نکنیم» آمده که چنین است:

۱ــ و نیز بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ۳ ص. ۱۸۸ــ۱۸۹

«انتشار یک مجله فکاهی در این شرایط حساس که جامعه دوران پس از انقلاب رامی‌گذراند، بسیار دشوار و در مواردی غیر ممکن است زیرا هنوز التهابات متاثر از انقلاب فرو ننشسته است و چه بسا که یک شوخی ساده یا یک کاریکاتور صرفاً فکاهی به مذاق این و آن خوش نیاید و پیامدهای ناگواری را به همراه بیاورد. به این دلیل است که ما در ابتدای شروع کار تازه خود بی‌پروا و صمیمانه موضوع خودمان را با شما خوانندگان گرامی و همهٔ هموطنان عزیزمان درمیان می‌گذاریم تا نکته‌ای مبهم در روش و کاری که شروع کرده‌ایم، باقی نماند.

«فانوس» نشریه‌ای است صرفاً فکاهی و بدون هیچگونه وابستگی به احزاب، دستجات و گروه‌های سیاسی و مذهبی.

مادر و غپردازی، جعل افکار و واقعیت‌ها، گزافه گوئی، آگراندیسمان کردن مسائل، افترا، تهمت‌زدن و از این دست را، مطرود می‌دانیم و صرفاً به واقعیت‌های موجود نظر داریم.

در نقل خبرها، منابع خبری ما نشریات و جراید کشور و سایر وسائل ارتباط جمعی هستند و اگر سوژه‌ای، کاریکاتوری و یا مضمونی بر اساس یک خبر منتشره در وسائل ارتباط جمعی کشور تهیه و چاپ کردیم دلیل بر صحت آن خبر و یا تأئید آن خبر از سوی ما نیست.

همکاران این نشریه از میان اشخاصی انتخاب شده‌اند که کوچکترین نکته مکتومی در زندگی مطبوعاتی خود ندارند و بلکه به دلیل نشر مطالب انتقادی در جراید حتی مورد غضب رژیم منفور گذشته نیز بوده‌اند...

جان کلام اینکه ما نمی‌خواهیم برای خوانندگان ایجاد سلیقه نمائیم یا مبلغ طرز تفکر خاصی باشیم.

هدف ما آن است که در خطی مردمی و آنچه مردم خواهان آن هستند گام برداریم و در این راه چشم به راه کمک‌های فکری و راهنمائی‌های شما هستیم.

این شماره از «فانوس» عاری از نقص نیست و به همین دلیل است که از شما می‌خواهیم نقائص کارمان را یادآور شوید. «فانوس» را بخوانید و خود را تنها خواننده ما ندانید بلکه هر کس که فانوس را می‌خواند و در زمینه‌های مختلف طنز و کاریکاتور ذوقی دارد همکار ماست و ما این همکاری را به جان و دل می‌خریم این است که در همین جا از همهٔ شما عزیزان برای همکاری با مجله‌ای که به خودتان تعلق دارد دعوت به عمل آوریم و



فانوس
سال اول ـ شماره یک
یکشنبه ۲۵ شهریور ۱۳۵۸
قیمت فقط: ۵ تومان ناقابل!
«مصطفی چمران» تنها معاون نخست‌وزیر
در جهان که مسلسل بدست گرفته است!
قربان: اینها هم تنها
نخست وزیرانی هستند که
جون میدن برای مسلسل!

منتظر مطالب طنز– اشعار فکاهی و کاریکاتورهای شما هستیم. — اسکندر دلدم».

نمونهٔ طنزهای آن از این قرار است:

ص ۱۵ شماره اول:

حراج گر

میگن یک حراج گر معروف بشدت مریض می شد تا حدی که اطرافیان پزشک میارن بالای سرش. پزشک بلافاصله درجهٔ حرارت بدن بیمارو می‌گیره و بعد سری تکون میده.

حراج گر سؤال میکنه: آقای دکتر چند درجه تب دارم؟
دکتر میگه: چهل ودو درجه.
در این وقت حراج گر با صدائی لرزان و ضعیف میگه: با تخفیف یا بی تخفیف؟!

ص ۱۸ شماره اول:

توافق

گفت: تا به حال شده که با همسرت دربارهٔ مسئله ای توافق داشته باشی؟
گفتم: آره، یکبار که خونه مون آتش گرفته بود، توافق کردیم که دوتائی فرار کنیم!

ص ۳٤ شماره اول:

غزل جاهلانه!

ای دیدن روی مه تودفع بلیات — وصف رخ توسوژه صدها غزلیات
زلفین تودامات ودوساق توبلورات — شهدلب توخوشمزه تر از هرعسلیات
نرگس زدوچشم توآموخت خماری — زان روشده مشهور به ضرب المثلیات
دندان تومرواری اصل است عزیزم — بشکست به بازار تو نرخ بدلیات
هرکس که قدت گفت چوسرواست غلط کرد — کی سرو تواند که شودمنتقلیات؟
ازچیست نداری زدل بنده خبرجات؟ — گویند که دل هست به دل متصلیات
کردی توزکوی من افسرده فرارات — رنجیده ای ازعاشق خود بی عللیات
صد حیف ز«دلدم» بگریزی و بیفتی — در دامن هر کا فرو دزد و دغلیات.

فریاد خزر

روزنامهٔ طنز، جدی، فارسی و گیلکی با برگردان فارسی «فریاد خزر» از جمله نشریات طنزی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. تمام مطالب این نشریه یعنی کاریکاتورهای (ضعیف)، عکس، شعر، عبارت‌های کوتاه، مقاله، انتقاد و... از جواد دلخوش [نواز رشتی] است. شمارهٔ اول دوره و سال اول آن در روز دوشنبه ۱٤ آبان ۱۳۵۸ ه.ش در چهار صفحه به قیمت ۱۵ ریال و به‌قطع بزرگ و رحلی منتشر شد. و در شناسنامهٔ صفحه اول آن تاریخ انتشار هر دو هفته یک شماره آمده است.

و شماره آخر آن (یعنی شمارهٔ ۱۵) در ۲۹ شهریور ۱۳۵۹ ه.ش چاپ شد.

آدرس و محل دفتر آن: آپادانا، مرغاب: بنفشه پلاک ۲+۱۱ یاد شده است. نمونهٔ مطلب آن به نقل از صفحه اول شمارهٔ اول تحت عنوان «کارگر چیت سازی» بدینگونه است:

این شعر در آغاز سال ۵۸ با استفاده از یک رپرتاژ رادیوئی، قبل از رسیدن حداقل حقوق کارگران به ۶۰۰ ریال، ساخته شده:

به ده‌سرعائله حالم بود زار　　که من درچیت سازی می‌کنم کار
اگر از دست مزد من بپرسی　　زچل تومان بکن کم، یازده زار.

قلقلک

«قلقلک» مجله‌ای طنز و فکاهه است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافته است. مشخصات آن در شناسنامه مخصوص این گونه آمده:

قلقلک

نشریه فکاهی — انتقادی — اجتماعی

مدیر مسئول: مرتضی — ناطقیان (معتضدی).

موقتاً هر ماه یک شماره

زیر نظر شورای نویسندگان

کلیه مکاتبات و مکالمات موقتاً به آدرس — مجسمه فردوسی به طرف مصدق کوچه شاهرود پلاک ۱۵ — تلفن ۸۳۸۲۹۰

شمارهٔ اول سال اول قلقلک با بهای پنج تومان، ۳۲ صفحه و پشت و روی جلد

رشت جان، رشت، سلام

سلام بر صیادان

خلق، بدون خالق؟

فریاد خزر

کارگر چیت سازی

این گربه‌ی زیبا

من و این زیبای غمگین

گربه‌ها و گوشت‌های یخ‌زده

کارمندان مفلوک

جام جم ← جام غم

سلام بر آستین را، خنجری را آستین

آن‌را که حساب پاک است، از انحلال چه باک است







رنگی بدون ذکر تاریخ و آخرین شمارهٔ آن (یعنی شمارهٔ هفتم) در مهر ماه ۱۳۶۰ ه.ش به قیمت ٦۰ ریال با همان ۳۲ صفحه منتشر شده است. مطالب این مجله طنز شامل: کاریکاتور، شعر، عبارتهای کوتاه، داستان، انتقاد، سرمقاله، جدول و... است. در قلقلک امضاهای: خلیل سامانی (موج)، م- شیخ علی خان، آمم جواد، م- مشگل گشا، م- فضول آغاس، م- شبدر، م- شیخ ولی خان، قلقلکچی، قلقلکچی کبیر، درازعلی بک، شیخ بچه، شاعر بعد از این، م- روز در... دیده می شود. در مقدمه صفحه سوم شمارهٔ اول قلقلک سرمقاله ای تحت عنوان «یک ... دو... سه- ما هم آمدیم تو گود» به امضای «قلقلکچی» آمده که از این قرار است: «بله ما هم آمدیم تو گود... تو «گود سیاست» اما نه برای مقام و ریاست... توگود مبارزه اما نه برای خوردن هندوانه و خربزه... تو گود درگیر شدن با تمام عوامل فساد و تباهی... عوامل مزدور داخلی و خارجی و عوامل امپریالیسم و صهیونیسم جهانی مخصوصاً عوامل استعمار و استثماری که قرنهای متمادی است زالووار بر پیکر نحیف ملت ما چسبیده وکوچکترین جنبش و حرکت انقلابیمان را سرکوب و منکوب می نمود... بله ما هم وارد گود شدیم تا گام به گام در صف فشرده خلق محروم و رنجیده مان پیش رفته و قلماً و قدماً از منافع ایران و ایرانی دفاع نمائیم وبا همین قلمی که فعلاً ماهی یکبار خیال قلقلک شما را داریم و به قول ادبا می خواهیم انبساط خاطر مبارکتان را فراهم سازیم... با همین قلم زهر در جام امپریالیسم های جهان‌خوار بین المللی و عوامل سرسپرده‌شان کرده و آنقدر موی دماغشان شویم تا بقیه جل و پوستشان را هم روی کولشان گذاشته و مرخصشان نمائیم. بله ما هم وارد گود شدیم. تا بانیش قلم خود خار چشم دشمنان خلق محروم و ستمدیده‌مان بوده و دشمنان ملک و ملت را در هر کجا و هر لباس و هر مقام و منصبی که باشند، رسوا نموده و تمام سدهای جهل و نادانی و خرافاتی که سالهای متمادی است عوامل مزدور امپریالیسم شرق و غرب در راه پیشبرد مقاصد استیلا‌جویانه خود در راه ملت ما نهاده‌اند از میان برداشته و طلسم فقر و جهل را برای همیشه شکسته و هر مانع ورادعی را در این راه با کمک خلق رزمنده و انقلاب دیده‌مان از میان برداشته و به نفت‌خوران بین‌المللی مخصوصاً سردمدار کبیر و ظاهراً مشعلدار آزادی و حقوق بشرشان یعنی زمامداران کاخ سفید (نه ملت شریف آمریکا) بفهمانیم که دیگر دوران سُلطه گرائی و تَفَوّق طلبی و تبعیض نژادی قرون وسطائی گذشته سپری شده و بیداری ملت‌های زنجیر پاره کرده شرق و غرب مجال کوچکترین عرض اندامی را به اختاپوس های امپریالیسم خونخوار جهانی نخواهد داد.

بله ما هم وارد گود شدیم. تا این ندای حق‌طلبانه ملت ایران را که بزرگترین فرعون قرن اخیر را با اتحاد و هماهنگی و وحدت کلمه خود با دست خالی ولی با عزمی جزم و مشت کوبندهٔ خود از تخت کبریائی اش به زیر کشیده و آواره شرق و غربش نموده و محاکمه و اعدامش را طالب است به گوش سایر ملل «هنوز در زیر زنجیر استعمار و استثمار» رسانیده و بگوئیم که هیچ نیروئی مافوق نیروی ملتها نبوده و هیچ سلاحی هم بُرنده‌تر از سلاح اتحاد و همبستگی خلقهای مستضعف جهان نیست که با کوچکترین جنبش انقلابی و عزم راسخشان می توانند بزرگترین کاخهای ظلم و ستم استعمار را فرو ریخته و جهان را برای همیشه از لوث وجود این انگلهای اجتماع جهانی پاک کرده و پایه های دنیای برابری و برادری را در عالم استوار سازند.

بله ما هم وارد گود شدیم. و از شما خوانندگان عزیز قلقلک هیچ انتظاری جز این نداریم که در این راه یاریمان داده و اگر قلقلک را با تمام نارسائی هائی که ممکن است داشته باشد (که مسلماً دارد) دلخواه خود دیدید در معرفی آن به دیگران مضایقه نکرده و پایه های انتشار مداومش را هر چه بیشتر مستحکم نمائید با این نوید که ما هم هر چه بیشتر بکوشیم تا موفق شویم در آینده هر چه نزدیکتر در رفع آن نارسائی ها توفیق یافته و قلقلک را به آن درجه از کمال که درخور ملت بزرگ و رزمنده‌ای چون شما باشد برسانیم. انشاءالله.»

نمونه های طنزهای قلقلک به نقل از شمارهٔ اول سال اول:

هووها با هم نساختند و شوهر دوزنه را به زندان انداختند. ــ جراید

دوزنه

تا اون باشه که دیگردستی دستی
نسازد خویش را ساقط زهستی

چو فهمید با دوزن، قافیه را باخت
«دو زندان» را به یک «زندان» بدل ساخت

که تا فارغ شود از شَرّ آن دو
و این هم عبرتی بهر من و تو[1]

جایت پس از این در سبد باطله باشد

جاسوس فرستی که سفیرست وکبیرست
درتنگی قافیه ببین درچه صراطی!

دیروز بسی حجره به قم شدزتوویران
امروزنظر کن که زبون‌زان حجراتی

۱ــ قلقلک سال اول شمارهٔ اول ص ۲۵.

بردوش توباری زشکست است که چون مار / پیچان به خود ازدردستون فقراتی
داری چو بگین اشتر رهوارفراوان / مغرور زوحشیگری این نفراتی
بسیار چوشاه وسوموزاگرد توهستند / صدکرّه تراهست و پی کشف کراتی
مستعمره داری سپری گشت ولی تو / با توپ به دریاپی حفظ ثمراتی
بغدادتوای فتنه خراب است که ازخشم / درکشور ما فتنه گر از راه فراتی
سودتو زیان است زنشر خبر کذب / رسوا شدهٔ مرد و زن از این نشراتی
افشانده‌ای اشکی به کلیسا و چو تمساح / افتاده زچشم همه چون آن قطراتی
در چهره‌ات از لاهه نشان‌ها ز نشاطست / منفور به چشم همه از آن اثراتی
کژگوئی وکژخوئی وکژپوئی وکژجوی / شیطان صفت ابلیس عمل درنظراتی
جایت پس ازاین درسبد باطله باشد / یک پول نیرزی که چو برگشته براتی
شک نیست که چون شاه خوری عاقبت امشی / ای کارترموذی که رقیب حشراتی [1]

قلندر

نشریهٔ هفتگی ــ فکاهی ــ سیاسی و خنده‌دار «قلندر» به صاحب امتیازی: حسنعلی رفعی و سردبیری: مرتضی رفعی در تهران چاپ و منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ آن در ٦ تیر ماه ۱۳۲۵ هـ .ش برابر با ۲٦ ژوئن ۱۹٤٦ م از چاپ درآمد. [2]

قهقههٔ فکاهی

نشریه یا جزوه یا کتاب فکاهی و طنز ماهنامهٔ «قهقههٔ فکاهی» که به عنوان «قهقهه»، «قهقهه فکاهی» و «فکاهیات مجرد» منتشر می‌شده از انتشارات بنگاه ادبی مجرد است که مصنف و مؤلف کانون خنده و کانون ادب است. نگارندگی و مدیر و انتشار این نشریه بر عهدهٔ «حسین مجرد» بود. نخستین شمارهٔ آن در اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ش با ۲٦ صفحه و بهای یک ریال انتشار یافت. بهای اشتراک سالیانهٔ آن برای طبقهٔ اول [طبق تقسیم بندی نویسنده] ۵۰ ریال، برای طبقهٔ دوم ۳۰ ریال و برای طبقهٔ سوم ۲۰ ریال بود.

در روی جلد آرم و گراور قهقهه یا تصویری از چهار خانم بی حجاب که در حال

۱ــ قلقلک سال اول شمارهٔ اول ص ۲.

۲ــ ادبیات نوین ایران ص ۳۰۳.

قهقهه زدن هستند، و این شعر مجرد آمده:

شادباش وخنده کن قهقهه بزن   همچو بلبل دایماً چهچهه بزن

در روی جلد همچنین آمده: حق چاپ بدون اجازه کتبی مصنف ممنوع است.
چاپخانهٔ آفتاب (و برخی شماره‌های آن چاپخانهٔ باقرزاده).

پشت و روی جلد «قهقهه فکاهی» رنگی و مطالب و صفحات داخل سیاه و سفید و معمولی است. این نشریه شامل مطالب: مقاله، سرمقاله، آگهی، طنزهای نثر و نظم و انتقاد بود و در واقع بیشتر جنبهٔ سرگرمی داشته تا اندیشه‌های سیاسی و بیدارکننده و هشداردهنده.
نشانی دفتر «قهقهه فکاهی» این بود: [تهران]، خیابان بوذرجمهری (از مسجد شاه به سیروس): سرای جعفری، جنب شرکت برنج، بنگاه ادبی مجرد.

ناگفته نماند که از حسین مجرد پیش از این نشریه، نشریهٔ «کانون خنده» انتشار می‌یافت.

در پشت جلد هر شمارهٔ «قهقهه فکاهی» عکس حسین مجرد (با عینک یا بی‌عینک) و این ابیات تکرار شده:

همیشه شخص به عالم جوان نمی‌ماند   بهار عمر کسی بی‌خزان نمی‌ماند
بمان نشان زجوانی من که غیرازتو   زروزگارجوانی نشان نمی‌ماند

توازحسین مجردنشانه خواهی ماند   که غیرعکس اثردرجهان نمی‌ماند
مدام خرم وشاداب نیست گلشن عمر   به جز خدای کسی جاودان نمی‌ماند

و یا:

بمان به‌عکس من ای‌عکس جاودان زیرا   که هیچکس به‌جهان جزتوجاودانی نیست
نشان‌زدورجوانی من‌توخواهی ماند   که روزدیگرم این رونق جوانی نیست
«مجردا» نکنی کارجز نکوکاری   که به زنام نکوجاودان نشانی نیست

شماره‌های موجود «قهقههٔ فکاهی» در کتابخانهٔ ملی از این قرار است: شمارهٔ ۱ در اردیبهشت ماه ۱۳۱۸ ش / شمارهٔ ۲ در خرداد ماه ۱۳۱۸ ش / شمارهٔ ۳ در تیر ماه ۱۳۱۸ ش / شمارهٔ ٤ در مرداد ماه ۱۳۱۸ ش / شمارهٔ ۵ در شهریور ماه ۱۳۱۸ ش / شمارهٔ ٦ در مهر ماه ۱۳۱۸ ش.

در صفحهٔ دوم بیشتر شماره‌های «قهقهه فکاهی» مطلب زیر تکرار شده:

قهقهه: شمشیری است که رشته های **محکم** غمهای درازرا پاره پاره می‌کند.
قهقهه: ستاره ای است که در آسمان خوشبختی و از افق های خندان طالع می شود.
قهقهه: ترکیبی است که از امتزاج کامرانی و شادمانی بوجود می آید.
قهقهه: نمونه ای از چگونگی مسرت خاطر آدمی است که مهمترین قسمت آن را نشان می دهد.
قهقهه: نیروئی است که سپاه غم و اندوه را تا از آنجا که برخاسته است مجبور به عقب نشینی می‌کند.
قهقهه: بازیچه ای است که قدر و قیمت آن مجهول است.
قهقهه: پیرایه بند تبسم و رونق بخش عیش عشرت است.
قهقهه: مانند آئینه ای است که احساسات درونی اشخاص را بخوبی نمایش می دهد.
قهقهه: سرچشمه ای است که زایندهٔ لذات زندگانی و منبع مسرات و شادمانی است.
قهقهه: متعلق به کسانی است که از دیگر مردمان کامیاب تر می باشند.
قهقهه: شهپری است که خداوند به انسان عطا فرموده تا به وسیله آن برفراز باغستانهای سرور و نشاط بال گشوده پرواز نماید.

محمد — مسعود[1] مولف رضوان

همان بهتر که دایم شاد باشیم زهر درد و غمی آزاد باشیم
«ناصرخسرو علوی»

به شادی گرای و همی کام جوی اگر کام دل یافتی تام جوی
«فردوسی طوسی»

حسین مجرد نویسنده و مدیر «قهقهه فکاهی» در مقدمهٔ کتاب[2] هدف خود را از نگارش این نشریه یا جزوهٔ فکاهی این گونه شرح می دهد:
«مقصود نگارنده از این کلمه [= قهقهه فکاهی] تحریک احساسات فرح آور

۱— در شماره های «قهقهه فکاهی»، گاهی «مسعود» و گاهی «مسعودی» آمده که متأسفانه اشتباهات چاپی از این دست در «قهقهه» فراوان است.
۲— ص ۱—۵ کتاب.

است. فرح چیست؟: فرح مایهٔ نشاط و آسایش افکار خسته و در هم است، یگانه داروئی که قلب حساس آدمی را از چنگ کابوس بیماری جانکاه اندوه رهائی بخشیده و زندگانی مسرت آمیز و رضایت بخش او را تجدید می‌کند،... جای انکار نیست که سیل غم هر چند متهورتر و خانمان براندازتر باشد باز در برابر سد و بند نیم لب‌خند نیروی خود را از دست داده و تا از آنجا که برخاسته است عقب‌نشینی خواهد کرد چنانکه دیده و شنیده‌ایم بیشتر پزشکان کارآزموده اغلب بیماری های صعب‌العلاج را با نیروی نشاط و شادمانی درمان فرموده و بیماران از جان مأیوس خود را دوباره نعمت صحت بخشوده‌اند.

از این روی، هیچگونه هیچکدام از وسائل تفریحات عمومی را نمی توان مورد انتقاد قرار داده و بدین وهن آمیزی بدانها نگریست زیرا که هر کدام در حد خویش صارف احساسات ملال آمیز بوده و بی جهت در اذهان و مناظر اشخاص جلوه گر نمی‌شوند. زیرا که اغلب این شوخیها از افکار مردمان برجسته برخاسته است که یگانه غرض مقدس آنان اصلاح اخلاق نامناسب و عادات زیان‌آور توده بوده است، چنانکه اگر کتاب (موش و گربه) را که تا چندی پیش بازیچه کودکان نوآموز مکاتیب قدیمه بود، به دیدهٔ دقت بنگریم به خوبی می بینیم که مقصود اصلی ناظم آن انتقاد اخلاق و عادات و روحیات مردمان زمان خود بوده و در حقیقت غرض از موش و گربه برخواندن— مدعی فهم کردن... بوده است.

جای تردید نیست که/نصایح شوخی آمیز در اذهان مردمان مؤثر واقع شده و تأثیرات آن فراموش ناشدنی است، چنانکه نویسندگان روشن‌فکر اروپا هم این مقصود را در تأثرهای (خنده‌آور) خود از زمانهای دور تاکنون جایگزین کرده و به واسطه تأثیرات سریع و ثابتی که دارد تا قلم در کف آنان جنبان است از شیوهٔ شیرین و سبک نمکین خودداری نخواهند نمود ترجمه تئاترهای مولیر و شکسپیر و روسورا غالباً در صحنه های نمایشگاه طهران دیده و از سبک فکاهی آن‌ها حظ وافر و نتایج نیکو برده‌ایم.

چنانکه در آثار و گفتار و کردار بزرگان در گذشته شرق هم نظر افکنیم به خوبی می بینیم که آنان هم برای سلامت فکر و آسایش خیال، شادی روان این راه را در پیش پای مردمان نهاده و به آنان اجازهٔ شوخی داده‌اند که ما اینک نمونه ای از گفتار آنان را تا اندازه‌ای که در این مختصر گنجایش دارد، یادآوری می نمائیم.».

نویسنده پس از این نوشته و ذکر اشعار و گفتار و کردار: فردوسی، امام غزالی، نظامی، خواجه نصیرالدین طوسی، ناصرخسرو، سعدی، حکیم لعلی، صائب، محمد مسعود، پیامبر (ص)، امام علی (ع)، خواجه رشیدالدین و طواط و فیض دربارهٔ شوخی و

شادی و خنده و فکاهی افزوده:

«چنانکه در طی مقدمه مذکور شد مقصود اصلی خوشمزگیهای سرایندگان و گویندگان طرح مباحث اخلاقی و حکمت‌آموز بوده است از این روی نگارنده در نامه‌های پیشین خود که به نام (کانون خنده) انتشار می‌یافت همین روش را در پایان اشعار خنده‌آور خود منظور می‌نمود و اینک هم در این نامه نیز همان منظور سابق را پیروی می‌نماید تا به قدر هوش و دانش خویش گوش خوانندگان گرام را در اثناء گفتارهای خنده‌انگیز به سخنان اندرزآمیز آشنا سازد.

درون هزل نهان است مدعائی خوش به هرچه هزل مده گوش ومدعا بشنو

حسین مجرد مصنف کانون خنده و کانون ادب.

به یاری ایزد مهربان و کمک فرهنگ پژوهان و تشویق ادب‌دوستان می‌کوشیم که جزوات قهقهه را هر بار بهتر از بهتر با اسلوب صحیح و سلیقهٔ مخصوص طبع و در دسترس دوستداران لطائف ادبی بگذاریم امید است چشم از بدی او پوشانده و ما رادرانجام وموفقیت این خدمت ادبی مادأ و معناً تشویق فرمایند تا بتوانیم بیماران ملال را با این داروی حال شفای جاودانی بخشوده و اهریمن غم را از کشور قلوب خوانندگان گرام فراری دهیم.

بنگاه ادبی مجرد».

بیشتر آثار طنز و فکاهٔ «قهقهه فکاهی» آثار نثر و نظم نویسندهٔ این نشریه «حسین مجرد» بود که بخش بسیار اندکی از مطالب آن با ذکر نام و مأخذ از طنزهای دیگران بشمار می آمد.

نمونه آثار طنز:

حکایت[۳]

آقا — نمی‌دانم این بچه چه مرضی دارد که پشت هم بی‌سبب فریاد می‌کند؟

خانم — نه آقا این مرضی نیست ارث پدری است شما چرا همیشه بدون مورد تشدد می‌کنید او هم به شما رفته:

پسر گر ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش نخوانش پسر

۳- قهقهه فکاهی شمارهٔ ۱ ص ۱۷.

معایب تعدد زوجات — تصنیف آهنگ مخصوص

اگه هوسه یه دونه بسه[4]

هر کسی دو تا زن داره — خبر زحال من داره
چون مرغ اندر قفسه — اگه هوسه یه دونه بسه
فکر زن دگر مکن — خودت و بیچاره‌تر مکن
گه جات بتون و طبسه — اگه هوسه یه دونه بسه
مرد دو زن نداره دماغ — نداره هوای سیر باغ
چون غربای بی‌کسه — اگه هوسه یه دونه بسه
نه خوشر و نه خندونه — نه می‌زنه نه می‌خونه
چو مردهٔ بی نفسه — اگه هوسه یه دونه بسه
زبس که لاله از زبان — نگرو ی به این و آن
به خیالشون مقدسه — اگه هوسه یه دونه بسه
نمی‌دونن از دو تا زنه — که نمی‌تونه جیک بزنه
ورنه شرابه نارسه — اگه هوسه یه دونه بسه
به خانهٔ مرد دو زن — همش بود حرف و سخن
خانه براش چو مجسمه — اگه هوسه یه دونه بسه
هر کسی داره دو تا زن — وقتی که مرد نداره کفن
از جون عاصی، از مال پسه — اگه هوسه یه دونه بسه
مرد دو زن عصبانیه — به مثل شخص جانیه
چون سگ هرزه مرسه — اگه هوسه یه دونه بسه
اگرچه بی‌زنی بده — خوش اونه که مجرده
شعر اینه که مخمسه — اگه هوسه یه دونه بسه

از: دیوان مجرد

جواب افیونی به الکلی[5]

مرا نشئه‌ای به زتریاک نیست — زتوبیخ و وزسرزنش باک نیست
زچاکر بگو الکلی را که گفت — مرا این قوم را عقل و ادراک نیست

٤– قهقهه فکاهی شمارهٔ ۱ ص ۱۱–۱۲.

٥– قهقهه فکاهی شمارهٔ ٤ مرداد ماه ۱۳۱۸ ش ص ۱۸–۱۹.

کسی در ره کسب علم و هنر — چو افیونیان چست و چالاک نیست
دو تن گر که بی‌قید و مهمل شوند — حساب همه زین دوتن پاک نیست
کجا شخص تریاکی اندر پی — حراس ده و ملک و املاک نیست؟
از این فرقه مشهورتر دسته‌ای — در اکناف عالم به امساک نیست
که گفته است حب زن و مهرطفل — دراین سینه‌های دو صد چاک نیست؟
میانه روی گر شود بهر نسل — به حد کم افیون خطرناک نیست
جز اشخاص مفلوک یک تن زما — لباس تنش پاره و چاک نیست
فقیر نه تریاکی آنقدر هست — که تقصیر تریاک و کنیاک نیست
خواص فراوان در افیون بود — که قدریش در زادهٔ تاک نیست
دلیل بدیش ار بود خاک وغل — بکش شیره چون‌شیره را خاک نیست
مکش سوی این قوم تیغ زبان — گرت خوی چنگیز و ضحاک نیست
زتیغ زبان «مجرد» بترس — که تیزیش چون تیغ دلاک نیست

قیف

«قیف» نیز از دیگر نشریات طنز و فکاهی است که تنها یک شمارهٔ آن در ١٢ صفحه به بهای ٤٠ ریال و به قطع بزرگ و روی جلد و پشت جلد رنگی در سال ١٣٥٨ منتشر شد. این نشریه زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد و جای اداره‌اش: تهران— میدان فردوسی — کوچه شاهرود شمارهٔ ١٥ و شمارهٔ تلفن ٨٣٨٦٩٠ بود. قیف شامل: کاریکاتور، عبارتهای کوتاه، داستان، شعر، عکس و... بود. این نشریه کمی طرفدار انقلاب و بیشتر دارای مطالب سکس و انحرافی بود در قیف نام‌های مستعار و امضاهای: توفیقی، دری‌وری، حمیدی، اکی، قلقلی، مریم، باباکرم، داش‌حسن، بهروز و... دیده می شود. در صفحه دو «قیف» مطلبی تحت عنوان «دو کلمه با شما» به امضای «از طرف مدیر» زیر عبارت: این هفته نامه به هیچ گروهی بستگی ندارد «جز گروه فکاهی نویسان» آمده که از این قرار است:

«به یاری خدای بزرگ اولین هفته نامهٔ «قیف» را منتشر کردیم. آنهائی که با چاپ و گراور و هزینه‌های انتشار یک نشریه سر و کار دارند به خوبی آگاهند که انتشار یک نشریه اختصاصی چه مشکلات و چه دردسرهائی دارد و خواهد داشت و از آنجا که به قولی ما (مرض) این کار را داریم و کار دیگری از دستمان بر نمی آید، مجبور به انتشار یک


توفیق
هفته‌نامه فکاهی، اجتماعی، انتقادی

هفته نامه فکاهی شدیم.

این هفته‌نامه بطوری که در بالا هم ذکر شده به هیچ گروهی وابستگی ندارد و یک راه منطقی و آرام را انتخاب کرده و سعی می‌کند مسائلی انتخاب شود که جنبه فکاهی بودن آن به قول معروف (بچربد) ما از نوشته ها و کاریکاتورهای دیگران هم تا آنجا که توانسته‌ایم با ذکر ماخذ استفاده کرده‌ایم به هر حال ما اسم این هفته‌نامه را «قیف» گذاشتیم و اگر چه دلیلی برای عدم انتشار آن نمی بینیم (جز جنبه مالی) ولی باید چوب هائی را که لای چرخ خواهند گذاشت در نظر بگیریم و درصدی داشته باشیم که بالاخره صابون «توقیف» به تن این هفته‌نامه خواهد خورد که امیدواریم که این مسئله پیش نیاید و ما بتوانیم به خدمتی که آغاز کرده‌ایم ادامه دهیم و از شما امید کمک داریم، از فکرتان، نوشته هایتان و یا از هر کمکی که بتوانید در این راه با ما باشید.

به امید پیروزی برای همه.».

به نمونه های طنز تنها شمارهٔ قیف بنگرید:

زن الکن

خرم دل آن کسی که بی‌زن باشد افسرده دلی که چون من باشد
خوشحال کسی که در جهان زن نگرفت یا گیرد و آن ضعیفه «الکن» باشد

اعلان

– چته احمد جون مثل اینکه حال نداری؟
چه حالی بابا دو روزه سگم گم شد.
– خوب اینکه کاری نداره، تو روزنامه اعلان کن.
همه همین حرفو میزنند سگم که سواد نداره.

تابلو

داخل کیوسک تلفنی نوشته بودند «شمارهٔ تلفن شهین: ۱۲۵۵۵٤۰... و در زیر آن جوان دماغ سوخته ای نوشته بود: بیخود تلفن نکنید، شهین اسم یک پیر زن است».!؟

جون شیکمت با این زنت!

شعر ضربی

مشتی حسن شنیده‌ام تازگی زن گرفته ای مثل من فلک زده دشمن تن گرفته ای
زنی نترس وکله شق مثال من گرفته ای که وقتی حرفش می زنی، میزنه توی دهنت
جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت

رفتی گرفتی همسری که یار و همدمت بشه — حافظ اسرارت باشه مونس و محرمت بشه
شریک روز شادی و دورهٔ ماتمت بشه — ولی به عکس اوشده الان به کلی دشمنت
جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت

فصل لبو و شلغمه، از تو زنت گیلاس می خواد — هر روز بهر خرج خود، یک بغل اسکناس می خواد
مثل زن فلان رجال، روزی یه جور لباس می خواد — بی خبره از این که تو نیست لباسی به تنت
جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت

تو فکر کار و او فقط فکر گشت و ددره — نیست دمی به فکر تو زدینت مکدره
گفته سودمند تو به گوش او بی ثمره — صد دفه گفته بهتره مردن تو زمونت
جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت

چن وقت پیشا شنیده ام موقع صرف «سحری» — تو غفلتاً نموده ای ظرف غذار و یه وری
او به عوض ترازده هزار مشت و توسری — گفته بهت کوفت بخوری با این یه لقمه خوردنت
جون شیکمت با این زنت — جون شیکمت با این زنت

عقل و ازدواج

پسر جوانی تصمیم به ازدواج گرفت. ناچار نزد پدرش رفت و گفت:

— پدر جان، من می خوام ازدواج کنم.

پدر با تعجب گفت: — در هیجده سالگی می خواهی ازدواج کنی؟ — بله، پدرجان.

— ولی جانم بگذار وقتی خوب عاقل شدی آن وقت ازدواج کن.

— خوب پدرجان من چه وقت عاقل خواهم شد؟

پدر بلافاصله جواب داد: — هر وقت که دیگر میل به ازدواج پیدا نکردی...

قیل و قال

نشریهٔ فکاهی انتقادی «قیل و قال» به صورت دست نویس بی ذکر هیچ نشانی و مشخصه ای به عنوان «ارگان مزدوران شوروی» و طنز و انتقاد از «حزب توده» و کمونیست های طرفدار شوروی به قطع بزرگ و سیاه و سفید پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. نخستین شمارهٔ آن با بهای ۵ ریال در ٤ صفحه به سال ۱۳۵۸ﻫ .ش در تهران چاپ شد. از این نشریه ۳ شماره درآمد. «قیل و قال» شامل: عبارتهای کوتاه، سرمقاله، افشاگری و مقاله و... بود.

قیل و قال



مسافرت دارم

اطلاعیه :

اطلاعیه حزب

کارتون

مجله ماهانه تمام رنگی فکاهی - اجتماعی - سرگرمی و آموزشی «کارتون» از دیگر نشریات قلمرو طنز ویژهٔ کودکان و نوجوانان است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشرشده است. صاحب امتیاز، مدیرمسئول وسردبیر آن «بهروزمحمدخان» بوده ونشانی ادارهٔ آن از این قرار بود: [تهران] خیابان ظهیرالاسلام، بن‌بست صبا، پلاک ۹۰ کدپستی ۱۱٤٦۸. در این مجله که به قطع بزرگ ارائه می‌شد غالب آثار بدون امضاء است اما دو امضاء یعنی نقاشی های عبدالهی‌نیا و اشعار محمد حاجی‌حسینی در آغاز آثار دیده می‌شود. شمارهٔ هفتم (شمارهٔ مسلسل ۷٦) در سال ششم اسفند ماه [؟]، با بهای ۱۵۰ ریال و ۲٤ صفحه انتشار یافت. در شمارهٔ ۷٦ مطالب: داستان و شعر کودکانه، پیشتازان جبهه، کارتون، جدول و سرگرمی، عکس دانش‌آموزان ممتاز و... آمده است. به نمونه آثار آن بنگرید:

تبریک به رزمندگان

ای بچه‌ها، توی جنگ — که عرصه کرده این تنگ
به بعثی های الدنگ — به دشمنان صدرنگ
با حمله وباپاتک — سال جدید مبارک

کاریکاتور پیروزی

«کاریکاتور پیروزی» نشریه‌ای طنز و فکاهه و جزو جناح چپ بود که نخستین و تنها شمارهٔ آن در ۲۲ خرداد ماه ۱۲/۱۳۲۵ ژوئن ۱۹٤٦ در تهران چاپ و منتشر گردید. صاحب امتیاز آن: محمد مرتضوی و سردبیر: محسن دولو (کاریکاتوریست نامدار معاصر) بود. دولو کاریکاتورهای سیاسی و انتقادی نشریات: «ایران ما»، «کاریکاتور» و... و سایر نشریات جناح چپ را می‌کشید. وی اکنون منزوی است و دوران پیری و بازنشستگی را می‌گذراند.[۱]

۱ــ و نیز بنگرید به: ادبیات نوین ایران ص ۳۰٤.

کاریکاتور شوخی

«کاریکاتور شوخی» نشریه‌ای طنزآمیز و خنده‌دار بود که تنها شماره و نخستین شمارهٔ آن در آبان ماه ۱۳۲۳/ نوامبر ۱۹۴٤ در تهران چاپ و منتشر شد. در این نشریه توضیحی دربارهٔ سردبیر، صاحب امتیاز و نویسندگان آن ذکر نشده است.[1]

کاریکاتور

مجلهٔ فکاهی انتقادی «کاریکاتور» از نشریات پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ شمسی است. این مجله بصورت هفتگی و به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی: کاریکاتوریست نامدار و مجرب: محسن دولو منتشر می‌شد. آخرین شمارهٔ آن در روز یکشنبه ۳ دی ۱۳۵۷ با ۲۸ صفحه و بهای ٤۰ ریال انتشار یافت. روی جلد و پشت جلد «کاریکاتور» رنگی بود و مجله مطالب: کاریکاتور، عکس، آگهی، داستان، شعر، سرمقاله و... را در بر داشت. نشانی آن: تهران خیابان سوم اسفند ــ ساختمان ٤٤ طبقهٔ ٤ بود. و شمار بسیاری از صاحبان آراء و عقاید چون: محمدتقی اسماعیلی، روح اله اکبریان، هادی خرسندی، علیرضا رضائی، خسرو شاهانی، منوچهر محجوبی، فیض مرندی، غلامعلی لطیفی، احمد سخاوور، ایرج زارع در این مجله آثار خود را ارائه می دادند. «کاریکاتور» در واقع رقیب «توفیق» بود اما آن توان و قلم و موفقیت «توفیق» را نداشت.

نمونه آثار طنز «کاریکاتور»:

دوبیتی مادر زنانه[2]

بهر شب من ترا درخواب بینم — خودم را با تو درمهتاب بینم
زترس مادر گردن کلفتت — همان به من ترا در خواب بینم!

حسن شیدا!

باشه، باشه[3]...!

منو منتر تو کردی، باشه باشه — دلم کافر تو کردی، باشه باشه
زتیر غمزهٔ بابا درآرت — منو پنچر تو کردی ــ باشه باشه

۱ــ و نیز بنگرید به: ادبیات نوین ایران ص ۳۰٤.

۲ــ کاریکاتور شمارهٔ ۲۱۷، سال پنجم، یکشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۱، ص ۱٤.

۳ــ کاریکاتور شمارهٔ ۲۱۷، سال پنجم، یکشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۱، ص ۲۱.


کاریکاتور
هی پی پی پی

مصداق[۳]

این ضرب‌المثل عامیانه را حتماً شنیده‌اید که:

هر چه بگندد نمکش می‌زنند / وای به روزی که بگندد نمک

حالا این ضرب‌المثل درباره یکی از خبرهای روز کاملاً مصداق پیدا می‌کند و خبر هم به طوری که روزنامه‌ها نوشته‌اند، این است که: «چند روز است که دکترها و پزشکان شهرستان اهواز، آنفلوآنزا گرفته‌اند.».

«به آقای هواشناسی»[۴] «مان»

پیش گوئی موش!

این خبر را هواشناسی داد: / آنکه، تشخیص اوقا را شمیش است

گفت موش گدوک «بشم» اکنون / سخت اندرتلاش و تشویش است

تا گزندی نبیند از سرما / فکر ترمیم لانه خویش است

این نشان می‌دهد که در امسال / یک زمستان سخت در پیش است

این خبر چون شنید گفت، به طنز / نکته سنجی که دوراندیش است

داند آنکس که صاحب هوش است / دستگاه تو، کمتر از موش است

راه چهارم[۵]

«کشورهای بزرگی نظیر آمریکا پدر خودشان را درآورده‌اند تا توانسته‌اند سه راه موجود در کره زمین را در اختیار خود بگیرند. یعنی راه زمین — دریا — و هوا. اما همین حضرات خیلی شکار می‌شوند وقتی از هر سه راه به ویت کنگها حمله می‌کنند و وقتی می‌رسند می‌بینند جاتر است و بچه نیست...! ویت کنگ ضربه را زده و از راه چهارم یعنی زیر زمین فرار کرده! گویا آمریکائیها قصد دارند چندتا ویت کنگ را با حقوق مکفی استخدام کنند تا راه و رسم در رفتن از راهِ چهارم را به آنها بیاموزند.».

۳– کاریکاتور شمارهٔ ۲۱۷، سال پنجم، یکشنبه ۳ دی‌ماه ۱۳۵۱، ص ۱۶.
۴– کاریکاتور، سال هفدهم (دوره جدید)، شمارهٔ نهم، یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۷ ص ۲۶.
۵– کاریکاتور، سال هفدهم (دوره جدید) شمارهٔ نهم، یکشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۴۱ ص ۶.

کرنا

روزنامهٔ «مستقل الافکار فکاهی، کاریکاتوری، سیاسی و اجتماعی» «کرنا» در سال ۱۳۲۹هـ .ش تأسیس شد. صاحب امتیاز و مدیر: علی اصغر ناطق نهاوندی مشهور به ناطقی و محل اداره: تهران، پشت باغ فردوس، مقابل دبستان نوبنیاد فرخی بود. در دو طرف آرم و کاریکاتور «کرنا» افزون بر موارد یاد شده این مطالب دیده می‌شود: سمت راست: «مقالات وارده مسترد نخواهد شد و اداره در حک و اصلاح آن آزاد می‌باشد.». «بهای آگهی با دفتر اداره است.». «لوایح خصوصی در حکم آگهی است.». «دشمن خائنین و بیدادگران». «بهای اشتراک یکساله یکصدریال» در سمت چپ: «حامی کشاورزان و ستمدیدگان». «تکشماره یک ریال و نیم». «یک هفته بعد از انتشار ۵ ریال».

این نشریه با آرم رنگی و صفحات سیاه و سفید منتشر شد و به جناح چپ و روسیه گرایش شدید داشت.

کسالت[1]

روزنامهٔ فکاهی «کسالت» از نشریات آذری زبان و محلی آذربایجان بود که بطور هفتگی منتشر می‌شد.

مشخصات دیگری از این نشریه بدست نیامد.

کشکیات[2]

«کشکیات» مجله‌ای ضمیمهٔ مجلهٔ تهران مصور است که شمارهٔ اول سال اول آن در فروردین ۱۳٤۵ در ٤ صفحه و آخرین شمارهٔ آن در آذر ماه سال ۱۳٤٦ منتشر شد. این نشریه که زیرنظرگروه‌فکاهی نویسان حاجی فیروزاداره‌می شد، ازسال ۱۳٤۳ تا ۱۳٤۵ درچهارتا هشت صفحه ضمیمه تهران مصور چاپ می شدو بعدها مستقل ارائه گردید. کشکیات در وهله نخست رایگان بودامابعدها به بهاء ۱۰ ریال فروخته می شد. این ضمیمه شامل: کاریکاتور، عکس، جدول، شعر، نثر، داستان کوتاه و... بود. و نویسندگان آن از این قرار بودند: محمدتقی اسماعیلی (جوونک — آق اسمال)، م — امیری (کوتوله)، صمد بهرنگی (ص —

۱— تاریخ روزنامه ها و مجله های آذربایجان، تالیف: صمد سرداری نیا، ج ۱ ص ۱٤۱.

۲— ونیز بنگرید به «طنز پردازان گروهی» درمقدمه.

مصدق قهرمان استقلال و آزادی ایران!..

مجسمهٔ مصدق زینت بخش شهرها و آرامگاه او زیارتگاه مردم خواهد شد!!

قالی خانم

آدام)، عبدالله توکل، هادی خرسند (هادی خان)، صادق خواجوی (خاجه، خواجه لوطی)، خلیل سامانی (خلیفة الشعرا)، محمد صالحی آرام (صالح الشعراء ملا، ملا صالح)، مصطفی قلعه گل، اسدالله شهریاری، منوچهر محجوبی، عبدالحسین همره و...

و کاریکاتوریستها: بهمن رضائی، علی طواف زاده، غلامعلی لطیفی، هوشنگ — م.

نمونه آثار طنز کشکیات:

به مناسبت هجوم بی سابقهٔ مگس

مگس نامه [۲]

از بلاهای بزرگ روزگاری ای مگس — جمله را ناراحتی ها خواستاری ای مگس
هر کجا پا می نهی پا می نهد درد و مرض — هان مرض داری؟ بگو، یا اینکه هاری، ای مگس
برتمام خلق چون مهمان، ولی ناخوانده ای — درتمام شهر، صاحب اختیاری ای مگس
هر کسی را نوش ازدیدار تو گردیده نیش — دربدن نیشی نداری لیک ماری ای مگس
بینی ما را چو بینی کوه پنداری بود — کوه پیما می شوی، برآن سواری ای مگس
خوب می دانی توراه مفت خوردن بیگمان — درحقیقت ناقلای روزگاری ای مگس
گاه بوسی روی دلبر گه کثافت ها تمام — هیچ می دانی خودت هم درچه کاری ای مگس
مال مردم می خوری یک عمر بی ترس ازخدا — پس بگو یکبارگی تنزیل خواری ای مگس
ازتو می باشد تنفر هر کسی را، شرم کن — نیست دیگر ازبرایت اعتباری ای مگس
دوست با آزار خلقی روزوشب، اما به عکس — دشمن آرامش وصبروقراری ای مگس
فارغی ازاینکه دنیائی زتو پرغصه است — بی غم وبی غصه وبی کاروباری ای مگس
می کنند ازوزوزت مردم همیشه: «ای هوار» — باوقاحت برسرمردم هواری، ای مگس
یک نفرهم نیست خواهان باشدت حتی قلیل — باوجود این کثیرالانتشاری، ای مگس
خود «مگس وزنی» ولیکن بارسنگین گشته ای — دست بردار ازستمکاری، توباری ای مگس

ش — ترسو

نمونهٔ نثر

درپنج دقیقه!

گفتم: شنیدی ژنرال کوکی گفته اگر چین و ویتنام کنار بروند. مسئلهٔ ویتنام را در پنج دقیقه حل می‌کنیم.

۲— از شماره‌های کشکیات تهران مصور، متأسفانه نسخهٔ مورد استفاده خوردگی دارد.

ماهنامهٔ
تهران مصور



دروغ سیزده

گفت: آره شنیدم.
گفتم: تو میگی چه جوری حلش می‌کنن.
گفت: کاری نداره یک بمب ساعت شمار میذارن سر پنج دقیقه مشکلشو حل کنه![1]

کلثوم ننه

روزنامهٔ فکاهی — هفتگی «کلثوم ننه» به صاح امتیازی: س. — قربانی و مدیر مسؤولی: م. عزیزی به سال ۱۳۲۸ هجری شمسی در تهران انتشار می یافت. شماره هائی از آن در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

کل نیت[2]

نشریهٔ «کل نیت» از دیگر پیروان سبک و سیاق ملانصرالدین بود. سردبیر و مدیر مسؤول آن حاج ابراهیم قاسموف (۱۸۸٦— ۱۹۳٦م) بود و صاحب امتیاز: سیدحسین کاظم اوغلی صادق‌اف نام داشت. کل نیت از ۱۹۱۲ م تا ۱۹۱۳ م منتشر شد. کل نیت چون دیگر نشریات آذربایجان درباره این منطقه وآذربایجان ایران و مسائل داخلی ایران مطالب بسیاری دارد. خط و مشی آن سیاسی — انتقادی اجتماعی بود. در کل نیّت امضاهای: عظیم زاده «خروس»، علی راضی شمعچی زاده «بامبلی» و «عیار»، غمگسار «جوه للاغی بگ» و «ینی فریلد اقچی»، جبار عسگرزاده (ایروانی) «محکمه پیشیگی» و... دیده می شود.

کی به کیه

روزنامهٔ هفتگی — فکاهی «کی به کیه» به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی: بیوک صابر و سردبیری: اسماعیل ریاحی به سال ۱۳۲۹ ه .ش در تهران تاسیس و منتشر می شد. شماره هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

گل آتشی

گل آتشی مجله ای فکاهی انتقادی بود که هر پانزده روز یکبار در شیراز منتشر

۱— کشکیات، ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۲۰۳تهران مصور، سال سوم، شمارهٔ ۱۳، شمارهٔ مسلسل ۱۱۷، سه شنبه ۲۹ شهریور ماه ۱۳٤۵ ص ٤.

۲— ونیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۲۱— ۱۲۷.

می شد. مدیر آن حسام‌زاده و مسوولیت مجله بر عهدهٔ نوبخت بود. آغاز سال انتشار آن ۱۲۹۹ هـ .ش بود که نخستین شماره‌اش در دلو همان سال به چاپ و انتشار رسید.

این مجله ابتدا «گل سرخ» نام داشت اما هنگام انتشار به «گل آتشی» تغییر نام یافت.

اشتراک سالانه آن ۱۵ قران بود. این نشریه بیش از یکسال و نیم عمر نکرد. صدر هاشمی معتقد بود که کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ تأثیر سختی بر عدم چاپ و حیات این مجله پدید آورد.[۱]

لک لک[۲]

نشریه فکاهی و ترکی زبان «لک لک» به سال ۱۹۱٤ م در ایروان منتشر می شد و ترتیب انتشار آن هفتگی بوده و جمعاً ۱۲ شماره از آن منتشر شده است. ناشر و صاحب امتیاز آن: م. میر فتح الله یف و ج. عسگرزاده (عاجز) به عهده داشتند. خط و مشی آن سیاسی — انتقادی و اجتماعی بود. جبار عسگرزاده با امضاهای: «ع»، «اُشه ک داغلایان»، «محکمه پیشیکی»، «م. پ» مطلب می نوشت.

لوتی

نامهٔ هفتگی سیاسی فکاهی انتقادی «لوتی» با بهاء تک شمارهٔ ۳ ریال در۸ صفحه و روی جلد رنگی شامل شعر، داستانها، عبارتهای کوتاه، کاریکاتور، آگهی، جدول منتشر می شد. صاحب امتیاز و مدیر مسؤول آن: ابوالقاسم چینی بود و ادارهٔ آن در خیابان شمیران کوچهٔ فردوس قرار داشت.

ماه

روزنامهٔ هفتگی — فکاهی «ماه» به مدیری و صاحب امتیازی: اسدالله شهریاری و سردبیری: حسین توفیق دو طنز پرداز نامدار به سال ۱۳۳۰ هـ .ش در تهران تاسیس و انتشار یافت. ترتیب انتشار آن گاهی اوقات به ماهانه نیز کشیده می شد. شماره‌هائی از سال سوم انتشار «ماه» (۱۳۳۲ش) در کتابخانه مرکزی ومرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

۱— و نیز بنگرید به: تاریخ جراید ومجلات ایران ج ٤ ص ۱۵۵—۱۵٦.
۲— و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۲۸— ۱۳۲.

(سالنامهٔ فکاهی) ماه

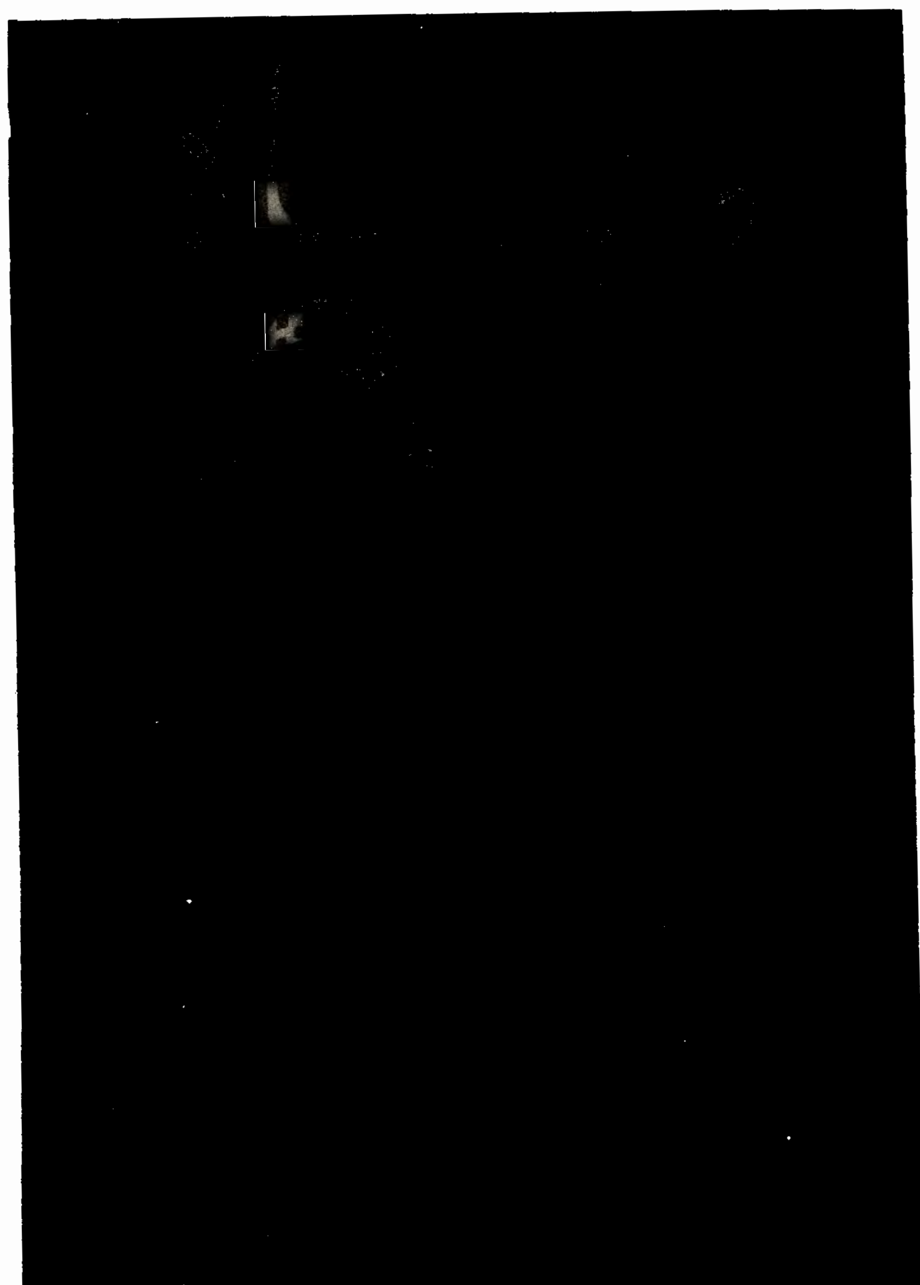
«سالنامهٔ فکاهی ماه» به عنوان انتشارات مجلهٔ ماه به کوشش «اسدالله شهریاری» چاپ شد. این سالنامه که تنها یک شمارهٔ آن منتشر شد به سال ۱۳۳۲ هـ.ش در ۱۰۰ صفحه و بهای ۲۵ ریال در تهران انتشار یافت که روی جلد آن رنگی بوده و مطالبی چون: تقویم، آگهی، شعر، داستان، کاریکاتور، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. در این سالنامه آمده: «مرام ما «خنداندن» است زیرا خنده سرچشمهٔ سلامت و سلامت پایهٔ هر مرام است.».

متلک

مجلهٔ فکاهی «متلک» که به صورت «م ت ل ک» نوشته می شد، به مدیری و سردبیری: مهدی سهیلی و صاحب امتیازی: قاسم باستانفر انتشار می یافت. نخستین شمارهٔ آن در سال اول به (تاریخ روز یکشنبه ۲۲ مرداد ماه ۱۳۲۹ هـ.ش به بهاء سه ریال و نیم به صورت روی جلد رنگی، قطع بزرگ و شامل شعر، داستان، آگهی و نثر در ۸ صفحه به چاپ رسید.

در روی جلد همان شمارهٔ نخست این شعر جالب مربوط به «نفت شمال» آمده:

(م) گلپری جون (ز) بعله (م) اینجائی جون (ز) بعله، بیا بریم (ز) نمی یام/ (م) «کمک» می خوای؟ (ز) نمی خوام (م) خسته میشی (ز) نمیشم (م) بده به من (ز) نمی دم/ (م) وای وای وای. چقدر اطوار میریزی؟ (ز) چه پرروئی، چه هیزی؟/ (م) مردم واست ای دلبر «نفت پیکر!» من (ز) کمتر بزار ای بی حیا سربه سر من/ (م) خون شد جیگرم (ز) ول کن بزا برم (م) وه چه شر وشوره (ز) نمی خوام مگه زوره؟/ (ز) کل عمو سام (م) بعله (ز) تخم حرام؟ (م) بعله (ز) شغلت چیه؟، «تاجرم»/ (ز) نامزد میشی؟ (م) حاضرم (ز) زن نداری؟ (م) نه جونم (ز) خیلی خری (م) میدونم/ (ز) اوه اوه همیشه در عذابی (م) بیا بنما صوابی؟ (ز) منم دلم شوهر میخواد، رومم نمیشه/ (م) با من اگر وصلت کنی برگو چه میشه؟ (ز) پس کی؟(م) همین حالا (ز) فوری/ (م) آره والا (ز) بی پول (م) آره جونم (ز) ریشت توی.../ (ز) پول ودلار؟ (م) یخدور (ز) سه چار هزار؟ (م) یخدور (ز) خشک و خالی؟/ (م) نه جونم (ز) پس چطوری؟ (م) حالا میگم: توپ و تفنگ میدمت/ بمب و فشنگ میدمت (ز) ای بابا! میخوام چیکار اینارو؟ (م) بود لازم شمارو/ (ز) دلار بده من کشته پول و دلارم (م) از پول نزن حرفی که چاکر پول ندارم/ (ز) پس زود برو گم شو، دیگر نیا جلو،[م] من عاشیق شما (ز) ول کن برو بابا...





مرآت[1]

نشریهٔ ترکی زبان و پرفروش «مرآت (یعنی آئینه)» به مدیری العباس تقی زاده نیز از دیگر پیروان نشریهٔ «ملانصرالدین» است که خط و مشی آن فکاهی— انتقادی— سیاسی و اجتماعی بوده و نخستین شمارهٔ آن در ۱۹ ژوئن ۱۹۱۰ م در شهر باکو انتشار یافت. و آخرین شمارهٔ مرآت در ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۰ م به دست مردم رسید که جمعاً ۵ شماره از آن منتشر گردید.

مرآت بیشتر طرفدار جنبش ملی ترکیه بود و به همین خاطر تصاویر آن را یک کاریکاتوریست اهل ترکیه مقیم باکو و پان ترکیست به نام بها سعید می‌کشید.

در مرآت، نجف بگ وزیروف با امضای «درویش» و دیگر نویسندگان ملانصرالدین مطلب می نوشتند. شعار شمارهٔ اول روزنامهٔ مرآت این شعر ترکی بود:

دئمه رسوای ایده جک عالمه مرات منی،
اولدوغون صورت ایله گؤستره جک خلقه سنی.

یعنی: مگوکه آئینه دردنیامرارسواخواهد کرد.
به هرصورت که هستی ،تورابه مردم نشان خواهدداد.

مزه لی[2]

نشریهٔ فکاهی ترکی «مزه‌لی» که به معنی بامزه است، نخستین شمارهٔ آن در ۲۷ دسامبر ۱۹۱٤ م در باکو منتشر شد و انتشار آن تا سال ۱۹۱۵ م در همان شهر باکو ادامه داشت. مدیرمسؤول، صاحب امتیاز و سردبیر «مزه‌لی» هاشم بگ وزیروف بود و این نشریه خط مشی انتقادی— اجتماعی و سیاسی را دنبال می‌کرد. برخی از اعضای تحریریهٔ این نشریه: عظیم‌زاده، علی نظمی، غمگسار، جبار عسگرزاده (عاجز)، جعفر جبار لینین «آینه» والعباس مذنب نام داشتند.

مش حسن

روزنامهٔ هزلی «مش حسن» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی انتشار یافته است. این نشریه به قطع بزرگ به بهاء ۱۰ ریال، بدون ذکر آدرس صندوق

۱— و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۱۲—۱۱۵.
۲— و نیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱٤٤— ۱۵۰.

مش حسن

مش حسن به قاضی میرود

مژده به بیکاران!

... حق کارگر ...

پستی، با چاپ سیاه و سفید در دو شماره اول و در چهار صفحه و شماره آخرین یعنی شمارهٔ ٦ در ۲۰ مرداد [سال ۱۳۵۸] به بهاء ۱۵ ریال شامل سرمقاله، شعر، مطالب نثر، کاریکاتور و... بصورت رنگی منتشر شده است. البته از شماره سه تا شش به روال رنگی و سیاه و سفید درآمد. این روزنامه به روزنامهٔ آهنگر(چلنگر) وابسته بود. در سطر بالای روزنامه اطراف آرم این مطالب به چشم می خورد:

سمت چپ:

نشانی: صندوق پستی...

دفتر: برای آتش زدن نداریم.

تلفن: برای تهدید به مرگ نداریم.

تکشماره ۱۰ ریال.

سمت راست:

بشکند قلمی که قدمی را نجنباند.

مش حسن اسلحه کارگر است. مش حسن حامی برزگر است. مش حسن خود را به تمام نیروهای آزادی‌خواه و استقلال‌طلب واقعی وابسته و پیوسته می داند. قول شرف بدهید که هرکدام «مش حسن» را برای ۵ نفر بی سواد بخوانید.

در شمارهٔ دوم آن آمده:

مش حسن به قاضی می رود

«اولین شمارهٔ «مش حسن» آنقدر با استقبال روبرو شد، که خود ما را هم عجب آمد. البته فکر نکنید همه با هم و همه با هم ریختند و خریدند و بردند نه هرگز چنین نبود. اما عده زیادی خوششان آمد، تشویقمان کردند و گفتند بازهم می خواهیم. زیاد هم بَه بَه و چَه چَه نکردند. خیلی ها هم انتقاد کردند، ایراد گرفتند، حتی بعضی ها فحش هم دادند. البته خواندند و بعد فحش دادند. به هر صورت تصمیم گرفتیم کار را دنبال کنیم. اما تصمیم را گرفتیم و دیدیم که خیلی مشگل داریم ولی بازهم از رو نرفتیم مشگلات ما مقداریش قابل گفتن و نوشتن نیستند و برخی دیگرش را هم رُک و پوست کنده قلم می زنیم یاهو.

راستش را بخواهید ما کلاه خودمان را قاضی کردیم و به حساب کتاب کُل جریان ناخونک زدیم نتایج زیر را به صورت بگومگوهای مد روز بیرون آمد. قاضی (کلاه خودمان) شما باید اول موضع خود را روشن کنید.

مش حسن (خودمان)ــ به روی چشم قربان موضع ما موضع انقلاب است. روح ما

هم تو انقلاب بوده، حال هم هست. اصلاً از انقلاب خوشمان می آید، دلمون می خواد توی همه دنیا انقلاب بشه. مردم آزاد باشند. همه غذا داشته باشند. خانه داشته باشند، با هم خوب باشند این عمرهای کوتاه را به علافی نگذرانند...».

مشعل[1]

نشریهٔ فکاهی ترکی «مشعل» به سردبیری و مدیر مسؤولی: علی حیدر قارایف (۱۸۹۶م— ۱۹۳۸م) با خط مشی: سیاسی— انتقادی— اجتماعی در آذربایجان شوروی منتشر می شد. نخستین شمارهٔ آن در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۹ م انتشار یافت که جمعاً شش شمارهٔ آن منتشر گردید. در این نشریه آثار: قارایف، میر جعفر جوادزاده (پیشه وری)، آغابابا یوسف زاده، بایرامعلی عباس زاده (حمال)، آغا حسین رسول زاده، علی ستار ابراهیموف، نعمت بصیر، سلمان نریمانوف و امضاهای: بینوا، بینوابگ، آری، سرگردان، ادیب الحکماء، قارینقولی، عجول و سار ساقفولی دیده می شود.

مشغولیات (نمکدون)

«مشغولیات» از مجلات و نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده است. این مجله بنظر تهیه کنندهٔ آن بیژن دلزنده کتاب و چندین کتاب است. نخستین شمارهٔ مشغولیات در تاریخ ۶۰/۶/۲۶ با روی جلد و پشت جلد رنگی، ۲۸ صفحه و بهای ۶۰ تومان انتشار یافت که شامل: داستان، سرمقاله، عبارتهای کوتاه، سرگرمی، جدول، عکس، کاریکاتور است. آدرس نشریه تهران— خیابان بزرگمهر— خیابان فریمان— پلاک ۴۲ طبقه سوم تلفن ۶۴۵۰۲۶ بود. مشغولیات جنبه سرگرمی آموزشی دارد. این نشریه بعدها یعنی از شمارهٔ ۴ یعنی مورخ ۶۰/۹/۵ به نمکدون با همان خصوصیات قبلی منتشر شد. آخرین شمارهٔ نمکدون یعنی شمارهٔ ۸ در ۳۶ صفحه به بهای ۱۰ تومان انتشار یافت. در شمارهٔ نخست مشغولیات مطلب «سخنی با خوانندگان عزیز» حکایت کم و کیف خط مشی آن است، که بدین گونه قلمفرسائی شده است: «از آنجائی که نیاز معنوی هموطنان عزیز و به خصوص نسل جوان و تحصیل کرده به مطالعه خارج از برنامه درسی به حدی است که هیچ قدر و حدی برآن نمی توان تعیین کرد، لذا ما با این قصد که به سهم خود بتوانیم تا حدی خلاء فکری و نیاز معنوی نسل جوان کشور خود را لبریز و رفع نمائیم، به

۱— ونیز بنگرید به: آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۱۷۰— ۱۸۰.

مشغولیات



میدان آمده‌ایم.

دوستان عزیز، هدف، از انتشار این کتاب آن است که شما خوانندگان گرامی را به اندیشیدن و تفکر واداشته و در زمینه‌های مختلف علم و ادب و هنر بر سطح معلومات شما بیفزائیم، حال تا چه حد در انجام این مهم موفق خواهیم بود، این بستگی به استقبال و نظریات شما دارد.

و اما اینکه چرا اسم «مشغولیات» را برای این کتاب انتخاب کرده‌ایم کاملاً واضح است زیرا اگر دقت کنید خواهید دید که در کتاب ما همه نوع مطلب علمی — هنری — جدی — فانتزی — و فکاهی به چشم می خورد که در مجموع همه اینها می توانند اسباب سرگرمی و مشغول شدن شما را فراهم سازند، اما خدای ناکرده قصد ما به هیچ وجه اتلاف وقت گرانبهای شما عزیزان نبوده زیرا همانطور که در آغاز گفتیم هدف و رسالت ما این بوده که بر دانسته‌های شما بیفزائیم ولی به خاطر اینکه مطالب حالت خشک و کلاسیک به خود نگیرند و در ضمن قابل هضم‌تر باشند از لطیفه‌ها و کاریکاتورهای متنوع نیز به عنوان چاشنی استفاده کرده‌ایم اما در انتخاب لطیفه و کاریکاتور هم آنقدر وسواس به خرج داده‌ایم تا به دامان ابتذال نغلطیم و اگر چنانچه از بعضی مطالب، خنده‌تان هم بگیرد این دیگر ایرادی بر کتاب نیست زیرا «خنده» مقام خود را تا حد هنر بالا برده است! البته در کنار کاریکاتورهای فکاهی به کاریکاتورهای طنز سیاه (طرح های جدی) طراحان نامی و با ارزش جهان نیز پرداخته‌ایم تا شما عزیزان را با این رشته از هنر آشنا کنیم. در مورد جدول هم سعی کرده‌ایم به مقدار متناسب از آن استفاده کنیم می‌گوئیم متناسب، زیرا همانطور که مستحضرید کتاب ما صرفاً به «جدول و جایزه» اختصاص ندارد، البته برای حل کنندگان جدول، جهت تشویق جوایزی نظیر کتاب در نظر گرفته‌ایم که بیشتر ارزش معنوی دارند تا مادی.

در خاتمه عرض می‌کنیم مجموعه کتابهائی که در دست شما قرار خواهند گرفت حاصل تلاش‌های شبانه‌روزی چندین ماهه ماست که با وجود تمامی معایب و نقایصش، امیدواریم مورد قبول افتد...».

ملانصرالدین

روزنامهٔ ملانصرالدین که نخستین روزنامهٔ طنز و فکاهی آذربایجانی است به کوشش میرزا جلیل محمدقلی زاده (۱۸۶۹—۱۹۳۲م) شش ماه پس از نشر اعلامیهٔ اکتبر

ملا نصر الدين

МОЛЛА НАСРЕДДИНЪ



ملا نصر الدين

МОЛЛА НАСРЕДДИНЪ



۱۹۰۵م یعنی ۲۷ فوریه ۱۹۰۷ م متولد شد. و به چاپ آثار نظم و نثر شخصیت هایی چون صابر، علیقلی نجف اوف، محمدسعید اردوبادی، عبدالرحیم حق وردی اف و کاریکاتورهای عظیم عظیم‌زاده نقاش (۱۸۸۰– ۱۹۴۳م) بنیادگذار سبک رئالیستی ترکیه ای و بعدها در تبریز با کاریکاتورهای سیدعلی بهزاد و آثار دیگران دست زد.

ملانصرالدین پس از سال ۱۹۱۲ م به مدیریت علیقلی خان غمگسار ادامه یافت و آنگاه از سال ۱۹۱٤ م تا انقلاب ۱۹۱۷ م تعطیل شد. قلی زاده پس از انقلاب به تبریز رفت و تا هفت شماره این روزنامه را در آنجا منتشر کرد اما با عدم استقبال مردم روبرو شده به باکو برگشت و در سال ۱۹۳۲ م درگذشت.

ناگفته نماند که قلی زاده نیز با نام های مستعار: ملانصرالدین، هردم خیال، دلی (دیوانه)، سیرتیق (سرتق)، موزالان، قارین قولی (شکمو) مقاله می نوشت.

ملانصرالدین دارای زبان ساده و مردمی و مدافع سرسخت آزادی، مشروطه طلبی و دشمن ستمگران و محمدعلی شاه و ضد مشروطه بود و خیلی خوب مورد استقبال عمومی قرار گرفت و مقتدای نشریات انتقادی– سیاسی و طنز شد. به هر پندار باید اذعان داشت که این روزنامه رنسانسی در ادبیات طنز و سیاسی ایرانی و ترکی آذری است. دربارۀ این نشریه سخن ها می توان گفت. اما خوانندگان گرامی را به ترجمه مقالۀ قلی زاده که در شمارۀ ۱۷ مورخ ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۵ هـ . ق متوجه ساخته و به مقایسه با نوشتۀ شمارۀ ۱۱ صوراسرافیل (ص ۲۹) چرند و پرند ارجاع می دهم:

«السلام علیک، آی علیک السلام.

الاهی قربانت بروم، ملاعمو. یک چاره‌ای برای پسر من بکن. قسمت می دهم به حرمت مردم قریه «بلبله». چند روز پیش نگو چند نفر داشتند توی آبدارخانۀ مسجد قمار می‌کردند، این یکی یکدانۀ من همینطوری بی هوا رفته از پنجره نگاه کرده. همچین که چشمش افتاده به ورق سرباز که دست یکی از قمارباز‌ها بوده، ترسش گرفته و از حال رفته. امروز درست ده روز است که بچه ام، نورچشمم، همینطوری خوابیده و دیگر سگ‌بازیش هم موقوف شده است. بیا و به من پیرزن رحم کن و یک چاره‌ای بکن. الان سگ بیچاره چنان زوزه‌ای می‌کشد که نگو. یک ساعت که بچه ام را نبیند خودش را نفله می‌کند. دیگر دور و بر باکو امامزاده، پیر، و «اجاقی» نمانده که نرفته باشم. چندبار پیش ملا صمد سرکتاب بازکردم، باز چاره‌ای نشد. الاهی قربانت بروم. ملاعمو. توی روزنامه یک دعائی برای بچه ام بنویس. ترو خدا یادت نرود. اسم پسرم: مشهدی حیدر/ اسم مادرش: پری ننه/

اسم پدر مرحومش: مشهدی آبی/ بچه‌ام: دوازده سالشه/ تاریخ ۱۹۰۷ قبل از میلاد مسیح. قریه مشهور «بلبله»[۱].». این نشریه را نیز می‌توان از نشریات سیاسی طنز به شمار آورد.

ملانصرالدین

روزنامهٔ هزلی هفتگی «ملانصرالدین» که در واقع دنباله‌رو ملانصرالدین آذربایجان شوروی بود، به مدیری جلیل نخجوانی با چاپ سربی و تصاویر رنگین در سال ۱۳۳۸ ه .ش طی شش شماره منتشر شده است[۲].

ملانصرالدین

روزنامهٔ فکاهی ــ هفتگی «ملانصرالدین» به صاحب امتیازی و مدیر مسؤولی «نورالدین تهامی» به گونهٔ فکاهی ــ سیاسی ــ اجتماعی ــ ادبی، انتقادی و کاریکاتوری در سال ۱۳۲۸ ه . ش انتشار یافت. شماره‌هائی از آن در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

ملانصرالدین امروز

روزنامهٔ هفتگی «سیاسی ــ انتقادی ــ فکاهی ــ ادبی ــ کاریکاتوری» «ملانصرالدین امروز» از نشریات حوزهٔ طنز پس از سال ۱۳۳۲ه .ش است که سردبیر آن: م. عزیزی و مدیر اداری: ح. دادفر بود.

این روزنامه در تهران و به گونهٔ هفتگی منتشر شد.

روزنامهٔ «ملانصرالدین امروز» در سال ۱۳۳۲ ه .ش تأسیس و آغاز به انتشار شد. شماره‌های ۱ تا ٦ سال اول آن در کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

ملانصرالدین

روزنامهٔ هزلی فکاهی «ملانصرالدین» که دنباله‌رو ملانصرالدین‌های پیشین است از دیگر نشریات فکاهی فولکلوریک منتشره پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که نخستین شمارهٔ آن در ۱۳۵۸/۳/۱۲ به قطع بزرگ، با روی جلد رنگی و ۸ صفحه و بهای دو

۱ــ ونیز بنگرید به: تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان جلد ۲. فداکاران فراموش شده تالیف دکتر جاوید. روزنامه ملانصرالدین. مقاله سرداران طنز از ب. آیدین. تهران مصور، سال اول شماره هفتم آبان‌ماه ۱۳٤٦ ص ٤. از صبا تا نیما ج ۲ ص ٤۰ــ٤٦. تاریخ جراید ومجلات ایران ذیل: ملانصرالدین و آذربایجان طنز روزنامه لری ص ۲٤ــ۸۹ و...

۲ــ تاریخ جراید ومجلات ایران، ج ٤ ص ۲۳۷.

تومان شامل سرمقاله، شعر، عبارتهای کوتاه، کاریکاتور و... به زبان نیمه‌ترکی و نیمه‌فارسی (بیشتر ترکی) با گرایش به چپ منتشر شده است. آخرین شمارهٔ آن به همان قیمت به نام شمارهٔ پنج در ۱۳۵۸/۴/۹ انتشار یافت. در صفحه اول آن تحت عنوان «پاکسازی» آمده: «آن‌چنانکه در ادارهٔ روزنامهٔ کیهان مشاهده شده است. ممکن بود عده‌ای عوامل مخرب و ضد انقلابی درهیأت تحریریهٔ ملانصرالدین هم‌نفوذ کرده و مانع از وظایف انقلابی ما بشوند. به همین علت ما علاج واقعه [را] قبل از وقوع کردیم و همگی ضد انقلابی ها را از میان خود راندیم. امیدواریم که روش کاملاً انقلابی هیأت تحریریهٔ ملانصرالدین مورد تأیید کارگران و کارمندان شریف ادارهٔ روزنامهٔ کیهان قرار بگیرد. بگو آمین.».

در صفحهٔ ۸ شمارهٔ نخست ملانصرالدین آمده:

هیأت دبیران:

ملانصرالدین اوغلی،

ملانصرالدین نوه‌سی

وهامی

ملانصرالدین نتیجه‌لری.

متأسفیم که هنوز وسیله‌ای برای ارتباط با شما خوانندگان گرامی نیافته‌ایم.

در روزنامهٔ فکاهی ملانصرالدین مطالب نثر و نظم به امضاهای: جعفرقلی، احمد شفایی، ح. روشن، ف. م. رجاء، محمدعلی و حاج اوغلی و کاریکاتورها به امضاهای: ستاره، کامی و پولاد ارائه می‌شد.

سرمقالهٔ ملانصرالدین با عنوان «باش سوز» در شمارهٔ نخست این گونه آمده است:

«آی اوشاخلار! منقل گتیرین! اوزریک گتیرین! ماشالا هزار ماشالا، یوگون لر، یئردن گوی دن یاغیش کیمی روزنامه یاغیر، مجله یاغیر، کتاب یاغیر. قورخورام آخیر ده، بویازیق ملتی، مطبوعات آلتینداابوغسونلار. اما اوز آرامیزدی، مگر ایل لربویی، بوگون لرین حسرتین چکمه میشوخ؟ نیه اوزشادلیقمیزا شوونلیک باشلیاخ؟ گرک شادلیق ائیلیاق که عزیز شهید لریمیزین قانلارینین برکتینه، بویاغیش لاپ بولونان یاغسین!

اما بوآردا، بیر پارا زهرلی قورباغالاردا، بویا غیشینان، شیطانلارین واسطه سی ایله یئره توکولوب و اوزلرینی باجالاردا و باخلاتلار داگیزله دیبلرکی گاهدان بیر، پیس نفسلرینی وقوخوموش آغیزلارینین ایبی نی، بوپاک و آزاد فضایابور اخیرلار، داهابیلیمرلرکی بوآرادا

ملانصرالدین

ملانصرالدین ده‌واژ ویولاری هرپرده گؤیدوروشی، ملانصرلشیین جماعتلارداکی یرالانمیش جسمی شهیده‌لرین قبیری قانیستان جوجرت لاله‌ریر حضرینده‌ن گئته جالانیب و یوخودا اولان وطن داشلارینی دافربشماغ ایستیر. هرچند هاه ده یاد-دیندادی کی الیی آتمیش ایل قاباق خلقی اویاددان زمان جماعتلار نه ده دویوب و دیرچیلیکی:

سیز سالماینانلار آیلار قوی هله یاتسین!
یاتسینلار تراصی دگیلم کنسه ویاتسین!
مه گیته ده غیرت کسب یارلارینی، ساخلادار تکی

مزنجطرین ایستی آشیا سویوق سوواتماغ ایستیر، داها بیمیر کی بوگره اوقره ده وخشاماق یوجساقین باشی چوخ یوقوندور. بو اوز آرامیزده: ملانصرالدین ده‌جالی چوخ دگئیر ویورنده گلدت آدما اوخشامیر. اوسطر محمدعلی شاهی تخت‌دان سالیب و رضا شاهی ایچه دوندردی، یوسفزده ایستیر عمومیام و امینت ایرانی کیمه و ذازوکرلرینه بیرده دعلیق ائیله مین.

آلاه جتیمیری سه تا پشیریرتی!

به نمونه آثار طنز «ملانصرالدین» بنگرید:

صباح آدام!

— فاشیست نه معنیه دی؟

— هر کلمه نین معنیسی مین یوساتی اوچون گرک اوکلمه نی تجزیه ایله سن. بوقراردانیم «فاشیست» اولار.

«فاش» + «ایست»، «ایست» همان دی کی آددان صنعت دوزلدر. «فاش» دا یعنی آشکار.

ایندی «فاشیست»ـین معنی سی معلوم اولور. فاشیست او آدم دور کی هیچ گؤروند گؤنی اورتاچاقسین، فاش و آشکار یاماق دیر. هامرتونا گوزیون قاب‌اقدا آغزوی یاعلاره چوخ د جیرپیشسان. «منافق» دگئه گیلن گوزوی اویاز[1].»

* شرکت نفت جمهوری اسلامی ایران[2]

من یالسیرم، وقتی دیرلر: «جمهوری اسلامی ایران»، «ارتش جمهوری اسلامی ایران» — نه دئیرلر «شرکت نفت جمهوری اسلامی ایران».

۱ــ ملانصرالدین شمارهٔ اول سی ۰ ۲ــ ملانصرالدین شمارهٔ ...

چونکه اگر نفت اسلامی اولسا، پاپ اونون ایشلتماقین حرام ائلر، و معلوم دورکه اوندا، غیر اسلامی دولتلر واونلارین باشیندا امریکا و انگلیس و... داها بیزدن نفت آلمازلار و نفت قالارقو یولار دادقوخور.».

اعتیاد [۱]

– با سرما و برف و سیل و یخبندانی که بعد از چند روز گرمای شدید شروع شد، روزنامه ها خبر از سیل و خرابی وضع کشاورزی و ازبین رفتن محصولات می دهند.

– چه خواهد شد؟

– امسال از نظر کمبود و گرانی مواد خوراکی سخت خواهد گذشت.

– بعدش؟

– عادت می‌کنیم!

منافق

نشریهٔ «منافق» که به عنوان نشریهٔ منافقین خلق ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی چاپ و منتشر می شد برای آشکار کردن ماهیت و نقاب زدائی «سازمان مجاهدین خلق ایران» و نشریهٔ «مجاهد» ارگان همان سازمان پا به عرصهٔ وجود نهاد. این نشریه با همت تمام در این راه کوشید بی آنکه صاحبان آثار و امضاهایش اسمی و آدرسی از خود برجای بگذارند. نخستین شمارهٔ آن با چهار صفحه در سال اول به بهای ۵ ریال در روز دوشنبه ۱۸ فروردین ماه ۱۳۵۹ ه .ش وآخرین شمارهٔ آن یعنی شمارهٔ ٢٤ در سال دوم و بهای ۱۰ ریال در روز پنجشنبه ۱۳٦۰/٤/۲۵ ه .ش چاپ و منتشر شد و محل انتشار آن تهران بود. این نشریه شامل: عکس، مطالب جدی و انتقادی و افشاگرانه، کاریکاتور، سرمقاله و عبارتهای کوتاه ومقاله و... بود.

در بالای آرم «منافق» آیهٔ «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار» آمده است.

مهدی حمال

روزنامهٔ طنز و هفتگی «مهدی حمال» به مدیری اکبرزاده که تنها شماره‌اش در ۱٦ رمضان ۱۳۲۸ هجری قمری و آن هم در رشت منتشر شده، یکی از نشریات خوب اما ناکام و بی حیات تاریخ مطبوعات گیلان می باشد[۲].

۱– ملانصرالدین شمارهٔ ۱ ص ۸.

۲– تاریخ جراید و مجلات ایران ج ٤ ص ۲٤۲.

دانشگاه

برای شناخت کامل ماهیت این سازمان و شماره‌های

میزان

روزنامهٔ سیاسی اخلاقی و هزلی «میزان» به مدیری فخرالواعظین کاشانی از سال ۱۳۲۹ هـ .ق بطور هفتگی در تهران شروع به انتشار نمود. تک شمارهٔ آن صد دینار و وجه اشتراک سالانه یک تومان بود.

میزان اصولاً در چهار صفحه، قطع وزیری، چاپ سنگی، هر صفحه شامل دو ستون و صفحهٔ چهارم مخصوص کاریکاتور به چاپ می رسید.

آیهٔ: «واقیموا الوزن بالقسط ولا تخسر والمیزان» در بالا و آیهٔ «الا ان حزب الله هم الغالبون» در پایین صفحه درج بود.

محل اداره روزنامه: خیابان ناصریه. نمره ۱٤

این شعر در شماره هشتم سال اول آمده:

رسید غره شوال و رفت سلخ صیام — هزار حیف که ماه عزیز گشت تمام

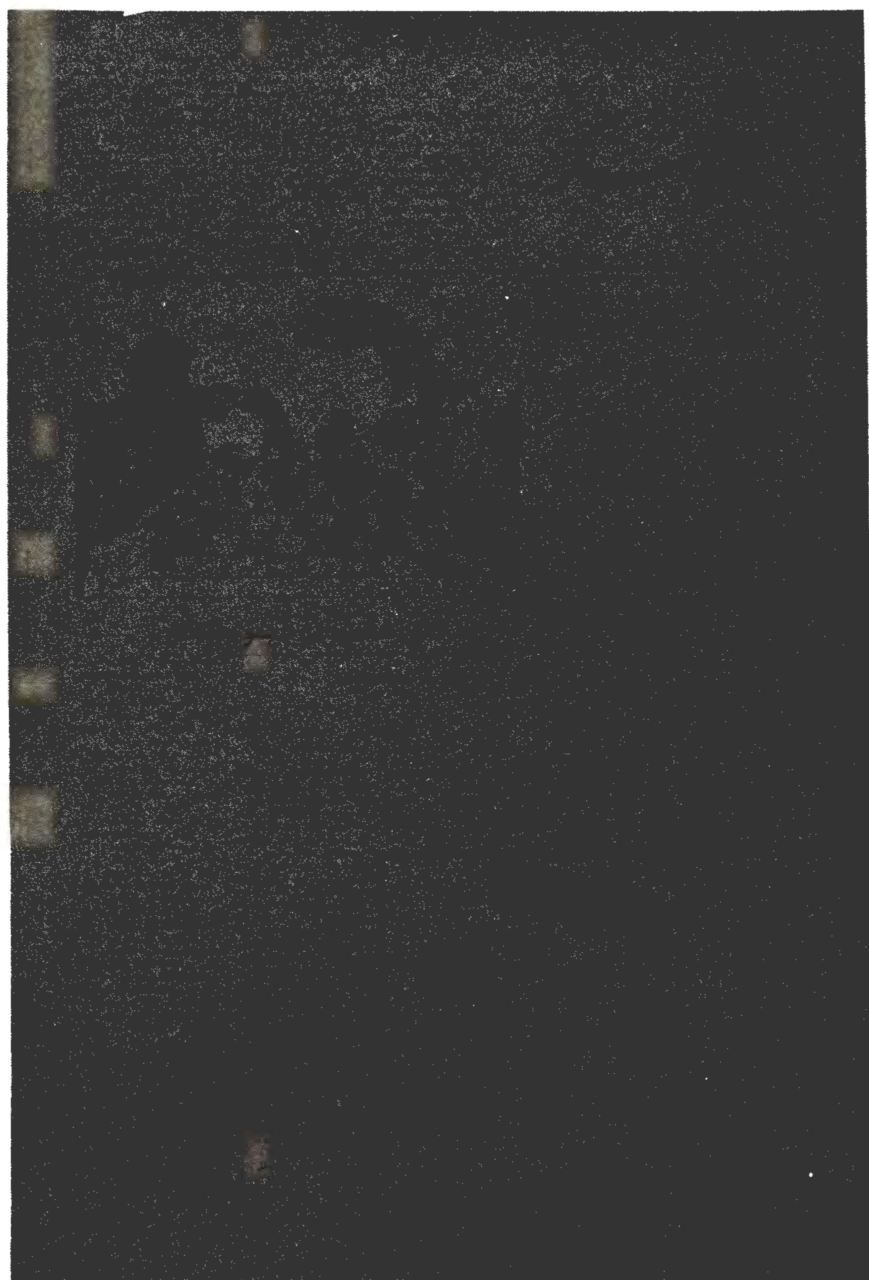
در این روزنامه اخبار، آگهی، معرفی کتاب و.. هم درج می شده و بیشتر وطن خواه ومشروطه طلب بود[1].

نامهٔ آهنگر (چلنگر)

هفته نامهٔ سیاسی فکاهی «نامهٔ آهنگر» که دنباله رو «چلنگر» محمدعلی افراشته است پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد. شمارهٔ نخست سال اول آن در روز دوشنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۵۸ شمسی در ۸ صفحه و بهای ۱۵ ریال و آخرین شماره یعنی شمارهٔ ۱٦ با بهای ۵۰ ریال در روز سه‌شنبه ۱٦ مرداد ماه ۱۳۵۸ شمسی انتشار یافت. روزنامهٔ آهنگر به قطع بزرگ و روی جلد و پشت جلد رنگی (در برخی شماره‌ها) و مطالب: کاریکاتور، سرمقاله، شعر، داستان، عبارتهای کوتاه و... چاپ می شد. نشانی این روزنامه شمارهٔ صندوق پستی بود و زیر نظر شورای نویسندگان اداره می شد. و شعر معروف افراشته بالای آرم نامهٔ آهنگر بصورت هشت در دو ضلع ستاره این گونه آمده: بشکنی ای قلم ای دست اگر— پیچی از خدمت محرومان سر.

به عنوان نمونه آثار طنز «نامهٔ آهنگر» شعر «اندر مصاف ملت با عمو سام نابکار»

۱— بنگرید به: تاریخ جراید و مجلات ایران ج ٤ ص ۲٤٤.



که در صفحه اول شمارهٔ اول سال اول آن آمده، یاد می شود:

«چو فردا برآید بلند آفتاب» عیان شد به میدانگه انقلاب
دو مهره، دوبازو، دومرد دلیر یکی مافیا و یکی شرزه شیر
به پیکار هم اندر آویختند تو گوئی به هم اندر آمیختند
به میدان درآورد، پس مافیا یکی «غرهٔنی» مثل ششصد متا!
یورش برد ملت سوی غره‌نی بزد بر سرش نیزهٔ ده‌منی!
که با سر در افتاد اندرستاد تو گوئی ستادی زمادر نزاد!
بزد مافیا، چنگ بر مولوی نوشته برآن «مید- این- پهلوی»!
سرافراز ملت، ابا یک نهیب برانداخت از وی نقاب فریب
به میدان درآورد صد شیر مرد عمو سام را پاک درمانده کرد
هوا را چو پس دید آن حقه مرد «سیا» را بفرمود، چاره‌بساز
«سیا» مهره‌ها راپس و پیش کرد برآن مهره‌ها عینک و ریش کرد!
به چنگ اندر آوردشان مافیا ولیکن چه سودی از این مهره‌ها
چو خلقی بپاخاست بهر نبرد سر مهره‌ها، اندرآرد به گرد»
چو هنگام بازی هوا پس شود مثلث به یک حمله مرخص شود

ناهید

روزنامهٔ «ناهید» که صاحب امتیاز، مؤسس و سردبیر آن: ابراهیم ناهید بود، برای نخستین بار در فروردین ۱۳۰۰ ﻫ .ش (آوریل ۱۹۲۱ م تا ۱۳۱۲ ﻫ .ش/ ۱۹۳۳م) در تهران انتشار یافت که دورهٔ دوم انتشار آن در ۱٤ دی ۱۳۲۰ ﻫ .ش برابر با ٤ ژانویه ۱۹٤۲م و به صورت دو تا سه بار در هفته منتشر می شد. «ناهید» در مرداد ماه ۱۳۲۱ برابر با اوت ۱۹٤۲ م دو ماه توقیف بود. در سال ۱۳۲۲ ﻫ .ش برابر با ۱۹٤۳ م از سید ضیاء پشتیبانی کرد و به جبههٔ استقلال پیوست و اعلامیهٔ طرفدار ساعد را امضاء نمود و در مهرماه ۱۳۲٤ﻫ .ش برابر با اکتبر ۱۹٤۵ م به مدت یک ماه به جای «صدای ایران» منتشر شد. «ناهید» از نشریات طنزسیاسی صرف بشمار می آمد و بهای تک شماره و اشتراک سالیانهٔ آن طی دوره‌های انتشار فرق داشت[1].

۱- و نیز بنگرید به: ادبیات نوین ایران ص ۳۱٤-۳۱۵ و تاریخ جراید و مجلات ایران ذیل ناهید.



حاجی مرد، شتر خلاص!

لایحه رفت، مجلس خلاص!



نسیم شمال [1]

«نسیم شمال» به مدیری و دارندگی سید اشرف‌الدین گیلانی «قزوینی» است که نخستین شمارهٔ آن به تاریخ ۲ شعبان ۱۳۲۵ه .ق در رشت چاپ و منتشر شد و انتشارش تا انحلال مشروطه ادامه داشت. این نشریه به سال ۱۳۲۶ه .ق در پی بمباران مجلس و برچیده شدن روزنامه‌ها و انجمن‌ها توقیف شد و تا اینکه پس از فتح تهران و غلبهٔ آزادی‌خواهان در سال ۱۳۲۷ه .ق با یاری‌های مادی و معنوی محمد ولی خان سپهسالار اعظم دوباره انتشار یافت. سید اشرف به سال ۱۳۳۳ ه .ق با فتح‌الله اکبر، سپهدار اعظم، انتشار این روزنامه را در تهران ادامه داد. سید اشرف به لحاظ شهرت این نشریه به «نسیم شمال» شهرت یافت.

روزنامه نسیم شمال پس از درگذشت سید اشرف از روز پنجشنبه ۱۰ خرداد سال ۱۳۵۲ ه .ق (۱۷ صفر ۱۳۵۳ه .ق) به صاحب امتیازی: ح. حریرچیان و سردبیری محسن‌الحسنی حریرچیان ساعی مجدداً انتشار یافت و تا سالهای سال انتشار این نشریه ادامه داشت.

اشعار و آثار نثر نسیم شمال از خود سید اشرف بود و هم او مطالب این نشریه را می نوشت.

برخی و بلکه بسیاری از اشعار روزنامهٔ «نسیم شمال» ترجمهٔ به نظم فارسی اشعار میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر از شاعران ملانصرالدین توسط سید اشرف بود. مثلاً این قطعه سید اشرف ترجمانی دیگر از شعر صابر به مطلع «گورمه! باش اوسته، یومارام گوزلریم» است که سید اشرف به خوبی از عهدهٔ این ترجمه برآمده است:

تازیانه

دست مزن!— چشم، ببستم دو دست | راه مرو!— چشم، دوپایم شکست

حرف مزن!— قطع نمودم سخن | نطق مکن!— چشم، ببستم دهن

هیچ نفهم!— این سخن عنوان مکن | خواهش نافهمی انسان مکن

لال شوم کور شوم کر شوم | لیک محال است که من خر شوم

چند روی همچوخران زیر بار؟ | سر زفضای بشریت برآر!

۱— بنگرید به: از صبا تا نیما ج ۲ ص ۶۱—۷۷. تاریخ جراید و مجلات ایران ذیل احوال این نشریه.

این نشریه گرچه در ادبیات سیاسی و انقلابی معاصر ایران پراهمیت است و من این روزنامه را سیاسی می‌دانم اما می‌توان به لحاظ برخی تعبیرات یک اثر فکاهی صرف به شمار آورد.

نوشخند

روزنامهٔ فکاهی هفتگی «نوشخند» به مدیر مسؤول: مهدی سهیلی در سال ۱۳۳۱ ه .ش در تهران تأسیس شد. این روزنامه دارای خط مشی سیاسی — اجتماعی — ادبی فکاهی — کاریکاتوری علمی و هنری بود. شماره‌هائی از آن در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران موجود است.

هردمبیل

نشریهٔ هفتگی فکاهی «هردمبیل» به صاحب امتیازی: علی قنبر تبریزی با مشی انتقادی سیاسی در تهران چاپ و منتشر می‌شد. نخستین شمارهٔ آن در ۱۳ تیر ۱۳۲۵ه .ش برابر با ٤ ژوئن ۱۹٤٦ م انتشار یافت[1].

هیاهو

روزنامهٔ طنز «هیاهو» از نشریاتی است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شده و تنها دو شمارهٔ آن به دست مردم رسید. این نشریه بدوُن آدرس بوده و شامل کاریکاتور و عبارتهای کوتاه است و به دفاع از انقلاب اسلامی و مسخرهٔ منافقین و ملحدین پرداخته است. شمارهٔ اول آن به سال ۱۳۵۸ به بهار پنج ریال در ٤ صفحه و به قطع بزرگ به صورت دست نوشته و سیاه سفید انتشار یافت. در زیر آرم «هیاهو» آمده: ارگان یک درصدی ها ۱٪. قیمت ۵ ریال. شماره اول سال اول، شمارهٔ تفنگ ۱، ۱۳۵۸، دفتر: کوچه سولاخی، دست چپ، پلاک سی بیل.

نمونهٔ طنز آن به نقل از صفحه اول شمارهٔ اول از این قرار است:

جهت حمله...

چون دفتر نشریه به تانک چیفتن و انواع مسلسلهای سنگین و سبک و هیلکو پترو ... «زکی» مجهز می‌باشد لذا چریکهای فدائی شکم می‌توانند از رفقای ساواکی خود که

۱ــ ادبیات نوین ایران ص ۳۲۱.

هیاهو

قیمت ۵ ریال

نشریه هیاهو رفیق مبارز محمدرضا پهلوی را به عنوان کاندید ریاست جمهوری دمکراتیک ایران انتخاب می‌نماید.

جهت حمله ...

تفسیری بر حاجی فافا

سوالات کنکور ربوده شد

در اسرائیل و لبنان دوره دیده‌اند و همچنین از گروه فرقان جهت حمله و راه انداختن هیاهو کمک بگیرند و از تاریکی شب استفاده کرده، در ساعت مقرر در میدان سولاخیها تجمع کرده و بصورت «خریک وار» از بلوار سولاخیان گذشته و به دفتر نشریه حمله نمایند.
قبلاً از همکاری شما صمیمانه متشکریم.».

یاقوت

هفته‌نامهٔ فکاهی، سیاسی، انتقادی— اجتماعی «یاقوت» از نشریات پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که شمارهٔ اول سال اول آن در روز پنج‌شنبه ۲۲ آذر ۵۸ با بهاء ۳۵ ریال و ۱۲ صفحه و رو و پشت جلد رنگی با سرمقاله، کاریکاتور، شعر، مطالب نثر فکاهی به صاحب امتیازی: مهندس یحیی خالقی و دبیری شورای نویسندگان ابوالقاسم صادقی چاپ و منتشر شده است. آخرین شمارهٔ آن بدون ذکر تاریخ به شمارهٔ ۲۳ با ۱۲ صفحه و ۳۰ ریال به دست مردم رسیده است. محل ادارهٔ آن: تهران— خیابان سهروردی— کیهان شرقی پلاک ۷۳ بود. اندازه و قطع هفته‌نامهٔ فکاهی «یاقوت» به اندازهٔ ۲/۳ روزنامهٔ امروز کیهان و اطلاعات بود. امضاهای کاریکاتورهای این هفته‌نامه شامل: وحید، هوشنگ، آزاده، عربانی بوده و آثار نثر و نظم: م— ح، فرفری، بهناز، پسرکدخدا، ماتک، زالاس، گاومش حسن، بهروز، هومان، زارع الشعراء، نخودچی، ن—و— جوجه منقد، ناصر، ابولی، قاسم‌خان، جوادآقا، ابووحید ابوالبیخیر، هل هل‌فندی، طهمورث حسن‌پور، شیخ رحمت‌الله کنی، شبیه‌الشعرا، میرزاهپل هپو، محمدحاجی حسینی، مهندس بیلی... است.

یاقوت از لحاظ کمیت و کیفیت چندان موفق و دلچسب و قوی نیست مگر آثار طنزپردازانی چون: محمد حاجی‌حسینی که رنگ و روئی به این نشریه می‌دهد. به نمونه‌ای از آثار نثر و نظم این نشریه که در شمارهٔ پنجم سال اول مورخ پنج‌شنبه بیستم دی‌ماه ۵۸ آمده، بنگرید:

ضرب المثل ها

چوب که توی آستین رفت، چه یه نی، چه صد نی!
یارو را توی ده راه نمی دادند، گفت من تو ده‌ای ام!
فکر «افیون» کن که عرق و شراب آبه!



یاقوت

سال اول شماره ۱
پنج شنبه ۲۲ آذر ۵۸
قیمت ۳۵ ریال





آب از ینگه دنیا گل‌آلوده...
چوب را که برداری، گربه دزده به محاصرهٔ اقتصادی متوسل میشه!
هرجا آشه، انقلابی نما فراشه!

«هل هل فندی»

[از:] شبیه الشعرا

توهم عجب حوصله داری ننه!

آی ننه جون، بیخودی فریاد نزن
به آتشین حسرت من باد نزن
من بمیرم– هی به سرم داد نزن
چه قصدی از ولوله داری ننه؟
بازم که از من گله داری ننه
توهم عجب حوصله داری ننه

منم گرفتار خریدت هنوز!
به جیب من– بسته امیدت هنوز
حیف که با گیس سفیدت هنوز
با زندگی فاصله داری ننه
بازم که از من گله داری ننه
تو هم عجب حوصله داری ننه

تا کی می‌خوای– زمفلسی جون به لب
پول کلون، از جلو و از عقب
به دخل وخرجم، توخودت روز وشب
نظارت کامله داری ننه!
بازم که از من گله داری ننه
توهم عجب حوصله داری ننه

دلت می‌خواد همش بشی مشتری
هرچی که چشمت می‌بینه، می‌خری
ازاین طرف به اون طرف می‌پری
حالت اون چلچله داری ننه
بازم که از من گله داری ننه
توهم عجب حوصله داری ننه

چرا کنی این همه چون وچرا؟
پیش کشی، صحبت فقر و غنا
مگر تو هم مثل من بی‌نوا
هفش نفر عائله داری، ننه
بازم که از من گله داری ننه
توهم عجب حوصله داری ننه

یزدان

روزنامهٔ فکاهی «یزدان» از نشریات میان کودتای ۱۲۹۹ تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ه .ش است. مدیر آن: رهسپار و سردبیر: ژیگولو نام داشت. شمارهٔ ۱۳۵۵ سال بیستم آن با بهای تکشماره ۳ ریال با ۸ صفحه در مورخ شنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳٤ ه .ش در


یزدان
ژیگولو



تهران چاپ و منتشر شده است. نشانی محل ادارهٔ آن تهران خیابان پهلوی قلعه‌وزیر بود. «یزدان» مطالب: شعر، داستان، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت به قطع بزرگ و روی جلد رنگی چاپ می شد.

یویو

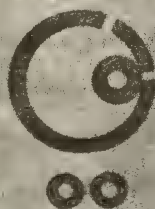
روزنامهٔ «یویو» به صاحب امتیازی، مدیر مسؤولی و سردبیری: ع[— عماد]. عصار انتشار می یافت. شمارهٔ ۱ سال ۱ آن در ۱۸ فوریه ۱۹۴۴ در ۸ صفحه و شمارهٔ آخر آن یعنی شمارهٔ دوم سال چهاردهم در روز جمعه ۱۳۲۲/۱۲/۵ با بهای ۳ ریال در تهران منتشر شد.

روی جلد و پشت جلد «یویو» گاه رنگی و گاه سیاه و سفید بود. این نشریه نیز مطالبی چون: سرمقاله، مقاله، کاریکاتور، داستان، شعر، عکس، عبارتهای کوتاه و... را در برداشت. نشریهٔ «یویو» بعدها (یعنی اسفند ۱۳۲۳ ش/ مارس ۱۹۴۵م) به اسم «آشفته» تغییر نام داد. طبق برخی آثار «یویو» برای اولین بار در سال ۱۳۰۹ ش (۱۹۳۰م) چاپ می شد. به تحقیق یکی از محققان خارجی «بار دیگر به صورت هفتگی در ۲۸ بهمن ۱۳۲۲/ ۱۸ فوریه ۱۹۴۴ در عرصه مطبوعات ظاهر گشت. عضو جبهه استقلال و امضاء کننده اعلامیه طرفدار ساعد و هوادار سید ضیاء بود. در ماه شهریور و آبان ۱۳۲۳/ سپتامبر و اکتبر ۱۹۴۴ در بوته توقیف افتاد.[۱]».

۱— ادبیات نوین ایران ص ۳۲۳.







شماره تلفن:
اداره ۷۱۱۴
منزل مدیر ۴۲۸۸

صاحب امتیاز و مدیر
مسئول و سردبیر
عماد عصار

سال چهاردهم، شماره ...

جمعه بیست و پنجم فروردین ماه ۱۳۲۴

جناب آقای علاء



نشریات متفرقه

«نشریات متفرقه» پرداختهٔ ذهن ماست و در واقع شامل نشریاتی است که بطور مستقل نشریه‌ای دیگر بوده و موضوع طنز (خواه نثر، خواه نظم و خواه کاریکاتور) یکی از موضوعات پرکاربرد آن بشمار می‌آمد. سوای بسیاری از روزنامه‌ها و مجلات که مقولهٔ «طنز» یکی از چاشنی های آن محسوب می‌شد و در واقع گهگاه به طنز هم پرداخته می‌شد آن هم برای تفنن و سرگرمی و یا ضرورت و یا در پی هر عامل و پدیده‌ای دیگر مانند نشریات مؤسسه کیهان (به بنیانگذاری مصباح‌زاده)، مؤسسه اطلاعات (به بنیانگذاری عباس مسعودی)، روزنامهٔ ابرار (به صاحب امتیازی غفورگرشاسبی)، نشریات سروش (به صاحب امتیازی رادیو و تلویزیون «صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران» و...

مثلاً روزنامهٔ ابرار پس از پایان انتشار «توفیق دیدار» که بصورت ضمیمه منتشر می‌شد، در دورهٔ جدید انتشارش ستون «با عرض معذرت» ارائه می‌دهد که خواندنی است. و یا روزنامهٔ اطلاعات ستون «دو کلمه حرف حساب» دارد که به قلم کیومرث صابری تحت‌نام‌های مستعارش بویژه «گل‌آقا» ارائه می‌شد و پرطرفداراست ویاطنزهای محمد صالحی آرام در صفحه «زیر آسمان کبود» روزنامه اطلاعات.

* ●● اما این بخش شامل ذکر نام روزنامه یا مجله (تحت همان دایرهٔ نشریات متفرقه)، نام صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر و بنیانگذار، تاریخ آغاز انتشار و اولین شماره. و محل انتشار می‌باشد.

*آئینهٔ ایران (روزنامه)** به مدیریت و صاحب امتیازی: (امیر جلیلی)، شمارهٔ اول آن در تاریخ سه‌شنبه ۷آبان ماه ۱۳۰۸ هـ .ش تهران.

* **آئینهٔ غیب‌نما (روزنامه)**، به مدیریت و مؤسسی: سید عبدالرحیم کاشانی، سال ۱۳۲۵ هـ .ق تهران.

* **آثار جم (روزنامه)**، به مدیریت: سید محمدرضا احتشام (احتشام نظام)، سال ۱۳۰۳ ﻫ .ش شیراز.
* **آدمیت(روزنامه)**،به مدیریت و سردبیری: رکن‌زاده آدمیت، از سال ۱۳۰۵ ﻫ .ش شیراز.
* **آدمیت(روزنامه)**، به مدیریت: میرزا عبدالمطلب یزدی، تأسیس: سال ۱۳۲۵ ﻫ .ق تهران.
* **آزادی(روزنامه)**، به مدیریت: حسن ناجی قاسم‌زاده، شمارهٔ اول: هشتم محرم ۱۳۲۷ﻫ .ق اسلامبول.
* **آزادی(روزنامه)**، به صاحب امتیازی و مدیریت: محمود آزادی، در سال ۱۳۰۲ ﻫ .ش، تهران.
* **آزادی(روزنامه)**، به مدیریت: گلشن آزادی، شمارهٔ اول آن در شهریور ۱۳۰٤ ﻫ .ش، مشهد.
* **آینده ایران (روزنامه)**، به مدیریت: جمال عادل خلعت‌بری، تأسیس در سال ۱۳۰۷ ﻫ .ش، تهران.
* **ادب خراسان (روزنامه)**، به مدیریت: ادیب الممالک، تأسیس و انتشار اولین شماره: چهارم ماه رمضان ۱۳۱۸ ﻫ .ق/ ۱۹۰۱ میلادی، مشهد. و بعدها یعنی پس از شماره چهارده از سال سوم در تهران.
* **اقدام(روزنامه)**، به مدیریت و صاحب امتیازی: عباس خلیلی، تأسیس در سال ۱۲۹۹ ﻫ .ش، تهران.
* **ایران جوان (روزنامه)**، به صاحب امتیازی: حسین نفیسی و مدیریت: محمد تنکابنی، شماره اول: جمعه پنج اسفند ماه ۱۳۰۵ ﻫ .ش، تهران.
* **زبان ایران (روزنامه)**، به مدیریت و نگارندگی: میرزا ابوالحسن خان معدن‌چی، تأسیس در برج دلو ۱۲۹۹ ﻫ .ش، بطور هفتگی. تهران.
* **زبان زنان (روزنامه)**، به مدیریت: بانو صدیقه دولت‌آبادی تأسیس در سال ۱۳۳۷ ﻫ .ق، بطور هفتگی، اصفهان
* **زنبور (روزنامه)**، به صاحب امتیازی: ش— افشار و مؤسسی: ح— کسرائی، تأسیس: ۱۳۰۰ ﻫ .ش، تهران.
* **سروش(روزنامه)**، مدیر وموسسی: سید محمد توفیق. شماره اول و تأسیس: ۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ﻫ .ق، اسلامبول.
* **سروش(روزنامه)**، به مدیریت: عضدالاسلام لاهیجانی، از سال ۱۳۲۸ ﻫ .ق. تهران.

سروش ایران (روزنامه)، به مدیریت و صاحب امتیازی: س. رضای امیر رضوانی، از سال ۱۳۳۵ ه.ق. تهران.

* **شکوفه**(روزنامه)، به مدیریت: خانم مزین السلطنه، از سال ۱۳۳۱ ه.ق، تهران.

* **شیخ چغندر** (روزنامه)، به مدیریت: حاجی نصرت‌الله ابوالمعالی و سردبیری و صاحب امتیازی: میرفتحعلی. از سال ۱۳۲۹ ه.ق. تهران.

* **شیدا** (روزنامه)، فارسی وترکی، به مدیریت: محمد ضیاءالدین، از سال ۱۳۲۹ ه.ق. استانبول.

* **صحت**(روزنامه)، به مدیریت: میرزا حسین‌خان صحت، از سال ۱۳۰۴ ه.ش اصفهان.

* **صدای اصفهان** (روزنامه)، به مدیریت و سردبیری: میرزا محمدعلی مکرم، از سال ۱۳۰۹ ه.ق. اصفهان.

* **صدای ایران** (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مؤسسی: نیرالسلطان و مدیریت: اجلال السلطان، از سال ۱۳۳۵ ه.ق. تهران.

* **صوراسرافیل** (روزنامه)، به مدیریت: میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم‌خان تبریزی، از سال ۱۳۲۵ ه.ق. تهران.

* **طوفان**(روزنامه)، به صاحب امتیازی و موسسی: فرخی، و مدیر مسؤولی: موسوی‌زاده، از تاریخ جمعه ۲ ذی‌حجه مطابق با ۲سنبله ۱۳۰۰ه.ش. تهران.

* **طوفان هفتگی** (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مدیریت: فرخی، از سال ۱۳۰۶ ه.ش. تهران.

* **طهران مصور**(تهران مصور- مجله)، به صاحب امتیازی: ع. نعمت. از سال ۱۳۰۸ ه.ش. تهران.

* **فریاد**(روزنامه)، به مدیریت: میرزا حبیب ارومیه از ۲۱ محرم‌الحرام ۱۳۲۵ ه.ق/ ۲۱ فیورال ۱۹۰۷ م. ارومیه.

* **فکر آزاد** (روزنامه)، به صاحب امتیازی (احمد دهقان)، از ۲۹ جولای [ــــ جورای) ۱۳۰۱ ه.ش مشهد و بعدها تهران.

* **فلق**(روزنامه)، به مدیریت: صادق بروجردی، از سال ۱۳۰۱ ه.ش تهران.

* **قرن بیستم** (روزنامه)، به صاحب امتیازی: ر. میرزادهٔ عشقی، از تاریخ جمعه ۲۷ شعبان ۱۳۳۹/ ۱۶ ثور ۱۳۰۰ ه.ش. تهران.

* **کانون شعرا** (روزنامه)، به صاحب امتیازی و مدیریت: حسین مطیعی و سردبیری: اسدالله

صابر همدانی از سال ۱۳۱۳ هـ .ش. تهران.

* **کرنا (روزنامه)**، به صاحب امتیازی و مدیریت: رضا مینو، از تاریخ: شنبه دهم رجب ۱۳٤۲ هـ .ق/ ۲۷ دلو ۱۳۰۲ هـ .ش. تهران.

* **کشکول(روزنامه)**، به مدیریت: مجدالاسلام کرمانی از سال ۱۳۲۵ هـ .ق. تهران.

* **کشکول(روزنامه)**، به مدیریت و صاحب امتیازی: مجدالاسلام کرمانی، همان مدیر روزنامهٔ وطن، از سال ۱۳۲۷ هـ .ق. اصفهان.

* **نسیم صبا(مجله)**، به صاحب امتیازی و مدیریت: حسین کوهی کرمانی، از سال ۱۳۰۲ هـ .ش. تهران.

* **نسیم شمال (روزنامه)** به مدیریت: سید اشرف، از سال ۱۳۲۵ هـ .ق. رشت و تهران.

* **ناقور(روزنامه)**، به مدیریت: آقا مسیح تویسرکانی، از سال ۱۳۲٦ هـ .ق. اصفهان.

* **نامه جوانان (روزنامه)**، به مدیریت و صاحب امتیازی: ابراهیم خواجه نوری، از سال ۱۳۰۲ هـ .ش. تهران

* **ناهید(روزنامه)**، به مدیریت و سردبیری: میرزا ابراهیم خان ناهید، از سال ۱۳۰۰ هـ .ش. تهران.

و نیز:

* **بستان(روزنامه)**، به مدیر مسؤولی و مؤسسی: حسین سراجی و سردبیری: ب. از سال ۱۳۰۵ هـ .ش. اصفهان.

* **بهار دلکش (روزنامه)**، به صاحب امتیازی ومدیریت: حسین تقی زاده از ۱۰ برج دلو ۱۳۰۲ هـ .ش/ ۲۳ جمادی الثانی ۱۳٤۲ هـ .ق. تهران.

* **پروانه(روزنامه)**، به صاحب امتیازی: سید حسن مومن زاده ومدیریت: مرحوم وحید. از ۷ شوال ۱۳۲۸ هـ .ق. اصفهان

* **پرورش(روزنامه)**، به مدیریت: احمد مدنی، از جدی ۱۳۰۲ هـ .ش. رشت.

* **تقدم(روزنامه)**، زیرنظر: احمد وعبدالرحمن فرامرزی، از شهریور ۱۳۰٦ هـ .ق. تهران.

* **حبل المتین (روزنامه)**، به مدیریت: سید جلال الدین حسینی ملقب به مویدالاسلام از دهم جمادی الثانیه ۱۳۱۱ هـ .ق. کلکته.

* **حبل المتین (روزنامه)**، به مدیریت: میرزا سیدحسن کاشانی، از روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول ۱۳۲۵هـ .ق. تهران.

* **حبل المتین (روزنامه)**، با همان مدیریت سابق، از سال ۱۳۲۷ هـ .ق، رشت.

* **حریف** (روزنامه)، به مدیریت و صاحب امتیازی: سیدنورالدین گلستانه، از دوشنبه ۲۷ ذیحجه الحرام ۱۳٤۵ ﻫ .ق(= ۵ تیرماه ۱۳۰٦ ﻫ .ش). شیراز.
* **حصار عدل** (روزنامه)، به مدیریت و مؤسسی: حسن زاده و سردبیری: ابوالقاسم ذوقی، از سال ۱۳۰۱ ﻫ .ش. تهران.
* **حلاج**(روزنامه)، به مدیریت: حسن حلاج، از سال ۱۲۹۸ ﻫ .ش. تهران.
* **کوشش**(روزنامه)، به مدیریت: شکرالله صفوی از سال ۱۳۰۱ ﻫ .ش. تهران.
* **گل زرد**(مجله)، به مدیریت: میرزا یحیی خان ریحان، از سال ۱۳۳٦ ﻫ .ق. تهران.
* **گلشن**(روزنامه)، به مدیریت و سردبیری: آسید محمد رضا امیر رضوانی از سال ۱۲۹٦ ﻫ .ش.
* **و...**

فهرست برخی از منابع پیشگفتار:

که درپایان کتاب یاد نشده است.

- اطلاعات هفتگی (مجله): شمارهٔ ۲٤٦۰ِ، چهارشنبه ۸ آذر۱۳٦۸، ص ٤۲--٤۳، مقالهٔ: نمایش سنتی سیاه‌بازی

- حیدری-- غلام (نوشتهٔ): مقالهٔ تراژدی سینمای کمدی ایران(۱)، نامهٔ فیلمخانهٔ ملی ایران، سال اول، شمارهٔ اول، پاییز ۱۳٦۸، ص ٦۷--۹۸ و تراژدی سینمای کمدی ایران(۲)، همان مأخذ، سال اول شمارهٔ دوم، زمستان ٦۸ص ۸۱ --۱۰۰.

- خداپرست-- کبری و فاطمه خورشیدی (گردآورندگان): فهرست روزنامه‌های موجود در کتابخانه ملی ایران، جلد دوم، ناشر: کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳٦۳.

- خلخالی-- سید عبدالحمید (تألیف): تذکرهٔ شعرای معاصر ایران، جلد دوم، کتابخانهٔ طهوری، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۷.

- درویشیان-- علی اشرف (تألیف و گردآوری): افسانه‌ها، نمایشنامه‌ها و بازیهای کردی، جلد دوم: نمایشنامه‌ها و بازیها، نشر روز، چاپ اول، تهران، ۱۳٦۷.

- دل میستروس. د. ب-- ن [بکوشش]: فرهنگ فارسی-- ایتالیائی، تهران، چاپ بهمن، ۱۳۵۳(۱۹۷٤).

- دهخدا-- علی اکبر(علامه): لغت‌نامه، از: آ-- ی، انتشارات لغت‌نامهٔ دهخدا وابسته به

دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، چاپهای مکرر.

• • زرین کوب— دکتر عبدالحسین (تألیف): شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، چاپ سوم، انتشارات جاویدان، تهران، بهار ۱۳۵۶.

• • سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی (تهیه و توزیع از:): فهرست روزنامه های موجود در کتابخانه سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، شمارهٔ اول، تهران، اسفند ۱۳۶۵.

• • سرتیپ زاده— بیژن(تهیه و تنظیم از:) با همکاری کبری خداپرست: فهرست روزنامه های موجود در کتابخانه ملی ایران، ناشر: کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۶.

• • سرتیپ زاده— بیژن (تهیه و تنظیم از:) با همکاری: کبری خداپرست: فهرست مجله های موجود در کتابخانه ملی ایران، وزارت فرهنگ و هنر، کتابخانه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۷.

• • سلطانی — مرتضی (گردآوری): فهرست مجله های فارسی از ابتدا تا سال ۱۳۲۰ شمسی، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۶

• • شکری— دکتر یدالله (به اهتمام): دیوان سراج الدین قمری آملی، انتشارات معین، تهران، ۱۳۶۸.

• • صادقی نسب— ولی مراد (تألیف): فهرست روزنامه های فارسی [جلد دوم] سال ۱۳۲۰— ۱۳۳۲ شمسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، اسفندماه ۱۳۶۰.

• • صفا— دکتر ذبیح الله (تألیف): تاریخ ادبیات در ایران، از جلد اول تا بخش دوم جلد پنجم، انتشارات فردوسی، با همکاری انتشارات ادیب، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۳.

• طبیبیان— سید حمید (مترجم): فرهنگ لاروس عربی— فارسی، ۲ جلد، چاپ اول، تهران ۱۳٦۵.

• عباسی— محمد (تالیف): فرهنگ بزرگ فارسی به آلمانی، ناشر: کتابفروشی بارانی، شاه‌آباد، تهران— ۱۳٤۰.

• فهیمی— سید مهدی (تألیف): فرهنگ جبهه— اصطلاحات و تعبیرات، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳٦۸.

• کامینسکی— استیوارت (نوشته): سینمای کمدی و بیان فردی، ترجمهٔ مسعود فراستی، سروش، تهران، ۱۳٦۷.

• کتاب تئاتر/ دفتر اول، مجموعهٔ مقالات، به کوشش بخش فرهنگی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، تهران آبان ۱۳٦۵. مقالهٔ «کمدی دلاراته و ریشه‌های تئاتر کمدی» و «میم» و «کمدی فرس».

• محیط طباطبائی— محمد: تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، چاپ اول، انتشارات: مؤسسه انتشارات بعثت، تهران، زمستان ۱۳٦٦.

• مست— جرالد (نوشتهٔ): مقدمه‌ای بر سینمای کمدی، ترجمهٔ: منصور براهیمی، فصلنامهٔ سینمایی فارابی، دورهٔ اول، شمارهٔ ۲، بهار ۱۳٦۸، ص ٦۲—۸۹، تهران.

• مؤدبیان— داریوش (ترجمه و تألیف): مقالهٔ طنزآوران جهان در مجله نمایش، نشریه‌ای از: مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

۱— شمارهٔ ۲۱، سال دوم، تیرماه ۱۳٦۸، ص ٤٦—۵۰.

۲— شمارهٔ ۲۲، سال دوم، پانزده مرداد ۱۳٦۸، ص ٤٤—٤۷.

۳— شمارهٔ ۲۳، سال دوم، پانزده شهریور ۱۳٦۸، ص ٤٤—۵۱.

٤— شمارهٔ ۲٤، سال سوم، پانزده مهرماه ۱۳٦۸، ص ۳۲—۳۷.

۵— شمارهٔ ۲۵، سال سوم، آبانماه ۱۳٦۸، ص ٤٤—٤۷.

٦— شمارهٔ ۲٦، سال سوم، دی‌ماه ۱۳٦۸، ص ۳۲—۳۷.

● ● نجف‌زادهٔ بارفروش— محمد باقر(نوشته) و مسؤول صفحهٔ فرهنگ مردم در مجلهٔ اطلاعات هفتگی از سال ۱۳٦۵ تا کنون.

●● نجف‌زادهٔ بارفروش — محمدباقر: نگاهی به تاریخچهٔ طنزنویسی در ایران (مقاله)، رسانه شمارهٔ دوم، تابستان ۱۳٦۹، ص ٤۰— ٤۳.

●● نجف‌زادهٔ بارفروش — محمدباقر: نگاهی به تاریخچه طنزنویسی — شوخ‌طبعان مطبوعات ایران (مقاله)، مجله رسانه، شمارهٔ اول، بهار ۱۳٦۹. (ص ٦۰)

●● نجف‌زادهٔ بارفروش— محمدباقر: طنز در شعر استاد شهریار، انتشارات خردمند، چاپ اول، تهران، ۱۳٦۹.

●● نجف‌زادهٔ بارفروش— محمدباقر: طنزهای رهی معیری، زیر چاپ.

●● نجف‌زادهٔ بارفروش— محمدباقر: نگاهی به طنزنویسی رهی مغیری، کیهان هوایی، شهریور ۱۳٦۸.

● ● نمایش (مجله) از شمارهٔ هجدهم سال دوم پانزدهم فروردین ماه ۱۳٦۸ تا شمارهٔ ۲٦ سال سوم دی‌ماه ۱۳٦۸، از انتشارات مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.



چاپ‌ونشربنیاد

بها : ۱۹۰۰ ریال